

مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی

تألیف

دکتر محمد اختر چیمه



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۷۲ ش - ۱۹۹۴ م

MAQAM-E SHEIKH FAKHR AL-DIN

IRAQI

DAR TASAWOF-E ISLAMI

BY

DR.M. AKHTAR CHIMA



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

ISLAMABAD - PAKISTAN

1994 A-D

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی

تألیف

دکتر محمد اختر چیمه



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۷۲ ش - ۱۹۹۴ م

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شمارهٔ ردیف

۱۴۱

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان.

شناسنامه کتاب

نام کتاب	: مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی.
تألیف	: دکتر محمد اختر چیمه.
سخن مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.
شماره ردیف	: ۱۴۱
تعداد	: ۲۵۰
قطع	: ۱۸ × ۲۴ سانتیمتر
کاغذ	: ۶۸ گرمی.
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، پاکستان.
دستیار	: ادیبه صالح
چاپخانه	: منزا پرنتنگ کارپوریشن، اسلام آباد، تلفن ۸۲۷۴۵۳.
حروفچینی	
کامپیوتری	: محمد عباس بلتستانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
تاریخ پخش	: ۱۳۷۲ خ / ۱۹۹۴ م.
بها	: ۲۵۰

حق چاپ برای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد محفوظ است.

فهرست مطالب

صفحه	مطلب
الف	سخن مدیر
یک	مقدمه
	فصل اوّل - تصوف
۳	الف : تصوف پیش از اسلام
۸	ب : تصوف اسلامی
۱۷	ج : تصوف در عصر عراقی
	فصل دوّم - شرح احوال و مقامات عراقی
۲۸	الف : شرح حال
۵۳	ب : اخلاق و مذهب و رشته تصوف
۶۳	ج : مقام عراقی نزد سلاطین و امراء معاصر
	فصل سوّم - آثار و تصانیف
۷۲	الف : آثار منظوم
۸۸	ب : آثار منثور
۱۱۹	فصل چهارم - تحلیل افکار و عقاید عرفانی عراقی
	فصل پنجم - عراقی و مشایخ معاصر
۱۵۶	الف : عراقی و مشایخ کبروی
۱۶۲	ب : عراقی و مشایخ سهروردی
۱۹۴	ج : عراقی و مشایخ طریقه ابن عربی
۲۰۴	د : عراقی و مشایخ سلسله طریقت مولوی
۲۱۵	فصل ششم - انعکاس نفوذ پیشوایان و صوفیان متقدم در آثار عراقی
۲۱۸	الف : عراقی و پیشروان تصوف

۲۳۵	ب : عراقی و متصوفان عاشق
۲۴۸	ج : عراقی و شعرای عارف

فصل هفتم - تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی

۲۶۰	الف : اعقاب و احفاد
۲۶۶	ب : پیروان طریقت
۲۷۱	ج : مقلدان و شارحان آثار

فهرست اعلام

۳۲۵	نام اشخاص
۳۴۰	نام جاها

مآخذ و مدارک

۳۴۵	نسخه های خطی و عکسی
۳۴۷	کتابهای چاپی فارسی و عربی و اردو
۳۵۷	فهارس کتاب و کتابخانه ها
۳۵۸	مجلات
۳۵۹	منابع انگلیسی

بسم الله الرحمن الرحيم

سخن مدیر

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق که از این راه بشد یار و ز ما یاد نکرد
از غزلهای عراقی است سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد؟ (۱)

شیخ العرفاء و الشعراء فخرالدین ابراهیم بن بزرجمهر بن عبدالغفار جوالقی عراقی همدانی (۸ ذوالقعدة ۶۸۶-۶۱۰ هـ ق/ ۱۵ دسامبر ۱۲۸۷م/ ۴-۱۲۱۳م) در تمامی خطه شبه قاره و ایران مشهورتر از آن مانده است که درباره او سخنی به تعریف توان گفت. شیخ پیش از هر چیز شاعری تواناست که در بدایع لفظ و معنی هنرهای درخشانی از خود نموده و روانی و رسائی شعر عارفانه را به اوج تازه ای رسانیده است. پس آنگاه به مدد اقبال بلند فضائل عارفانه ممدوحی کسب کرده که او را در ردیف بزرگان نامدار طریقت نشانیده و از این جهت نیز مرتبتی خاص به وی تفویض کرده است. حضور شیخ در آن همه مجامع علمی و مذهبی و اجتماعی عصر و معاشرت با آن عده از بزرگان فکرت و عقیدت بی شبهه در غنای شخصیت معنوی او تأثیرات فراوانی داشته و همان طور که در کتاب حاضر یاد شده، شیخ را در کنار پیران طریق و سالکان بزرگ زمان جای داده است. در سوابق زندگانی او مشهود است که همانند بسیاری از بزرگان فرهنگ غنی ایرانی در خانواده با فضیلتی به دنیا آمده و گذشته از این که همه قبیله وی عالمان دین بوده اند،

۱- دیوان حافظ، ترجمه و حواشی مولانا قاضی سجاد حسین، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳، ص ۲۱۹.

عهد صبی را نیز در کنار دانشی مردان روزگار بسر آورده است . مؤلف این کتاب ، گذشته علمی و تربیتی شیخ را در حدی که میسر و لازم بوده ، وصف کرده و تصویر بالنسبه روشنی از حوادث عمده زندگانی او ترسیم نموده است . دوران دراز سفرهای شیخ نیز به هر علتی که بوده و بواعشی که بر آنها مترتب می شده بی شبهه بیشتر در جهت تحری حقیقت و تفحص علوم عقلی و نقلی ایام بوده است . این که تذکره نویسان يك روز و یا ده روز از چله نشینی او را برای حصول به مقصد کمال آن هم از نظر عارف کاملی چون شیخ بهاء الدین زکریا مولتانى (۶۶۱-۵۷۸ ه.ق/۱۲۶۲-۱۱۸۲ م) کافی شمرده اند و غزل معروف :

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

را برای عرض فضائل ارجمند اخلاقی وی دلیل شمرده اند ، مؤید همین مطلب است و اگر از اوهام و افسانه هائی که بر حیات بزرگان سایه می اندازد بگذریم معلوم است که عراقی را مکانتی به حق برای جلب توجه و استرضای خاطر مرادی چنان بزرگ موجود بوده است . تلاشها و تفحصات دیگر او نیز معلوم می دارد که جان مشتاق و آرزومند و تعالی طلب شیخ هیچگاه آرام نمی پذیرفته و با این که از نظر ظاهر و معنی به درجاتی بالا دست یافته بوده باز تا پایان يك زندگی بالنسبه دراز و فارغ ، در جستجوی علم و فضیلت و کمال و حقیقت گذشته است و شیخ را از ایران به هند و عمان و از عربستان به شامات و مصر و مناطق دیگر باز کشانیده است . درك شرف زیارت فخر روزگار و روزگاران ، یعنی مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز نه کاری است خرد که در هر وقت و شرایطی برای هر کس دست دهد چه که شیخ عراقی توانسته است در مجالس ذکر و سماع قونیه شرکت کند و از محضر نورانی آن بزرگ ، تمتع بگیرد ، جز اینها هم در شرح زندگانی او آمده است که با قدوة باشندگان زمان چون رکن الدین سجاسی ، بابا کمال خجندی ، شمس الدین محمد بن علی بن ملك داد تبریزی و شیخ صدر الدین قونیوی ملاقاتها داشته و در طی مراحل سیر و سلوك عارفانه با هر کدام همراهی ها نموده است .

اما گفتیم که عراقی پیش از همه و بیش از هر چیز يك شاعر است ، آن هم شاعری غزل سرا و فصیح و دل زنده و پرشور و عاشق . شعر او آکنده از صلاهی مهر و محبت و دوستی و وفاداری است و همانسان که طبع لطیف و پاکیزه صوفی منش شیخ مقتضی است ، تمامی عالم را به چشم عشق و مهربانی و صمیمیت می بیند و از همگان هم انتظار خلوص و صداقت و بی ربائی کامل را دارد :

شاد کن جان من که غمگین است رحم کن بر دلم که مسکین است

روز اول که دیدمت گفتم آن که روزم سیه کند این است
روی بنمای تا نظاره کنم کارزوی من از جهان این است
کینه بگذار و دلنوازی کن که عراقی نه در خور کین است

این «کین»، که عراقی از آن سخن می گوید مولود روزگار اوست و نتیجه طبیعی و قهری استیلای مغولان و نامحرمات غارتگری که بر بسیاری از سرزمینهای اسلامی پنجه در افکنده و با غرق و حرق نفوس و بلاد طیبه، مفرزندگانی را بر آحاد امت خیر المرسلین بسته بودند. این است که مهر جوئی و انسانیت طلبی و مروت غائبیهای سخنگوی پاکدل و آزاده ای چون شیخ، عکس العمل منطقی روح های زجر کشیده و ستمرسیده هموطنان ایرانی او باید باشد و در بدیهی ترین حالتها نماینده زلال تشنگی دل های خسته ای که از جور سلطه بیگانه به تنگ آمده اند و جستجوی پناهگاه و مأمن محکمی می کنند. بلندی طبع و عزت نفس عراقی را از آنجا می توان دریافت که در سراسر دیوان ارجمند او، حتی عبارتی نیز در مدیح قدرتمندی اظهار نشده، و با این که قریب چهار هزار و هشتصد بیت دلنشین و زیبا در قصیده و غزل و ترجیع بند و رباعی وغیره از او باقی مانده، حتی فی الجمله اشارتی نیز به توصیف اصحاب قدرت ظاهری اختصاص نیافته است.

بالعکس آنچه که در هر مصرع و هر بیت دیوان دلنشین و زیبایش موج می زند عشق است، آنهم عشقی لایزال و جاودانه که از منبع بی پایان انسان دوستی و کمال جوئی او برخاسته و بر همه مخلوقات جمیل آفریدگار بزرگ تعلق گرفته است:

هر دلی کان به عشق مایل نیست حجة دیودان که آن دل نیست
زاغ گویی خبر بمیر از عشق که ز گل عندلیب غافل نیست
دل بی عشق چشم بی نورست خود بین حاجت دلایل نیست
بیدلان را جز آستانه عشق در ره کوی دوست منزل نیست

هر که مجنون شود درین سودا ای عراقی مگو که عاقل نیست (۱)

عراقی را با آن همه ذوق شاعرانه و استعداد عارفانه و دانشهای وسیع، «بحر العجم» نیز نام نهاده اند و با عنوان های «شیخ عالم عارف عاشق صاحب نثره الفایق و النظم الرایق» خطاب کرده اند. چرا که به راستی دریائی از دُرر مکنون معانی را در ابیاتی دلنشین و یا نثر دل آویز خویش به نمایش گذاشته و در سخن گستره بلیغ و فاضلانه به مرتبه بالائی نائل شده است.

آثار وی به دو دسته تقسیم می شود : یکی نظم و دیگری نثر .

شیخ دیوان اشعار ، مثنوی ده نامه یا عشاقنامه را به سال ۶۸۰ هـ ق/ ۸۲-۱۲۸۱م در توقاد برای خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی سروده و رساله لمعات را هم به تقلید « السوانح فی معانی العشق » غزالی در سنواتی مقدم بر ۶۷۳ هـ/ ۷۵-۱۲۷۴م تصنیف فرموده است . رساله اخیر چنان تأثیری بر ذهن و روح علاقه مندان وی باقی نهاده است که شرحهایی متعدد بر آن نوشته اند و محتملاً از آن میان شرح صائن الدین علی ترکه اصفهانی (م ۸۳۵ هـ ق/ ۳۲-۱۴۳۱) به نام « شرح الضوء » از همه معروفتر باشد . پس از آن نیز شاید رساله شیخ یار علی شیرازی به عنوان اللّمحات فی شرح اللّمعات و نیز شروح خاوری و برهان الدین ختلانی و رساله زبدة الطريق درویش علی بن یوسف کوکهری (مؤلف به سال ۸۰۵ هـ/ ۱۴۰۲م) . و اشعة اللّمعات مولانا جامی (تألیف به سال ۸۸۹ هـ/ ۱۴۸۴م) قابل ذکر باشد . تذکره نویسان یادآوری کرده اند که عراقی را تصانیف متعدّد دیگری هم بوده است که متأسفانه به واسطه تصرفات روزگار و نابسامانیهای رایج تاریخی از میان رفته و یا مفقود شده است .

مؤلف کتاب حاضر ، آقای دکتر محمد اختر چیمه ، که از فضلاء ارجمند کشور عزیز همسایه ما پاکستان هستند ، در ابتدا متن موجود را به عنوان رساله دکتری خویش در دانشگاه تهران تألیف کرده و آنگاه با ملاحظات مضاعفی آن را برای چاپ در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان آماده ساخته اند . دلبستگی و ارادت خاص ایشان به شیخ ، چنان است که در هر فصل با دقتی عمیق و حوصلتی فراوان به بررسی نکات مورد نظر پرداخته و توضیحات مُشَبَّهی هم عرضه کرده اند . شور و شوق نمایان ایشان ایجاب می کرده که هر گاه به توصیف مقالی همت می گمارند از تفصیل کلام دریغ نورزند و درحقیقت زوایای مختلف هر امری را به طور مجزا مورد کنجکاوی و پژوهش قرار دهند . این است که در توضیح موارد متعدّد ، گاه نیز اندکی به اطناب گرایش یافته اند و یا از سر علاقه و ارادت مخصوص به اهل طریق ، نکاتی را به تکرار موجه ذکر کرده اند این امر در هر حال از ارزش کار علمی ایشان هیچ کم نمی کند و بل مُدّ معنی بخشی عناوین و مُشوّق اقبال خوانندگان چنین متونی نیز می شود ، آنچه که در مقدمه شیوای ایشان هم آمده ، تفصیل فصول مختلف کتاب است که به صورت مندرج به هفت بخش منقسم شده است :

۱- در فصل نخست ، توصیف همه جانبه ای از « تصوف » به عمل آمده است .

۲- فصل دوم حصر به شرح حال و خلاصه زندگانی شیخ عراقی است و با دیدی منصفانه و البته ارادتمندانه سوانح حیاتی شاعر بزرگ مورد ملاحظه قرار گرفته است .

- ۳- فصل سوم خاص آثار و تصانیف عراقی است .
- ۴- در فصل چهارم ، افکار و آراء و عقاید شیخ که سرشار از عشق و شوریدگی و اندیشه های بلند عارفانه است نقادی شده .
- ۵- فصل پنجم به ارتباطات معنوی و روحانی عراقی با بزرگان معاصر وی اختصاص یافته است .
- ۶- فصل ششم شرح تأثیراتی است که گذشتگان نامدار پیشین بر شیخ نهاده اند .
- ۷- و سرانجام فصل نهمی به آثاری معتنی است که گویندگان بعد از شیخ ، به اقتضای پیر عالی مقدار سروده و تصنیف کرده اند . نویسنده کتاب ، تأثیر افکار عراقی را در تصوف اسلامی و ادب درخشان فارسی مشروحاً بیان کرده و حقّ این است که به صورتی مستوفی و رسا و مقبول از عهده کار برآمده است .
- بی شک عراقی متفکری روشن بین و پُر جذبه و متعالی است آن همه شوری که در کلام فصیحش ساری است به سائقه روح و تربیت دینی نماینده عشق بی ریای او به ساحت معبود الهی و مخلوقات جمیل ربّ جلیل است . سخنش روان است و از فرط طراوت مانند بارانهای فرحبخش بهاران :
- شهبازم و شکار جهان نیست در خورم ناگه بود که از کف ایام بربرم
چون می توان ز دست شهان طعمه یافتن از دست روزگار چرا غصّه می خورم؟
بر فرق کاینات چرا پا نمی نهم آخر نه خاک پای عزیز پیمبرم ؟
آن کاملی که ربتش از غایت کمال گوید منم که عین کمال است منظم (۱)
- امید بر آن است که کتاب حاضر جای خالی خود را در میان تحقیقات ارزنده و در پیشگاه ارباب ذوق و ادب و فرهنگ باز کند و از آنجا که شخصیت والای عراقی به جهان اسلام و خاصه همه ملل فارسی زبان منطقه تعلق دارد ، ان شاء الله واسطه ای برای تفاهم هرچه بیشتر پاکیزه دلان و نیکو مشربان این خطّه گرامی گردد .

رضا شعبانی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بیست و پنجم اسفند ماه ۱۳۷۲ شمسی

مقدمه

شکر جمیل رب جلیل که جمال و جلال صفات ذات اوست ، و ان الله جمیل و یحب الجمال
بیان کمال ذات او :

به جمالش همه جهان نگران
و زصفات جمال او حیران

و درود بر جمال با کمال محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که اجمل موجودات و اکمل
مخلوقاتست.

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

از آنجا که تصوف برای رسیدن به مقام کمال معنوی و مرتبه عرفان خداوندی پیوسته بهترین
روش و راه ، مورد علاقه خاص نگارنده بوده و این علاقه در ایران که سرزمین اولیاء و عرفای بزرگ
الهی است، تبدیل به عشق شد، از اینرو عاشق تجلیات جمالی و عارف صفات جلالی ، صوفی
جمال پرست و ساقی باده الست، سالک اطوار طریقی و صاحب ادوار حقیقی، مطلع الانوار ربانی و
کاشف اسرار سبحانی، زبده المحققین و قدوة الواقفین، دیوانه مجذوب و فرزانه محبوب ، قطب
العاشقین و غوث الموحدین ، شیخ الشیوخ و خواجه خواجگان، فخر الحق والملة والدين ابراهيم بن
بزرجمهر بن عبد الغفار جوالقی متخلص و مشتهر به عراقی همدانی مورد تحقیق قرار گرفت. " اکثر
ارباب طریقت آن کاشف اسرار حقیقت را جوش خم میخانه عشق گفته اند و قرینه حضرت شیخ
محمی الدین ابن عربی خوانده اند^۱ بدون شک و تردید عراقی در سلسله سهروردی و مکتب
ابن عربی تربیت یافته و بدین سبب از یک سو مرید و داماد و خلیفه و جانشین شیخ بهاء الدین
زکریای سهروردی مولتانی و از سوی دیگر شاگرد رشید و محبوب و معروف شیخ صدر الدین محمد
قونیوی است. " مولد آن سوخته جمال و تشنه وصال، آن یگانه با سلامت و آن نشانه تیر ملامت از
قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان بوده است.^۲ اما زندگانی را بیشتر در مراکز مهم علم و عرفان آن

۱ - تاج الحلاوی، امام کاظم دقایق الشعر تهران ۱۳۴۱ ش ، ۲ / ۱ و نیز رک: دکتر خطیب رهبر دیباجة گلستان تهران
۱۳۴۸ ش : ۹.

۲ - میخانه : ۲۷.

۳ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، مقدمه دیوان : ۴۸.

زمان از قبیل مولتان و بغداد و مکه و مدینه و قونیه و قاهره و دمشق به سر آورده و در قاهره و دمشق به مقام شیخ الشیوخی رسیده و سرانجام در کنار عارف بزرگ شیخ اکبر محی الدین ابن عربی در جبل الصالحیه دمشق آرمیده.

جمله آثار و اشعار و افکار شیخ از حقایق و لطایف و معارف تصوف و وحدت وجود و عشق الهی آکنده و مشحون است، بنابراین باید مختصری از این امور را شرح داد و به کلام عراقی استناد جست.

تصوف و عرفان مانند همه شیوه های فکری بشر دنبال شناخت حقیقت است، اما برای کسب معرفت راهی خاص بر می گزیند که مبتنی بر ترک تعلقات دنیوی و تهذیب نفس و طهارت کامل است، از جمله آلودگی های ظاهری و باطنی و جهد و ریاضت برای ترک مائی و منی و تمرکز همه قوای روحانی برای وصول به حق و فنای مطلق در هستی او. بدین طریق در تصوف انقیاد محض از احکام الهی و سنن نبوی و اشتغال مستمر به ذکر و فکر یعنی به یاد داشتن وجود حق و اندیشیدن در هستی او و دیدار جمال کبریائی وی، از سراسر وجود و سراسر حیات و ماسوی الله برای لقاء وجه الله مبنای کار و اساس رفتار سالک طریقت و طالب حقیقت است و به عقیده او هر چه هست از خدا و عین خداست:

که همه اوست هرچه هست یقین
جان و جانان و دلبر و دل و دین^۱

همچنین به قول عراقی :

از بس که دو دیده در خیالت کردم
در هر چه نگه کنم ترا پندارم^۲

شیخ در آثار خود اغلب بحث وجود را بر اساس نظریه وحدت وجود دنبال کرده است. عقیده وحدت وجود هر چند قدیمی ترین و اساسی ترین بنیان تصوف است مع الوصف مرشد حقیقی شیخ عراقی، شیخ اکبر محی الدین ابن عربی این مذهب را به حد اعلای کمال رسانده است. عارف حقیقت حق را در جمیع مظاهر وجود ساری و جاری می داند. بنابراین گفتار شیخ در رساله لمعات "عشق در همه ساریست و ناگزیر بر همه اشیاست"^۳ پرده ای نیست که از نوای او خالی باشد و نغمه ای نیست که از یکتائی او خبر ندهد، شاهدیست هر جائی که رخساره به کس ننموده و در عین حال عرصه عالم همه جلوه گاه حسن بی پرده و جمال تابناک اوست، باید چشم دل را گشود و نادیدنی ها

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم: ۱۲۲ - ۱۲۷.

۲ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، لمعات: ۴۰۰.

۳ - همان: ۳۸۴.

را به کمال وضوح دید که عراقی گوید:

رودیده به دست آر، که هرذره خاک

جامیست جهان نمای، چون درنگری،

عارف دل به بود و نبود نمی بندد، منی و مائی درکار او نیست، او از کثرت می گذرد و عالم امکان را در عین کثرت به صورت وحدت می بیند. به ایمان و اعتقاد او حقیقت نور یکی است اگرچه از صد روزن بتابد:

آفتابی در هزاران آبگینه تافته

پس برنگ هریکی تابی عیان انداخته

جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف

اختلافی در میان این و آن انداخته ۲

عارف با نظر نیک به عالم می نگرد، چون خدا را در آن می بیند، بر همه عالم عاشق است زیرا همه عالم را از او می داند:

همه عالم چو عکس صورت اوست بجز از او کسی ندارد دوست

به مجاز این و آن نهی نامش به حقیقت چو بنگری همه اوست ۲

عشق که یکی از موضوعات مهم ادب و عرفان است، در نزد اهل تصوف مفهوم و معانی عالی تر دارد. صاحبان معارف حقه نخستین فصل و کلید اولین باب از کتاب تصوف و عرفان را عشق قرار داده اند و مهمترین امتیاز مذهب تصوف بر سایر مذاهب و مسالک توجه فوق العاده عرفا و صوفیه به عشق الهی و اثرات عمیق آن در بزرگداشت نفس و زدودن آن از رذایل و مزین ساختن به صفات و ملکات عالییه انسانی است. بنابراین باید گفت، تصوف مذهب عشق و محبت است. صوفی دل افسوده را جز مشتی آب و گل نمی داند، دل باید پر سوز و سینه آتش افروز باشد، دلی که در آن سوزی نیست دل نیست، به قول عراقی:

هر دلی کو به عشق مایل نیست

حجره دیو خوان، که آن دل نیست ۲

در اصل بنیان خلقت و هستی و شالوده وجود انسان بر اساس عشق و محبت و جذبه استوار

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم، لمعات: ۳۸۵.

۲ - همان: ۳۸۹.

۳ - همان: ۱۲۰.

۴ - کلیات عراقی: ۱۵۸.

است. عشق خواه مجازی باشد و خواه حقیقی، عاقبت ما را به سوی حقیقت رهبر است، چنانکه عراقی می گوید:

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز
که حقیقت کند به رنگ مجاز^۱

و مولوی می گوید:

عاشقی گر زین سرو گرزان سر است
عاقبت ما را بدان شه رهبر است^۲

لیکن دل بستن به عشق مجازی و توقف در این منزل مقدماتی که به منزله پل و نردبان و سایه‌ای از عشق حقیقی است، شیوهٔ عارفان و عاشقان ربانی نیست، باید از این نردبان بر فراز شد و به بام عشق حقیقی برآمد. عشق حقیقی زوال ناپذیر عشقی است که به ساحت رفیع وجود و زیبایی مطلق و جمال تابناک الهی عرضه می شود و عاشق صادق در جمال معشوق مجازی صنع الهی می بیند. از مثنوی عشاقنامه مطلع غزلی ملاحظه شود:

نیست کاری به آنم و اینم
صنع پروردگار می بینم^۳

به هر صورت عشق برجسته ترین مصراع زندگانی است و روح انسانی تشنهٔ عشق الهی است. چنانکه عراقی می گوید:

عشق شوری در نهاد ما نهاد
جان ما در بوته سودانهاد^۴

در این جا بی مناسبت نیست بگوئیم که ظاهر بینان، کوه همتان و کج اندیشان از قدیم، طایفهٔ صوفیان جمال پرست را، که از راه عشق طی سیر و سلوک می کردند و احمد غزالی و روزبهان بقلی و اوحدالدین کرمانی و فخرالدین عراقی از میان آنها نام بردار شده‌اند را، همیشه مورد طعن و ملامت قرار می دادند که راهی دور از شریعت را پیموده‌اند و مرتکب شاهد بازی و نفس پرستی شده‌اند. صرف نظر از دیگران دربارهٔ شیخ باید بگوئیم که شیخی بوده است پایبند شریعت و پیری بوده است راهنمای طریقت و هیچ سندی و دلیلی از هوس بازی و شهوت پرستی وی در دست نیست بلکه عبارتی در تذکرهٔ عرفات العاشقین در عرفهٔ شیخ منقول است که می توان از آن برای دفاع از وی استفاده کرده به این طریق: "... اما هر کس را که مرتبهٔ وصول حصول پیوست، به هر نحو که بیند

۱ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم: ۱۲۵ و لمعات: ۳۸۳.

۲ - نیکلسون مثنوی معنوی، دفتر ۱: ۹.

۳ - آربری عشاقنامه: ۹۰ - نفیسی کلیات عراقی چاپ چهارم عشاقنامه: ۳۶۷.

۴ - کلیات عراقی: ۱۶۳ و لمعات: ۳۹۷.

و هرچه بیند البته حق خواهد دید و رتبه شیخ از آن رفیع تر است که قید تعلقات ظاهری و خواهش شهوات نفسانی دامنگیر حال او شده، باعث ماندگی او باشد^۱. حقیقت اینست که عراقی به حد اعلای معرفت و حقیقت رسیده بود و قلب او سرشار از جمال خدائی و عشق الهی بوده و وی در زیبایی و خو بروئی صنعت الهی و تجلیات معنوی را تماشا می کرده و او راهیچ نظر بدی در کار نبوده است بلکه اساس عرفان را بر آن نهاده و به مقتضای المجاز قنطرة الحقیقه عشق زیبا چهرگان و ماه رویان را اصل مسلک خود قرار داده بود.

شیخ از شخصیت‌هایی است که بدون تردید در ادب فارسی و تصوف اسلامی اهمیت بی پایانی دارد. اینک در اینجا به خدمات وی در ادبیات فارسی و عرفان اسلامی باید اشاره نمود. عراقی در نظم و نثر دارای مقامی ارجمند بوده است. در غزل عارفانه و عاشقانه شور انگیز در ردیف سنائی و عطار و مولوی و حافظ و جامی به شمار می رود. در قرن هفتم هجری دوشادوش مولوی و سعدی غزل راپیش برده است و دریگانه مثنوی عشاقنامه وی که در ده فصل آن را به نظم کشیده نیز غزل گنج‌انیده و شیوه جدیدی به ادب فارسی افزوده، هم از این نظر که غزل و مثنوی را توأم ساخته و هم به لحاظ مثنوی ده فصلی یا ده نامه ای که بعداً منشاء ایجاد منظومه های متعدد شد. قصاید او در شان بزرگان و پیران نیز دارای روش جدیدی است. ترجیعات نیز رنگ خاصی دارد. از آثار متشور وی کتاب لمعات و رساله مصطلحات تصوف از ارزنده ترین کتب ادبیات ایران به شمار می رود و رسایلی چون حمدله و ذوقیات و مکاتیب و منشآت که تازگی به دست آمده و هنوز چاپ نشده نیز مشحون از مطالب و معارف عشق و عرفان است.

از نظر طریقه تصوف شیخ در سلسله سهروردی وارد شد و خرقه صوفیانه از دست شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی گرفته است. اصول تصوف را از شیخ صدرالدین قونیوی - شاگرد و شارح ابن عربی - فراگرفت و در تلخیص معتقدات آنها لمعات را تألیف کرد که بیش از هر کتاب و عارف دیگری در معرفی ابن عربی به فارسی زبانان تأثیر داشته است. به وسیله همین کتاب کوچک تصوف و عرفان نظری و علمی در شبه قاره راه پیدا کرد و در سرزمین ایران رواج بیشتری یافت. علاوه بر آن بدون تردید شیخ با مولانا جلال الدین رومی آمیزش داشت. البته از شیخ نجم الدین کبری هم بی تأثیر نمانده است و عجب اینکه عراقی در سلسله سهروردی و طریقه ابن عربی به یک واسطه از سرآمدان سلاسل اکتساب فیض نموده و مولوی رومی و نجم کبری خودشان از مؤسسان مکاتب عرفانی بوده اند.

باید گفت که تصوف شیخ به آخرین مرحله سوز و درد و شور و شوق و جذبه رسیده و راهی به وجد و سماع و قول و شعر و ترانه پیموده است. عراقی مبلغ و مفسر بزرگ عشق است که در تمام آثار او داستان عشق حاکی است و در اغلب اشعار او به نحوی از انحاء از اتحاد و وحدت ناظر و

منظور، شاهد و مشهود، طالب و مطلوب یا عاشق و معشوق و عشق سخن رفته است که معنی آن همانا وحدت وجود است. عراقی عشق مجازی را با عشق الهی ارتباط داده و سر حلقه این سوختگان و شیفتگان مجذوب گردیده است. زمزمه های جاویدان و ناله های سوزناک وی دل همدردان و هواخواهان را به فریاد می آورد و اثری از گرمی و لهیب آتشی که در باطن وی شعله ور است، به خوانندگان حالات و مقالات خود می سپرد. نگارنده در مدتی که مشغول مطالعه و تهیه این رساله بوده هرروز و هرشب از بیان پرسوز و تقریر شور انگیز عاشقانه و از نوای سرمدی و نغمه آسمانی عارفانه وی لذتی خاص می برده. شاید که دیده را نوری و سینه را سروری و دل را حضوری حاصل آید، اما حقیقت حال بنا به گفته مولوی و عراقی بدین منوال است:

مولوی گوید:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آن^۱

عراقی گوید:

به زبان شرح عشق نتوان گفت
که نمی گردد از بیان روشن^۲

در مورد طرز کار باید متذکر شد که این کتاب در هفت فصل منقسم است و به گمان غالب اولین بار است که مطالبی بدین ترتیب و تنظیم درباره شیخ نگارش یافته است: فصل اول، در شمه ای از تصوف اقوام پیشین، تصوف اسلامی و مختصات مکاتب بزرگ تصوف قرن هفتم هجری مانند کبرویه و سهروردیه و اکبریه و قونیویه و مولویه به طور اجمالی نگاشته شده است.

فصل دوم، به شرح احوال و زندگانی عراقی، اخلاق و مذهب و انتساب طریقت وی و مقام او در نزد سلاطین و وزراء و امراء معاصر اختصاص یافته است.

فصل سوم، در بررسی آثار و تصانیف منظوم و منثور خطی و چاپی شیخ نوشته شده است. فصل چهارم، افکار و عقاید و آراء عارفانه صوفیانه و عاشقانه عراقی به حد امکان تجزیه و تحلیل شده است.

فصل پنجم، در اطراف ارتباط عراقی با مشایخ و بزرگان سلاسل چهارگانه معروف تصوف قرن هفتم هجری نگارش یافته است.

فصل ششم، راجع به عراقی و بررسی تأثیر متصوفان متقدم در آثار اوست. فصل هفتم، درباره عراقی و بستگان وی از قبیل اولاد و احفاد، پیروان طریقت و مقلدان و شارحان

۱ - نیکلسون مثنوی معنوی دفتر ۱: ۹.

۲ - کلیات عراقی چاپ چهارم: ۱۲۲.

آثار وی سخن رفته است.

هرچند در این مقدمه قصد و مجال آن نبود که سخن به تفصیل رانیم و بحث به درازا کشانیم، ولی در عین حال ناگزیر شدیم که از بعضی جهات گفتگو کنیم. چنانکه در تألیف و تدوین این کتاب نگارنده از مآخذ و مدارک قدیم و جدید اعم از نسخه های خطی و عکسی و چاپی، چه در کتابخانه های مختلف ایران و چه در خارج از ایران، آنچه در دسترس بوده و در فهرست برشمرده شده، استفاده کرده و در باب شرح زندگانی خود شیخ و مشایخ دیگر از ذکر کرامات و مقامات آنها که در کتب تاریخی و عرفانی ضبط است پرهیز کرده و تنها به تذکار احوال و آثار و افکار آنان اکتفا کرده است. ضمناً باید گفت که برخی مطالب سعه کلی داشت، نگارنده با اینکه جانب اختصار را رعایت نموده ولی باز هم صفحات آن بیش از حد انتظار شده است. علت اینست که به لحاظ موضوع شخصیت های زیادی از بزرگان و عارفان متقدم و معاصر و متأخر تراز زمان عراقی مورد بحث واقع شده اند. علاوه بر آن نگارنده گاهی در باب شیخ و دیگران به بحث انتقادی پرداخته است و باید تذکر داد در ذکر احوال پیشوایان و بزرگان، معمولاً ترتیب زمانی ملحوظ گردیده است.

نگارنده مدعی نیست که از سهو و اشتباه مبرا و از خطا و لغزش برکنار است، ولی امید و رجاء دارد که نزد اهل علم و ادب و تصوف و عرفان، توفیق رفیق این راه و جرعه نوش این بارگاه، مبتدی کار تحقیق و تصنیف و ناقص راه تصوف و عرفان، باعین رضا و عنایت پذیرفته شود به عین الرضای نظر فرمایند. از مسئولان مرکز محترم تحقیقات فارسی ایران و پاکستان نیز سپاس فراوان دارد که پس از قریب بیست سال که از تدوین کتاب گذشته است، همت بر چاپ آن مبذول فرمودند و به صورتی که اینک در پیشگاه اهل تحقیق تقدیم می شود، به بازار علم و تحقیق عرضه نمودند. الحمد لله العلی العظیم.

دکتر محمد اختر چیمه

فصل اوّل

شمه ای از تصوف

به نام خداوند بخشنده مهربان

تصوف و عرفان راه خداشناسی است و از بدو پیدایش آن مشایخ صوفیه و عرفان اسلامی و بزرگان دیگر در این باره سخنان بسیار گفته اند. به خصوص در چند سال اخیر دانشمندان شرق و غرب تحقیقات فراوانی در این زمینه کرده اند و هنوز هم سرگرم تحقیق و تتبع دقیق هستند. بنابراین لزومی ندارد که تمام مطالب را اینجا بازگو کنیم ولی چون شخصیت مورد بحث ما شیخ عراقی همدانی است که یکی از مشایخ بزرگ و شعرا معروف قرن هفتم هجری است، شمه‌ای از این مباحث را متذکر می‌شویم و معرفی مختصری از تصوف پیش از اسلام و تصوف دوره اسلامی می‌کنیم و بعد می‌پردازیم به شرح احوال و آثار و افکار عراقی و بررسی مقام او در تصوف اسلامی.

الف: نگاهی به تصوف پیش از اسلام

اساس و ریشه تصوف و ارستگی وزهد و کشف حقایق است به طریق سیروسلوک. این معنی کم و بیش از قدیم‌ترین زمانهای تاریخی در میان همه مذاهب و ادیان وجود داشته است و از اینرو نه آغاز تاریخی برای این مسلک روحانی توان به دست داد و نه دین و ملتی بخصوص را پیشوای این طریقه توان شمرد. تا آنجا که سراغ داریم در هر ملت و هر مذهب و کیش یکدسته زهاد و مرتاضین بوده اند که مشرب روحانی آنها باطریقه عمومی تفاوت داشته است.^۱

آنان که در طلب حق کوشش می‌کنند به طور کلی سه طایفه هستند. اول، علما و متشرعین که از راه شریعت و پرهیزگاری خدا را می‌جویند و امید بهشت و پاداش اخروی دارند. دوم، حکما و متکلمین که از راه دلیل و برهان سعی می‌کنند به وجود حق تعالی و صفات و افعال او علم حاصل نمایند لیکن از ادراک ذات الهی عاجز و در ادراک صفات و آثار وی سرگردانند. سوم، عرفا و متصوفین که معتقدند برای رسیدن به مرتبه کمال بایستی مراحل طی کرد تا نفس بتواند برطبق استعداد خود از حق و حقیقت آگاهی حاصل نماید. به اعتقاد آنها اثبات حقیقت جز به وسیله کشف و شهود میسر نیست و کارشان مبتنی بروحی و الهام الهی است. چنانکه آنها برای نیل به این مقام تحت تأثیر جذبه و الهام قرار می‌گیرند و به مجاهده و ریاضت می‌پردازند تا به پایه اشراق و مشاهده برسند و جوگیان هندو، شاگردان بودا، صدیقون مانی، احبار یهود و زهاد و نساک اسلام نمونه همین نوع افرادند،^۲ که به وسیله زندگی زاهدانه می‌خواهند خود را به مرتبه معرفت برسانند.^۳ و شرط حصول این معرفت کشف و ذوق باطنی و وجد و اشراق قلبی است که وصول به آن فقط از راه شوق و عشق کامل ممکن است نه به عقل و منطق.

۱ - غزالی نامه: ۹۱.

۲ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۲۰ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی، سرآغاز: د.

۳ - زهد و تصوف در اسلام: ۹۳.

منشاء طریقه صوفیه، يك نوع حاجت درونی انسان است که می خواهد با مبدء وجود و معبود خویش رابطه مستقیم پیدا کند.^۱ بنا بر این زهد و عبادت و ترك دنیا و تعلیمات اشراقی که یکی از پایه های عمده تصوف است در دوره پیش از اسلام مابین همه مذاهب و اقوام همچون زرتشتی ها و مانویها، هندوها و بودائیها، یهودیها و عیسوی ها و یونانیها وجود داشته است که شرح آن به اجمال به قرار زیر است.

تصوف ایرانی

تصوف ایرانی سابقه سه هزار ساله دارد^۲ که می توان آن را در ادیان مختلف ایران باستان مانند آئین مهری و زرتشتی و مانوی جستجو کرد.

یکی از ادیان دیرین و عقاید کهن که در ازمینه باستانی در نزد قبائل قدیم آریان به ظهور رسیده و در طی زمان تکامل بسیار حاصل کرده، آئین مهر پرستی است که رسم رهبانیت و تجرد در میان جامعه کشیشان ایشان وجود داشته^۳ و نشانه تمایل آن ها به تصوف است.

معروف است که در قرن هفتم یا ششم قبل از میلاد زرتشت به دنیا آمد او به قول اغلب محققان بنیان گذار آئین جدید و مصلح عقاید مذهبی ایرانیان قدیم است که در حال گوشه نشینی به تفکر و تعمق پرداخته تا اینکه کتاب اوستا بروی الهام شده و او بر طبق احکام آن عقاید مزدائی سابق را اصلاح نموده و جنبه روحانی و معنوی بدانها داده است. زرتشت در سراسر اوستا مردم را به پاکی جسم و پاکی مساکن و پاکی تمام چیزهائی که با زندگانی آنان ارتباط دارد، فرمان داده است.^۴

سپس در قرن سوم میلادی، عرفان جدیدی به نام آئین مانی به وجود آمد. مانی برای پیروان خود دستگاه روحانی منظمی تشکیل داد و پیروان خود را به دو دسته منقسم ساخت - صدیقون و سماعون - که گروه نخست خود را از حظوظ جهانی و لذایذ جسمانی محروم می ساخته اند و به انزوا و گوشه گیری و ریاضت عمر را به سر می آورده اند. ه منتهی مانویت دینی است که اساسش بر تصوف گذاشته شده و مانی بزرگترین نماینده تصوف ایران پیش از اسلام شمرده می شود.^۵

۱ - ارزش میراث صوفیه : ۳۵ - ۳۶.

۲ - کشف المحجوب ترجمه مقدمه ژوکوفسکی : ۱۰، مقایسه شود با نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران : ۴۷.

۳ - تاریخ ادیان ۲ : ۲۹۱ - ۲۹۶.

۴ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور : ۵۱ - ۵۴ - تاریخ ادیان : ۲۲۳ - ۲۴۱.

۵ - همان : ۵۴ - ۵۹ - تاریخ ادیان ۲ : ۲۹۶ - ۳۰۴ - تاریخ ادیان : ۲۴۴ - ۲۴۹.

۶ - کشف المحجوب ترجمه مقدمه ژوکوفسکی : ۱۱.

و شاید متصوفه اسلامی اصطلاح صدیقین را از مذهب مانی گرفته باشند.^۱ حتی فلسفه اشراق اسلامی که آمیخته باتصوف و عرفان است، به قول محققان اخیر یکی از منابع مهم آن حکمت ایرانیان قدیم بوده زیرا که آن هم از نشانه های تصوف عاری نیست.

تصوف هندی

هندوستان، به قول قدما، سرزمین دانش و حکمت است که انواع و اقسام مکتب های مذهبی و فلسفی در شبه قاره تجلی کرده^۲ و بیشتر آن ها اساس و عقاید و افکار خود را برپایه تعلیمات مذاهب هندو و جین و بودا قرار داده اند.

هندوئیسم (Hinduism) یکی از قدیم ترین و مهم ترین ادیان اقوام هندی است که در ادوار مختلف مورد تغییر و تحول قرار گرفته. از عجایب و مختصات مذهب هندو یکی آنست که در عین اینکه مشرک اند موحدهم هستند و در حالیکه معتقد به تعدد الهه اند، پیرو وحدت وجود نیز هستند. حکمت ودانتا (Vedanta) که مبتنی بر قسمتهایی از تعلیمات اوپانیشاد (Upanishad) است در وحدت وجود بحث می کند و اوپانیشاد مجموعه عرفان هندوان است. یوگاسوترا (yoga-sutra) نیز نوعی تصوف هندی است که مکتب جوگی را پدید آورده و جوگیان هندی در سراسر دنیای قدیم شهرت بسزائی داشته اند و جزو صوفیان هندی به شمار می روند. یکی دیگر از آثار مقدس هندو بهاگوات گیتا (Bhagvat - Gita) هم آکنده از تعالیم صوفیانه است.^۳

یکی دیگر از جنبش های فکری و عرفانی هند جینیزم (Jainism) است که بنیان گذار آن مهاویرا (Mahavira) بین سالهای ۵۹۹ تا ۵۴۰ پیش از میلاد مسیح به دنیا آمده و از آغاز جوانی علاقه

۱ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی: ۷۶، دکتر حسن مینوچهر به قول امام محمد غزالی در توضیح توحید می نویسد: "در درجه چهارم کسانی هستند که جز یکی را نبینند، و همه را خود یکی بینند، یکی شناسند، و تفرقه را بدین هیچ راه نبود و این را صوفیان فنا گویند و این توحید، توحید صدیقین است" - احیاء العلوم الدین مصر ۴: ۱۸۹ - کیمیای سعادت چاپ سوم، تهران: ۸۰۰.

و قطب الدین اردشیر العبادی در التصفیه فی احوال المتصوفه ۲۶ نوشته است: "ابتدای این طریقت کیفیت احوال انبیا و اولیاء و صدیقان بوده است".

و نیز شیخ فرید الدین عطار در احوال جنید بیان کرده است: "و جنید هفت ساله بود که سری او را به حج برد و در مسجد الحرام مسئله شکر می رفت در میان چهار صد پیر و چهار صد قول بگفتند در شرح و بیان شکر، هر کسی قولی. سری جنید را گفت: "تو نیز چیزی گو". جنید گفت: "شکر آنست که نعمتی که خدای - عز و جل - تو را داده است، بدان نعمت در وی عاصی نشوی و نعمت او را سرمایه معصیت نسازی". (تذکره الاولیاء: ۴۱۸).

۲ - کشف المحجوب ترجمه ژوکوفسکی: ۱۴.

۳ - سرزمین هند: ۱۵۷ - ۲۰۸ - اوپانیشاد پیش گفتار جلالی نائینی: ۸۴ - تاریخ ادیان: ۸۵ - ۱۲۰ - ارزش میراث صوفیه: ۱۹ - ۲۲.

به رهبانیت نشان می داده. معلمین این مکتب از راه تحمل درشتی و سختی و ریاضات شاقه در جستجوی راه نجات برآمده اند.^۱

بودائیزم (Budhism) در حدود نیمه سده ششم پیش از میلاد پدید آمد. بودا از دوران جوانی به تفکرو تأمل می پرداخت و راه نجات و رستگاری را می جست. چنانکه در آداب و مراسم آئین بودا نیز آثار تعالیم عرفانی موجود است و تصوف در آن اصالت کامل دارد، بدین طریق که هدف تعلیم وی به وسیله ریاضت و مجاهده از بین بردن انانیت و انفرادیت است. دراین روش زاهد بودائی از بسیاری جهات باصوفی و عارف مسلمان شباهت دارد.^۲

تصوف غربی

شبه جزیره عرب که مهد بزرگ انبیاء کرام بوده و ممالک غربی که بعدها مذهب یهود^۳ و مسیح^۴ در آنجا پناهنده شده دارای رگه هایی تصوف بوده اند.

یهود که ملت حضرت موسی (ع) به شمار می رود، در واقع از ذوق عرفانی خالی نیست نه فقط احوال و سخنان انبیاء که در زمانهای مختلف در قوم یهود نزول یافتند، حاکی از مکاشفات و الهامات روحانی و جذبه بیخودی و تراوش نوعی از شطحیات عرفانی در نزد آنهاست، بلکه در زهد و ریاضت بعضی از فرقه های یهود هم می توان سابقه عرفان را دریافت. عرفان مکتب یهود اسکندریه اگرچه به وسیله فیلون و پیشرو او "ارستوبولس" (Aristobulus) با حکمت یونان آمیخته شده، ولی غیر از جنبه معرفت رنگ مکاشفه و شهود نیز در آن دیده می شود.

تصوف مسیحی هم دنباله و تکمله عرفان یهود است، لکن در دین مسیح غایت سلوک اتصال به شخص عیسی است و سالک از انسان عبور نمی کند مگر این که به عشق و اشراق تکیه نماید که غایت آن - مثل تصوف اسلامی - اتحاد با خداست. اساس تصوف مسیحی بر رهبانیت است. نه فقط رهبانیت و زهدی که از تعالیم انجیل استنباط می شود بلکه آنچه که نیز موافق با روح مسیحیت است و می توان گفت که بیش از هر مذهبی مستعد اخذ آراء زاهدانه و عارفانه است. بنابر استفاده از

۱ - اوپانشاد پیش گفتار جلالی نائینی: ۵۴ - ۵۹.

۲ - سرزمین هند: ۲۰۸ - ۲۲۰ - اوپانشاد پیش گفتار جلالی نائینی: ۶۰ - ارزش میراث صوفیه: ۲۲ - ۲۳. و بهترین نمونه این شباهت داستان بودا و ابراهیم ادهم است که برای تفصیل آن رجوع کنید به عرفای اسلام (انگلیسی): ۱۶ - ۱۷ - الصوفیه فی الاسلام ترجمه شریبه: ۲۱ - ۲۲ - زهد و تصوف در اسلام: ۷۴ - تاریخ تصوف: ۱۵۷ - ۱۶۴ - بحثی در تصوف: ۲۷ - ۳۰ - ارزش میراث صوفیه: ۶۶ - ۶۷.

۳ - تاریخ تصوف قبل از اسلام: ۷۶ - ۱۱۵.

۴ - تاریخ تصوف قبل از اسلام: ۱۱۶ - ۱۸۲ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۱۰ - ۱۱.

۵ - ارزش میراث صوفیه: ۲۶ - ۲۸.

همین تمایل مسیحیت به عزلت و زهد و تفکر و تعشق در باب کشف حقیقت، بعضی از خاور شناسان اروپائی، تصوف اسلامی را تحت تأثیر عرفان مسیحی قرار داده اند، با اینکه بدون تردید هر مذهب و ملت تصوف مخصوص به خود را دارد.^۱

تصوف یونانی

از مطالعه حکمت یونان معلوم می شود که در بعضی از مکاتب حکمی یونان قدیم نیز جنبه عرفانی وجود داشته است^۲، به طور نمونه فیثاغورث و افلاطون (Plato) و کلیبی ها و رواقیان و افلاطونیان جدید^۳ (Neo - Platonians) را می توان نام برد.

افلاطون از همه اینها در این زمینه قدمی جلوتر نهاده است که درک حقیقت و معرفت را به اشراق می داند و بی مدد عشق طی مراحل سلوک را محال می شناسد، لذا آراء و عقایدش در حکمت اشراق و طریقه تصوف تأثیر عمیق داشته است. چنانکه حکمت او از جهت اشتغال بر عرفان مشهور است و مخصوصاً عرفان مسیحی از آن بسیار بهره یافته است.^۴ دیوجانوس (Diogene) نیز فرد کامل کلیبی هاست که حکایات بسیار از رفتار و گفتار صوفیانه او نقل کرده اند.^۵

در فلسفه فلوپتین (Plotinus) هم رنگ عرفان قابل ملاحظه است. فلوپتین پیشوای دبستان افلاطونیان جدید بود و تصوف یونانی را به اوج کمال رسانید. به عقیده فلوپتین تمام موجودات به منزله فیضانی هستند از وجود خدا و انسان که وجود او در حقیقت مجموعه بود و نبود است، وقتی

۱ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۱۰ - ۱۱ - تاریخ تصوف: ۶۵ - ۷۵ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی: ۷۸ - ۷۹ - ارزش میراث صوفیه: ۱۴ و ۲۹ و ۳۲.

۲ - تاریخ تصوف قبل از اسلام: ۱۶ - ۷۶.

۳ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۱۲ - ۱۳ - تاریخ تصوف: ۷۶ - ۱۵۰ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۶۱ - ۹۱.

۴ - شرح گلشن راز مقدمه کیوان سمیعی: ۴۲ - ارزش میراث صوفیه: ۲۴.

۵ - محمد علی فروغی نوشته است: "بی اعتنائی دیوجانوس به مردم، از این رو دانسته می شود که وقتی او را دیدند، میان روز با فانوس روشن می گردید، سبب پرسیدند گفت: انسان می جویم". سیر حکمت در اروپا، چاپ سوم، ۷۰ - ۷۱.

رومی در غزلی چنین سروده است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر	کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست
زین همزمان سست عناصر دلم گرفت	شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفتند: "یافت می نشود جسته ایم ما"	گفت: "آنکه یافت می نشود آنم آرزوست"

(کلیات شمس ۱: ۲۵۵).

علامه دکتر محمد اقبال لاهوری در قرن اخیر از این واقعه آن چنان تأثیری پذیرفته که این سه بیت مولانا را سر لوحه مثنوی "اسرار خودی" قرار داده است.

به نجات واقعی می رسد که از طریق معرفت به وصال خدا برسد. اساس مهم مذهب فلوپین وحدت وجود است و برای درک حقایق بیشتر به شوق و وجد و حال و کشف و شهود توجه دارد تا به برهان عقلی. از این جهت بین تعالیم فلوپین و عقاید تصوف اسلامی شباهتهای بسیار موجود است.^۱ گذشته از این چند ممالک و ملل و مذاهب که به آنها اشاره کردیم، باید از حکمت هرمسی و گنوسی هم یاد کرد که در ازمئه قدیم از رنگ تصوف عاری نبوده اند. به این ترتیب هیچ ملت و مذهبی در جهان نیست که دارای نوعی تصوف و عرفان نباشد.

ب - تصوف اسلامی

شباهت بین تصوف اسلامی و عرفان دیگر اقوام جهان بیشک در خور توجه بسیار است، اما تصوف در جامعه اسلام خاصه قلمرو ایران چنان رنگ یک نحله مذهبی و جنبش فکری به خود گرفته است که در هیچ یک از مذاهب عالم نظیر ندارد.^۲

در منشاء تصوف اسلامی^۳ از سوی دانشمندان اروپائی فرضیه های گوناگون اظهار گشته است. به قول ادوارد براون (Edward - Browne) تصوف عکس العمل دماغ آریائی است در مقابل مذاهب و عقاید سامی که به زور به نژاد آریائی تحمیل شده است و نیز به گفته او اصل تصوف طریقه افلاطونیان جدید است.^۴ بعضی دیگر از خاور شناسان، مثل وینفیلد (Whinfield) و نیکلسون (Nicholson) و گولد زیهر (Gold - Zihher) - هم منشاء و سرچشمه مشرب عرفان را افکار یونانیان دانسته اند. وون کریمر (Von - Kremer) و دوزی (Dozy) و ماکس هورتن (Max - Horten) و هارتمان (Hartmann) تصوف را محصول هندوستان می دانند. آسین پالاسیو (Asin - Palacio) و نسنینک (Wensink) و تورآندرا (Tor - Andra) آن را فرعی از اصل مسیحیت شناخته اند. عده ای قائل اند که این نفوذ یهودی است در اسلام. بلوشه (Bloche) به تأثیر عقاید و مبادی ایرانی اشارت کرده است. کارادوو (Carra De Yeau) منشاء تصوف اسلامی را در آئین مسیح و دین یهود و حکمت یونان و در ادیان هندو مذاهب ایران سراغ می دهد. ولی بنابر گفته نیکلسون بین عقاید و افکار مذاهب تشابهی در نظریات هست. ه و می توان گفت تصوف اسلامی از عقاید و افکاری که در بین ملل مختلف و ادیان متنوع وجود داشته متأثر گردیده و اندیشه های دینی و فلسفی گوناگون

۱ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۹۰ - ۹۱ - ارزش میراث صوفیه: ۲۳ - ۲۵.

۲ - غزالی نامه: ۹۱.

۳ - تاریخ تصوف: ۲ - ۱۹۳ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی: ۵۷ - ۹۱ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۲۵ -

۱۰۲ - اسلام در ایران، ۳۳۱ - ۳۳۶.

۴ - تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا، ۱: ۶۱۱ - ۶۱۳.

۵ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۲ - ۳.

در جریان تصوف اسلامی وارد شده است. لیکن این که تصوف اسلامی، ناچار باید منشاء و سرچشمه غیر اسلامی داشته باشد به هیچ وجه مورد قبول مانیست. در واقع تصوف جریان فکری واحدی نیست بلکه مجموع جریانهای گوناگون است و در تصوف اسلامی مبادی و اصولی هست که با پاره ای افکار و عقاید غیر اسلامی مناسباتی دارد و ممکن است از بعضی از آنها نیز متأثر باشد، لیکن هیچ یک از این شباهتها، منشاء تصوف را بیان نمی کند. حقیقت اینست که اساس تصوف اسلامی از آغاز کاملاً مستقل و خارج از هرگونه تأثیرات خارجی بوده و جزو دین اسلام و اقوال و اعمال پیغمبر اکرم (ص) دین امر دیگری در آن دخالت نداشته است و منشاء و سرچشمه واقعی آن اسلام و قرآن و سیرت نبی است و این نظری است که مورد قبول بیشتر محققان امروزی قرار گرفته است و واقعاً تصوف اسلامی جز حقیقت اسلام چیز دیگری نیست.^۱

تعریف تصوف^۲

اقوال و عبارات مشایخ صوفیه و بزرگان طریقت درباره تصوف به اندازه ای زیاد است که ممکن نیست تعریف آن در چند جمله تحریر شود. از دانشمندان اخیر نیکلسون (Nicholson) با اعتماد بر مصادر علمی و ادبی اسلامی تا قرن پنجم هجری، توانسته است هفتاد و هشت تعریف مختلف برای نظریه تصوف گرد آورد و نیز می نویسد: "تعاریف بسیار در فارسی و عربی از تصوف شده ولی بعد از همه اینها باید گفت که تصوف رانمی توان تعریف کرد".^۳

برای اینکه صوفیه یک فرقه واحد نیست و راه رسیدن ایشان به خدا متعدد است.

از شیخ ابو سعید ابو الخیر میهنی منقول است: "هفت صد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته اند و اول همان گفت که آخر، اما عبارت مختلف بود و معنی یکی بود که التصوف ترک

-
- ۱ - شرح گلشن راز مقدمه کیوان سمیعی: ۵۶ - ۶۱ - اصول تصوف: ۱۲ - ۱۳ - ارزش میراث صوفیه: ۱۴ - ۱۷ - ایندو ایرانیکا (انگلیسی): ۴: ۲۳.
 - ۲ - تاریخ تصوف: ۱۹۴ - ۲۰۶ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۸۲ - ۸۵ - زهد و تصوف در اسلام: ۸۵ - ۸۷ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۵ - ۱۹ - کلیاتی در باب تصوف اسلامی: ۳۷ - ۵۶.
 - ۳ - عرفای اسلام (انگلیسی): ۲۵.
- نیکلسون قصه ای را که مولانا جلال الدین رومی در مثنوی معنوی تحت عنوان "اختلاف کردن هندیها در چگونگی شکل پیل در شب تار" سروده است شاهد می آورد براینکه به عقیده صاحب مثنوی هم تعریف تصوف کار مشکلی است - مثنوی معنوی نیکلسون، دفتر سوم: ۷۲ - ۷۷ - تاریخ تصوف: ۱۹۶ - ۱۹۸.

التکلف^۱.

ابومنصور عبدالقادر بغدادی (م ۴۲۹ ق - ۱۰۳۷ م) که یکی از علماء معروف نیشابور است و در تألیفات خود به صورت خاصی به تعریفات درباره فرق و عقاید اسلامی توجه داشته، برحسب حروف ابجد از روی تألیفات بزرگان و اقطاب متصوفه و ثقات آن‌ها، در حدود يك هزار تعریف درباره تصوف و صوفیه و نظریه آنها جمع آوری کرده است.^۲

شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی (م ۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م) می‌نویسد: "اقوال المشايخ في ماهية التصوف تزيد على الف قول فان الالفاظ وان اختلفت متقاربة المعنى" یعنی اقوال مشایخ و بزرگان در ماهیت و چگونگی تصوف بیشتر از هزار است اما الفاظ مختلف و معانی نزدیک به هم است.^۳

بنابر گفته بغدادی و سهروردی، این که اقوال مشایخ درباره تصوف از هزار متجاوز است شاید گفتار ایشان مبنی بر حدس باشد و گرنه اقوال مشایخ در این باره بسی بیش از این مقدار است و تاکنون کلمات بی شمار بر سخنان گذشتگان افزوده است.

بدین طریق در باب تصوف تعریفات و توضیحات مختلف بیان کرده‌اند و هیچ يك از آنها نمی‌تواند قانع‌کننده باشد.

حاصل آنکه تصوف از امور شهودی و دریافتنی است نه گفتنی و شنیدنی و مکتب تصوف را اصول و ریاضاتی است که محصول آن اشراق و موجد آن ذات احدیت و محل آن انسان کامل و وسیله آن حالات نفسانی و ملکات عالی اخلاقی، و مؤید آن اجتماع، و قواعد ابتدائی و فنی، و نتیجه آن اتصال به ذات خداوندی است. سخنان و اقوال مشایخ هرچند به ظاهر مختلف می‌نماید در واقع نزدیک به یکدیگر و همگی مربوط به يك معنی و يك حقیقت است و پیشوایان صوفیه و بزرگان عرفا برای وصال به حق به روشهای عملی و نظری تصوف و عرفان پرداخته و عشق الهی را اساس و پایه قرار داده اند که اینک در اینجا به آنها اشاره می‌شود.

تصوف عملی

همانطور که در صفحات قبل ذکر شد، تمایل به زندگانی صوفیانه در تمام مذاهب و ملل معمول بوده و به قول لوئی ماسینیون (Louis Massignon) دین اسلام هم در دو قرن اول هجری از آن عاری

۱ - اسرار التوحید: ۳۰۹ و ۳۱۲ - مصباح الهدایه مقدمه همائی، ۸۴.

۲ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۵.

۳ - عوارف المعارف سهروردی چاپ بیروت: ۵۷ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۸۴ - ۸۵ - مقالات شمس مقدمه خوش نویس عماد: د.

نبوده است^۱، اما زهد و تقوای مسلمین صدر اسلام عملی و معتدلانه بوده و در این دوره غالب مسلمین اهل دین و زهد بودند. افاضل مومنینی که درك صحبت پیغمبر(ص) را نموده بودند "صحابه" نامیده می شدند، نسل بعد از صحابه آنهائیکه به فیض صحبت صحابه نایل شدند "تابعین" خوانده می شدند، بعد از دوره خلفای راشدین، یک دسته از خواص که عنایت خاصی به اموردینی داشتند "زهاد" و "عباد" گفته شدند. بعدها خواص اهل کتاب و سنت که دلشان از زنگار غفلت پاک شده بود و به یاد خدا بسر می بردند به نام "صوفیه" شهرت یافتند.^۲

قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیرالعبادی (م ۵۴۷ ق - ۱۱۵۲ م) در اثر "التصفیه فی احوال المتصوفه" چنین تحریر فرموده: "هرکه صافی ترصوفی تر، محمدعلیه السلام از همه عالم صافی تر بود پس از همه صوفی تر بود"^۳ بنابه گفته دکتر سید حسین نصر نیز نخستین و کاملترین عارف پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) است و پس از وی حضرت علی بن ابی طالب (ع) عالی ترین نماینده باطن اسلام بوده است. پیغمبر(ص) عادت داشت که در جاهای آرام و دوری مانند غار کوه حرا عزلت و خلوت اختیار کند و در همه این عزلتها به انجام آداب اساسی ذکر می پرداخت. برپایه همین اعمال پیغمبر(ص) و گفتارهای اوست که صوفیان آداب و اعمال خود را بنانهاد و تا امروز از آن پیروی می کنند. در این باره بیشتری از صحابه مانند علی (ع) و ابوبکر و سلمان و بلال و ابوذر و عمار و صهیب و افراد دیگری که باطن اسلام را از پیغمبر (ص) تعلیم گرفته بودند اقتدای کردند، مخصوصاً اصحاب صفة - که صوفیه آنها را از پیشروان خویش می شمارند - نمونه فقر و قناعت محسوب می شدند و در آن زمان همین زهد و قناعت تصوف اسلامی به شمار می رفت.^۴

در دو قرن اول اسلام، هشت امام اول در مرحله نخستین تصوف - که به صورت عملی بود - تأثیر اساسی داشته اند و نیز بعضی از آنان سهمی اساسی در تشکیل فرقه هائی از تصوف دارند. گذشته از صحابه وائمه بعضی تابعین هم به پارسائی و خدا ترسی شهرت یافته اند، از جمله اویس قرنی - که محتاج به شرح نیست - و حسن بصری (م ۱۱۰ ق - ۷۲۸ م) را باید نام برد، که صوفیه آنها را بعدها از پیشوایان خویش شمردند.

جمعی از محققان معتقدند که اصطلاح تصوف و صوفی در نیمه دوم سده دوم قمری

۱ - تاریخ تصوف: ۴۲.

۲ - نفحات الانس: ۲۸ - تاریخ تصوف: ۱۷ - ۱۸ - شرح گلشن راز مقدمه کیوان سمیعی: ۲۶.

۳ - التصفیه فی احوال المتصوفه: ۲۹.

۴ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۱۲، ۱۱۴ - ارزش میراث صوفیه: ۵۵ و مقایسه شود با التصفیه فی احوال المتصوفه: ۲۹ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۳۰.

(هشتم میلادی) به وجود آمده و نخستین کسی که به نام صوفی خوانده شده، ابو هاشم کوفی (م. ۱۶۰ ق - ۷۷۶ م) بوده. در همین اوان زهاد به نام صوفیه شهرت یافتند، از آن جمله رابعه عدویه (م. ۱۳۵ ق - ۷۵۲ م)، ابراهیم ادهم (م. ۱۶۰ ق - ۷۷۶ م) داود طائی (م. ۱۶۵ ق - ۷۸۱ م)، شفیق بلخی (م. ۱۷۴ ق - ۷۹۰ م) و فضیل بن عیاض (م. ۱۸۷ ق - ۸۰۲ م) که هیچ وقت از طریق مذهب حقه اسلامی خارج نمی شدند، معروف اند.

معروف کرخی (م. ۲۰۰ ق - ۸۱۵ م) که نسبت اکثر مشایخ صوفیه به وی منتهی می شود و سلسله وی را به همین جهت ام السلاسل خوانده اند و مطابق کتاب طرایق الحقایق چهارده سلسله تصوف از او منشعب گشته است^۱ عارفی بوده میانه رو - معتقد به توحید و نه وحدت وجود - بعد در قرون سوم و چهارم چهره های برجسته تصوف از قبیل بشرحانی (م. ۲۲۷ ق - ۸۴۱ م)، محاسبی بغدادی (م. ۲۴۳ ق - ۸۵۷ م)، سری سقطی (م. ۲۵۶ ق - ۸۷۰ م)، ابوالحسنین نوری (م. ۲۹۵ ق - ۹۰۷ م)، جنید بغدادی (م. ۲۹۸ ق - ۹۱۰ م) حسین منصور حلاج (م. ۳۰۹ ق - ۹۲۱ م)، شبلی (م. ۳۳۴ ق - ۹۴۵ م)، ابو احمد ابدال چشتی - (م. ۳۵۵ ق - ۹۶۶ م)، ابو القاسم نصرآبادی (م. ۳۶۹ - ۹۷۹ م) و ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی (م. ۳۷۱ - ۹۸۱ م) پدیدار شدند و خراسان و بغداد مراکز مهم تصوف گشتند و افکار تازه ای از قبیل عشق و محبت و عرفان و معرفت وارد تصوف گردید ولی با آن همه تحولات و تغییرات تمام اینها مراعات شدید شریعت اسلامی و تشریفات و ممنوعیت های آن را واجب می دانستند^۲ و تصوف آنان طریقه عملی بود نه نظری، چنانکه جنید بغدادی گفته: "ما این تصوف به قیل و قال نگرفتیم و به جنگ و کارزار به دست نیاورده ایم، اما از گرسنگی و بیخوابی یافته ایم و دست داشتن از دنیا و بریدن از آنچه دوست داشته ایم و در چشم آراسته"^۳.

همچنین در قرون پنجم و ششم مشایخ معروف مثل ابو اسحق کازرونی (م. ۴۲۶ ق - ۱۰۳۵ م)، ابو القاسم قشیری (م. ۴۶۵ - ۱۰۷۲ م)، علی بن عثمان هجویری (م. ۴۸۰ - ۱۰۸۷ م)، خواجه عبدالله انصاری (م. ۴۸۱ - ۱۰۸۸ م)، احمد غزالی (م. ۵۲۰ - ۱۱۲۵ م)، شیخ احمد جام (م. ۵۳۶ ق - ۱۱۴۱ م)، عبد القادر گیلانی (م. ۵۶۱ - ۱۱۶۶ م)، ابو النجیب سهروردی (م. ۵۶۳ ق - ۱۱۶۷ م) و امثال آن ها، در عین حال که صاحب تصانیف بوده اند، جنبه عملی تصوف آنان بر جنبه علمیشان غلبه داشته است.

حتی در قرن هفتم هجری که مکاتب عرفانی مختلف در پیشرفت بودند و ابن عربی عرفان

۱ - نفحات الانس: ۳۱ و مقدمه توحیدی پور: ۱۵. مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۸۶ - ارزش میراث صوفیه: ۶۶.

۲ - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۶ - ارزش میراث صوفیه: ۷۱.

۳ - اسلام در ایران: ۳۳۹.

۴ - دکتر استعلامی تذکره الاولیاء: ۴۲۰ - تاریخ تصوف: ۱۹.

نظری را به اوج کمال رسانده بود، اکثر متصوفین از تصوف عملی هم قدمی بیرون نمی گذاشتند. مکتب سهروردی را مکتب عملی عوارف المعارف شیخ شهاب الدین عمر سهروردی باید خواند که تصوف او عبارتست از زهد و عبادت و رعایت فرائض و سنن، و شیخ از راه شیخ زکریای مولتانی متعلق به همین مکتب می شود.

تصوف نظری

تصوف در قرن سوم به تدریج از سادگی اول بیرون آمد و از یک طرف تحت قوانین حزبی درآمد و صاحب تشکیلات رسمی گردید و از سوی دیگر با عقاید عرفانی افلاطونیان جدید و طریقه بودائیان هند در آمیخت و صورت علمی و مسلکی ممتاز پیدا کرد و تعلیمات عرفانی مانند وحدت وجود و فناء فی الله و بقاء بالله از این قرن به بعد داخل مسائل تصوف گردید تا به شکل فنی مخصوص باموضوع و مبادی و مسائل خاص در ردیف سایر علوم و فنون اسلامی در آمد.^۱

در آن زمان بایزید بسطامی (م. ۲۶۱ - ۸۷۴م) در خراسان و جنید بغدادی در بغداد سرگرم فعالیت و تربیت شاگردان صوفی مشرب بودند. بارونق یافتن بغداد، صوفیه هم مثل سایر فرق در آنجا جوشیدند. در این شهر که مرکز مجادلات اهل نظر بود، همواره در مجالس و محافل از ذات و صفات و جبر و اختیار بین حکما و متکلمان بحث و گفتگو می شد، این محیط فکری بغداد صوفیه را با معارف یونان و تعالیم نو افلاطونیان و یهود و نصاری و افکار مجوس و مانی آشنا کرد و آنها دانسته یا ندانسته چیزهائی اخذ کردند که سبب توسعه و غنای تعالیم خودشان شد، همین نکته بود که بعضی از خاور شناسان را بر آن داشت که به اشتباه افتند و منشاء تصوف را تنها همین ماخوذات و یا بعضی از آنها بشمارند و فراموش کنند که تصوف و عرفان از آغاز دوره اسلامی در بین مسلمانان به وجود آمده بود.^۲

این آمیزش بین عرفان و فلسفه، تصوف را از حال سادگی خارج نمود و در عقاید و افکار صوفیان و حتی اعمال آنان تأثیر عمیق کرد، به حدیکه تصوف از بساطت اولیه بیرون آمد و رنگ نظری و علمی به خود گرفت.^۳ حارث محاسبی و ذوالنون مصری (م. ۲۴۵ ق - ۸۵۹م) از پیشروان روش فلسفی تصوف به شمار رفتند.

ذوالنون کسی است که در معرفت سخن محققانه گفته، از علوم غریبه و کیمیا اطلاع داشته و

۱ - غزالی نامه: ۹۴ و ۹۶ - ۹۷.

۲ - ارزش میراث صوفیه: ۷۰ - ۷۱.

۳ - شرح گلشن راز مقدمه کیوان سمیعی: ۳۰.

افکار و عقاید نوافلاطونی را در تصوف اسلامی وارد کرده است.^۱ ذوالنون مسائل متنوع و مختلفی را در یکجا گرد آورد و پس از او جنید آنها را مرتب و مبوب ساخت و از آن به بعد ابو بکر شبلی به شرح و بیان و توضیح مسائش پرداخت. زحمات این سه نفر و چند تن دیگر سبب شد که تصوف بعد ها موضوعیت علمی پیدا کند.^۲ در همین زمان چهره های نامدار دیگر در تصوف روی کار آمدند که کلمات فصیح و نافذ ایشان بر جای مانده و در روح صوفیان نسلهای پس از آن منعکس شده، از آن جمله است حکیم خراسان بایزید بسطامی که گفته های تناقض آمیز یا "شطحیات" که مبتنی بر تجربه های شخصی او درباره مرحله وصال نهائی باحق است، وی را به عنوان نماینده عقلانی ترین شکل تصوف مشهور ساخته است.^۳ علاوه بر آن محمد بن علی حکیم ترمذی (م. ۲۵۵ - ۸۶۹م)، سهل بن عبدالله تستری (م. ۲۸۳ ق - ۸۹۵م)، ابو الحسین نوری، حسین بن منصور حلاج و دیگران را باید نام برد که تصوف نظری را توسعه و پیشرفت دادند.

در قرون چهارم و پنجم هجری، در همان زمان که هنر و علم اسلامی به اوج خود رسید، بیان سنت تصوف به وسیله تألیفات بزرگ عرفانی شروع شد و کتب معتبری مانند کتاب اللمع تألیف ابونصر سراج طوسی (م. ۳۷۸ ق - ۹۸۸م)، قوت القلوب تألیف ابو طالب مکی (م. ۳۸۶ ق - ۹۹۵م)، التعرف لمذهب التصوف، تألیف ابو بکر بخاری کلاباذی (م. ۳۹۵ ق - ۱۰۰۴م)، طبقات الصوفیه تصنیف ابو عبدالرحمن سلمی (م. ۴۱۲ ق - ۱۰۲۱م)، رسالة القشیریه تصنیف ابو القاسم قشیری و کشف المحجوب تصنیف علی بن عثمان تدوین شد که در این آثار جمله های زیبا و شطحیات و کلمات قصار و اقوال حکیمانۀ صوفیان قدیم جمع آوری و قواعد و آداب سلوک معین شده است. در همین دوران، تصوف قالب شعر فارسی را چونان محمل جدیدی برای خود برگزید و سنت شعری را ابوسعید ابو الخیر (م. ۴۴۰ ق - ۱۰۴۸م) در عرفان اسلامی وارد کرد.^۴

در اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم مسایل تصوف و عرفان به وسیله عارفان برجسته مانند محمد غزالی (م. ۵۰۵ ق - ۱۱۱۱م) و عین القضاة همدانی (م. ۵۲۵ - ۱۱۳۱م)، به شدت جنبۀ نظری و فلسفی یافت و مؤلفات ایشان مورد استفاده شهاب الدین یحیی سهروردی معروف به شیخ اشراق (م. ۵۸۷ - ۱۱۹۰م) قرار گرفت و زمینه برای شیخ اکبر محی الدین ابن عربی هموار گشت.^۵

۱ - ارزش میراث صوفیه: ۷۲ - ۷۳ - اسلام در ایران: ۳۳۹ - ۳۴۰.

۲ - شرح گلشن راز مقدمۀ کیوان سمیعی: ۷۰.

۳ - سه حکیم مسلمان ترجمۀ احمد آرام: ۱۱۶.

۴ - همان: ۱۱۷ - نفحات الانس مقدمۀ توحیدی پور: ۱۳۴.

۵ - میتو دولوچی اسلام در تاریخ (انگلیسی): ۱۱۵ - معارف اسلامی: ۳۴ - ۳۵.

چنانکه در قرن هفتم هجری هر چند طریقه شیخ نجم الدین کبری و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی مورد توجه بزرگان قرار گرفته، ولی ابن فارض (م. ۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م) و ابن عربی عرفان نظری را به اوج کمال رساندند. انتشار عقاید ابن عربی در مشرق زمین، پیش از همه توسط صدر الدین قونوی (م. ۶۷۳ - ۱۲۷۴ م) صورت گرفته است که از مشایخ بزرگ صوفیه است و یکی از شاگردان مهم او شیخ عراقی است. وی در نتیجه الهامی که در یکی از مجالس درس صدر الدین که درباره عقاید ابن عربی برای او حاصل آمده کتاب لمعات خود را تألیف کرد که بیش از هر کتاب دیگر در معرفی ابن عربی به فارسی زبانان تأثیر داشته است.^۱

از قرن پنجم به بعد علاوه بر کتب منشور، آثار منظوم نیز وسیله ای برای بیان معتقدات صوفیانه شد و شعر هم جنبه فلسفی یافت و سنائی و عطار و مولوی و عراقی و امثال آن ها ظهور کردند. از این شاعران نام آور عراقی یک مزیت خاص دارد و آن اینست که عراقی تصوف و اعتقادات نظری شیخ محی الدین ابو بکر ابن عربی را منظوم ساخته و مسلک عرفانی او را توسعه و گسترش داده است. بعد از وی شیخ محمود شبستری و حافظ و جامی نیز همین روش را دنبال کرده اند.

تصوف و عشق الهی

عشق روح و روان تصوف و عرفان است و عقیده عشق الهی در تصوف اسلامی یک هدف عالی است. صوفی نسبت به خدا عشق می ورزد و از اطاعت و بندگی او لذت می برد و با حضور قلب و صفای نیت و خلوص عقیدت و صدق لهجت او را عبادت می کند و دمی از ذکرش غافل نمی ماند، این عبادت و بندگی نه از آن جهت است که از آتش دوزخ و عتاب الهی بیم دارد و یا دل به نعیم بهشت و راحت باقی بسته است، صوفی از عبادتی که در حقیقت سودای بهشت و دوزخ و معامله با خداست بیزار است، خدا را عبادت می کند و چون لایق عبادت است، خدا را دوست دارد چون او نیز بندگان خود را دوست می دارد. به مصداق یحبههم و یحبونه،^۲ لذا از خدا باید خدا را خواست^۳ که مبداء و سرچشمه عشق اوست.

از پیشروان قدیم صوفیه تنها عارفی که بیشتر از دیگر صوفیان از عشق و محبت الهی دم می زد رابعه عدویه بود.^۴ در قرن سوم از یک سو بایزید بسطامی به ظهور آمد و مردم را به حال دعوت

۱ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۵۹ - ۱۶۰ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۹.

۲ - قرآن (سوره مائده): ۵۴/۵.

۳ - شعر و ادب فارسی: ۸۸ و نیز مقایسه شود با اسلامک کلچر (انگلیسی)، ۴ اکتبر ۱۹۷۱: ۲۶۷.

۴ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۳۲ - ارزش میراث صوفیه: ۶۲ - ۶۳.

نموده "سکر عشق الهی" را تبلیغ می کرد. و از طرف دیگر جنید بغدادی بر خلاف بایزید صحو را بالاتر از حالت سکر می دانست ولی باوجود آن به قول عطار نیشاپوری "جنید همه درد و شوق بود"، و اعتقاد به هوشیاری در محبت داشت بازهم در گفتار متصوفه پیشین به ندرت دیده می شود که راجع به عشق سخنی گفته باشند. اما در قرن چهارم و قتیکه تصوف، به صورت علمی و نظری درآمد، اکابر این طایفه علاقه شدیدی به موضوع عشق پیدا کردند، چنانکه در سخنان حلاج و شبلی نشانه های عشق و محبت بیشتر از زمان قبلی است، در نتیجه همین کمال محبت و نهایت عشق به حق، حلاج به دعوی حلول و اتحاد پرداخت، سخن از انا الحق گفت متهم به ادعای الوهیت شد و بر سر دار رفت.^۱

به عقیده امام محمد غزالی، مقام نهم، یعنی عشق عرفانی به خداوند اوج طریق روحانی را تشکیل می دهد، چنانکه در فاصله قرن های پنجم و نهم هجری، شاعران صوفی مشرب، عشق عرفانی به خداوند را به شکل تمثیلات جسمانی ترسیم نموده اند^۲ و با آنهمه شور و حرارت از آن سخن گفته اند که بیشتر از صوفیه و عرفا مسئله عشق ربانی را توسعه داده اند. نخستین رباعیات صوفیانه توسط بابا طاهر عریان همدانی (م. ۴۱۰ ق - ۱۰۱۹ م) و شیخ ابو سعید ابو الخیر میهنی سروده شد، اما رباعیات بابا طاهر، سوخته آتش عشق الهی که فهلویات خوانده می شود، مهمترو پرسوزتر است که حاکی از جذبه و ذوق و شور و شوق او به ذات خداوندی است. بدین وسیله شعر فارسی هم رنگ تصوف گرفت و زمینه برای سنائی و عطار و مولوی و عراقی و شبستری و حافظ و جامی فراهم آمد که آثار آنها آکنده از مطالب عشق عرفانی است که منشاء اصلی آن خداوند است. مولوی در بیان سوز و درد، نی را به شکایت در آورد و از زبان او سخنها در دناک گفت.^۳ شیخ اصلاً سوخته عشق الهی است و در اشعار خویش غیر از عشق حق، به موضوع دیگر نپرداخته است.

از سوی دیگر دسته ای از عرفا، در مظاهر صوری جمال الهی را می بینند و عشق می ورزند. نزد آن ها عشق مایه حقیقت است و خلقت نتیجه عشق است، خالق یعنی خدا عاشق و مخلوق معشوق است و چون مخلوق نتیجه خالق است پس معشوق هم خود اوست. ابو حلیمان صوفی که در قرن سوم می زیست بدین روش مشهور بود، پیروان او در برابر زیبا رویان در کوی و برزن به سجده می افتادند و شاهدان را نماز می بردند. بعد چهره های برجسته ای از متصوفه به ظهور آمدند که آنها مکتب عشق الهی را ترویج دادند. برای بررسی عشق و کیفیت عرفانی آن از دیدگاه

۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۴۱۷.

۲ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۳۳ - ارزش میراث صوفیه: ۷۵ - ۷۹.

۳ - اسلام در ایران ۳۵۳ و ۳۶۱.

۴ - ارزش میراث صوفیه: ۴۵.

۵ - سیر حکمت در اروپا ۳: ۱۸۶.

۶ - مناقب اوحد الدین کرمانی مقدمه فروزانفر: ۳۹.

بزرگان عرفا، مدارک و مآخذی در دست است^۱ که بعضی از آنها^۲ در اینجا ذکر می شود مانند، سوانح العشاق احمد غزالی، لوائح عین القضاة همدانی، مونس العشاق شهاب الدین یحیی سهروردی، عیبرالعاشقین روزبهان بقلی (م. ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م)، رسالة عشق سیف الدین باخرزی (م. ۶۵۹ ق - ۱۲۶۱ م) ولمعات عراقی که در زمانهای مختلف به رشته تحریر در آمده، ولی از همه اینها مؤخر الذکر دارای اهمیت زیادی است که شروع متعدد بر آن نوشته شد و از کتب درسی تصوف به شمار می رود.^۳

این دسته از صوفیه از قبیل احمد غزالی و روزبهان بقلی و اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی معتقدند که جمال آئینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است و جمال دوستی نشانه عشق به کمال است زیرا جمال پرتوی از کمالی است که صوفی در راه وصول به آن کوشد و به قول شیخ روزبهان "عشق طبیعی منهاج عشق روحانی است و عشق روحانی منهاج عشق ربانی است"^۴ و عراقی در لمعات خدا را عشق دانسته که برخویشتن عاشق شده و به صورت معشوق در کسوت اعیان موجودات در آمده است. مثنوی عشاقنامه عراقی نیز حاکی از همین نوع داستان های عشق الهی است در پرده عشق مجازی.

ج - تصوف در عصر عراقی

شیخ از مشایخ بزرگ و عرفاء معروف ایران در قرن هفتم هجری می زیسته است. در اوایل قرن هفتم، ایران با یکی از بزرگترین مصائب تاریخی یعنی حمله مغولان خونخوار و آدم کش مواجه شد و یلغارهای پیاپی مغول و تاتار به ممالک مختلف و از آن جمله ایران تا نیمه دوم قرن هفتم امتداد یافت. ولی باهمه کشتارها و غارتها و ویرانیها که بر اثر ترکان و مغولان در ایران رخ داد، تصوف اسلامی به نحوی که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم رایج بود، از رواج نیفتاده و قوت خود را از دست نداده بود؛ بلکه برعکس در روزگار تاتار و مغول تصوف بازار گرمتری یافت. فزونی آلام و مصائب و توالی فسادها و انقلابات، مردان صوفی مشرب را غالباً به تعلیم و هدایت آنها متمایل می کرد و نه فقط در ایران بلکه در بسیاری از ممالک اسلامی چون هندوستان و ترکستان و روم و شام و

۱ - عشق و عرفان: ۳۳.

۲ - برای آشنائی بیشتری با کتب و رسایل عرفانی که در باب عشق معنوی و مجازی نگاشته شده. رجوع کنید به مجله در اسلام (اکتبر ۱۹۳۳): ۸۴ - ۱۰۹ که در اینجا خاور شناس معروف آلمانی ایچ ریتر تعدادی از این قبیل رسایل را معرفی نموده است.

۳ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۱۶۵.

۴ - عیبرالعاشقین: ۴۲ - تاریخ تصوف: ۴۰۲ - ۴۰۶ - فرهنگ اشعار حافظ ۱: ۲۹۴.

۵ - تاریخ تحول نظم و نثر: ۳۹.

۶ - صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۱: ۱۶۱.

مصر و افریقا نیز دوران شکفتگی تصوف بود، که شیخ در اکثر آن بلاد، مسافرتها کرد و دانست پناه‌گاه‌هایی که در ولایت سند و آسیای صغیر وجود داشت از همه آنها برای حفظ علم و ادب و تصوف و عرفان مهم تر است. عراقی نیز بیشتر عمر خود را، در مولتان و قونیه، که از مراکز علمی و عرفانی معروف آن زمان بودند، بسر برده است.

هنگامی که مغول و تاتار بر ایران حمله کردند، کمتر شهر و دیاری در ایران از دسته‌های صوفیه خالی بود و شماره خانقاههای سالکان و اهل مجاهدت و ریاضت، حساب و شماری نداشت و هجوم خلق غارت زده به خانقاه‌ها ادامه تعلیمات و تبلیغات مشایخ صوفیه را تسهیل می‌کرد و اعتقاد مردم مصیبت دیده را به آنان راسخ تر می‌نمود. قبایل ترکان و تاتاران و مغولان نیز بعد از قبول دین اسلام تحت تأثیر بزرگان و صوفیان قرار گرفتند و یا برای ادامه حکومت بر خلق صلاح خود را در رعایت حال خانقاهیان و تأیید آنها دانستند و این امرهم به رواج و گسترش تصوف و عرفان اسلامی در قرن هفتم هجری کمک کرد^۲. چنانکه در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم چهار مکتب تصوف و عرفان به وجود آمد، مانند سلسله کبرویه در مشرق ایران و سلسله سهروردیه در بغداد و مکتب ابن عربی در مغرب و مکتب مولوی در آسیای صغیر، که به هر یک از این سلاسل و مکاتب عده‌ای از شیوخ بزرگ صوفیه منسوب بودند.

اینک در اینجا شمه‌ای از مختصات معنوی و تعلیمی مکاتب چهارگانه طریقت اسلامی مذکور می‌گردد:

۱- مکتب کبروی

مکتب کبروی منسوب به شیخ ابوالجناح نجم الدین کبری (م. ۶۱۸ ق - ۱۲۲۰ م) است از بزرگترین عرفای ایرانی در اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجریست. در این زمان او، با اتحاد بخشیدن بین جنبه‌های عملی و نظری تصوف و طرح مباحث علمی و فلسفی و ارائه شیوه‌ای خاص در تحلیل مسائل و رموز سلوک، عرفان اسلامی را طرحی نو بخشید^۳ و باید گفت که اصول تصوف شیخ نجم الدین کبری حد فاصلی است میان اصول عرفان کسانی که پیش از او بوده‌اند، یعنی اصول متصوفه قرون چهارم و پنجم در خراسان و اصول مشایخی که پس از او آمده‌اند مانند ابن عربی و صدر الدین قونوی و عراقی.

۱- ارزش میراث صوفیه ۹۱: ۹۳-۹۴.

۲- صفا تاریخ ادبیات، ج ۳، ۱: ۱۶۰-۱۶۲.

۳- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری، ک-ل.

شیخ نجم الدین کبری به مراحل سلوک برای وصول به عرفان و درک حضرت حق اهمیت بسیار می داده و به کشف و شهود هم معتقد بوده و مانند صوفیه قبل از خود بیشتر مایل بوده است که عملیات صوفیان را مورد بحث قرار دهد و برای کسب دانش حقیقی و عرفان حق خلوات را زیاد مورد توجه قرار داده و مسائل ماوراء الطبیعه و متافیزیک (Metaphysics) را از جنبه عرفانی به نحو کامل توجیه کرده و آثارش که بعداً با نوشته های ابن العربی توأم گردید پایه تئوریهای فلسفی (Philosophical Theories) در خصوص مسائل ماوراء الطبیعه در قرون بعد گشت.^۱

به قول فروزانفر نیز طریقه شیخ نجم الدین کبری به شهادت آثار وی متمایل به تصوف بلاد غربی اسلام و اسلوب محی الدین صاحب فتوحات مکیه است. چنانکه در فوائج الجمال و فوائج الجلال نمونه های این مشابهت از قبیل تجسم اشخاص و خیالات و ظهور صور غیبی و اسرار حروف و دیدن آیات به صورت اشکال هندسی و نقاط مشاهده می شود. تصور می رود که نجم الدین کبری این معانی را در دوران سفرهای خودش، از مصر و بلاد غربی اسلام ارمغان آورده و تصوف روشن و لطیف ایرانی را متحول ساخته است.^۲ و نیز تصنیفات و رسالات شیخ کبری حاوی بیان تعبیرات گوناگون صوفیانه از اعمال صوفیان مراحل سلوک، خلوات، احوال، مقامات و مشاهده و مکاشفه برای وصول به مرحله عرفان و نیل به مرتبه بقاء بعد الفناء به حق است.^۳

به روایتی شرایط چهارده گانه سیرو سلوک عرفانی مکتب کبرویه که بعدها ذهبیه نیز نامیده شد، به قرار زیر بیان شده است:

- ۱ - قابلیت ماده و استعداد.
- ۲ - بصیرت قلبی.
- ۳ - احتراز و دوری از منکران جاهل و اهل غفلت.
- ۴ - تقوی و پرهیز از محرمات و منهیات شرع الهی.
- ۵ - در سایه پیرزاهدان و مرشد کامل و عارف و صاحب دل سیر و سلوک کردن.
- ۶ - پیروی از عارفان کامل در اعمال طریقت و حقیقت.
- ۷ - توبه.
- ۸ - تلقین و تعلیم ذکر حق از مربی کامل.
- ۹ - بی اعتنائی به مال و جاه دنیوی.
- ۱۰ - اخلاص.
- ۱۱ - منزل مراقبه.

۱ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲: ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶.

۲ - شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار: ۲۸.

۳ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲: ۱۳۱۰.

۱۲ - پیروی کامل از اعمال و کردار صاحب شرع.

۱۳ - حصول معرفت.

۱۴ - فناء سالک در نور ولایت.^۱

بدین طریق اقطاب سلسله کبرویه ذهبیه به جهت نگه داشتن احکام شریعت و قواعد طریقت و حقیقت از کامل ترین نمونه های ارباب علم و عرفان و اصحاب فقر و تصوف در عالم اسلامی هستند.

۲ - مکتب سهروردی

شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر (م. ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م) مؤسس مکتب سهروردی است و بنابه روایت طرایق الحقایق این سلسله منسوب به شیخ ابو النجیب ضیاء الدین عبد القاهر سهروردی است.^۲ به قول جلال الدین همائی در این مکتب علوم عرفانی و تعلیمات تصوف در درجه اعلی بوده و بادقیق ترین جنبه های مشرب معنوی و عرفانی رابطه داشته است. متصوفه قرون هفتم و هشتم هجری که سلسله مشایخ سهروردیه را تشکیل می دهند، در تحت تعلیم و تربیت دو مکتب بودند، یکی مکتب علمی و نظری محی الدین ابن عربی و دیگر مکتب عملی و معتدل سهروردی. به این ترتیب که علوم عرفانی را از کتب محی الدین ابن عربی و اشعار ابن فارض یاد می گرفتند و اعمال طریقت و رسوم خانقاه را از رساله کشمیری و احیاء العلوم غزالی و عوارف المعارف سهروردی می خواندند. از اینرو فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی و تائیه ابن فارض مابین ایشان بسیار اهمیت داشته و بیشتر شروح و تعلیمات مهم - که براین کتابها نوشته شده - از مشایخ بزرگ این سلسله است.^۳

در عین حال علوم عرفانی در این مکتب باشرع و زهد آمیخته است و پیروان این مکتب تلاوت قرآن و احادیث نبوی و فرائض شرعی را بسیار اهمیت می دادند و علاقه زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند. سفر یکی از کارهای صوفیان است که برای دیدار و کسب فیض از صاحبان دلالان و عارفان واقع می شود. این امر به اصطلاح صوفیه "سیر آفاق و انفس" بوده و در آن کار مداومت می ورزیدند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب و مقررات در عوارف المعارف سهروردی به شرح تمام ذکر شده است.^۴ بزرگان سهروردی با حکمرانان وقت رابطه

۱ - مکتب شیخ نجم الدین کبری ۲: ۱۲۴۲ - ۱۲۹۸.

۲ - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۶.

۳ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۴۵ - ۴۶.

۴ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۷۰.

نزدیکی برقرار کردند و نفوذ خود را همیشه برای استفاده رساندن به خلق خدا به کار می بردند. شیخ شهاب الدین سهروردی نزد خلفاء و سلاطین مقبول بود و مکرر به عنوان سفارت و رسالت نزد شاهان وقت می رفت و همه جا مورد احترام واقع می شد.^۱ همینطور شیخ بهاء الدین زکریا - سر سلسله سهروردیان هندو مراد و پیر طریقت عراقی - نیز با سلاطین و حکام زمان رفت و آمد داشت و مرد محترمی بود.

بنا به نوشته میکلیگن، بین سهروردیه هشداردم و ورد کلمه الله هو رواج دارد، آن ها به ذکر جلی و خفی هر دو اعتقاد دارند. نسبت به سماع بی اعتنا هستند و برای تلاوت قرآن اهمیت زیادی قائل می باشند.^۲ در این ضمن در کتاب فواید الفواد هم منقول است: "ذکر شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد رحمة الله علیه که او سماع نشنیدی. بر لفظ مبارک راند که شیخ نجم الدین کبری علیه الرحمه والرضوان گفتی که هر نعمتی که در بشر ممکن است شیخ شهاب الدین را دادند الا ذوق سماع"^۳.

اما از مؤلفات سهروردیه مثل عوارف المعارف و مصباح الهدایه چنین برمی آید که مشایخ این مکتب به کلی از سماع احتراز نمی کردند. چنانکه در این کتابها فصولی در باب سماع نوشته شده است. شیخ شهاب الدین سهروردی چهار باب از کتاب عوارف المعارف^۴ را به بحث در سماع

۱ - ارزش میراث صوفیه: ۹۰ - مناقب العارفين ۱: ۴۴ - ۴۵ "منقولست که خلیفه بغداد شیخ شهاب الدین سهروردی را رحمة الله علیه به خدمت سلطان علا الدین کیقباد به رسالت فرستاده بود".
الاورام العلائیه فی الامور العلائیه: ۲۹۹، "ذکر وصول شیخ الشیوخ فی العالم قطب الاوتاد والافراد لسان الحق شهاب الملة والدین هادی المسلمین عمر بن محمد السهروردی - رضی الله - به رسالت از حضرت خلافت نزد سلطان علاء الدین کیقباد - انار الله برهانه".

77-Census Report For The Punjab, p. 193;

آب کوثر: ۲۵۴ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰.
۳ - فواید الفواد: ۵۶ و نیز ۵۷ ملاحظه شود "بعد از آن سخن در استغراق شغل شیخ شهاب الدین افتاد، فرمود که وقتی شیخ اوحد کرمانی رحمة الله علیه بر شیخ شهاب الدین آمد. شیخ مصلاى خود پیچید و زیر زانو نهاد و این معنی نزدیک مشایخ غایت تعظیم داشته باشد. الغرض چون شب در آمد، شیخ اوحد سماع طلبید، شیخ شهاب الدین قوالان را طلب فرمود و مقام سماع مرتب کرد و خود به گوشه رفت و به طاعت و به ذکر مشغول گشت. شیخ اوحد و آنها که اهل سماع بودند به سماع مشغول شدند. چون بامداد شد خادم خانقاه به خدمت شیخ شهاب الدین آمد رحمة الله علیه و گفت که شب را سماع بود هر آئینه آن جماعت را نهاری باید. شیخ فرمود شب را سماع بود؟ خادم گفت بود. شیخ گفت من خبر ندارم. بعد از آن خواهی ذکره الله بالخیر فرمود که غایت استغراق وقت شیخ شهاب الدین نگرید که چنان در ذکر مشغول بوده است که از غلبه سماع او خبر نداشته و هر بار که سماع فرو داشت می کردند و اهل سماع قرآن خواندندی شیخ می شنیدند و شیخ سماع ایشان با چندین غلبه نمی شنید، بیاید دانست که تاچه حد مشغول بوده باشد".

۴ - عوارف المعارف از باب ۲۲ تا ۲۵ مربوط به مبحث سماع است.

اختصاص داده و به تفصیل سخن رانده و با ادله و شواهد عقیده بزرگان صوفیه را در اباحه وجد و سماع اثبات کرده است.^۱ هر چند اصول سیر و سلوک مکتب سهروردی بر قاعده زهد و عبادت نباشده و مبنای برنامه عملی آن سلسله بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی قرار دارد، لیکن آنها به سماع هم علاقه دارند، البته نه مثل صوفیان چشتی و مولوی - که رقص و سماع و وجد جزو مسلک عرفانی آنهاست. سهروردیان در این زمینه غلو نمی کنند و بر سیل ندرت به سماع تن در می دهند. گویند قوالی به اسم عبد الله رومی که مرد خوش نوائی بود، به شبه قاره آمد و بادسته نوازندگان خود در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا شد و گفت که "من در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده ام و پیش او آواز خوانده ام، او از آوازهای من خوشش می آمد"، شیخ زکریا گفت: "اگر اینطور است من هم آهنگ ترا گوش می کنم".^۲ گذشته از اینها، شیخ که یکی از مشایخ مکتب سهروردی است، اصلاً دلدادۀ سماع و قوالی بوده است.

رویه مرفته، بنا به گفته شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، شیخ شهاب الدین سهروردی "هو رجل معلوم من قرنه الی قدمه من السنه"^۳ است و طریقه تصوف او معتدل است و عوارف المعارف او گواه این امر است. در کتاب "شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی"^۴ در ذیل "مکتب سهروردی" پاره ای عبارات چنان مسطور است:

طریقه مسلکی و عملی مکتب سهروردی به صورت اجمال اینست که سالک چار زانو می نشیند و روابط سه گانه را مرعی می دارد.

اول، رابطه خود را باحضرت رسول (ص) قایم می دارد، بدینگونه که صورت شریفه آنحضرت (ص) را در نظر می گیرد.

دوم، رابطه خود را به اشارات اولیاء استوار می سازد.

سوم، آنکه رابطه روحی خود را بامرشد خود محکم می کند. بعد از آن دل خود را به نور حق تعالی مملو نموده پنج بار و یا بیشتر صلوات بر محمد (ص) می فرستد، سبحان الله چار بار یا بیشتر، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سه بار یا بیشتر می خواند سپس به اوراد اذکار زیادی می پردازد که همگی مبتنی بر توحید و حمد می باشند.

۱ - مصباح الهدایه: ۱۸۱ - ۱۸۲.

۲ - فوائد الفؤاد: ۱۳۷ - آب کوثر: ۲۵۹ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۳۳.

۳ - نفحات الانس: ۵۴۷ و نیز مقایسه شود با مناقب ابن عربی: ۲۹ که به جای آن نوشته است: "و جدته عبداً صالحاً. یعنی وقتی از ابن عربی درباره شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیده شد که سهروردی را چگونه یافتی؟ ابن عربی گفت: "او را بنده ای نیکوکار دیدم".

۴ - شرح حال و آثار امیر حسینی: ۳۳.

۳ - مکتب ابن عربی

شیخ محی الدین ابن عربی (م. ۶۳۸ ق - ۱۲۴۰ م) در تصوف و عرفان اسلامی مکتب جدیدی را به وجود آورده است. به روایت طرایق الحقایق از سلاسل چهارده گانه تصوف سلسله دوازدهم قونیویه است که به جناب شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی نسبت داده شده^۱، ولی بدون شک بنیان گذار این مکتب شیخ ابن عربی است و صدر الدین قونیوی از مریدان برجسته اوست. بعد از اینها شیخ و دیگران عقاید و افکار اینها را توسعه و گسترش دادند و به شرح و بسط آن ها پرداختند^۲.

شیخ محی الدین ابن عربی به گفته شهاب الدین عمر سهروردی "بحر لا ساحل له"^۳ است. بدیهی است که در این مختصر درک تعالیم گوناگون وی ممکن نیست، ولی ناچار، درباره معتقدات وی اجمالاً باید گفتگو کرد.

شیخ ابن عربی، مانند استادان دیگر عرفان، معتقد است که علم و عمل همچون دو پا هستند که باید در حرکت با یکدیگر سازگاری داشته باشند تا صعود بر قله کوه معنویت میسر شود. عمل بدون علم و نظر ممکن است به صورت عملی کورکورانه در آید و همچنین علم و نظر بدون روش صحیح عمل یعنی ریاضت و سیر و سلوک به صورت بازی بیهوده با مفاهیم در آید^۴. بنابراین ابن عربی علم و عمل هر دو را اساس و پایه عرفان قرار داده است.

در عین حال، ابن عربی به شکل ظاهری دین بی اعتنا بوده و عقیده داشته که اعمال دینی و عبادات در تمام ادیان وجود دارد و به گفته وی ایمانی را که مبتنی بر شرایع و اصول لایتغیر، یاد رک و واقعیات به واسطه تفکر و مجرد از عمل باشد می توان رد کرد. اما ایمان شخصی و ایمانی که مبتنی بر شناخت و درک بلا واسطه حقیقت باشد یعنی "دین دل" را نمی توان رد کرد. بدین سبب شکل ظاهر دین مهم نیست و نماز را می توان هم در مسجد گزارد و هم در صومعه ترسایان و هم در معبد یهودیان

۱ - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۷ و ۳۵۷.

۲ - تاریخ فلسفه اسلامی (انگلیسی) شریف، ۲: ۹۰۸.

۳ - مناقب ابن عربی: ۲۹ و ۴۵ و نیز مقایسه شود با نفحات الانس: ۵۴۷ که به جایش نوشته است: "هو بحر الحقایق". و نیز رك: سفینه الاولیاء: ۶۷ - ۶۸ که گفتار هر دو شیخ را عوض کرده بیان می نماید: "گفته اند که شیخ محی الدین را با حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله ارواحهما اتفاق ملاقات و اجتماع افتاد و هر یک از ایشان در دیگری نظر کرده بی آنکه در میان کلامی واقع شود، از یکدیگر مفارقت نمودند، ایشانرا از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند، فرمودند که وی دریای حقایق است." حال آنکه بنا بر سند مآخذ قدیمی تر این گفته خود سهروردی است درباره ابن عربی، که "وی دریای حقایق است" یا "وی دریائی است که برای وی ساحلی وجود ندارد".

۴ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۳۷.

و حتی در بتخانهٔ مشرکان، به شرطیکه نماز گزارنده ایمان داشته باشد که مخاطب او خداست نه بت. معه‌ذا بنا بر عقاید ابن عربی اسلام مناسب‌ترین شکل دین و تصوف فلسفهٔ واقعی اسلام است. بدین سبب وی خویشان را مسلمانی مؤمن می خوانده و به صوفیان توصیه می نموده که قواعد شریعت را مجری و مرعی داشته باشند.^۱

با این همه ابن عربی تصوف را به نوعی فلسفه تبدیل کرده است و مثل حکمت آن را تشبیه به خالق و تخلق به اخلاق الهیه خوانده است. عقیدهٔ وحدت وجود که پایهٔ تعلیمات عرفانی او برآنست و در تألیفات او خاصه فصوص الحکم، به عبارات مختلف بیان شده است، مبنی بر این فکر است که وجود حقیقتی است واحد و ازلی. هیچ چیز واقعی جز خدا وجود ندارد و وجود واقعی همه اشیاء اوست. عالم با تمام اختلافاتی که در اشکال و صورتهای کائنات آن هست چیزی نیست الا مظاهر گوناگون حقیقت واحد که همان وجود الهی است. از همین نظریه تمام آراء ابن عربی بیرون آمده و همین فکر اساس طریقه فلسفی اوست.^۲

به گفتار "نیکلا" در کتاب دمشق در عصر مماليك^۳ دستگاه فلسفی این صوفی بزرگ چه بود؟ ابن عربی جمله دانش اسلامی را فراگرفت و نه تنها بانوشته ها و تعالیم الهیون، فقها و فلاسفه پایبند سنت و صوفیان از پیشترین ایام تازمان خود آشنایی کامل داشت، بلکه بانهضتهای رفض و ارتداد چون معتزله، قرامطه و اسماعیلیه نیز آشنا بود... یادداشت‌های زیر نشان دهنده رابطهٔ وی بابعضی از پیشینیان و نفوذش بر جانشینان است:

۱ - خداوند هستی مطلق و یگانه منبع تمام وجود است، تنها در اوست که هستی و وجود، واحد و جدائی ناپذیرند.

۲ - کائنات دارای هستی نسبتی است که یا بالقوه است و یا بالفعل، کائنات هم همیشه موجود است و هم عدمی است گذرا، که خارج از خداوند قرار دارد.

۳ - خداوند هم نسبت به کائنات متعالی است و هم درونی و ذاتی آن. "تعالی" و "ذاتیت" دو جنبهٔ اساسی حقیقت است. حقیقت بدان گونه که بشری شناسد. حق، که متعالی است، همان خلق (آفرینش) است که درونی و ذاتی است. گرچه منطقاً خالق متمایز از مخلوق است.

۴ - هستی ماسوی الله، تنها به ارادهٔ اوست و مطابق قوانین مناسب اشیاء موجود عمل می کند، عوامل او اسامی ملکوتی مفاهیم جهان شمول هستند.

۵ - اشیاء جهان ظاهر قبل از موجودیت یافتن، در علم خداوند به صورت "اعیان ثابته" در حال کمون بودند و بدین نحو با ذات و علم الهی یکی بودند، این "اعیان ثابته" واسطه فیما بین احد،

۱ - اسلام در ایران: ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲ - ارزش میراث صوفیه: ۱۴۵ - ۱۴۶.

۳ - دمشق در عصر مماليك: ۱۵۳ - ۱۵۵.

به مثابه حقیقت مطلق و جهان ظاهرند.

۶ - چیزی چون وحدت یافتن با خداوند به مفهوم یکی شدن با خداوند وجود ندارد، بلکه تشخیص این حقیقت مطرح است که صوفی با خداوند یکی هست.

۷ - مبداء خلاق و حیات بخش و عقلانی، یا عقل اول، "حقیقت محمدی (ص)" است که "حقیقه الحقایق" نیز نامیده می شود، کاملترین مظهر این مبدا "انسان کامل" است.

۸ - هر پیامبر کلمه ای است از خداوند، کلمه محمد (ص) است بالا ترین پیامبران، همه این کلمات خدائی (پیامبران) در حقیقت محمدی جمعند.

۹ - انسان کامل صورت صغیر حقیقت است، انسان کامل عالم صغیر است که همه صفات کامل عالم کبیر در او منعکس است، همان گونه که حقیقت محمد (ص) مبداء اخلاق کائنات بود، انسان کامل هم غایت آن بود، به این اعتبار که ظهور خواست خداوند برای شناخته شدن است، چه تنها انسان کامل است که خداوند را می شناسد و محب و محبوب خداوند است. جهان فقط برای انسان آفریده شد.

بدین صورت، محبت به حق و عشق الهی که صوفیه و عرفا از آن سخن گفته اند به نظر ابن عربی نامعقول نیست و شرح این فکر ابن عربی تفصیلی دارد که بیانش در این مختصر نمی گنجد.

۴ - مکتب مولوی

پایه گذار مکتب مولوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی (م. ۶۷۲ ق - ۱۲۷۳ م) عارف ربانی و شاعر بزرگ فارسی است. پایه طریقت مولوی بر امر رجوع به باطن و نظر به وحدت و اعراض از ظواهر و نشر خلوص و صفا و چشم پوشیدن از تجمل و تعلق طبیعت و دیده دوختن به نور اشراق نهاده شده است. اما تصوف در این مکتب عبارتست از وجد و سماع و قول و ترانه و در حوزه شاگردان مولوی حدیقه الحقیقه حکیم سنائی و الهی نامه شیخ عطار و مثنوی معنوی خود مولانا خوانده می شد و طریقه عرفانی آن ها را به تصوف عاشقانه می توان تعبیر کرد.^۱

مثنوی معنوی با آنکه شعر تعلیمی است و شبیه مجالس منظوم و عظم و تذکیر به نظر می آید، به شور و شوق متصوفانه و عارفانه آکنده شده است و مولوی در آن از زبان نی چنان نغمه های روحانی را می سراید که منظومه ها و ترانه های مجالس سماع را به یاد می آورد. مولوی در بیان حقیقت، شریعت را به مثابه شمع تلقی می کند و طریقت را راهی برای رسیدن به حقیقت نشان می دهد و برای وصول به حق، طریقه حکما و متکلمان مثل امام فخر رازی (م. ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م) و امثال او را که

۱ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۴۵ - ۴۶.

قابل به استدلال هستند، رد می کند و پای استدلالیان را چوبین می داند. بدین طرز برای کشف حقیقت علم استدلالی و برهانی را بیحاصل می داند و معرفت کشفی و ذوقی را توصیه می کند برای اینکه همین طریقه کشف و ذوق، صوفی را به مرتبه اعلی عرفان می رساند. مولوی به تأویل آیات قرآنی و احادیث نبوی مطالب عرفانی را بیان می کند و اختلافات مذهبی را مثل ابن عربی لفظی و صوری می داند و در تأیید قرآن و تبلیغ اسلام سعی می کند.^۱

فیه مافیه که مجموعه تقریرات مولانا است، در آن مسائل اخلاق و طریقت و نکات تصوف و عرفان و شرح آیات و احادیث و سخنان مشایخ و بزرگان بیان شده است و برای مجالس درسی و عرفانی سلسله مولوی نمونه خوبی است^۲ و جلال الدین همائی با مطالعه و تتبع دقیق در مثنوی ولدی^۳، بعضی مطالب تصوف و عرفان را که در آن کتاب است، استخراج نموده اند که آنها را می توان جزء اصول تصوف مکتب مولوی به شمار آورد و نکاتی چند از آنها به اختصار تمام در اینجا بازگو می شود:

- ۱ - راه حق را به پیروی پیر و راهنمایی استاد باید پیمود.
- ۲ - همچنانکه تن آب و گل را طیبیان است، جان و دل را نیز طیبیان باشد و این طیبیان الهی، باطن را از آلودگیها پاک کنند و دل جز به آب عنایت شیخ از آرایشها پاک نگردد.
- ۳ - همنشینی اولیا همنشینی با خداست. اولیاء خدا انوار خدایند و اطاعت آنها اطاعت خداست. عبادت های ظاهری همیشه قشرو پوست و عبادت معنوی اطاعت استاد است.
- ۴ - مرد سالک هر چند در علوم شریعت ظاهر به مقام موسی پیغامبر رسیده باشد، در طریقت و علم باطن نیاز مند به خضر راهبر است.
- ۵ - رسیده ترین مردان راه کسی است که همچون مولانا از علوم ظاهر به باطن و مقام اولیاء حق رسیده و از آنجا هم گذشته به باطن باطن یعنی به مقام عشق پیوسته است.
- ۶ - علوم ظاهر و قیل و قال عقلی و نقلی حجاب چهره مقصود است.
- ۷ - اصل دین محبت حق است و جمله عملها برای آنست که آدمی را محبت حاصل شود.
- ۸ - از شیخ کرامت های ظاهری نباید توقع داشت که بزرگترین کرامتها نزدیک کردن مرید است به خدا و باخبر ساختن او از اسرار غیب.
- ۹ - حق تعالی بعضی روحها را از ازل پاک آفرید و بعضی را ناپاک.
- ۱۰ - در هر دینی و آئینی نوعی نماز و طاعت است و انبیا، هر کدام نماز را به صورتی آوردند. اما اولیاء نماز حقیقی را در صورت سماع و معارف از نظم و نثر به عالمیان رسانیدند.
- ۱۱ - اصل در تحصیل فقر صحبت است.

۱ - ارزش میراث صوفیه: ۱۷۹ - ۱۸۰.

۲ - رساله زندگانی مولانا: ۱۶۶.

۳ - ولد نامه مقدمه همائی: ۷۲ - ۷۷.

- ۱۲ - نور حق در پیکر آدم خاکی تجلی می کند تا مردم را به راه راست بکشاند.
- ۱۳ - باطن دین در دست اولیائی است که مقامات شریعت و طریقت را پیموده و به حقیقت رسیده اند.

به روایت طرایق الحقایق^۱ سلسله مولویه تاکنون در روم و شام و مصر و عرب و جزایر بحر الروم و دیار ایللی و قرم و عراق عرب جاری و معمولست و در همه جا مقبولست. درویشان آن سلسله لباس مخصوص می پوشند و تاج نمدی بی درز بر سر گذارند و مشایخ ایشان عمامه ای نیز بر آن تاج بندند و ذکر و فکر و مراقبه و اوراد و سماع و حلقه ذکر جلی در میان ایشان متداولست و در آن هنگام دف و نی می زنند. در آن سلسله قانونست که چون کسی خواهد و در آن طریقه درآید باید هزار و یک روز خدمتهای مختلف انجام بدهد تا آنکه صفائی و پاکیزگی در باطن او ظاهر گردد.

فصل دوم

شرح احوال و مقامات عراقی

شیخ عراقی از عارفان و شاعران و نویسندگان نام آور قرن هفتم هجریست از اینرو مطالبی درباره شرح زندگی او در اکثر کتب صوفیه یافت می شود. ولی چون معاصران وی درباره او چیزی ننوشته اند آنچه را که در این گونه کتب مندرج است با احتیاط باید پذیرفت. از متن تحریرات خود او نیز که بیشتر از مقوله معانی عاشقانه است مطلب مهمی به دست نمی آید^۱. همچنین بعضی از تذکره نویسان هم توجهی که در خور شایسته او باشد به وی نکرده اند.

۱- نام و نسب

در مورد نام و نسب عراقی میان تذکره نویسان اختلاف نظر است. قدیمی ترین سندی که از احوال عراقی در دست است، مقدمه ایست که ظاهراً یکی از مریدان قریب العهد وی بر دیوان او نگاشته است، اما نام مؤلف آن مجهول و نامعلوم مانده است. در آنجا اسم وی "فخر الملة و الدین ابراهیم بن بزرجمهر المشتهر به عراقی"^۲ بیان شده است و در یکی از منشآت و مکتوبات که خود شیخ به نام برادرش "قاضی احمد" در سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲م از شهر توقات نوشته، علاوه بر این که نکات مهم دیگری را از زندگی و خانواده خویش متذکر شده اسم خود را در پایان مکتوب "ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار العراقی"^۳ مرقوم کرده. حمد الله مستوفی که در ۷۳۰ق - ۱۳۲۹م تاریخ گزیده را نوشته و نزدیک ترین مورخ به زمان عراقی است، نام و نسب او را فخر الدین ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار الجوالقی^۴ ضبط نموده است و دریاقی مآخذ غالباً به اختصار از نام و نسبش حکایت شده است^۵ فقط در مجمل التواریخ فصیحی خوایی نام وی "شیخ فخر الملة و الدین عراقی

۱ - براؤن، تاریخ ادبیات ایران (انگلیسی)، ۳: ۱۲۴ - از سعدی تاجامی: ۱۷۰ - ۱۷۱ - لغت نامه ۱، ف: ۷۴.

۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۷ و دیباچه: ۳ - ۵.

۳ - منشآت عراقی نسخه عکسی مملوکه نگارنده: ۴۶ ب.

۴ - تاریخ گزیده، ۱: ۸۲۲ - تاریخ نظم و نثر، ۱: ۱۶۳ - معجزات شعر و سخن پارسی: ۱۴۰.

۵ - لطایف اشرفی: ۲: ۲۶۴ - نفحات الانس: ۶۰۱ "شیخ فخر الدین ابراهیم المشتهر بالعراقی".

جواهر الاسرار: ۵۱ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۰ - تذکرة حسینی: ۲۰۳ - خزينة الاصفياء لکهنو، ۲: ۳۲ "شیخ فخر الدین عراقی" - حبيب السیر ۳: ۲۵۵ "فخر الدین ابراهیم که به شیخ عراقی اشتهاار دارد" - هفت اقلیم ۲: ۵۳۴ "شیخ فخر الدین المشتهر بالعراقی" - سلم السموات ۵: ۸ "شیخ عراقی همدانی" و "۲۰ شیخ عراقی" - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵ "شیخ فخر الدین و شیخ ابراهیم عراقی" - میخانه: ۲۷ "فخر الدین ابراهیم همدانی المشتهر به عراقی" - ریاض الشعراء عکسی مرکزی ۳: ۲۴۵ "شیخ فخر الدین ابراهیم العراقی الهمدانی" - آتشکده: ۲۶۳ - تذکرة الشعراء: ۸۸ "شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی" - نتایج الافکار: ۴۵۴ "مولانا فخر الدین عراقی" - ریاض العارفین: ۱۶۳ و - مجمع الفصحا ۲: ۸۶۸ "عراقی همدانی ... فخر الدین ابراهیم" - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸ "شیخ فخر الدین ابراهیم مشهور و متخلص به عراقی".

الشاعر الهمدانی الفراهانی^۱ یاد شده که مورد تأیید دکتر ذبیح الله صفا^۲ هم قرار گرفته است، لیکن غیر از آن در هیچ کتاب دیگری ذکری از نسبت "فراهانی" به اسم عراقی نرفته است و نسبت همدانی را اکثر تذکره نویسان ذکر کرده اند و درست است.

دولتشاه سمرقندی نام پدر عراقی را، برخلاف دیگران، شهر یار نوشته وعده ای از تذکره نویسان و دانشمندان از او پیروی کرده اند و به اشتباه افتاده اند^۳. همینطور در سیر العارفین و قصر عارفان به اسم عراقی "محمد" را اضافه نموده اند^۴ و دیگران نام پدرش را "ابراهیم" دانسته اند^۵. نسبت خانوادگی وی که در تاریخ گزیده "جوالقی" ضبط شده شاید مربوط به انتساب یکی از نیاکانش موسوم به عبد الغفار به فرقه قلندریه باشد، که حمد الله مستوفی این را بعد از نام او آورده است. پس باید قول عراقی و روایت تاریخ گزیده چاپ لندن^۶ را در زمینه نام و نسب عراقی درست بدانیم. اما برخی از تذکره نگاران عراقی را خواهر زاده شیخ شهاب الدین عمر سهروردی نوشته اند^۷ و صاحب بزم صوفیه^۸ وی را خواهر زاده شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی نگاشته است که به هیچ وجه درست نیست. ولی ناگفته نماند که آباء و اجداد عراقی اهل علم و فضل بوده اند^۹.

بهر حال در این مطلب که نامش ابراهیم، ملقب به فخر الدین و تخلصش عراقی و مشهور به همدانی بن بزرجمهر بن عبد الغفار جوالقی است شکی نیست و همگی بر آن اتفاق دارند، ولی

۱ - مجمل فصیحی ۲: ۳۵۸.

۲ - صفاتاریخ ادبیات، ج ۳، ۱: ۵۶۹.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۳۸ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵ - مرآة الخیال: ۴۶ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی، ۳: ۲۶۸ - شمع انجمن: ۲۸۸ - نزهة الخواطر ۲: ۳ - و نزهة الخواطر (اردو) ۲: ۱۵ - کشف الظنون ۲: ۱۵۶۳ - هدیة العارفین ۱: ۱۲ - ریحانة الادب ۴: ۱۱۷ - فهرست مجلس ۳: ۵۱۷ - اسپرنگر ۱: ۴۴۰ - فهرست بودلین (انگلیسی) ۱: ۵۲۵ و ۷۷۹ - فهرست بانکپور (انگلیسی) ۱۶: ۱۳ - فهرست موزه بریتانیا (انگلیسی) ۲: ۵۹۳ - فهرست اندیا آفس (انگلیسی) ۱: ۶۵۴ و ۲: ۱۰۶۹ - روزگار نو: ۳۳ - گنج سخن ۲: ۱۷۵ - تاریخ ادبیات، ترجمه شفق: ۱۷۷ - تاریخ مغول: ۵۳۸ - فهرست نوربخش ۲: ۳۰.

۴ - در سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۴ "شیخ فخر الدین محمد عراقی" و بعد از چند کلمه "شیخ فخر الدین محمد شهر یار" یاد شده است. ولی در سیر العارفین خطی شیرانی: ۹ فقط "شیخ فخر الدین محمد عراقی" نوشته است - و نیز در قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ "شیخ فخر الدین عراقی محمد ابراهیم" مندرج شده است.

۵ - تاریخ گزیده: ۷۳۸ که "فخر الدین بن ابراهیم بن بوذر جمهر بن عبد الغفار الجوالقی" مسطور است - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۴.

۶ - تاریخ گزیده ۱: ۸۲۲.

۷ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۴ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵ - مفتاح التواریخ: ۶۸ - تذکره حسینی: ۲۰۳ - شمع انجمن: ۲۸۸ - خزینة الاصفیا: ۶۹۱ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۵۸.

۸ - بزم صوفیه: ۱۵۳ - انوار اصفیا: ۲۵۸.

۹ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵ و ترجمه انگلیسی: ۱۳ - میخانه: ۲۷.

بعضی عراقی را اسم وی محسوب داشته اند.^۱

۲ - خانواده عراقی

همانطور که در مورد نام و نسب عراقی از منشآت استناد کردیم در مورد خانواده او هم می توان نکاتی پراکنده از همین منشآت به دست آورد. قبل از پیدا شدن این منشآت مأخذ و مرجعی در باب خانواده او در دست نبود و تنها این جمله که "آباء و اجداد" او جداً فوق جذاً علماً و افاضل بوده اند^۲ در مقدمه دیوانش به چشم می خورد. از اینرو، مکتوباتی که به تازگی پیدا شده به سبب در برداشتن شمه ای از احوال عراقی و شرح کوتاهی در باب خانواده وی نسبت به مأخذ دیگری که در این مورد ذکر نکرده اند، اهمیت بسیار دارد. بنابر این قسمتی از عبارت مکتوبی را که برای برادرش قاضی احمد به سال ۶۷۱ ق - ۱۲۷۲ م از شهر توقات^۳ انشاء کرده و شرحی از احوال خود و پدر و عمویش را در بردارد عیناً نقل می کنیم.

"اما حکایت حال این غریب، چو از بغداد رخت بر بست، بعد از شدت بسیار به خدمت عم بزرگوار شرف الدین عبد السلم خصه بالله بالسلام شد، چون او را مشغول منصب و جاه و مستغرق درس و افادت یافت و در آن وقت دل این شکسته، اندک مایه ذوق حریت چشیده بود ولذت فراغت یافته، سرغوغا نداشت. قریب بیست روز بیش آنجا مقام نکرد، قصد شام کرد. باز از آنجا به جانب عراق آمد و علی هذا، بیت:

اندر خم چوگان قضا گوی صفت
می خوردم زخم و سوبه سومی گشتم

نه در دین قدمی راسخ نه در دنیا قلمی ناسخ، نه علمی به عمل مقرون، نه عملی به خلاص معجون، در غایت بی ذوقی و دشمن کافی در بیابان عجز و فروماندگی و نایافت دوسال متردد مانده بودم تا عنایت ازلی این افتاده را دست گرفت و این گم شده را به حضرت والی شیخ ربانی بهاء الحق والدین بن زکریا قدس الله روحه العزیز راه نمود، هفده سال در خدمت او ملازم بودم... بعد از نقل او

۱ - خزینة الاصفیا: ۷۰۲ "عارف بی نظیر فخرالدین عراقی واقف راز آسمان و زمین، شیخ والانسب عراقی نام ... - یادگار ۴ / ۶، ص ۵۸، ج ۱ به قول عبدالحسین نوائی "گویا عراقی اسم بوده نه نسبت و مورخین و صاحبان تذکره های قدیمی همه جا از او به عراقی یاد کرده اند... - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۴۴ - ۴۵.

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵.

۳ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۶.

رضی الله عنه به نیت دریافت خدمت پدر مرحوم رضی الله عنه و از ترک و تجریدش خبر نداشت، بیت:

گرچه غمگین شدم ز فوت پدر
شاد گشتم برادرم برجاست^۱

از این عبارت معلوم می شود که پدر عراقی در سال ۶۷۱ ق - ۱۲۷۲ م یا پیشتر از آن ارتحال فرموده و قبل از رحلت بر " ترک و تجرید " ملازم شده یعنی ترک دنیا کرده و صوفی و درویش گشته و عمش " شرف الدین عبدالسلم " - که در مکتوب دیگر به نام " مولانا شرف الدین عبدالجبار " ^۲ یاد شده و به احتمال قوی این هر دو اسم برای یک نفر آمده است - مشغول درس و افاده بود. پیداست که بزرگان خانواده عراقی به گواهی مکاتیب و مقدمه دیوانش اهل علم و فضل بودند. دیگر از عبارات منشآت چنین بر می آید که عراقی به برادر خویش " قاضی احمد " - که به دلیل مکتوبی دیگر همان " شمس الدین " است و قصیده ای در جواب نامه او سروده بود - خیلی علاقه و محبت داشته و همواره نامه برای او می فرستاده ولی او در پاسخ دادن کوتاهی می کرده چنانکه عراقی اظهار کرده: " چند مکتوب در طلب آن مطلوب ارسال رفت و سعادت جواب نیز مساعدت ننمود " و در جایی که گویا برای رفع نارضایتی وی نوشته شده از او به القاب گوناگون یاد می کند مانند: " کسی به اختیار از اوطان و دوستان و یاران دور نشود خصوصاً از برادر اعز افضل " کاشف دقایق ، واصف حقایق ، المتصف به صفات الصمد المتحلی به اخلاق الواحد الاحد المعروف بالقاضی احمد...^۳ همچنین از مکتوب دیگری که همراه باقصیده ایست به این مطلع:

" یارب این بوی چنین خوش ز گلستان آمد
یا زباغ ارم روضه رضوان آمد^۴

به برادرش پند و نصیحت کرده، مثل: " ای عزیز در تفریغ دل کوش نه در تحصیل علم... در تزکیه نفس و تخلیه دل سعی کن... که حاصل علوم فکری کسی جز بی حاصلی نتیجه ندهد " ه. روشن

۱ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده : ۴۵ پ - ۴۶ ر.

۲ - ایضاً: ۴۷ پ.

۳ - ایضاً: ۴۷ ر - ۴۸ ر.

۴ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده : ۴۸ ب - کلیات عراقی : ۷۸ - ۷۹.

۵ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده : ۴۹ ر.

است که برای طریقه تصوف تعلیم می دهد و از تحصیل علوم فکری و عقلی منع می کند. گذشته از پدر و عم و برادر عراقی، درباره جد او باید بگوئیم، نسبت جوالقی با نام او متضمن این معناست که مردی قلندر و جوالق پوش بوده. البته این تنها حدسی است و به طور قطع نمی توان گفت که جد عراقی - عبدالقنار جوالقی - قلندر بوده یا اهل علم. چون به قولی جوالقیان کسانی بوده اند که به فرقه قلندریه انتساب داشته اند و به روایتی به کسانی هم که اهل علم و دانش بوده اند نسبت جوالقی می دادند^۱.

به هرحال پدر عراقی به گفته خود او در اواخر حیات ترک و تجرید اختیار نموده است. غیر از آنچه که ذکر شد سند و مدرک دیگری درباره پدر و جد عراقی در دست نیست، شیخ عراقی خود قلندری وارسته و درویشی شیفته بوده. به شهادت مقدمه دیوان^۲ او و روایت دیگران تحت تأثیر قلندران وارد طریقت تصوف شده و مدتی در میان آنها به سر برده لیکن هنگامی که در خدمت بهاء الدین زکریا در سیر و سلوک مشغول گشته قلندران رافراموش کرده است مؤلفات او گواه این مطلب است که با تربیت شیخ بهاء الدین زکریا و صدر الدین قونیوی به پایه بلند عشق و عرفان دست یافته. بنابر این گمان نمی رود که عراقی بافرقه قلندریه ارتباطی داشته باشد جز اینکه با وضعی قلندران همراه جماعتی از قلندران راه هندوستان در پیش گرفته. از اینرو دکتر قاسم غنی در کتاب خود موسوم به تاریخ تصوف در اسلام^۳، با در نظر گرفتن همین واقعه و به استناد تاریخ فرشته^۴، عراقی را به قلندریه مربوط دانسته، در حالیکه به گفته آربری (Arberry) این دسته از قلندران جهانگرد به هیچ طریقه ای پیوستگی نداشته اند.

۳ - محل تولد و تاریخ ولادت

محل تولد شیخ را قریه "کمجان" در بیرون شهر همدان ذکر کرده اند و خود او نیز در اشعارش به "کمجان" به عنوان مولد خود اشاره می کند.

جز عراقی که نیست امیدش تابیند وصال کمجان راء

۱ - لغت نامه : ۱۳۹.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری : ۷ - لطایف اشرفی : ۳۶۴ - نفحات الانس : ۶۰۱ - ۶۰۲.

۳ - تاریخ تصوف : ۴۴۲.

۴ - تاریخ فرشته : ۲ : ۴۰۵.

۵ - روزگار نوح ، ۱ : ۳ : ۲۱.

۶ - کلیات عراقی : ۶۷.

یا صبابوی سرزلف نگاری آورد یا خود این بوی زخاک خوش کمجان آید ۱

و نیز در مقدمه دیوانش نوشته است: "گویند که مولد آن سوخته جمال و آن تشنه وصال، آن یگانه باسلامت و آن نشانه تیر ملامت، از قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان بوده است." ۲. اما در بعضی تذکره ها، به صراحت همدان جای تولد وی مذکور افتاده ۳ که ظاهراً صحیح نیست و نیز برخی نگاشته اند که اصل وی از همدان است ۴، که شاید مقصود از آن همین است که اصل وی از نواحی همدان بوده.

درباب تاریخ ولادت عراقی در هیچ یک از مآخذ متقدم اشاره ای نشده است لیکن صاحب مقدمه دیوان در پایان آن چنین آورده است: "گویند که چون شیخ فخر الدین به جوار رحمت حق پیوست سن او به هفتاد و هشت سال رسیده بود. وفات او در هشتم ذی القعدة سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بوده است" ۵. پس ناچار ولادتش به سال ۶۱۰ع - ۱۲۱۳م اتفاق افتاده و نیز در مقدمه دیوان داستان شیرینی در زمینه ولادت عراقی ذکر شده، که یک ماه قبل از تولد عراقی، پدرش در عالم واقع چنین دید که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) همراه دسته ای از پیروانش در گلستانی ایستاده و شخصی پیش آمد و کودکی را جلوی حضرت به زمین نهاد، علی (ع) کودک را برداشت و او را بخواند و کودک را به دستش داد و فرمود: "بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای، که جهانگیر خواهد بودن". چنانکه بعد از یک ماه چون همسرش پسری به جهان آورد و بار نخست چشمش به رخسار فرزند افتاد، دریافت که او همان کودکی بود که حضرت علی (ع) در رویا به دستش جای داده بود. ۷.

- ۱ - کلیات عراقی: ۷۸.
- ۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵ - تاریخ گزیده: ۷۳۸ - میخانه: ۲۷ - تجلیات عرفان: ۵۷ - تاریخ نظم و نثر: ۱۶۳ - ۱۶۴ - بزرگان و سخن سرايان همدان: ۶۸ - معجزات شعر و سخن پارسی: ۱۴۰ - گلهای جاویدان: ۱۶۹ - پیام نوین: ۵۰ - ۵۱ - انسائیکلوپیدی اسلام (انگلیسی): ۳: ۱۲۶۹ - صفا، تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۶۹.
- ۳ - تذکره دولت شاه: ۲۳۸ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی، ۳: ۲۶۸ - آثار عجم: ۷۱ - نزهة الخواطر ۲: ۳ و نزهة الخواطر (اردو): ۲: ۱۵ - ربخانة الادب: ۴: ۱۱۸ - لغت نامه ف: ۷۴ - از سعدی تا جامی: ۱۷۱ - فهرست مجلس: ۳: ۵۱۷ - فرهنگ معین: ۵: ۱۱۶۷ - راهنمای ادبیات فارسی: ۲۶۳ - تأثیر معنوی ایران در پاکستان: ۱۱.
- ۴ - سفینه الاولیا: ۱۱۵ - نتایج الافکار: ۴۵۴.
- ۵ - لطائف اشرفی: ۲: ۳۶۴ - نفحات الانس: ۶۰۱ - حبيب السیر: ۳: ۲۵۵ - رجال حبيب السیر: ۳۴ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ - مجلة هلال آبان: ۱۳۳۲: ۵۴.
- ۶ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۶.
- ۷ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵ - ۶ - میخانه: ۲۷ - ۲۸ - روزگار نو: ۲۱.

دولتشاه سمرقندی^۱ نوشته است که شیخ عراقی هشتاد و دو سال عمر کرد و در سال ۷۰۹ ق - ۱۳۰۹ م به جوار رحمت حق پیوست. در این صورت سنه ۶۲۷ ق - ۱۲۳۰ م را باید سال تولد وی محسوب کرد که با مقایسه احوال عراقی درست به نظر نمی رسد. همین طور دارا شکوه و احمد علی هاشمی تصریح کرده اند که وی هشتاد و دو سال عمر کرده به این ترتیب باید ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م را سال تولد او قرار داد^۲ که این هم مورد قبول واقع نشده. بنا به گفته بدیع الزمان فروزانفر عراقی در ۶۰۰ ق - ۱۲۰۳ م متولد شده^۳. ولی همه این روایات با مقدمه دیوان اختلاف دارد که از عبارت آن چنین برمی آید که سنه ۶۱۰ ق - ۱۲۱۳ م سال ولادت وی بوده و این سال صحیح تر به نظر می رسد. پوشیده نماند آربری خاور شناس انگلیسی تاریخ تولد عراقی را در ۶۰۹ ق - ۱۲۱۲ م به جای ۶۱۰ ق - ۱۲۱۳ م ضبط کرده^۴ و دکتر عبدالحسین نوائی ۶۱۱ ق - ۱۲۱۴ م نوشته است که ظاهراً اندکی پس و پیشی دارد.

۴ - تحصیل و تدریس

بر طبق مقدمه دیوان چون عراقی پنجساله شد، او را به مکتب نشانند و او در مدت نه ماه همه قرآن کریم را ازبر کرد. گویند هرچه را که از آن کتاب مقدس در روز آموخته بود به وقت شب با صدای بلند می خواند و آهنگش چنان شیرین و نالان بود که همسایگان به انتظار شنیدن ساعتها به آن سر می بردند. اطفال همدرس و هم مکتب عراقی نیز آن قدر شیفته و معتقد او بودند که بعد از درس در عقب وی روان می شدند. چون پا به هشت سالگی نهاد، در همدان مشهور شد، روزها و شبها آیات مبارکه را بالحنی سوزناک تلاوت می کرد، مردم گروه گروه گرد وی جمع می شدند و در

۱ - تذکره دولت شاه: ۲۳۹ - ۲۴۰.

۲ - سفینه الاولیا: ۱۱۵ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷ - ۱۲۸ "در سال ۶۰۶ فخر ولادت یافت".

۳ - رساله زندگانی مولانا: ۱۲۳ - و نیز مقایسه شود با میخانه: ۴۸.

۴ - روزگار نو: ۲۱.

۵ - یادگار ۴، ۶، اسفند ۱۳۲۶: ۵۸.

۶ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۶ و ترجمه انگلیسی: ۱۳ - میخانه: ۲۹ - ۳۰ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۲۱. در برخی از تذکرها ها نوشته اند، "در صغر سن حفظ قرآن کرده بود" - لطائف اشرفی: ۲: ۳۶۴ - نفحات الانس: ۶۰۱ - سفینه الاولیاء: ۱۱۵.

همان اوان از وی کسب فیض می کردند.^۱

عراقی باشایستگی بسیار به آموزش پرداخت، هنگامی که هفده سال از عمرش می گذشت، برتمام علوم و معارف اسلامی احاطه داشته. اگرچه در باب تحصیل کودکی وی جز قرآن ذکر کتاب دیگری که شامل درس او باشد نیامده، ولی در مکتب از جمله علوم معقول و منقول که در مجالس درس آن زمان متداول بوده، بهره گرفته.

چنانکه در هفده سالگی نه تنها همه علوم معقول و منقول را آموخته بود بلکه در علوم اسلامی چنان مهارت به دست آورده که در مدرسه شهرستان همدان حوزه درس داشته و به افاده می پرداخته است و دیگران در خدمتش به استفاده اشتغال می ورزیدند^۲ و عراقی گره از دشواریهای مباحث پیچیده می گشاده. روشن است که پدر و مادر عراقی از داشتن چنین فرزندی بی اندازه شادمان بودند و شاید امید داشتند که روزی آوازه نام او، چنانکه حضرت علی (ع) فرمود سراسر جهان اسلامی را فراگیرد و از قضات و دانشمندان بزرگ الهی شود لیکن عراقی شور دیگری در سر داشت و در پی آوازه دیگر بود.

گفتیم که چون سن او به هفده رسید، در همدان مشغول تدریس و علوم و معارف بود و مؤلف مقدمه دیوان هنگامی که از واقعه ترک تدریس او سخن می گوید نام کتبی چند از قبیل، تفسیر کبیر (امام فخرالدین رازی)، اشارات (ابن سینا) معالم التزیل (ابومحمد فراء بغوی شافعی)، اسرار التأویل، حاوی (محمد بن زکریای رازی)، جامع الدقایق (نجم الدین کاتبی)، روضة المنجمین (شهمردان رازی) را برمی شمارد که آن ذوفنون تدریس آنها را برای تبدیل قال به حال ترك نموده^۳. دکتر صفا می نویسد: "گمان نمی رود که عراقی به چنین جامعیتی در علوم و فنون رسیده بوده باشد و به هرحال تدریس کتاب جامع الدقایق نجم الدین کاتبی متوفی به سال ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶ م، به وسیله عراقی متولد به سال ۶۱۰ در هفده سالگی او (-۶۲۷) مستبعد است و از اینجا معلوم می شود که مراد جامع دیوان

- ۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۶ - تجلیات عرفان: ۵۷ - روزگاران ج ۱، ۳: ۲۱. طبق روایت لطایف اشرفی ۲: ۳۶۴ شیخ عراقی "به غایت قرآن خوش می خواند چنانکه اهل همدان شیفته آواز بودند".
- ۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری: ۶ - ۷ - میخانه: ۳۰ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۴ و بعده به تحصیل علوم اشتغال فرمود که در هفده سالگی مشهور، مدارس آن دیار شده. و نیز مقایسه شود با نفحات الانس: ۶۰۱ - حبیب السیر ۳: ۲۵۵ - سفینه الاولیا: ۱۱۵ - نتایج الافکار: ۴۵۴ - هفت اقلیم ۲: ۵۳۴ - ۵۳۵ - نزهة الخواطر (اردو)، ۲: ۱۵ - سیرسخن ۲: ۱۴۳ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵ "در همدان به سن هجده سالگی در همان مدرسه خود که بس با تکلف و صفا بود در آنجا درس گفتی و طلبا را فیض رسانیدی" - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ "به صغر عمر بعد از حفظ قرآن مجید جمیع علوم ظاهری آموخت و به آواز فصیح بالای منبر تذکیر و تدریس می کرد". - در خزینة الاصفیا چاپ لاهور: ۱۶۹۱ این واقعه تا اینجا مورد تصرف و اشتباه قرار گرفته که نوشته است "... به علوم ظاهری آراسته بود اول در عراق به مقام دمشق مدرسه عالی بنا نهاد و به درس و تدریس مشغول بود".
- ۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۸.

عراقی و نویسنده مقدمه آن از برشمردن این کتابها بیشتر نشان دادن این نکته است که چگونه عراقی از حوزه درس و بحث و فحص قدم در عالم تجرد گذاشت^۱. با اینهمه باید گفت که نزد بعضی از محققان اخیر، مقدمه دیوان عراقی قدیمی ترین سند درباره او شناخته شده است و اگرچه خالی از خرافات نیست و بنا بر قول حمدالله مستوفی جد عراقی - عبدالغفار - نسبت جوالقی هم داشته است، که سمعانی در کتاب الانساب^۲ و دهخدا در لغت نامه^۳ با نام چندتن نسبت جوالقی را آورده اند که بعضی از آنها در عراق عجم زندگی می کرده و اهل علم بوده اند. ممکن است سلسله نسب عراقی به آن ها برسد چنانکه بر طبق نوشته مقدمه دیوان واستناد مکاتیب وی در محیط علم بزرگ شده و استعداد شخصی وی هم سبب شده تا در مدت نه ماه تمام قرآن را حفظ کند. بعد زمانی که نزد شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی می رود، در ده روزی به مرتبه کمال می رسد و غزل وی "نخستین باده کاندرا جام کردند" دال بر این مطلب است. علاوه بر آن چون در درس شیخ صدرالدین قونیوی شرکت کرد، رساله لمعات را نوشت شیخ صدرالدین قونیوی یکی از عرفای بزرگ زمان خود بود آن را پسندید. با این آراء بعید نیست که عراقی اگر تمام آن کتابها را تدریس نمی کرد، بعضی از آنها شامل دروس او بوده باشد. به هر حال به قول دکتر صفا "واقعہ درست یا نادرست و حقیقی یا ساختگی هر چه باشد، ما را به یک حقیقت راهبری می کند و آن این که عراقی در آغاز امر سرگرم تعلم و تعلیم بود و سپس رخت از مدرسه به خانقاه کشید^۴."

۵ - ورود در تصوف

درباره کیفیت پیوستن شیخ به خانقاه شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و چگونگی سیر و سلوک در خدمت او، گرد آورنده دیوان و نویسنده مقدمه آن، شرحی مفصل دارد که بعد ها در اکثر کتب به اختصار یا به تفصیل نقل شده است. در آن روزگار - در حدود سال ۶۲۷ یا ۶۲۸ ق - ۱۲۳۰ م که عراقی در مدرسه همدان شاگردان را تعلیم می داده، یکدسته از قلندران جهانگرد که به هیچ طریقه ای منسوب نبودند پا به شهر همدان نهاده، وارد مجلس درس شیخ شدند و سماع آغاز کردند و از طریق شعرهای دلکش کناره گیری و زهد خود را از تمتعات این جهان به گوش مردم می رسانیدند.

عراقی شعرهای قلندران را به گوش جان شنید، اضطرابی در درون او پدید آمد، در میان

۱ - صفا، تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه تهران، ج ۳، ۱: ۵۷۰ - ۵۷۱.

۲ - الانساب: ۱۳۹ در توضیح "الجوالقی" و "الجوالیقی".

۳ - لغت نامه در ضمن کلمه "جوالیقی".

۴ - صفا، تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه تهران، ج ۳، ۱: ۵۷۲.

قلندران پسری صاحب جمال دید، چنان شیفته او گردید که عمامه از سربرگرفت و به دسته درویشان پیوست و این غزل را سرودن آغاز کرد^۱.

چه خوش باشد که دلدارم تو باشی
ندیم و مونس و یارم تو باشی^۲

چندی نگذشت که قلندران به راه اصفهان افتادند، عراقی نیز از همدان عزم سفر کرد و در پی آنها روان شد. بالاخره، قلندران از ایران به هندوستان رفتند. چون به شهر مولتان رسیدند، در خانقاه شیخ بهاءالدین زکریا فرود آمدند^۳ و چون چشم شیخ به عراقی افتاد، بیدرنگ به استعداد او پی برد و خواست که او در پیشش بماند، ولی عراقی خود را برای زندگی خانقاهی آماده نمی دید و با عشق پسر به سر می برد. از اینرو همگی به دهلی و سومات رفتند. چون چندی آنجا بسر بردند، دوباره راه جهانگردی پیش گرفتند و گرفتار طوفان سختی شدند. عراقی و یک نفر دیگر از دسته قلندران جدا ماندند. عراقی آنگاه تصمیم گرفت که به مولتان برگردد. با یار قلندر مشورت کرد، ولی او موافقت نکرد و یکدیگر را وداع کردند و به این ترتیب آن زندیق در "دلی" بماند و آن صدیق رو به "مولتان" نهاد^۴ در آنجا شیخ بهاءالدین زکریا او را به گرمی فراوان پذیرفت و فرمود: "عراقی از ما گریختی؟" شیخ این بیت را گفت:

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری: ۷ - میخانه: ۳۰ "عمامه از سرفرو گرفت و بدان قلندر داد" - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۴ "روزی جماعت قلندران به همدان رسیدند و به ایشان پسری صاحب جمال بوده و بوی مشرب عشق غالب، به مجرد تلقی به صد جان طالب و عاشق شده." و نیز مقایسه شود با نفحات الانس: ۶۰۱ - حبیب السیر^۳: ۲۵۵ - سیر العارفين خطی شیرانی: ۹ - هفت اقلیم ۲: ۵۳۵ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵ - خزینة الاصفیا، چاپ لاهور: ۶۹۱ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۵۹ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۲۲.

۲ - کلیات عراقی: ۲۸۲.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۸ - میخانه: ۳۱ - سیر العارفين خطی شیرانی: ۹ - تذکره حسینی: ۲۰۴ "قلندران... راه خراسان در پیش گرفتند... تا سیر کنان از نوای خراسان به حدود مولتان رسیدند." خزینة الاصفیا چاپ لکهنو، ۲: ۲۱ "از وطن همراه ایشان مسافر گشت تا از عراق به همدان و از همدان به خراسان و از خراسان به مولتان رسید." - برخی ها بدون ذکر اصفهان و خراسان عراقی را به مولتان رسانده اند از قبیل حبیب السیر^۳: ۲۵۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۰ - نتایج الافکار: ۴۵۵ - زهة الخواطر (اردو)، ۲: ۱۵ - دولت شاه: ۲۳۸ طوری دیگری بیان می کند یعنی "عراقی سفر سند و راه مولتان و هند پیش گرفت و به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا پیوست."

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۹ - میخانه: ۳۱ - ۳۲ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۲۲ - ۲۳ - یادگار ۴، ۶: ۶۳.

از تو نگریزد دل مایک زمان کالبد راکی بود از جان گریز

وسیر وسلوک آغاز کرد.

در بعضی از روایات مربوط به عراقی از آنجمله تذکرة الشعراء، دولت‌شاه سمرقندی،^۱ عراقی مرید مستقیم شیخ شهاب الدین عمرسهروردی شمرده شده و گفته است که نخست در خدمت او سرگرم سلوک بود و بعد شهاب الدین سهروردی او را نزد زکریای مولتانی فرستاد و عراقی چهار سال در آن دیار به سر برد و سپس به فرمان بهاءالدین زکریا برای زیارت شهاب الدین سهروردی به عراق بازگشت در حالیکه شیخ شهاب الدین قبل از رسیدن عراقی به بغداد در گذشته بود.^۲

دیگر به روایت جواهرالاسرار و نفحات الانس،^۳ "در آن وقت که مولانا شمس الدین در صحبت بابا کمال جندی بوده، عراقی نیز به موجب فرموده شیخ بهاءالدین زکریا آنجا بوده است".^۴ اما روایت دولت‌شاه را که عراقی در آغاز امر مرید شهاب الدین سهروردی بوده گفتار صاحب مقدمه دیوان بدین مضمون که او در هفده سالگی هنگام تدریس و تعلیم تحت تأثیر سماع قلندران و جمال قلندر پسری همراه ایشان تا مولتان رفته و مرید بهاءالدین زکریا شده است، رد می‌کند. چنانکه بنابه گفته خود دولت شاه نیز عراقی چهار سال در هند به سر برده و سپس به عراق بازگشته ولی ملاقات عراقی و سهروردی اتفاق نیفتاده است.

همچنین سخنان صاحب جواهرالاسرار و مولانا جامی درباره مناسبات عراقی با بابا کمال جندی و شمس الدین تبریزی مانع تاریخی ندارد، منتهی روایاتی است که در مقدمه دیوان که از معتبرترین مأخذ عراقی است، به آنها اشاره ای نشده است. فقط يك قرینه می‌تواند دال بر صحت نسبی این روایات باشد و آن اینکه مؤلف مقدمه ضمن بیان کیفیت ورود عراقی در خدمت بهاءالدین زکریا می‌نویسد: که "شیخ فخرالدین بیست و پنج سال در خدمت مولانا بوده. چون مولانا را وقت در رسید، شیخ فخرالدین را بخواند و حل و عقد بدو داد" و وفات بهاءالدین در سال ۶۶۶ ق - ۱۲۶۷ م اتفاق افتاده، پس ظاهراً تاریخ ورود عراقی در خدمت او ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳ م باید باشد و

- ۱ - کلیات عراقی ۲۱۱ و مقدمه: ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۹.
- ۲ - تذکرة الشعراء: ۲۳۸ - میخانه: ۲۸ - ریاض الشعراء عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۳: ۲۶۸ - مرآة الخيال: ۴۶ - آتشکده آذر: ۲۶۳ - منتخب الاشعار خطی شیرازی: ۹۶ پ - قاموس اعلام ۴: ۳۱۳۷ - کتابهای تصوف به زبان فارسی ۱: ۱۷۸ - تأثیر معنوی ایران در پاکستان: ۱۱.
- ۳ - تذکرة الشعراء: ۲۳۹ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۷۲ - ۵۷۳.
- ۴ - جواهرالاسرار: ۵۱ - نفحات الانس: ۴۶۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۹ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ - ۱۲۶ - طرائق الحقائق ۲: ۳۱۷ - کلیات عراقی دیباجه نفیسی: ۲۲ - ۲۳.
- ۵ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱.

بنابر اغلب روایات در هفده سالگی یعنی در ۶۲۷ یا ۶۲۸ ق - ۱۲۳۰ م از همدان خارج شده و به احتمال قوی به هند رفته و در آن سفر او را فتوح زیاده از وصف دست داده و در حالت سوز فراق و فرط اشتیاق و دوری از وطن و مهجوری از مسکن اشعار پرسوز فراوان گفته^۱ و شاید بهاءالدین زکریا او را به بهانه نیاز و سلام شهاب الدین سهروردی، به عراق فرستاده باشد، اما چون شهاب الدین سهروردی در آن زمان یعنی (۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م) به رحمت حق پیوسته بود، ناچار عراقی در فاصله میان سالهای ۶۳۲ و ۶۴۱ ق نزد مشایخ دیگر سرگرم مجاهدت بوده است. با یافتن این راه حل می توان برصحت روایاتی که درباره مناسبات عراقی با بابا کمال جندی و شمس الدین تبریزی وجود دارد، اعتماد کرد یعنی وقتی که شمس الدین هم در سال ۶۴۲ ق - ۱۲۴۴ م به مولانا رومی پیوسته است. بنابر این قبل از این تاریخ ریاضت عراقی در خدمت بابا کمال جندی امکان پذیر است.

از سوی دیگر اگرچه مؤلف مقدمه دیوان، عراقی را یک باره به هند رسانده ولی در مورد بازگشت وی به ایران سخنی نگفته است. پس بدین طریق اگر روایات صاحب جواهر الاسرار و مولانا جامی و دولتشاه را بپذیریم، عراقی در سالهای ۲۸ - ۶۲۷ تا ۶۳۲ ق (سال وفات سهروردی) در هند بوده، که بنا به گفته دولت شاه: "در مدت چهار سال شیخ عراقی در هند چهارده اربعین بر آورده^۲. بهر صورت بعداً به عراق عجم آمده و تا سال ۶۴۱ ق در این نواحی به سر برده و پس از آن از ۶۴۱ تا ۶۶۶ ق (سال وفات بهاءالدین زکریا) یکسره بیست و پنج سال در خدمت شیخ زکریا بوده و اکتساب فیض می کرده و مراحل تصوف و عرفان را طی نموده است.

لیکن بنا بر پاره ای عبارات ذی قیمت، که تحت عنوان "خانواده" نقل شد پیوستگی شیخ به بهاءالدین طوری دیگر به نظر می رسد. مطابق آن عراقی پیش از آنکه به مولتان برود، در مناطق ایران و عراق و شام گشت و گذاری داشته. در این صورت ممکن است در آن زمان شیخ شهاب الدین سهروردی و مشایخ دیگر را زیارت کرده باشد. اما اطمینان خاطر نداشته و متردد بوده که به قول وی، "تا آنکه عنایت ازلی این افتاده را دست گرفت و این گم شده را به حضرت والی شیخ ربانی بهاءالحق والدین قدس الله روحه العزیز راه نموده"^۳. بنا به گفتار مؤلف مقدمه دیوان و دیگران شاید در این مسافرت عراقی با قلندران همراهی کرده باشد. و به قول خودش، عراقی هفده سال در خدمت زکریا ملازم بوده. این هفده سال را اگر پیش از وفات زکریا حساب کنیم، تقریباً سال ۶۵۰ ق - ۱۲۵۱ م می شود که قرین قیاس است. به این طریق زمینه برای ملاقات عراقی با شهاب الدین سهروردی و بابا کمال جندی و شمس الدین تبریزی و امثال آنها فراهم می شود.

۱ - تذکره دولت شاه: ۲۳۸.

۲ - تذکره دولت شاه: ۲۳۹ - مخزن الغرائب عکسی، ۳: ۲۶۸.

۳ - منشآت عراقی عکسی مملوکه نگارنده: ۴۶ ر.

۶- خرقة پوشی و خلافت

هنگامی که، شیخ بهاء الدین زکریا، عراقی را برای تفکر و مراقبه در خلوت جای داد، عراقی ده روز با هیچ کس سخنی نگفت و در حجره بر مردم بیست و روز یازدهم وجدی و کیفیتی بر او غلبه کرد، صدای خود را بلند کرد و این غزل معروف را به آهنگ دلنواز سرودن گفت:

نخستین باده کاندرا جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند^۲

اهل خانقاه چون این آواز بشنیدند پیش شیخ بهاء الدین شتافتند و شکایت کردند که این تازه وارد سنت سهروردی را درهم شکسته است و به جای تلاوت قرآن و احادیث نبوی به شعر خواندن پرداخته. شیخ بهاء الدین به شکایت مریدان اثر نداد و گفت که سنت سهروردی برای دیگران است نه برای عراقی. پس از چند روز عماد الدین - دوست نزدیک شیخ بهاء الدین - وقتی که از خرابات شهر می گذشت دید که همین غزل را با موسیقی در آنجا می خوانند، بیدرنگ به بهاء الدین گزارش داد و این بیت را برخواند:

چو خود کردند راز خویشتن فاش
عراقی را چرا بدنام کردند^۳

به شنیدن این بیت شیخ فرمود که کار او تمام شد و بنفس خویش بر در خلوت عراقی رفت و او را بخواند، چون عراقی از خلوت بیرون آمد، سر در پای شیخ نهاد و گریه آغاز کرد و این غزل انشاء

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۰ - نفحات الانس: ۶۰۲ - هفت اقلیم ۲: ۵۳۵ - میخانه: ۳۳ - مرآة الخيال: ۴۶ - اما دولت شاه: ۲۳۹ این قصه را طوری دیگر بیان کرده و نیز مقایسه شود بالطایف اشرفی ۲: ۳۶۴ "شیخ وی را به خلوت نشانند از چله یک دو هفته گذشته بود که وی را وجدی رسید" - حبيب السیر ۳: ۲۵۵ "چندگاه در خلوت نشست و ریاضت ها کشیده، به درجه کمال صعود نمود". - تذکره حسینی: ۲۰۵ "در چله اول حالتی برو طاری شد" - مؤلف ریحانة الادب ۴: ۱۱۹ چله نشینی عراقی را نزد شیخ شهاب الدین سهروردی نشان داده است که می نویسد: "بعضی در موضوع چله و غزل اولی او (نخستین باده - الخ) گویند که مرشدش شیخ سهروردی در چله اش نشانند، به فاصله ده روز وجد و حال بروی مستولی گشته" - تجلیات عرفان: ۵۸ "دوره خلوت نشینی عراقی بیش از دو هفته دوام نیافت".

۲ - کلیات عراقی: ۱۹۳ و مقدمه: ۵۱ - ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۰ - میخانه: ۳۳ - ۳۴.

۳ - کلیات عراقی: ۱۵۴ و مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱.

کرد:

درکوی خرابات کسی را که نیازست
هشیاری و مستیش همه عین نمازست^۱

بدینصورت عراقی از ابتدا عاشق بود در حالیکه تمرینات بدنی و ریاضت های فکری برای کسانی است که از علائق زندگی بهره مند بوده و هنوز به دنیا و ظواهر آن دلبستگی داشته باشند. ولی عراقی مدتها پیش از این مراحل گذشته بود، اما چون اطاعت پیر واجب بود ناگزیر می بایست مدتی در چله بنشیند ولی تاب تحمل اینگونه جهد و تکلف را نداشت، چنانکه شکیبائی را از دست بداد و منتهای شور و عشق خود را در غزلها بریخت. مرشد روحانی عراقی می دانست که او عاشق صادق است و "مذهب عاشق ز مذهبها جداست" و عراقی برای اینگونه مجاهده و ریاضت های شخصی تحمل ندارد و نیز نمی تواند رموز و اسرار معنوی را نگه بدارد. پس دیگر او را به خلوت نگذاشت، بلکه در همانگاه خرقه برتن او پوشانید^۲.

شیخ به قول خودش هفده سال و به روایت مقدمه دیوان بیست و پنج سال در خدمت بهاءالدین زکریا به سر برده و در آن زمان بهاء الدین پیری بود صد ساله و می دانست پایان عمرش نزدیک است، عراقی را پیش خواند و حل و عقد درویشی خویش در تصرف او نهاد و او را خلیفه خود ساخت و سپس جان به جان آفرین سپرد. این مطلبی است که نویسنده مقدمه دیوان عراقی بیان نموده و بعد از او در باقی مآخذ نیز تذکر داده شده است^۳. ولی از کتبی که در شبه قاره درباره صوفیان و عارفان نوشته شده، چنین بر می آید که خلیفه و سجاده نشین بهاء الدین زکریا، پسر او صدر الدین عارف بود^۴. در اخبار الاخبار آمده: "شیخ صدر الدین (رح) بن شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا بعد از

- ۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۲ - هفت اقلیم ۲: ۵۳۵ - یادگار ۴، ۷: ۳۷ - تجلیات عرفان: ۵۸ - سیر العارفين خطی شیرانی: ۹ - خزینه الاصفیا لکهنو، ۲: ۲۲ که به جای خرقه لباس خاص مرقوم است "حضرت شیخ الاسلام به لباس خاص مشرف گردانید".
- ۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۲ - میخانه: ۳۴ - بزم صوفیه: ۱۵۷ - روزگارنو: ۲۴. و نیز مقایسه شود با مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۱ "شیخ عراقی چون از خلوت بدر آمد، شیخ بهاء الدین زکریا جای خود را بدو گذاشت" - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ "هنگام رحلت خود حضرت شیخ خلعت خلافت به وی مرحمت کرد" - آثار عجم: ۷۱ "عراقی ارادت به شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی داشته و خلیفه او بوده" - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸ "از شیخ خرقه ارادت پوشیده" - خزینه الاصفیا لکهنو: ۲: ۳۲ "فخر الدین تا بیست سال به خدمت شیخ بماند و خرقه خلافت یافت".
- ۳ - حتی بعضی از مؤلفان ایرانی هم به اثبات این معنی نوشته اند مثلاً در نفحات الانس: ۵۰۴ - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸ آمده است که "بعد از وی قائم مقام وی در مسند ارشاد فرزند وی شیخ صدر الدین بوده است".
- ۴ - اخبار الاخبار: ۶۰.

پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست و بسیاری از اولیاء در سلك ارادت او منسلک گشتند^۱. همچنین نور احمد خان فریدی بحث مفصلی در این زمینه دارد که مؤلفان متأخر و متجدد از قبیل مؤلف میخانه و صاحب بزم صوفیه "خرقه خلافت" را "خلافت مطلق" تصور نموده اند و عراقی را خلیفه مطلق بهاء الدین زکریا گردانیده اند، حال آنکه عراقی یکی از خلفای شیخ بهاء الدین بوده و صاحب سجاده نبوده است و چنین اثبات می کند که خلیفه و سجاده نشین اصلی زکریا، شیخ صدر الدین عارف بوده^۲. بهر حال از مقدمه دیوان هم می توان چنین نتیجه ای گرفت، به این طرز که عراقی صوفی عاشق پیشه ای بوده است، بعد از وفات بهاء الدین چون مریدان دیگر به وی حسد و کینه می ورزیدند عراقی به تنگ آمده، به زودی مولتان را ترک گفته، بعد ناچار باید صدر الدین عارف به هدایت و تربیت معنوی بپردازد.

حاصل آنکه شیخ، خرقه از بهاء الدین زکریا دریافت کرده و یکی از مریدان محبوب و خلفای برگزیده وی بوده است.

۷- ازدواج و اولاد

وقتی شیخ زکریا از کمال معنوی و مقام عرفانی عراقی متأثر شد و به جای اربعین در ده روز به وی خرقه عطا کرد و دختر خود - نور بی بی^۳ را نیز به او داد^۴. به روایت مجمل التواریخ شیخ عراقی "به دو دختر نیز داماد اوست"^۵. ولی بنا بر گفته جمالی دهلوی در سیر العارفین دختر بهاء الدین زکریا که در نکاح عراقی بود وقتی فوت کرد، شیخ زکریا می خواست که دختر دومی - سلطان بی بی المعروف به فاطمه بی بی^۶ - را هم به عراقی بدهد تا به او دلداری داده باشد، ولی بنا به درخواست

۱ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۰۳ - ۱۱۱.

۲ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۴۶ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۳۱۹ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۹.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - لطایف اشرفی: ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۲ - حبیب السیر: ۳: ۲۵۵ - رجال حبیب السیر: ۳۵ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ - میخانه: ۳۴ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۶۲ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۵ "دختر مبارک خود که در عفت و تقوی رابعه وقت بود به حیاله او در آورد". در تاریخ فرشته: ۲: ۴۰۵ و اسلامک کلچر (انگلیسی) ج ۳۲، ۱: ۶۲ هم همان را تکرار نموده اند. و نیز مقایسه شود با خزینه الاصفیا چاپ لاهور: ۶۹۲.

۴ - مجمل فسمیحی: ۲: ۳۵۸.

۵ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۴۶ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۹.

۶ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۶ - تاریخ فرشته: ۲: ۴۰۶ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۰۶ - اسلامک کلچر (انگلیسی) ج ۳۲، ۱: ۶۹.

خود - شیخ صدر الدین عارف - ازین فکر منصرف شد.^۱

شیخ عراقی را از دختر شیخ فرزندی به وجود آمد که او را کبیر الدین نام نهادند.^۲ از نوشته نوراحمد خان فریدی^۳ برمی آید که کبیر الدین در حدود ۶۴۳ق - ۱۲۴۵ به دنیا آمد. اگر تحقیق آقای فریدی درست باشد آن وقت در پیوستگی عراقی به خانقاه بهاء الدین زکریا در ۶۴۱ق - ۱۲۴۳م و خرقة پوشی و ازدواج او در همان زمان، مانعی یافت نمی شود.

لیکن از مطالعه منشآت عراقی برمی آید که وی در حدود سال ۶۵۰ق - ۱۲۵۱م به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا رسیده، به دلایل زیر:

اولاً در مکتوبی به سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲م نوشت که هفده سال در خدمت شیخ زکریا ملازم بوده و شیخ زکریا در ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م فوت کرده است. در این صورت در حدود ۶۵۰ هجری قمری، عراقی به او پیوسته.

ثانیاً در مکتوبی که از روم نوشته کلمه سی ساله را چنین به کار برده: "درین چند سال که این احوال سی ساله بارها نوشت و استدعاء حضور آن برادر کرد نه تشریف حضور یافت، نه جواب مکتوب (۷۷)". همچنین در مکتوبی دیگر که بامدیحه برادرش شمس الدین مطابقت دارد، "سی و اند سال" - نوشته، و هنگامیکه در مدیحه از "مدت سی و شش سال" ذکر کرده. به ظن قوی می توان گفت با تحریف کاتب "سی و اند سال" سی و شش سال" شده. از این قرائن پیداست که عراقی در سال ۶۵۰ق به شیخ زکریا پیوسته است.

ثالثاً می توان بر استدلال دکتر صفا نیز استناد کرد، به قول او غزلی که عراقی روبروی قلندران در بیرون شهر همدان به مطلع زیر گفته:

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - لطایف اشرفی: ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۲ - حبیب السیر: ۳: ۲۵۵ - هفت اقلیم: ۲: ۵۳۵ - میخانه: ۳۴ - روزگار نوح: ۱، ۳: ۲۴ - اسلامک کلچر (انگلیسی): ج ۳۲، ۱: ۶۲ - مجمل فصیحی: ۱: ۳۵۸ "او را از دختر شیخ یک پسراور بود کبیر الدین نام". و ذر قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ "کبیر الدین اسماعیل" نام فرزند عراقی نوشته است. همچنین در خزینة الاصفیا لکهنو: ۲: ۳۲ "کبیر الدین محمد ضبط گردیده است. عراقی خودش به نام "قرة العین کبیر" یاد کرده است:

فرزند عزیز، قسرة العین کبیر
بأذات خدا در همه احوال نصیر

(کلیات عراقی: ۱۰۵)

۲ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۳۹ - ۱۴۰ - خزینة الاصفیا: ۲: ۳۳ - ۳۴ که سال وفات کبیر الدین ۷۰۰ هجری قید شده است.

۳ - منشآت عراقی نسخه عکسی نگارنده: ۴۸ پ.

۴ - کلیات عراقی: ۷۹.

۵ - صفا تاریخ ادبیات چاپ دانشگاه، ج ۳، ۱: ۵۷۱ - ۵۷۲.

پسرا ره قلندر سزد ار به من نمائی
که دراز و دور دیدم ره زهد و پارسائی

از جمله غزلهای بسیار فصیح و زیبای عراقیست که قاعدهٔ نمی‌بایست در آغاز جوانی و اوایل عهد شاعری و در مدرسه سروده باشد و علاوه بر آن شاعر در آن از خانقاه اظهار ملالت کرده است نه از مدرسه:

کم خانقه گرفتم سرمصلحی ندارم
قدح شراب پرکن، به من آر، چند پائی^۱

بنابر این آشکار است که عراقی تا چهل سالگی نزد مشایخ دیگری سرگرم مجاهدت بوده که عبارت مسطور مکتوب در "خانواده" هم دال بر این مطلب است و بعد خواه به علت عشق قلندر پسر یا به علتی دیگر، راه مولتان را پیش گرفته و مراحل عرفان را طی کرده است. در اینصورت می‌توان گفت که عراقی از سال ۶۵۰ ق به بعد در رشتهٔ ازدواجی با دختر شیخ زکریا منسلک شد و فرزندش کبیرالدین به دنیا آمد.

بیشک شیخ جز کبیرالدین فرزند دیگری نداشته است، ولی در قصر عارفان در شرح حال شاه شرف‌الدین بو علی قلندر پانی پتی (م. ۷۲۴ ق - ۱۳۲۴ م) چنین آمده است: "ارباب سیر و تواریخ اهل عرفان در ذکر والد شریف ایشان تصویری اند که حضرت شیخ فخرالدین عراقی صاحب لمعات و دیوان غزلیات مرید و داماد حضرت مخدوم بهاء الحق زکریای مولتانی، پدر عالی قدر آنحضرت است، با وصفیکه این معنی صحتی ندارد^۲. چنانکه احمد علی خیر آبادی مؤلف قصر عارفان در انتساب فرزندی بو علی قلندریه عراقی خودش تردید کرده و به تفصیل توضیح داده است.

شیخ کبیرالدین، به گفتهٔ نور احمد خان فریدی^۳، عارف کامل و شاعری با احساس بوده، ولی از آثار کبیرالدین چیزی به دست مانرسیده و نه نام و نشانی از او باقی مانده است. کبیرالدین در اواخر حیات عراقی، نزد وی، در دمشق رسید و بعد از رحلت عراقی، او را قائم مقام وی منتخب کردند. کبیرالدین هم همانجا فوت کرد و در نزد پدر مدفون شد^۴.

۱ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۱۱ - ۱۵.

۲ - تذکرهٔ صدر الدین عارف: ۱۳۸.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۴ - ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۵ - ۲۶ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۶ - نفحات الانس:

۶۰۴ - ۶۰۵ - میخانه: ۴۷ - ۴۸ - تذکرهٔ صدر الدین عارف: ۱۳۶ - ۱۳۸.

۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۶ - عشاقنامه: ۷۲.

۸ - مسافرتهاى عراقى

آرزوى تو آشكار و نهان
مى دواند مرا به گرد جهان^۱

در باب مسافرتهاى عراقى، به مناطق ايران و عراق و شام و هند در دو مبحث "خانواده و ورود در تصوف" ذكرى رفته است، اکنون بايد ببينيم كه غير از هند و عراق و شام و ايران، عراقى به كدام نقاط ديگر سفر كرده و تا چه حد مورد احترام قرار گرفته است.

در طول اقامت هند، عراقى در پناه پير طريقت شيخ بهاء الدين زكريا زندگاني آسوده و ليكن آكنده از سوز درون داشت. چون پير از دارفانى به دار باقى شتافت. حسودان و بدانديشان در پي آزار او شدند و عراقى نمى توانست به محيط محدود هندوستان قناعت كند، از اينرو با دسته كوچكى از پيروان با وفا پابه گريز نهاد. آنگاه تصميم گرفت به سفرى برود كه آرزوى هر مسلمان مومن است يعنى به زيارت مكه و مدينه.

عراقى از راه دريا به عمان رفت^۲ و دريافت كه نام او پيش از خود او به آنجا رسيده است. سلطان و درباريان به پيشواز آمدند با احترام بسيار وى را به پايتخت وارد كردند و شيخ الشيوخ صوفيان آن ديار گردانيدند.

چون مدتى عراقى و اصحاب او از رنج راه بر آسودند و موسم زيارت كعبه در رسيد. از سلطان اجازت خواستند اما اثر رضايت نديدند. پس او و همراهانش پنهانى به راه افتادند و با كاروانى كه به سرزمين حجاز مى رفت، پيوستند^۳. اين زيارت مقامات مقدسه - مكه معظمه و مدينه منوره - طبع عراقى را بسيار برانگيخت و برخى از شعرهاى نامى و دل انگيز خود را در آن هنگام به وصف

۱ - كليات عراقى مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمرى: ۱۱ - ۱۲ - ميخانه: ۳۵ كه به جاى "عمان" "عدن" ضبط شده است و در يادگار ۴، ۷: ۴۳ كه به جاى "عمان" "مسقط" نوشته است - صفا تاريخ ادبيات چاپ دانشگاه ج ۳، ۵۷۴: ۱ با "عمان" مسافرت "بحرين" را هم اضافه نموده است، كه در هيچ يك از مآخذ قديم ذكرى نرفته است.

۲ - كليات عراقى مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمرى: ۱۲ - ميخانه: ۳۵ - ۳۶ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۲۴ - مجمل فصيحى ۲: ۳۵۸ كه طبق آن "شيخ فخر الدين بعد از وفات شيخ خود به بغداد رفت و چند وقت آنجا بود و از آنجا به شام رفت". وعده اى از مؤلفان بدون ذكر عمان شيخ عراقى را به حجاز رسانده اند، مانند: لطائف اشرفى ۲: ۳۶۵ - حبيب السير ۳: ۲۵۵ - سير العارفين خطى شيرانى: ۱۰ - هفت اقليم ۲: ۵۳۵ - تاريخ فرشته ۲: ۴۰۶ - قصر عارفان خطى پنجاب: ۱۲۶ - خزينة الاصفيا لكهنو ۲: ۳۲ - دكتور صفا در تاريخ ادبيات اصلاً مسافرت حجاز را تذكر نداده است.

۳ - كليات عراقى مقدمه: ۵۴ - عشاقنامه سوانح عمرى: ۱۳ - ۱۴ - ميخانه: ۳۶ - ۳۷.

خانه کعبه و در مدح روضه مطهره نبی (ص) به رشته نظم در آورد.^۱

چون زیارت حرمین شریفین به پایان رسید، سن عراقی در حدود شصت سال بود، باگروهی از شامیان از راه دمشق به روم (ترکیه امروز) رفت و به شهر قونیه وارد گردید.^۲ در آن روزگار، شیخ صدر الدین قونیوی فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی را درس می داد. شیخ نیز در حلقه درس او شرکت جست و به همان ایام کتاب لمعات را تألیف نمود.^۳ در دوران اقامت قونیه، در محافل سماع مولانا جلال الدین رومی هم رفت و آمد داشت و به روایت مناقب العارفین مورد توجه مولانا قرار گرفت و معین الدین پروانه در توقات برایش خانقاهی ساخت و عراقی شیخ خانقاه شد^۴ و بدون شک در همین اوان شیخ کتاب دیگری به نام عشاقنامه نظم کرد. مدت اقامت عراقی در روم تا حیات معین الدین پروانه است.

وقتی امیر روم در سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م به تهمت سستی در جنگ بالشکرشام و مصر، به قتل رسید، عراقی به مصر رفت. در آنجا سلطان مصر - ملک ظاهر رکن الدین بیبرس بند قداری (م. ۶۷۶ق - ۱۲۷۷م) احترام و اعزاز بسزائی در حق عراقی مبذول داشت و وی را شیخ الشیوخ مصر گردانید و دستور داد که اعلام کنند تا همه بزرگان و علما و متصوفه قاهره برای اجلاس به درگاه عراقی حاضر آیند.

عراقی چندی در این عزت و عنایت به سر برد ولی روح بیتاب او مطمئن نبود، باز به جوش آمد و سلطان را راضی کرد که به او اجازه دهد تا به دمشق رود. آنجا نیز به فرمان سلطان مصر، ملک

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۴ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۴ - اما مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۱ این واقعه را طوری دیگر بیان کرده که می نویسد "با قلندران عزیمت زیارت حرمین شریفین کرد و بعد از زیارت چون به حلب رسید، بر آن جوان که عاشق شده بود او را گاه گاهی می توانست دید... و از حلب به روم رفتند." و دیگری بعد از زیارات حرمین شریفین عراقی را مستقیماً به روم رسانده اند، از قبیل: لطائف اشرفی: ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۳ - حبیب السیر: ۳: ۲۵۵ - سیر العارفین خطی شیرانی: ۱۰ - هفت اقلیم: ۲: ۵۳۵ - تاریخ فرشته: ۲: ۴۰۶ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ - نتایج الافکار: ۴۵۶ - خزینه الاصفیا چاپ لاهور: ۷۰۲. راهنمای ادبیات فارسی: ۲۶۳ عراقی را از مکه از راه بغداد به روم رسانده است.

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۴ - ۵۵ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۴ - میخانه: ۳۷ - روزگار نوح: ۱، ۳: ۲۵.

۳ - مناقب العارفین: ۱: ۳۹۹ - ۴۰۰ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۷۴. و نیز مقایسه شود با کلیات عراقی مقدمه: ۵۵ که به روایت آن معین الدین پروانه بدون فرمان مولانا جلال الدین، به ارادتمندی خودش برای شیخ عراقی خانقاه ساخته بود.

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۱ - ۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۱ - ۲۳ - میخانه: ۴۳ - ۴۵ - روزگار نوح: ۱، ۳: ۳۰ - ۳۲ - لطایف اشرفی: ۲: ۳۶۵ - نفحات الانس: ۶۰۴.

۵ - امراء دمشق فی الاسلام: ۱۵ و ۲۱۶.

الامرا دمشق - که به احتمال قوی عزالدین ایدمر الظاهری (۶۷۰ - ۶۷۸ ق / ۱۲۷۱ - ۱۲۷۹ م) بود - وی را با احترام بسیار پذیرفت و پایه شیخ الشیوخی را که همه جا نصیب او شده بود بدو عطا کرد و عراقی تا آخر عمر آنجا ماند.

۹ - پیران و استادان معنوی

با وجود مسافرتها بسیار و زندگانی توأم با جهانگردی فقط با دوتن از مشایخ زمان عراقی برخورد می کنیم که به طور قطع بر عراقی حق پیری و استادی داشته اند. آن مردان خدا شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی و شیخ صدر الدین قونیوی هستند که در تربیت روحانی عراقی دارای مقام ارزنده ای بوده اند. ناگفته نماند، در تذکره هاجز نام این دو بزرگ، اسامی مشایخ دیگری هم یافت می شود که عراقی در خدمت آنها رسیده و به سلوک پرداخته است.

بیشک پیرو مرشد روحانی عراقی، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی بود^۱ که به روایاتی متعدد عراقی را از عشق قلندر پسر نجات داد، عشق مجازی او را به عشق حقیقی مبدل ساخت^۲ و استعداد معنوی او را به کار آورد. با توجه بهاء الدین زکریا، محبت قلندر پسر از باطن عراقی محو شد و به جای او محبت ذات باری پدیدار گردید، عراقی از آن به بعد به مجاهده و ریاضت پرداخت و مراحل سلوک را طی می کرد و در مرثیه ای^۳ که به مناسبت رحلت پیر خویش سروده در آن از خدمات پیر طریقت و راه یافتن خود به توسط او، به مقامات سیر و سلوک و جذبه و وصال یاد کرده و شرح سوز فراق خود را از مرشدی بلند نظر و شیخی عالی مقام بیان داشته است. به این طریق، عراقی خرقة از بهاء الدین زکریا گرفت و در جزو مشایخ سلسله سهروردیه مولتان در آمد.

استاد معنوی عراقی، شیخ صدر الدین ابو المعانی محمد بن اسحق قونیوی بوده، که از تمام

۱ - درباره مرید بودن عراقی در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا، کم و بیش تمام تذکره نگاران نوشته اند و در ارتباط عراقی با پیر طریقت شیخ زکریا در فصل پنجم شرحی خواهیم داد.

۲ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۴... "چون سینه مولانا فخر الدین به سینه حضرت شیخ قطب الاناق و مرشد علی الاطلاق شیخ الاسلام رسید، خیال آن قلندر بچه که خراب او بود اصلاً درویش نماند و به جای محبت او محبت لایزال بر حسب کمال ظاهر گشت." تاریخ فرشته: ۲: ۴۰۵... "چون سینه شیخ به سینه وی رسید محبت آن قلندر بچه از فضای دل ابراهیم عراقی رخت بربست." - تذکره حسینی: ۲۰۵ "چون سینه شیخ فخر الدین به سینه شیخ بهاء الدین زکریا چسبید، خیال آن قلندر بچه که خراب او بود بالکل محو شد و به جای محبت او مودت حضرت لایزال به درجه کمال متجلی گشت."

۳ - کلیات عراقی: ۱۱۴.

۴ - اکثر مؤلفان و تذکره نویسان عراقی را از شاگردان شیخ صدر الدین قونیوی نگاشته اند و در این باره در فصل پنجم بررسی شده است.

۵ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۵ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۴ - میخانه: ۳۷.

شاگردانی که در خدمتش فصوص الحکم می خواندند عراقی را بیشتر دوست می داشت و او را عزیزترین شاگردان می شمرد. وقتی عراقی لمعات را نوشت، اعتقاد وی، در حق عراقی بیشتر شد و این رساله کوچک، مقام عرفانی عراقی را بالاتر برد. عراقی نیز حق شاگردی استاد خود را ادا کرد و مکتب وی و مرشد و استاد او یعنی شیخ محی الدین ابن عربی را توسعه داد، تعلیمات آنان را به زبان فارسی تفسیر کرد و به فارسی زبانان تفهیم نمود و بعد از او عده ای در سلک تعلیمات آنان درآمدند.

علاوه بر آن عراقی از مولانا رومی و شاید از بابا کمال جندی و بعضی مشایخ دیگر هم کسب فیض نموده است.

۱۰ - مریدان و متقلدان

در مآخذ مربوط به عراقی، در باب مریدان وی، به طور صریح ذکری نرفته است ولی از مطالعه دقیق آنها چنین برمی آید که عراقی در طول سفرهایش به هر کشوری که می رسید عده ای به وی می پیوستند و شیفتگی بعضی از ایشان نسبت به عراقی تا آنجا بود که می توان آنها را از مریدان عراقی شمرد.

عراقی در ظل سبحانی شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی به مرتبه اعلای عرفان دست یافت^۱ و بعد از وفات او از سرزمین هند قصد سفر کرد، بنا به گفته جامع دیوان عراقی و مؤلف مقدمه آن "جمعی از اخوان باصفا و خلان با وفا کمر موافقت بستند"^۲. بدون شک می توان گفت ایشان از مریدان او بودند که از زندگانی آرام خویش دست کشیده و به دنبال او به در بدری رو آورده اند. زیرا که تاب تحمل دوری شیخ خویش را نداشته اند.

این جماعت جهانگردان از راه عمان به حرمین شریفین رسیدند و سه کس از اصحاب عراقی به روضه حضرت پیغمبر اسلام (ص) مجاور شدند و آنگاه مؤلف مقدمه دیوان به صراحت بیان می کند که "شیخ فخرالدین با دو مرید قصد روم کرد"^۳ و بعد می نویسد: "شیخ فخرالدین عراقی روم را مسخر خود کرد و بسیار کس مرید و معتقد وی گشتند و او خود مرید همه عالم بود و از جمله

۱ - کلیات عراقی: ۹۴ چنین گوید:

"منم ز عشق سر از عرش برتر آورده
به زیرپای، سر نه فلک در آورده"

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - میخانه: ۳۵.

۳ - همان: ۵۴ - همان: ۱۴.

۴ - همان: ۵۵ - همان: ۱۴ - میخانه: ۳۷ - لطایف اشرفی: ۲: ۳۶۵ - از سعدی تاجامی: ۱۷۳ - در بزرگان و سخن سربایان همدان: ۷۱ به صراحت نوشته شده است که معین الدین پروانه امیر روم از شاگردان و مریدان عراقی بود.

معتقدان یکی امیر معین الدین پروانه عظیم محب شیخ بود و اعتقاد تمام داشت^۱. امیر معین الدین پروانه تا آنجابه شیخ عراقی ارادت داشته که چون درباره قتل خودش معلوم کرد، از شیخ عراقی خواست که اگر به مصر رود، برای رهائی فرزند او از زندان سعی نماید و خرقه به او اعطا کند و لحظه‌ای از خود جدا نسازد که میل به حکومت کند^۲ ولی برخلاف آن می‌بینیم هنگامیکه سلطان مصر به سفارش شیخ فرزند پروانه را رها ساخت، او را به فرمانروائی منطقه ای مأمور کرد و درباره خرقه پوشی و مرید شدن او به خدمت شیخ چیزی به دست نیامده است.

و نیز صاحب مقدمه دیوان در دوران اقامت عراقی در روم، درباره یکی دیگر از مریدان عراقی می‌نویسد: "گویند خواجه‌ای بود، بازرگان، او را خواجه زین الدین گفتندی، کاشانی بود، اما در روم متوطن گشته، عظیم معتقد شیخ بود^۳. اما در "استدراک کتاب روضات الجنان و جنات الجنان راجع به زین الدین ابوبکر خوافی"^۴ که مؤلف مقدمه دیوان خواجه زین الدین کاشانی ضبط کرده، مطالبی نوشته شده است: "زین الدین ابوبکر خوافی از تلامذه نورالدین عبدالرحمن مصری است، سفر بسیار در اکثر بلاد کرده با مشایخ مکه و مدینه و مصر و شام ملاقات نموده و به صحبت فخرالدین عراقی و کمال خجندی نیز رسیده است... سال وفاتش هشت صد و سی و هشت و قبرش در هرات است^۵. اگر خواجه زین الدین کاشانی را زین الدین ابوبکر خوافی تلقی کنیم، از مردم اوایل قرن نهم هجری بوده است و نمی‌شود صحبت عراقی را - که در قرن هفتم هجری زندگی می‌کرده - درک کرده باشد. در حالیکه محققان و دانشمندان مؤلف مقدمه دیوان را^۶ یکی از مریدان قریب العهد وی^۷ دانسته اند که این را در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم نوشته است^۸. به اینصورت احتمال می‌رود که خواجه زین الدین کاشانی غیر از زین الدین ابوبکر خوافی است و ممکن است از معتقدان شیخ باشد.

علاوه بر آن شیخ به وقت فرار از روم به طرف مصر^۹ دو شخص دیگر را از یاران اختیار کرد^{۱۰}. گمان می‌رود که این دو کس از مریدان عراقی بودند که به همراهی آنها عراقی راه قاهره را پیش

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۹ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۹ - میخانه: ۴۱ - روزگار نوح ۱، ۳: ۳۰.

۲ - همان: ۵۸ - همان: ۱۸.

۳ - نفحات الانس: ۴۹۲ - ۴۹۴ - هفت اقلیم ۲: ۱۷۳ - تذکره روز روشن: ۳۳۵ - ریاض العارفین چاپ محمودی: ۱۲۲ - ۱۲۳.

۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ۱: ۶۱۹.

۵ - صفاتاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۶۹.

۶ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۳.

۷ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۱ - میخانه: ۴۳.

۸ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۵.

گرفته. چون شیخ به مصر رسید، بنابه گفته مولانا نظام‌الدین غریب یمنی در کتاب لطایف اشرفی^۱ سلطان مصر رانسبت به شیخ عقیده کلی پیدا شد شیخ الشیوخ مصرگردانید^۲ ولی مولانا عبدالرحمن جامی صریحاً بیان کرده که "سلطان مرید و معتقد وی شد"^۳. و بعضی دیگر هم همین را تکرار کرده‌اند.^۴

همچنین به روایت مقدمه دیوان چون زندگانی عراقی در دمشق به پایان رسید فرزندش کبیرالدین واصحاب خود را بخواند و وداع گفت^۵ این اصحاب غالباً از معتقدان و پیروان عراقی بودند.

۱۱- وفات و مدفن

شیخ به آیه شریفه "سیروافی الارض" عمل نموده در اواخر ایام حیات در دمشق مسکن گزید. پس از مدتی کبیرالدین - پسر عراقی که در مولتان خلیفه طریقه سهروردی بود - نزد پدر آمد و در خدمت او به سر برد تا اینکه بیماری کشنده ای به عراقی دست داد. در بستر مرگ پسر یگانه واصحاب خود را فرا خواند و این رباعی را گفت و آنگاه جان به جهان آفرین سپرد:

در سابقه چون قرار عالم دادند
مانا که نه بر مراد آدم دادند
زان قاعده و قرار کانروز افتاد
نه پیش به کس دهند و نه کم دادند

درباره تاریخ وفات عراقی در کتب تواریخ و تذکره ها اختلاف زیادی وجود دارد. در مقدمه

۱ - نفحات الانس: ۶۰۴.

۲ - قصر عارفان خطی پنجاب ۱۲۷ "سلطان مصر مرید وی شد".

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۵ - میخانه: ۴۸ - نفحات الانس: ۶۰۴ - ۶۰۵ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷ - خزینة الاصفیا لکهنو: ۲: ۳۳ - انسائیکلوپیدی اسلام (انگلیسی): ۳: ۱۲۶۹.

۴ - قرآن (الانعام): ۱۱: ۶.

۵ - کلیات عراقی: ۳۱۳ و مقدمه: ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۶ - لطایف اشرفی: ۲: ۳۶۶ - نفحات الانس: ۶۰۵ - میخانه: ۴۸ و در اکثر مآخذ دیگر هم این رباعی نقل شده است.

۶ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۵ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۶.

دیوان نگاشته: "وفات او در هشتم ذی القعدة سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بوده است".^۱ چون در اینجا روز و ماه و سال را تذکر داده، پیداست که از مآخذ معتبری گرفته شده است. این گفته را بیشتر مؤلفان بعدی نیز تکرار کرده اند.^۲ بعضی ها قطعاتی شامل تاریخ رحلت عراقی سروده اند که از آنها هم سال وفاتش ۶۸۸ ق - ۱۲۸۸ م بیرون می آید.^۳ یکی دیگر از مآخذ نزدیک به زمان عراقی، تاریخ گزیده است آنجا سال ارتحال وی ۶۸۶ ق - ۱۲۸۶ م نوشته شده که مجمل فصیحی هم از آن پیروی

۱ - نفحات الانس: ۶۰۵ - سلم السموات ۵: ۱۵۱ - نتایج الافکار: ۴۵۶ - شمع انجمن: ۲۸۸ - ریاض العارفین: ۱۶۳ - مجمع الفصحا: ۲: ۸۶۸ - طریق الحقایق: ۲: ۵۷۹ - آثار عجم: ۷۱ - دهخدا لغت نامه: ۷۴ - ریحانة الادب ۴: ۱۱۷ - روزگار نوح ۱، ۳: ۳۳ - یادگار ۴، ۷: ۴۴ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) براون: ۳: ۱۲۸ - از سعدی تا جامی: ۱۷۳ - ۱۷۴ - گنج سخن ۲: ۱۷۵ - تاریخ علوم و ادبیات ایرانی: ۱۷۴ - بزرگان و سخن سرایان همدان: ۷۲ - فرهنگ سخنوران: ۳۸۶ - گلهای جاویدان: ۱۶۹ - معجزات شعر و سخن فارسی: ۱۴۳ - تأثیر معنوی ایران: ۹۵ - تاریخ مغول: ۵۳۸ - فرهنگ معین ۵: ۱۱۶۷ - ارمغان سال ۱۷: ۱۲۲ - حبیب السیر ۳: ۲۵۶ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۲ - ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ (تاریخ وفاتش ذی القعدة سال ۶۸۸ ق - ۱۲۸۸ م) نوشته اند - و در میخانه: ۴۸ تاریخ وفات عراقی ۸ ذی القعدة ۶۸۸ ق و عمرش هشتاد سال ضبط نموده شده. همینطور در قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷ قید شده: "حضرت شیخ در سال شش صد و هشتاد و هشت به عمر هشتاد و دو سال ... به دیار بقا بخرامید" - هفت اقلیم ۲: ۵۳۶ - نزهة الخواطر (اردو) ۲: ۱۷ سال وفاتش ۶۸۸ یا ۷۰۷ ق ثبت کرده اند.

۲ - در مخبر الواصلین خطی شیرانی: ۳۴ پ - مفتاح التواریخ: ۶۸ - سلم السموات ۵: ۱۵۱ - ۱۵۲ ماده تاریخ وفات عراقی در نظم چنین منقول است:

عراقی بینظیر فخر الدین	واقف راز آسمان و زمین
جمعه هشتم ز ذی قعدة	بودکان شیخ سوی خلد شده
سال تاریخ نقل آن مرحوم	از خرد "جان خلد" شد مرقوم
نیز رك: خزينة الاصفیا لکهنو: ۲: ۳۳ که مؤلف آن دو قطعه در تاریخ وفات شیخ فخر الدین گفته به این طریق:	

شد عراقی چون از این عالم بخلد	سال وصل آن شه والا مکان
"آفتاب حسن مولی" کن رقم	"شاعر محبوب مهدی" هم بخوان ایضا

عراقی چون ز دنیا رخت برپست
به تاریخ وصالش "محترم" گو
به اهل دهر گفت هذا فراقی
دگر "سلطان ولی عالی عراقی" (۶۸۸)
که به توضیح علامه محمد علی مدرس در ریحانة الادب ۴: ۱۱۸ "هر یک از کلمه محترم - ۶۸۸ و جمله آفتاب حسن مولا - ۶۸۸ ماده تاریخ او می باشد".

۳ - تاریخ گزیده: ۷۳۸ - مجمل فصیحی ۲: ۳۵۸ - فهرست خطی بودلین (انگلیسی) ۱: ۷۷۹ - و مقایسه شود با فهرست خطی موزه بریتانیا (انگلیسی) ۳: ۱۱۵۷ - اته تاریخ ادبیات ترجمه شفق: ۱۷۸ که سال وفات عراقی را ۶۸۶ یا ۶۸۸ ق - ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۸ ضبط کرده اند.

کرده است ۱. عده ای دیگر از تذکره نگاران تاریخهای گوناگون در سال وفات عراقی نوشته اند ۲. منتهی سال ۶۸۸ق - ۱۲۸۸م مورد قبول واقع شده است.

در زمینه مدفن عراقی تمام مؤلفان و تذکره نویسان متفق القول اند که چون در شهر دمشق درگذشت، همانجا در "جبل الصالحیه" در پشت مزار شیخ محی الدین ابن العربی به خاک سپرده شده ۳. در قصر عارفان به تحریف کاتب به جای صالحیه "صالحا" ضبط شده است ۴.

محمد حامد بن فضل الله جمالی دهلوی (م. ۹۴۲ق - ۱۵۳۵م) که بعد از سیاحت جهان اسلامی تذکره سیر العارفین را در نیمه اول قرن دهم هجری به رشته تحریر در آورده در مورد مشاهده خود از مرقد عراقی می نویسد: "قبر او پهلوی شیخ محی الدین ابن عربی واقع است چنانچه این حقیر در صالحیه دمشق که محله مشهور است به زیارت این بزرگواران مشرف گشته، چنانچه زایران آن دیار بدین عبارت اشارت کنند،

"هذا بحر العرب وهذا بحر العجم"

ولی از تحقیق نفیسی ۵ درباره قبر و مقبره شیخ چنین برمی آید که اکنون اثری و نشانی از آن در دمشق و صالحیه وجود ندارد.

- ۱ - به روایت لطایف اشرفی ۲: ۳۶۶ "در هشتم ذی القعدة سنه ثمان و ستمائه از دنیا برفتند". و طبق مرآة الخيال: ۴۶ "فی شهر سنه ثمان و ستمائه رخت هستی به دار بقا کشید". گمان می رود که کلمه "ثمانین" در این کتابها به اشتباه کاتب افتاده است و نیز به روایت تاریخ فرشته ۲: ۴۰۶ "فوت ابراهیم عراقی در هشتم ذی قعدة ثمان و ثمانین و سبعمائه بوده". همچنین مطابق سفینه الاولیا: ۱۱۵ "وفات ایشان ذی القعدة سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال". اینجا هم معلوم می شود که اشتباه کتابت یا اشتباه چاپی است - هدیه العارفین ۱: ۱۲ - راهنمای ادبیات فارسی: ۲۶۴ - فهرس المخطوطات الفارسیه ۱: ۲۳۸ و ۲۶۵ که سال وفات عراقی ۶۸۰ ق نوشته شده است و نیز دولت شاه در تذکره الشعرا: ۲۳۹ - ۲۴۰ و تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین خطی ملک، در عرقه عراقی می نویسند که: "عراقی در شهر سنه، تسع و سبعمائه در عهد دولت سلطان محمد خدا بنده در دمشق به جوار رحمت حق پیوست.
- ۲ - در مورد مدفن عراقی نزدیک به تمام تذکره نویسان و مؤلفان متفق القول اند و "دمشق" را ثبت کرده اند، و بعضی ها صریحاً مرقد عراقی را در "جبل صالحیه" ذکر کرده اند.
- ۳ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷ "قبر وی در صالحای دمشق قفای مرقد بانور و صفای شیخ محی الدین ابن العربی واقع..."
- ۴ - سیر العارفین خطی شیرانی: ۱۰ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۱۴ - اشعار جاویدان پارسی: ۸۵.
- ۵ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۴۳ - ۴۴.
- ۶ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - ۴۹ - عشاقنامه سوانح عمری: ۶ - ۷ - میخانه: ۲۹ - ۳۰.

ب - اخلاق و مذهب و رشته تصوف عراقی

اخلاق و عادات

اخلاق و خصال و اطوار و عادات شیخ را ارباب سیر و اهل تواریخ به ترتیب خاصی و تحت عنوان جداگانه ای ننوشته اند، لذا به برخی از اقوال و حکایاتی که درین باب به دست آمده اشاره می‌شود.

بنابه گفتار صاحب مقدمه دیوان عراقی، این مرد بزرگوار تا وقتی که داخل دایره تصوف نشده بود زندگی عالمانه ای داشت. از کودکی کلام الله مجید را حفظ داشته و آیات مبارکات را بالحنی سوزناک و آواز حزین تلاوت می فرموده و همسالان و سالخوردگان و برخی از مردم مذاهب دیگر مانند یهود گرد وی جمع می شدند و کسب فیض می کردند. در اوان جوانی علوم و معارف اسلامی را در مدرسه همدان درس می گفت و گره از دشواری های مباحث پیچیده می گشاد. آخر کار عشق در کارگاه هستی وی دم زد، عاشق و شیفته حسن و جمال قلندر پسری شد و روی از مدرسه به خانقاه کشید. مدتی زندگانی درویشی و قلندری و بی خانمانی و جهانگردی اختیار نمود. سرانجام هدایت نصیب او شد و به خانقاه و بارگاه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی رسید. در آنجا بانظر مبارک شیخ زکریا عشق مجازی وی به عشق الهی مبدل گشت، به ریاضت و مجاهدت پرداخت و مقام بلند معنوی و عرفانی به دست آورد. قصایدی گواه این دوره زندگی وی است که مشعر بر چگونگی روابط دوستانه وی با اصحاب و احبابش است و اینکه وی تاب تحمل جدائی ایشان را نداشته، ولی بعضی از یاران او از شعر گوئی و طبع عاشقانه او ناراضی بودند و پیش پیر طریقت شکایت ها می کردند. پس از رحلت مرشد، شیخ از مولتان رخت سفر بربست و به اقصای روم رفت. در آن دیار مصاحب و همنشین عرفای بزرگ مثل شیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین رومی و همچنین بعضی از امرا و وزراء مانند امیر معین الدین پروانه و خواجه شمس الدین

۱ - کلیات عراقی: ۶۶-۶۷ و ۶۹-۷۰ و ۹۶-۹۷.

۲ - بعضی از صفحات کلیات عراقی به طور نمونه یاد آور می شود:

فقیر: ۱۰، ۲۵۰ - مسکین: ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۹

عاجز: ۲۲۴، ۲۳۰ - بیچاره: ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۹۵

گدا: ۲۷۷ - سرگردان: ۲۳۹، ۲۴۰

حیران: ۶۷، ۲۴۲ - مضطر: ۲۳۰

ضعیف: ۲۶۲ - ناتوان: ۲۶۷ - بنده: ۲۱۳

درویش: ۲۲۵ - قلندر: ۲۰۸

صاحب‌دیوان جوینی گردید.

به روایات مقدمه دیوان، شیخ بعد از رسیدن به پایه و مرتبه عالی معرفت، به هرجا قدم می‌نهاد، با اعزاز و اکرام و تجلیل و تکریم روبرو می‌شد و مقدمش راگرامی می‌داشتند. حتی در عمان و قاهره و دمشق به منصب شیخ الاسلامی نایل شد. شیخ با آنکه مورد نظر پادشاهان و امیران و وزیران بلاد مختلف بود و این طبقه صحبت او را آرزو می‌کردند و با وجود عظمت شان و مقام بلندی که علما و صلحا و متصوفه داشتند، در مجالس و محافل وی حاضر می‌شدند. وی نهایت درجه متواضع و خاکسار بود و از غلو در تجلیل و تکریم ملول می‌شد و از جایی به جایی دیگر می‌گریخت. مابین مردم مقام خود را رعایت نمی‌کرد و بیشتر با فقرا و حاجتمندان و بی‌مایگان می‌نشست. در دیوان اشعارش بیشتر از خود به عنوان فقیر، مسکین، عاجز، بیچاره، گدا، سرگردان، حیران، مضطر، ضعیف، ناتوان، بنده، درویش و قلندر یاد کرده است.^۱

از مطالعه اشعار و مقدمه دیوان^۲ وی و مناقب العارفین افلاکی^۳ استنباط می‌شود که معمولاً طلیسان و دستار و خرقه به تن داشته. درباره خرقه در غزلی چنان اظهار کرده:

«خرقه صوفیانه بدریدیم
کمر عاشقانه بر بستیم»^۴

در دوران اقامت عراقی در توقات گویند "روزی رندی بی سروپا، مست لا یعقل، از در زاویه شیخ درون رفت و بر سر سجاده شیخ بنشست و عریده آغاز کرد و بدمستی پیش گرفت، چندان که او دشنام می‌داد شیخ به لطف خاطر او را تسلی می‌کرد. اصحاب در آمدند و قصد کردند که آن رند را بیرون کنند. شیخ منع کرد و خرقه مبارک خود را در زیر سر او نهاد، تا بخفت. بعد از زمانی استفرغ کرد و آلات شیخ خراب ساخت. چون هشیار شد شیخ به دست مبارک خود لب و دهان و دست و روی او را بشست و به خادم گفت تا صد درم زربداد و عذرش بخواست. پس آلات را به دست خود بشست و این غزل را در آن حالت فرموده:

مست خراب یابد هر لحظه در خرابات
گنجی که آن نیابد صد پیر در مناجات^۵

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۸ و ۶۲.

۲ - مناقب العارفین ۱: ۳۹۹

۳ - کلیات عراقی: ۲۴۴

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۸

۵ - همان: ۵۷

شیخ دلدادۀ سماع بود و بیشتر اوقات در حال وجد و استغراق می ماند. گاهی بی خبر و بدون اینکه کسی بفهمد از خانقاه خارج شده، در دامن کوه یا در خرابه ای می رفت و چند روزی باز نمی گشت. باری امیر معین الدین پروانه و اصحاب دیگر دنبالش رفتند، شیخ را در آنجا دیدند سراپا برهنه، فقط با یک پیراهن در میان برف چرخ می زد و شعری می گفت و عرق از جبین او می چکید.^۱ مجالس سماع که بر پا می شد، چندین روز متواتر سماع می کرد. به حسن قوال رومی خیلی علاقه داشت از او و یارانش به دست خویش پذیرائی می کرد و او را در جای خود می نشاند. در مقطع غزلی گوید که:

چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
به جای خرقه به قوال جان توان انداخت^۲

شیخ در هنگام سکونت در مصر، با اینکه پایه شیخ الشیوخی و ریاست صوفیان را به عهده داشت در دکان کفشگری می رفت و می نشست و به پسر کفشگر عشق می ورزید و اشعار می خواند و می گریست.^۳ عراقی غیر از اینکه به پسران خو برو عشق می ورزید با عموم طفلان بازی هم می کرد. آنها گاهی بردوش وی سوار می شدند لیکن وی رابد نمی آمد بلکه با آنها موافقت می کرد.^۴ وی از ثروت دنیوی بی پروا بود و به تحایف و هدایا توجه نداشت. نوشته اند که روزی امیر معین الدین پروانه به خدمت شیخ آمد و زری چند بیاورد، شیخ التفات نفرمود و بخندید و پول نگرفت.^۵ در آخر روزگار، وقتی پروانه کیسه ای پر از جواهر گرانبها به خدمت شیخ برد که شیخ در رهائی فرزند وی به سلطان مصر بسپارد، شیخ بدون هیچ تمایل و تصرف در آن کیسه، عیناً به طرز امانت آن را به سلطان مصر رساند.^۶ چنانکه شیخ با آنهمه عظمت و بزرگی، با کمال فروتنی طالب حق بود و از حیث اخلاق و عادات به بزرگان اولیا و اقطاب نزدیک و در بعضی موارد به مولوی شبیه است.

مذهب و مشرب عراقی

اعتقادات دینی شیخ را هیچ یک از تذکره نگاران و نویسندگان دیگر متذکر نشده اند، فقط

۱ - کلیات عراقی: ۱۴۶

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۳

۳ - همان: ۵۷

۴ - همان: ۵۵

۵ - همان: ۵۹ و ۶۱

۶ - کلیات عراقی: ۷۲ و ۱۱۶

جولیان بالدیک (Julian Baldick) اشاره بسیار کوتاهی به این امر کرده که "در دیوان و لمعات عراقی اظهار آراء و عقاید سنی و شیعه پیدا نیست، لیکن بعضی اصطلاحات مثل "صاحب الزمان" و "امام زمان" در ابیات وی به کار برده شده که نفوذ تشیع از آنها هویدا است".^۲

نگارنده بنا به مطالعه خویش در مؤلفات و مقامات شیخ، آنچه را که در زمینه مذهب و مشرب دینی وی درک کرده، به اختصار در اینجا بازگو می کند. جامع دیوان عراقی و مؤلف مقدمه آن درباره ولادت وی داستانی کوتاه نقل کرده که برکت حضرت امیر المومنین علی (ع) در آن واضح و لایح است، به این طریق که نزدیک به یک ماه قبل از تولد عراقی، پدرش در خواب چنان دید که حضرت علی (ع) عراقی را به او اعطا نموده و دستور محافظت و تربیت وی داده و پیشگویی فرموده که پسرش جهانگیر خواهد بود.^۳ در آثار و اشعار شیخ نشانه های عشق فوق العاده وی به حضرت پیغمبر (ص) فراوان است، در رساله مختصری در تفسیر عرفانی الحمد لله حدیثی معروف و مشهور "انا مدینه العلم و علی بابها" را در شان مولا مذکور و مسطور کرده، چنانکه گوید: "تعریف خلق مر خلق را در خلق چیست؟ آنست که مصطفی (ص) می فرماید "انا مدینه العلم و علی بابها" شعر:

در دو زخم از زلف تو در چنگ آید از خال بهشتیان مراننگ آید
ور بی تو به صحرای بهشت خوانند صحرای بهشت [بر] دلم تنگ آید

مصطفی (ص) خلق است تعریف کرد که علی بود مر خلق را که صحابه بودند...^۴
در مثنوی عشاقنامه یا ده فصل قطعه ای "در نعت خلفای راشدین" سروده و به مذهب اهل سنت

۱ - ستودیا ایرانیکا (انگلیسی): ۷۴

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵

۳ - حمدله، عکسی متعلق به نگارنده - اشعة اللمعات، جواهر الاسرار: ۲۷۹ - ۲۸۱ "هر طایفه را از مشایخ روشی و طریقی مخصوص است که الطرق الی الله بعدد انفاس الخلاق، جمعی را صوفیه، و بعضی را متصوفه، و گروهی را ابدال، و قومی را ابطال، و زمره ای را سیاح و فرقه ای را اوتاد می نامند. و لیکن مع اختلاف اصنافهم و افتراق فرقهم جمله در یک مرتبط مربوط و مضبوطند. هر نبی و هر ولی را مسلکی است لیک تاج سر جمله یکیست اما جریان انهار ولایت این باب از سر چشمه "انا مدینه العلم و علی بابها" است و سلسله کمالات این جمله منوط به سر حلقه "انت منی بمنزلة هارون و موسی" است یعنی سر حلقه اولیا و رأس و رئیس اتقیا و سردار اولیا و سرور اصفیا و سر دفتر اوصیا و راهنمای ازکیا و پیشوای انبیا علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیه... واقتدای اهل شریعت و طریقت و حقیقت بدوست و صوفیه و متصوفه و زهاد و عباد و متزهدان و متعبدان و مجاهدان و ریاضت کشان سلسله طریقه خود را به او منتهی می گردانند."

و شیخ عراقی بلا شک از عرفای عالی مقام عصر خویش بوده، می بایست به علی (ع) و خاندان ولایت نظر عقیدت و اخلاص تام داشته باشد.

۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۱ - عشاقنامه: ۳۴.

آنها را مدح کرده و همه را دوستان پیغمبر و خلفای مطهر گفته است:

"چار یارش که مرشد دینند همه اندر مقام تحسینند
دوستان پیمبرند همه خلفای مطهرند همه"

و از سوی دیگر مثنوی را به نام خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی وزیر شیعی مذهب ایرانی مصدر ساخته و از او به تعریف و توصیف یاد کرده است.^۱

چنان به نظر می آید که شیخ راجع به معتقدات دینی روش معتدلی داشت. در لمعات نوشته است: "حلاج را پرسیدند که بر چه مذهبی؟ گفت بر مذاهب خدا"^۲. یعنی من بر همان راه می روم که مرا می برد.^۳ پس شیخ نیز به مقتضای قول حلاج پیرو همین مذهب بود. علاوه بر این عراقی عارف عاشق مسلکی بود و:

مذهب عاشق ز مذهبا جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست

دیگر اینکه شیخ، موحد کامل و صوفی واصل و معتقد به آزاد منشی در مذهب و مشرب دینی است، چنانکه گوید:

نیست را کعبه و کنشت یکیست
سایه رادوزخ و بهشت یکیست

نکته قابل ملاحظه این است که شیخ بدون شک و تردید از معاصران و یاران مولانا رومی بوده و درباره رومی، علامه شبلی نعمانی چنان نگاشته است: "در زمان مولانا عقیده ای که در تمام ممالک اسلامی شیوع داشته، جبریه بوده است، زیرا که عقیده اشاعره در حقیقت عبارت آخری یا نام دیگر جبر است"^۴. در اشعار و آثار او هم اشاراتی هست در معنی اینکه آنچه که واقع می شود روز اول در لوح تقدیر نوشته شده است.

۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۴ - عشاقنامه: ۳۸.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۳.

۳ - اشعة اللمعات: ۸۸.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۸.

۵ - سوانح مولوی رومی: ۱۲۷.

۶ - کلیات عراقی: ۳۱۶.

ای دل سروکار با کریمست، مترس لطفش چو خداییش قدیمست مترس
از کرده و ناکرده و نیک و بد ما بی سود و زیانست، چه بیمست؟ مترس^۱

همچنین شیخ عقیده خویش را جمع به "قضا و قدر" را در جاهای مختلف چنین ذکر کرده است:
مرا این دوستی با توقضای آسمانی بود قضای آسمانی را دگرکردن توان، نتوان^۲
اندر خم چوگان قضاگوی صفت می خوردم زخم و سوبه سومی گشتم^۳
گر نخواهد که همی با وطن آید لیکن تا خود از درگه تقدیر چه فرمان آید
به عراق ارنر سد باز عراقی چه عجب که نه هر خار و خسی لایق بستان آید^۴

پس شیخ اشعری مذهب بوده زیرا که در مذهب اشاعره افعال انسانی برخواست ایزد یکتاست و نیز به شواهد مزبور معتقد به قضای آسمانی و تقدیر الهی بوده است.

رشته تصوف و انتساب طریقت عراقی

به قول عرفا سلسله ارباب تصوف و سالکان طریقت از زمان شهنشاه انبیاء حضرت پیغمبر (ص) و سلطان الاولیاء حضرت علی (ع) مسلسل و معنن است و تا انقراض عالم ادامه خواهد داشت و انتساب مریدان به مشایخ به سه طریق است: یکی به خرقه، دوم به تلقین ذکر و سوم به صحبت و خدمت و تأدب به آن^۵.

چنانکه تذکر داده شد، شیخ داماد و مرید و خلیفه شیخ بهاء الحق والدین زکریای سهروردی مولتانی بود، در خدمت وی ریاضات کشیده و به کمالات مزین گشته و از دست وی خرقه پوشیده و به قول معصوم علی شاه شیرازی^۶ شیخ عراقی از دست شیخ خرقه ارادت پوشیده بود. شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی از جانشینان و خلفای شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی بوده و از دست وی خرقه یافته. طریقه شیخ شهاب الدین در میان طرق و سلاسل صوفیه به نام سلسله سهروردیه معروف است. شیخ شهاب الدین مردی دانشمند و فقیه و محدث و واعظ بود و از مشایخ بزرگ صوفیه باشیخ

۱ - کلیات عراقی: ۲۵۶.

۲ - منشآت و مکاتیب عکسی متعلق به نگارنده: ۴۶ ر.

۳ - کلیات عراقی: ۷۹.

۴ - سلسله الذهب خطی مرکزی: ۴۳ و ۴۵.

۵ - نفحات الانس: ۵۶۰.

۶ - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸.

۷ - مصباح الهدایه مقدمه همایی: ۲۸ - ۲۹.

عبدالقادرگیلانی و شیخ نجم‌الدین کبری و شیخ بهاء‌الدین ولد و شیخ محی‌الدین ابن عربی معاصر بود. در طریقۀ تصوف نیز مشایخ بسیار را دید و از برکت صحبت ایشان به مقامات عالیہ دست یافت اما شیخ و استاد بزرگ او در طریقت، عمویش شیخ ابوالنجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی است.^۱ سلسلۀ طریقت و سند خرقه ارادت و تلقین ذکر شیخ شهاب الدین طبق گفتار شیخ سعیدالدین فرغانی و دیگران از دو راه به ابوالقاسم جنید بن محمد نهاوندی بغدادی می‌رسد.

اول، انتساب خرقۀ ارادت

شیخ شهاب الدین سهروردی خرقۀ ارادت از دست عمویش شیخ ابوالنجیب سهروردی گرفته و او از دست عموی خود قاضی وجیه الدین ابو حفص عمر سهروردی و او از دست پدر خود ابو محمد عمویہ سهروردی و او از دست اخی فرج زنجانی که هریک از آنان در پوشانیدن خرقه شریک دیگری بوده اند.

و نیز ابو محمد عمویہ سهروردی خرقه از دست احمد اسود دینوری گرفته و او از دست ممشاد دینوری و او از دست سید الطایفه جنید بغدادی .

از سوی دیگر اخی فرج زنجانی خرقه از دست ابوالعباس نهاوندی پوشیده و او از دست ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی و او از دست ابو محمد رویم بغدادی و او از دست جنید بغدادی^۲.

دوّم، انتساب تلقین ذکر

نسبت تلقین ذکر شیخ شهاب الدین سهروردی به عمش شیخ ابوالنجیب سهروردی می‌پیوندد و نسبت او به مظهر تجلیات جمالی و جلالی امام احمد غزالی و نسبت او به شیخ ابو بکر نساج و نسبت او به شیخ ابو القاسم گرگانی و نسبت او به شیخ ابو عثمان مغربی و نسبت او به شیخ ابو علی کاتب و نسبت او به شیخ ابو علی رود باری و نسبت او به سید الطایفه جنید بغدادی^۳. بعد، مولانا عبد الرحمن جامی، به شهادت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی،

۱ - نفحات الانس: ۵۶۰ - مجموعه سخنرانیها خرقۀ هزار میخی: ۱۵۳ - ۱۵۴ - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۹ - مصباح الهدایه مقدمۀ همائی: ۲۹ - مناقب اوحد الدین مقدمۀ فروزانفر: ۲۲ - ۲۳.

۲ - نفحات الانس: ۵۶۱ - سلسلۀ الذهب خطی مرکزی: ۴۴ - ۴۵ - مجموعه سخنرانیها خرقۀ هزار میخی: ۱۵۴ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۵ - ۳۱۶ - مصباح الهدایه مقدمۀ همائی: ۲۹ - ۳۰ - مناقب اوحد الدین مقدمۀ فروزانفر: ۲۳ - تذکرۀ بهاء الدین زکریا: ۲۴.

۳ - نفحات الانس: ۵۶۰.

سلسله طریقت را از جنید بغدادی تا محمد مصطفی (ص) به صحبت نسبت داده است نه به خرقه ۱. لیکن از عبارات طرایق الحقایق چنان بر می آید که شیخ جنید از خال خود شیخ سری سقطی خرقه گرفته است و او از شیخ ابو محفوظ معروف کرخی و او از امام علی بن موسی رضا علیه السلام ۲. دسته ای از مشایخ صوفیه عقیده داشته اند که شیخ معروف کرخی خرقه را از ابو سلیمان داود طائی گرفته و او از حبیب عجمی و او از حسن بصری و او از سر حلقه اولیاء علی بن ابی طالب (ع) و ایشان از سالار انبیاء و خاتم المرسلین محمد مصطفی (ص) ۳. این بود رشته تصوف و سند خرقه و انتساب طریقت شیخ تا امیر المؤمنین علی (ع) و جناب احمد مختار، حبیب کبریا حضرت پیغامبر (ص).

دریافت خرقه ارادت و نسبت تلقین ذکر به بیشتر از یک شیخ روا نباشد، اما نسبت صحبت و خدمت به شرط اجازت یا وفات مرشد اول پسندیده و جایز است. چنانکه گفته شد که شیخ خرقه ارادت از شیخ بهاء الدین زکریا سهروردی مولتانی گرفته و بدین ترتیب متعلق به سلسله سهروردی شده است و از طرف دیگر، بعد از فوت شیخ بهاء الدین زکریا، شیخ مولتان را ترک گفته و پس از زیارت خانه کعبه و روضه اطهر به قونیه رسیده. آنجا عراقی از جمله شاگردان سلطان المحققین شیخ صدر الحق والدین محمد بن اسحق قونیوی شد و مسلم است که عراقی در خدمت وی از شرف صحبت و ارشاد و هدایت و اقتباس فضایل و آداب ظاهر و باطن بهره برد و از علوم شریعت و طریقت و حقیقت استفاده کرد و تربیت یافت و منسوب به سلسله طریقت او شد.

انتساب خرقه شیخ صدرالدین قونیوی تا شیخ جنید بغدادی به قرار زیر است: شیخ صدر- الدین قونیوی خرقه از دست شیخ محی الدین ابو عبد الله محمد بن علی العربی الطائی الاندلسی یافته و او از دست شیخ ابو الحسن علی بن عبد الله و او از دست شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی و او از دست شیخ ابو سعید مبارک بن علی المخزومی و او از دست شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن یوسف القرشی و او از دست شیخ ابو الفرج طرطوسی و او از دست شیخ ابو الفضل عبد- الواحد بن عبد العزیز تمیمی و او از دست شیخ ابوبکر شبلی و او از دست سید الطایفه ابوالقاسم

۱ - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۷ - ۳۰۸.

۲ - مجموعه سخنرانیها خرقه هزار میخی: ۱۵۳ - جواهر الاسرار: ۴۶ که البته به جای خرقه پوشی، نسبت صحبت را ذکر نموده است - طرایق الحقایق ۲: ۳۰۸ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۳۰ که نسبت خرقه را تا امیر المؤمنین علی (ع) رسانده اند و از حضرت پیغمبر (ص) نبرده اند - نفحات الانس: ۵۶۰ - ۵۶۱ "اما شیخ مجد الدین بغدادی قدس الله تعالی سره در کتاب تحفة البرره آورده است که نسبت خرقه ها متصل است به پیغمبر (ص) به حدیث درست متصل معنعن، و فرموده است که مصطفی (ص) خرقه پوشانید مرا امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه و وی مر حسن بصری را....".

۳ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۹ - ۳۶۱.

جنید بغدادی ۱.

همچنین شیخ در دوران اقامت قونیه با حضرت مولانا جلال الحق والدین محمد مولوی بلخی رومی هم معاشرت داشته و در مجالس سماع وی شرکت می کرده و به احتمال قوی عراقی از طریق مولانا هم تأثیری پذیرفته و به قول شمس الدین احمد افلاکی، آخر الامر فخرالدین عراقی، مورد نظر عنایت مولانا گشته و به اجازت مولانا، معین الدین پروانه برای وی در توقات خانقاهی ساخته^۲. بنابراین از راه سلسله طریقت مولانا، به دو طریق، شیخ عراقی باز به امام احمد غزالی می پیوندد:

اول: مولانا جلال الدین محمد مولوی نسبت تلقین ذکر - لا اله الا الله محمد رسول الله - از سید برهان الدین محقق ترمذی گرفت و او از مولانا بهاء الدین محمد المعروف به بهاولد و او از شمس الائمه سرخسی و او از احمد خطیبی بلخی و او از شیخ احمد غزالی طوسی .
بعد از احمد غزالی تاجنید بغدادی نسبت تلقین ذکر بدین طریق است: شیخ احمد غزالی از شیخ ابوبکر نساج طوسی، و او از شیخ محمد زجاج، و او از شیخ ابوبکر شبلی، و او از ابوالقاسم جنید - بغدادی^۳.

دوم: به روایت جواهر الاسرار نسبت مولانا جلال الدین از جانب پدر سلطان العلماء بهاء الدین ولد، نیز به امام احمد غزالی می رسد. به این شکل که حضرت بهاء الدین ولد در عنقوان شباب بعد از اکتساب علوم و آداب، ابتدا تلقین ذکر از پدر خویش برگرفته و سلسله او متصل به شیخ احمد غزالی است. اما بعد از آن به صحبت شیخ ابوالجناب نجم الدین کبری رسیده و از وی درجه کمال یافته^۴.
چنانکه مولانا جلال الدین مولوی از پدرش سلطان العلماء بهاء الدین ولد و او از شیخ نجم الدین کبری، و او از عمار یاسر بدلیسی، و او از شیخ ابوالنجیب سهروردی، و او از شیخ احمد غزالی کسب فیض نموده و بدین ترتیب شجره طریقت صوفیه تا آخر، در سلسله سهروردیه بیان شده است.
ناگفته نماند که درست یا نادرست، بنا بر گفته صاحب جواهر الاسرار^۵ و مؤلف نفحات الانس^۶، شیخ از مشایخ کبرویه، صحبت بابا کمال جندی را درک کرده است و بابا کمال جندی مرید شیخ نجم الدین

۱ - مناقب العارفين ۱: ۳۹۹ - ۴۰۰ "... آخر الامر ملحوظ نظر عنایت گشته به اجازت آنحضرت معین الدین پروانه شیخ فخر الدین را به جانب توقات دعوت کرده خانقاه عالی جهت او عمارت فرمود و در آن جایگاه شیخ خانقاه شد و پیوسته شیخ فخر الدین در سماع مدرسه حاضر شدی و دائماً از عظمت مولانا باز گفتی".

۲ - مناقب العارفين ۲: ۹۹۸.

۳ - جواهر الاسرار: ۴۷ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۴.

۴ - مجموعه سخنرانیها خرقه هزار میخی: ۱۵۴ - ۱۷۶.

۵ - جواهر الاسرار: ۵۱.

۶ - نفحات الانس: ۴۶۵ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۷.

۷ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۵ - ۳۴۶ - عشاقنامه: ۵۶ - ۵۷.

کبری بوده و او مرید شیخ عمار یاسر بدلیسی و او مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی، و او مرید شیخ احمد غزالی.

و پس از شیخ احمد غزالی سلسله و شجره مشایخ صوفیه تا جنید بغدادی و بعد از جنید تا حضرت پیغمبر (ص) مکرر ذکر شده است.

مقصود ما از بیان و تکرار شجره نامه های سلاسل مختلف تصوف این بوده که شیخ در زمان حیات خود با سلاسل چهارگانه از قبیل سهروردیه، کبرویه، اکبریه، قونیویه و مولویه رابطه نزدیکی داشته است و بعد چنانکه دیدیم، هدف ما این بود که شیخ از راه سلسله سهروردیه، مولویه و کبرویه به امام احمد غزالی می پیوندد و عراقی بدون شک تحت تأثیر و نفوذ شیخ احمد غزالی بوده است در جایی دیگر این مسئله بررسی خواهد شد.

همین طور از راه طریقت قونیوی و مولوی، نسبت شیخ به ابوبکر ابودلف شبلی می رسد و ابوبکر شبلی هم در عراقی بی تأثیر نبوده چنانکه عراقی در عشاقنامه حکایتی در شان او نقل کرده است.^۱ علاوه بر آن به روایتی شیخ روزبهان بقلی شیرازی که معاصر شیخ ابوالنجیب سهروردی و در سماع صحیح بخاری در ثغراسکندریه با وی شریک بوده^۲ و شیخ روزبهان از راه شیخ ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی نیز به بزرگان سلسله سهروردیه مربوط می شود و شیخ روزبهان بقلی و شیخ در مذهب عشق و جمال پرستی با هم اشتراک عقیده داشته اند و شیخ عراقی در مثنوی عشاقنامه به شیخ روزبهان عقیدت ورزیده و برایش داستانی گفته است^۳ که در مباحث بعد به آن اشاره خواهد شد.

حاصل اینکه رشته تصوف و انتساب طریقت شیخ به واسطه های مختلف تاجنید بغدادی و به سلاسل چهارگانه مذکور متصل می شود. چنانکه در مباحث دیگر ارتباط شیخ با مشایخ معاصر سلاسل بزرگ تصوف مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱ - شد الازار: ۲۴۳ - نفحات الانس: ۲۵۵ - عبر العاشقین مقدمه دکتر معین: ۱۰ - ۱۱.

۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۷ - عشاقنامه، ۵۹.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۱ - میخانه: ۴۳ در تاریخ و صاف: ۳۱ نام شهزاده قنقورتای نوشته است که یکی از دوازده پسر هلاکو خان بوده است. در همان کتاب، ۷۴ راجع به شهزاده قنقورتای نگاشته شده است: "در اوایل سال ۶۸۱ سلطان احمد قنقورتای را بالشکری تمام به سرحد روم فرستاد. قنقورتای را وسوسه در گرفت که به پادشاهی نشیند. پس بابرخی از امیران متفق شد که ناگهان شاه را از میان بردارد و خود بر مسند خانیست قرار گیرد. بدین قصه به اردو بازگشت و منتظر فرصت نشست. ولی خدا نخواست که ظلمت بر نور مستولی شود. یکی از هم پیمانان او نزد سلطان پرده از راز بر گرفت و سلطان همه را احضار کرد و سخن پرسید و پس از یقین به خیانت بفرمود تا پشت برادر بشکستند و کوچک نوین و شادی اقتاجی و جمعی از امیران بزرگ که در این کار دست داشتند، بکشت."

ج - مقام عراقی نزد سلاطین و امراء معاصر

شیخ بیشك در زمان خویش عارف بزرگی بوده و از جهت عرفان و تصوف نزد سلاطین و امراء معاصر در بلاد اسلامی اهمیت فوق العاده ای داشته است زیرا که سلاطین و امراء و وزراء آن عهده که از مشرب ذوق و تصوف بهره ای داشتند صحبت مشایخ را فوز عظیمی می شمردند. چنانکه عراقی به هر جا که می رفت مورد استقبال و احترام شایانی قرار می گرفت.

البته به شهادت مقدمه دیوان عراقی در زندگانی وی مواردی هست که بعضی از کسان طبقه حاکمه به احترام او قایل نبودند مانند سلطان هند و شهزاده مغولی "قنقورتای" که موجبات ناراحتی وی را فراهم کردند. بنابراین قبل از آن که به شرح عظمت و مقام عراقی نزد پادشاهان و امیران زمانش بپردازیم، باید شمه ای از این نوع حالات بیان شود.

هنگامی که، شیخ زکریای مولتانی قبل از رحلت خویش عراقی را خلافت و نیابت عطا کرد و مریدان دیگر شیخ به حسد نزد پادشاه وقت شکایت کردند که صحبت عراقی اکثر اوقات با امردانست و پیوسته مستغرق شعر و ترانه است، لذا وی را استحقاق خلافت شیخ نیست. پادشاه سخنان آن طایفه را گوش کرد و "در حال کس به طلب شیخ فخرالدین فرستاد" و عراقی بر آن حالت وقوف یافته از مولتان راه فرار پیش گرفت. شیخ زکریا به اقوال اصح در سال ۶۶۶ ق - ۱۲۶۷ م وفات یافت و در آن زمان سلطان غیاث الدین بلبن بر تخت دهلی متمکن بود و پادشاه هند به شمار می رفت. سلطان غیاث الدین بلبن به روایت درست در سال ۶۶۴ ق - ۱۲۶۵ م برمسند پادشاهی تکیه زده و حکومت وی تا سال ۶۸۶ ق - ۱۲۸۶ م طول کشیده و مولتان و نواحی سندهم زیر سلطه او بوده. به این طریق سلطان غیاث الدین بلبن به طور مستقیم یا غیرمستقیم حکومت مولتان را اداره می کرده و اگر واقعاً حسودان عراقی پیش سلطان شکایت برده بودند، آن سلطان غیاث الدین بلبن بوده و درباره آن سلطان ضیاء الدین برنی مورخ معروف در تاریخ فیروزشاهی در ذکر اوصاف وی در دینداری و اعتقاد او به مشایخ چنین می نویسد:

"او به علماء آخرت و مشایخ هر سلسله احترام زیادی قایل بود و برای زیارت بزرگان به منزل آنها می رفت". چنانکه از این عبارت چنین درك نمی شود که سلطان غیاث الدین بلبن در پی آزار عراقی بوده باشد، بلکه به استناد مقدمه دیوان عراقی "سلطان بغض این طایفه در دل داشت، چون

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱ - و نیز مقایسه شود با میخانه: ۳۵ که این جمله چنین نوشته آمده است "در حال کس به طلب آن جماعت فرستاد".

۲ - تاریخ فیروزشاهی (ترجمه اردو): ۷۱ - طبقات سلاطین اسلام ۱: ۲۶۸.

۳ - تاریخ فیروزشاهی (ترجمه اردو): ۱۰۳.

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۱.

مجال یافت تیغ انتقام از نیام پرکشید^۱. می توان چنین نتیجه گرفت که مراد از "این طایفه" حسودان عراقی هستند که سلطان از آنها برهم شده تیغ انتقام روی ایشان کشیده، لیکن عراقی از شکایت شان ملول شد و مولتان را ترک گفت.

دیگر در آن زمان که مغولان به تهمت غداری، امیر معین الدین پروانه را کشتند و برای ضبط اموال او خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی را گماشتند. خواجه چون به نزد شهزاده قنقورتای رسید، بدخواهان عراقی نیز زبان به سعایت گشودند و گفتند که امیر معین الدین پروانه مال و ثروت خود را پیش شیخ عراقی گذاشته و وی همه چیز را می داند. بنابراین شهزاده قنقورتای اول سخنی که با خواجه گفت درباره عراقی بود و جماعتی را معین کرد تا او را بگیرند. لیکن خواجه به عراقی اعتقاد کامل داشت و وی را باخبر کرد و عراقی بیشتر از اینکه گماشتگان شهزاده مغولی به وی رسند، از روم فرار کرد و روبه مصر نهاد^۲.

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰ - ۶۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۱ - میخانه: ۴۳ - ۴۴.

۲ - عمان: نام شهر است عربی بر ساحل بحرین و هند و آن در اقلیم اول واقع بوده و مشتمل بر بلاد بسیاری است. نخل و زراعت آن بسیار است و گرمای شدید آن زیانزد مردم است. اما درباره وجه تسمیه آن زجاجی گوید که این شهر منسوب به "عمان بن ابراهیم خلیل" است و ابن الکلبی آن را منسوب به "عمان بن سباء بن یغثان بن ابراهیم خلیل الرحمان" دانسته است.

معجم البلدان یا قوت، ۲۱۵: ۶ - لغت نامه: ۳۱۸.

سلطان عمان: درباره سلطانی که در حدود سال ۶۶۶ ق - ۱۲۶۷ م عمان زیر سلطه او بوده باشد، اطلاعی دقیق به دست نگارنده هنوز نرسیده است.

البته از گفتار دکتر عباس زریاب خوئی معلوم شده که عمان در قرن هفتم هجری تحت نفوذ سلسله ملوک هرمز بوده و بنابر پیشنهاد دکتر زریاب خوئی از مطالعه منتخب التواریخ معینی، درباره "طبقه ملوک هرمز" (صص ۱۰ - ۲۰) چنان برمی آید که در سال ۶۳۹ ق - ۱۲۴۱ م حکومت این ممالک به ملک شهاب الدین محمود بن عیسی آخرین ملوک قدیم هرمز رسید. اوزنی با قدرت و حشمت به نام بیبی ناصرالدین داشت که قضا را اسیر عشق ملک محمود شد، تا اینکه در سنه ۶۴۴ ق - ۱۲۴۶ م به حيله شوهرش را کشت و در حاله ملک محمود آمد و جمله ممالک را در تحت تصرف و قبضه او گذاشت. ملک محمود ملک را مستحکم کرد و مردم را در سایه عدل و مرحمت و نظر عطا و سخاوت و احسان و شفقت خود فارغ البال و مرفه الحال گردانید و به دام احسان و امتنان صیاد دل و جان اکابر و اعیان آن خطه شد. سی و هفت سال بدین منوال حکومت را اداره کرد و در سال ۶۸۵ ق - ۱۲۸۵ م درگذشت. منتخب التواریخ (صص ۱۱ - ۱۲).

از نظر زمانی دوران حکومت ملک محمود مصادف با مسافرات شیخ عراقی در عمان است، ولی درباره اینکه ملک محمود در "عمان" حکومت داشته به وضوح ذکر نشده است. بنابراین روشن نیست که کدام "سلطان عمان" عراقی را پیشوائی مشایخ عطا کرده بود.

روابط عراقی با سلاطین و امراء

عراقی و سلطان عمان^۱

بعد از سنه ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م یعنی سال وفات شیخ زکریای مولتانی شیخ باجمعی از مریدان قصد حرمین شریفین کرد. چون به حدود عمان^۲ وارد شدند، این خبر به سلطان عمان رسید، وی به علت اینکه احوال و اخبار و اشعار عراقی را قبلاً شنیده و معتقد او شده بود، استقبال او را سعادتى برای خود دانست و همراه درباریان به پیشواز عراقی آمد، چون عراقی را دریافت، بعد از مصافحه و معافحه سلطان به دست خود عراقی و اصحاب او را شربت داد و مرکب خاص سلطان را در کشیدند و شیخ را بر آن سوار کردند و به اصحاب او هم عزت و حرمت بسیار نمودند و با هزار اعزاز و اکرام آنها را به پایتخت آوردند و در خانقاه خاصی جای دادند و خدمت‌های مناسب کردند. بعد از چندی سلطان عمان، پایه شیخ الشیوخى را به شیخ عطا نمود. بنابر این تمام علما و فضلا و متصوفه که در آن دیار زندگی می کردند به مجلس عراقی می آمدند و کسب فیض می کردند.

عراقی و پیروان او مدتی در عمان بسر بردند. چون زمان حج در رسید، از سلطان رخصت طلبیدند ولی در ناصیه او اثر رضا ندیدند، چنانکه بى اجازه او و با توکل بر خدا روى به راه آوردند. چون سلطان مطلع شد و نفس خویش را شیفته عراقی یافت در عقب آن طایفه روانه شد، لیکن هنگام پا در رکاب کردن از اسب بیفتاد و آن را به فال بد گرفت و مراجعت کرد. البته جماعتی از نزدیکان خویش را با مال و نعمت فراوان در عقب عراقی فرستاد و به آنها دستور داد که اگر به عراقی در رسند، صورت حال را بازگویند و سعی کنند که عراقی را باز گردانند اگر قبول کرد فبها والا این مال اندک و ناچیز را تسلیم خادمان او کنند، تا زاد راه آنان باشد^۳. سلطان عمان به آن اندازه شیفته عراقی شده بود و به او اعتقاد پیدا کرده بود که اصلاً نمی خواست از او جدا شود.

عراقی و معین الدین پروانه

امیر معین الدین ابو المعانی سلیمان بن علی دیلمی^۴ معروف به پروانه از مشاهیر امرای قرن

۱ - در میخانه: ۳۵ "عدن" ضبط شده است.

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۳ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۲ و ترجمه (انگلیسی): ۱۸ - میخانه: ۳۵ - ۳۶.

۳ - الاوامر العلائیه: ۶۸۴.

۴ - رساله زندگانی مولانا: ۱۳۷ - ۱۳۸ - سوانح مولوی: ۳۵ و نیز مقایسه شود با شذرات الذهب: ۳۵۲: ۵ - کلیات عراقی دیباچه: ۲۹.

هفتم هجری و وزیر با اقتدار و نامدار دولت آل سلجوق بود. پروانه در ابتدا مکتب دار بود ولی به جهت هوش و کیاست به مقامات بالاتر فایز شد و از سال ۶۵۸ تا ۶۷۵ ق - ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۶ م در ممالک روم به رسم نیابت فرمانروا بود. اگرچه پادشاهان سلجوقی سلطنت داشتند لیکن در معنی جمیع کارها حتی عزل و نصب همان شهر یاران بی تصویب و موافقت پروانه صورت نمی گرفت چنانکه همین زیرکی ها موجب هلاکت او شد و اباقا خان پادشاه مغولی (۶۶۳ - ۶۸۲ ق / ۱۲۶۴ - ۱۲۸۳) او را به جهت آنکه در خفا با پادشاه مصر رکن الدین بیبرس بندقداری همدست شده، او را به ممالک روم خوانده و برضد مغولان که به ظاهر با آنان دم دوستی می زد، برانگیخته بود پس از شکست مغولان از لشکر مصر در سال ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶ م به قتل رسانده بود. مغولان به حدی از وی رنجیده بودند که گوشت او را در دیگ پختند و خوردند.^۱

معین الدین پروانه در ایام حکومت و وزارت خود "یک لحظه عمر عزیز خود را معطل و مهمل نگذاشت و بیشتر حالات و اکثر اوقات خلوات با علما و اتقیا و زهاد و عباد و عارفان که در دریای عرفان سیاحت ها می نمودند و در بیابان تحقیق سیاحت ها می کردند، ساعات شریف مستغرق داشتی ... و دولت جاودان در آن دانستی^۲". پروانه جهت مشایخ و بزرگان خانقاه ها و مدرسه ها بنا کرد و به ارباب معرفت رغبت و ارادت داشت. علاوه بر اینکه به شعر و ادبیات ایران علاقه داشت^۳، کتاب جامع الاصول را از شیخ صدر الدین قونیوی سماع کرده بود و پیش از همه به مولانا جلال الدین رومی رسم بندگی اظهار می کرد، به همین سبب قسمتی از کتاب فیه مافیه مولانا خطاب به پروانه است.

و نیز در حین حیات مولانا جهت شیخ در توقات خانقاهی ساخت و او را به شیخی نصب کرد^۴ و عظیم محب عراقی بود و اعتقاد تمام داشت. از قرائن معلوم می شود که بعد از وفات مولانا، شیخ عراقی بیشتر توجه پروانه را جلب کرده بود. گویند پروانه اگر یک روز به خدمت عراقی نمی رفت آن روز را از عمر نمی شمرد. روزی پروانه نذری در خدمت عراقی تقدیم کرد عراقی از قبول آن احتراز نمود و فرمان به طلبگی حسن قوال و انعقاد مجلس سماع داد و سه روز تمام سماع کرده. به

۱ - الاوامر العالیّه: ۶۸۵.

۲ - آقای سید محمد کاظم امام در تعلیقات کتاب حقایق الحقایق: ۲۰۸ به عنوان "بزم پروانه" چنین شرحی داده و نوشته است که "این مجلس مناظره و مشاعره را پنج تن از فحول شعرا و استادان سخن پارسی برپای داشتند یعنی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان، ملک معین الدین محمد پروانه رومی، مولانا نورالدین رسدی، ملک افتخار الدین زوزنی، مجد الدین همگر".

و نیز درباره پروانه می نویسد که "در شعرو ادبیات ایران دارای مقامی ارجمند بوده است.

۳ - مناقب العارفین ۴۰۰:۱.

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۵ - ۵۶ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۴ - ۱۵ - میخانه: ۳۷ - ۳۹.

۵ - همان: ۵۶ - ۵۷ - همان: ۱۶ - همان: ۳۹ - ۴۰.

اینطریق پروانه علاوه بر حضور در مجالس عراقی، وجوه نیاز هم به خدمت او می آورد و سماعهای گران می داد.

در شرح احوال عراقی گفته شد که در آغاز زندگی از مجلس سماع قلندران جهانگرد و از نظاره حسن و جمال قلندر پسر دگرگونی عجیب دروی پدید آمد و این تمایل و محبت به پسر بچگان تا آخر عمر در عراقی مانده بود. يك روز پروانه در خانقاه شیخ آمد و عراقی را طلب کرد. حاضران گفتند که همین ساعت از دروازه بیرون رفت، پروانه نیز در عقب او روان شد و دید که عراقی با طفلان خرد سال مشغول بازی بود. این امر از حسن اعتقاد پروانه نسبت به او کم نکرد، با آنکه دیگران طعن کردند ولی پروانه ایشان را برنجانید و باز در خدمت شیخ به خانقاه آورد. همچنین روزی دیگر هم پروانه از طرف میدان می گذشت، دید که شیخ چوگان در دست گرفته، در میان پسر بچگان ایستاده است. پروانه گفت: ما از کدام طرف باشیم؟ عراقی اشارت به راه کرد، پروانه روان شد و رفت.^۱

بدین طریق معین الدین پروانه احترام زیادی به شیخ قایل بود و شیخ هم به او محبت داشت. در موقعی پروانه می خواست با عراقی پیاده راه رود. عراقی منع فرمود و پروانه را سوار کرد و خودش پیاده در عقب او راه رفت. حتی به وقت آخر چون از طرف پادشاه پروانه را طلب داشتند. پروانه دانست که حالش دگرگون شده، همان شب به خدمت شیخ رفت و انبانچه ای پر جواهر و لعل و یاقوت باخود برد و پیش عراقی نهاد و گفت: اکنون مرا طلب کرده اند و احوالم متغیر شده است. عراقی چشم پر آب کرد و پروانه نیز بگریست و سفارش رهایی پسر خود از زندان پادشاه مصر داد و خدا حافظی کرد و دیگر بر نگشت.^۲

عراقی و شمس الدین صاحب دیوان

خواجه شمس الدین محمد بن بهاء الدین محمد جوینی صاحب دیوان وزیر با تدبیر شاهان مغول و پدر در پدر از بزرگان خراسان بود. خواجه سالها به وزارت هولاکو خان (م ۶۶۴ ق - ۱۲۶۵ م) من حیث الاستقلال پرداخت و در دولت هولاکو و در خراسان که سر تا سر آن زیر سلطه مغول بود در حفظ و حراست قواعد دین اسلام اعجاز کرد. اباقاخان نیز منصب صاحب دیوانی ممالک را بر قاعده زمان هولاکو به صاحب عادل خواجه شمس الدین محمد تفویض کرد.^۳ خواجه در عصر اباقا خان منصب و مرتبه بیشتر یافت و در پادشاهی او کارهای مهم را انجام می داد. سپس خواجه وزیر سلطان احمد تکودارخان (م ۶۸۴ ق - ۱۲۸۴ م) گردید و در اثنای سلطنت او کوکب بخت خواجه و

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۹ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۹ - میخانه: ۴۱.

۲ - تاریخ وصاف: ۲۲.

۳ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی) ۳: ۲۷ - ازسعدی تا جامی: ۳۸.

خانواده او که چندی رو به زوال بود دوباره اوج گرفت، لیکن با جلوس ارغون خان (۶۸۳ - ۶۹۰ ق / ۱۲۸۳ - ۱۲۹۰ م) ستاره اقبال او یکباره غروب نمود، و در آغاز سلطنت ارغون خان به سعایت بدخواهان در سنه ۶۸۳ ق - ۱۲۸۳ م هنگام نماز عصر در قرا باغ آذربایجان در کنار رودخانه اهر شهید شد.^۲

در دوران وزارت خواجه شمس الدین نهال علم و ادب به یمن تربیتش بارور گردید و سایه گستر گشت. خواجه به خصوص صاحبان شعر و نثر را می نواخت و خود او نیز در این دو استادی توانا بود.^۳ نمونه از بیتی چند که در وقت شهادت گفته بود برهان این دعوی و مصداق این معنی است:

هر تیر که از چله تقدیر برون شد
کی شاید زان تیر به تدبیر حذر کرد^۴

در روابط شیخ و خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی شکی نیست. عراقی مثنوی عشاقانه یا ده فصل را غالباً برای او سروده است و مطابق مقدمه دیوان عراقی نیز خواجه شمس الدین، وی را زیارت کرده است. زمانی که اباقا خان در حدود سال ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶ م خواجه را برای ضبط اموال و املاک امیر معین الدین پروانه به ولایت روم فرستاده بود. خواجه در توقات به صحبت شیخ فخر الدین عراقی رسید. چون بنشستند، از هر نوع کلمات راندند، آخر در بحث سیر و سلوک افتادند. در دوران سخن سلوک، شیخ عراقی چنان گرم شد و صحبت عرفان را به جایی رسانید که گریه بر خواجه غلبه کرد و قطرات اشک از چشمش روان گشت، و خواجه را ارادت و عقیدت فراوانی به شیخ عراقی پدیدار گشت. پس از مرگ معین الدین پروانه، خواجه از گزند حسودان و بدخواهان مغول جان شیخ را حفظ کرد و راه فرار از توقات برای وی فراهم ساخت. چنانکه شیخ هم در دیباجه

۱ - تاریخ و صاف: ۸۳ - مجمل فصیحی ۲: ۳۵۳ - ۳۵۵.

۲ - همان: ۳۳.

۳ - هفت اقلیم ۲: ۳۰۴.

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰ - عشاقانه سوانح عمری: ۲۱ - میخانه: ۴۳.

۵ - عشاقانه: ۳۸ "سعدالدین" مندرج شده که حتماً مورد سهو است. برای اینکه اگر این را خواجه سعدالدین محمد مستوفی صاحب دیوان (۶۹۹ - ۷۱۱ ق / ۱۲۹۹ - ۱۳۱۱ م) تلقی کنیم، بلحاظ تاریخی بازمان عراقی مطابقت ندارد و نیز دلایل دیگر هم خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان درست به نظر می رسد. حتی خود آبروی هم، در همان عشاقانه در "سوانح عمری عراقی" (مقدمه دیوان) به صراحت "خواجه شمس الدین صاحب دیوان الجوینی" چاپ کرده است.

برای خواجه سعدالدین صاحب دیوان ر.ک: تاریخ و صاف: ۲۱۰ و ۳۰۲.

مثنوی عشاقنامه، نام خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان را صریحاً آورده و او را مدح کرده است.

سرور سروران روی زمین خواجه روزگار شمس الدین^۱
صدر اسلام صاحب اعظم افتخار عرب، جمال عجم
آصف روزگار، صدر جهان شاه را خواجه، صاحب دیوان^۲

علاوه بر آن، به روایت مجمل التواریخ، و قتیکه خواجه شمس الدین را به درجه شهادت می‌رسانیدند، خواجه وصیت نامه ای به فرزندان و خانواده خود نگاشت، در آنجا نوشته: "حرم بزرگ از تبریز کجا توان رفت؟ همانجا باشد بر سر تربت ما دو برادران، اگر عمارتی در خانقاه شیخ فخر الدین توانند بکنند و ایشان نیز آنجا روند"^۳. تصور می‌رود که مقصود خواجه از "شیخ فخر الدین" حتماً "شیخ فخرالدین عراقی" است. چون خواجه از معتقدان عراقی بوده و خودش وی را از مصیبت مغولان رها ساخته بود. شاید به این نظر به خانواده خویش تلقین کرده باشد که به "خانقاه شیخ فخر الدین" عمارتی بسازند و زندگی کنند که خانقاه عراقی را در توقات دیده و می‌دانست که آن جایگاه در آن زمان خالی می‌باشد و برای زندگی کردن جای بدی نیست. اگر این حدس نگارنده درست باشد پیداست که خواجه صاحب‌دیوان به وقت شهادت هم از یاد و اعتقاد شیخ غافل نبوده است.

عراقی و سلطان مصر

ملک ظاهر رکن الدین ابو الفتوح بند قداری صالحی ترکی معروف به بیبرس (۶۵۸ - ۶۷۶ ق/ ۱۲۶۰ - ۱۲۷۶ م) سلطان مصر و شام و حجاز، از خاندان معروف ممالیک بحری بوده است. در حدود سال ۶۲۰ ق - ۱۲۲۲ م به دنیا آمده. در اوایل حال در سلک ممالیک امیر علا الدین بند قداری صالحی که از جمله ارکان دولت ملک صالح علی بند قداری بود، انتظام داشت. ملک صالح آثار اقبال در ناصیه حال او مشاهده کرده او را از امیر علا الدین بخريد و مورد شفقت قرار داد. کار ملک ظاهر بیبرس روز به روز بالا گرفت. چنانکه در ماه ذی قعدة سنه ۶۵۸ ق - ۱۲۶۰ م بر سریر سلطنت مصر نشست در حالیکه به صفات شجاعت و دیانت و امانت مزین بود، همواره در حمایت دین اسلام سعی می‌نمود و همت عالی را به جهاد می‌گماشت. عاقبة الامر پس از هیجده سال سلطنت در ۲۸ ماه محرم سنه ۶۷۶ هجری - ۱۲۷۶ میلادی در گذشت^۴.

۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۳ - عشاقنامه: ۳۸.

۲ - مجمل فصیحی ۲: ۲۵۵ - براؤن تاریخ ادبیات (انگلیسی): ۲۸ - ازسعدی تاجامی: ۳۹.

۳ - امراء دمشق فی الاسلام: ۱۹ - شذرات الذهب ۵: ۳۵۰.

۴ - شذرات الذهب ۵: ۳۵۰.

۵ - حبيب السیر ۳: ۲۵۳ - شذرات الذهب ۵: ۳۴۹ - ۳۵۰.

۶ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۳۲.

پیش از این اشاره شد که شیخ در سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م به مصر شتافت و سلطان مصر ملک ظاهر بیبرس هنوز زنده بود که عراقی از آنجا به شام رفت. بنابراین عراقی مدت زیادی در مصر بسر نبرده ولی این اقامت کوتاه وی در مصر دارای اهمیت زیادی است.

ملک ظاهر بیبرس نسبت به دانشمندان و زاهدان و عارفان توجه خاصی داشت و خانقاهی به نام بیبرسیه نیز ساخته بود، از مشایخ زمان او شیخ عراقی معروف بوده است. دفعه اول چون سلطان مصر، عراقی را دید، عراقی کیسه گرانبهای زر - که امیر معین الدین پروانه برای رهائی پسر خویش به سلطان مصر فرستاده بود دست نزده به او داد. سلطان چنان به شگفت ماند که در حال فرمان داد، پسر پروانه را خلاص کنند. عراقی به خاطر از بین بردن شگفتی سلطان به سخن آمد و از کلمات و سخنان او سلطان چنان متأثر شد که به احترام عراقی از مسند سلطنت به زیر آمد، پیش وی بنشست و مرید و معتقد وی گشت.^۱ سلطان بیبرس آن روز به اندازه ای گریه کرد که هرگز در عمر خود نگریسته بود، چنانکه عراقی را شیخ الشیوخ مصر گردانید و فرمان داد تا در شهر اعلام کنند که همه متصوفه و علمای قاهره برای اجلاس به درگاه او حاضر شوند^۲ بامدادش هزار صوفی به درگاه حاضر آمدند، باعلماء و اکابر در مصر بودند. سلطان فرمود تا جنیبت (مرکب) خاص در کشیدند و شیخ فخر الدین را خلعت پوشانیدند و طیلسان فرو گذاشتند و حکم شد که غیر از او کسی سوار نشود. تمام اکابر و علماء و ادبا پیاده در رکاب او برفتند^۳ عراقی را اجازه بود هر وقت بخواهد به حضور سلطان برود. سلطان به خادمان دستور داده بود که اگر در حرم باشد او را اطلاع دهند تا بیرون آید و اگر در خواب باشد بی تأمل بیدارش کنند.

ولی شیخ با آن همه عظمت و مقام در آنجا مستقر نشد و به زودی از احترام و اعزاز بسیار ملول شده راه شام در پیش گرفت و به دمشق رفت.

عراقی و امراء دمشق

از قرائن مختلف چنین بر می آید که شیخ در اواخر سال ۶۷۵ق - ۱۲۷۶م با اوایل سال ۶۷۶ق - ۱۲۷۷م از مصر به دمشق رسیده. در دوران اقامت عراقی در دمشق اگر به دلایل تاریخی استناد کنیم امراء زیادی در آن اوان در اثر حوادث روزگار به عروج و زوال رسیده اند. از جمله، دو امیری که مورد نظر ما هستند، اول، عزالدین ایدمرالظاهری (۶۷۰ - ۶۷۸ق / ۱۲۷۱ - ۱۲۷۹م) که به وقت ورود عراقی در دمشق بر سراقندار بود. دوم، حسام الدین لاجین المنصوری (۶۷۹ - ۶۹۰ق /

۱ - نفحات الانس: ۶۰۴.

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۳ - امادرمیخانه: ۴۵ مسطوراست "بامدادان شش هزار صوفی به درگاه حاضر آمدند".

۳ - امراء دمشق فی الاسلام: ۲۱۶ - ۲۱۷.

۱۲۸۰ - ۱۲۹۰م) است که به هنگام وفات عراقی سریر آرای سلطنت دمشق بود. در مدت قلیل از سال ۶۷۸ تا ۶۷۹ ق چندین نفر به حکومت رسیدند و معزول شدند، لیکن همانطور که گفته شد مقصود ما همین دو امیر است که ظاهراً با عراقی ارتباط داشتند و قایل به احترام او بودند.

امیر کبیر عز الدین ایدمرالظاهری^۲ در سنه ۶۷۰ ق - ۱۲۷۱م از جانب ملک ظاهر بیبرس به نیابت او در دمشق منصوب شد و کارهای سلطنت را به دست گرفت. بعد از وفات ملک ظاهر، زمان ملک سعید (۶۷۶ - ۶۷۸ ق / ۱۲۷۷ - ۱۲۷۹م) را هم درک کرد و تا سال ۶۷۸ ق نیابت و امارت را ادامه داد و در سال ۷۰۰ ق - ۱۳۰۰ م درگذشت. امیر کبیر حسام الدین لاجین المنصوری به سال ۶۷۹ ق - ۱۲۸۰م روی کار آمد و نیابت دمشق را یازده سال تا ۶۹۰ ق - ۱۲۹۰م به عهده داشت. نیکبختی، وی را به قدرت و سلطنت کشاند کارش بالا گرفت، حتی از ۶۹۶ تا ۶۹۸ ق - ۱۲۹۶ تا ۱۲۹۸ م به عنوان سلطان الملک منصور امور مصر و شام و حجاز را عهده دار گردید.

هنگامیکه شیخ از مصر به سوی دمشق راه رفت. سلطان مصر به ملک الامراء ایدمرالظاهری نوشت که شیخ عراقی می آید، لازم است که تمام علما و فضلا و صوفیان و اکابر دمشق مقدم همایون او را باعث برکت بدانند و مقام شیخ الشیوخی به او عطا نمایند و وظیفه منظمی به خادمان او بپردازند. چون عراقی نزدیک به دمشق رسید، ملک الامرا مطلع شد و دستور داد تا جمیع خلائق استقبال وی را واجب دانند. تمام اهل شهر به ارادت و عقیدت شیخ عراقی بیرون رفتند^۳ و استقبال شایانی کردند. ملک الامرا به فرمان سلطان مصر، عراقی را لقب شیخ الشیوخ داد و پیشوائی مشایخ تصوف آن دیار به عهده او گذاشت.

شیخ مدتی آنجا به ارشاد و تربیت مردم پرداخت تا اینکه در سال ۶۸۸ ق - ۱۲۸۸م رخت از این جهان بریست. در آن زمان به طوریکه گفته شده حسام الدین لاجین المنصوری امیر دمشق بود. چنانکه به گفته صاحب مقدمه دیوان عراقی: "ملك الامراء باتمامت اهل شهر به عزای او جمع آمدند و فغان و خروش به افلاک رسانیدند و شیخ را در جبل الصالحیه دفن کردند و سه روز به تعزیه مشغول بودند"^۴.

بدین طریق معلوم شد که شیخ عراقی نه فقط در زندگانی خود طرف توجه و مورد احترام امراء دمشق بوده و به گرمی فراوان پذیرفته می شد بلکه بعد از وفات نیز مورد تجلیل و بزرگداشت واقع شده است.

۱ - امراء دمشق فی اسلام: ۱۵ و ۱۵۵ - شذرات الذهب ۵: ۴۵۶ - الدرر المضيئه فی الدوله الظاهرية (انگلیسی) ۱: ۲۳۷ - ۲۳۸ و (عربی) ۲: ۱۸۱.

۲ - همان: ۷۲ و ۱۵۵ - ۱۵۶ - همان (انگلیسی)، ۱: ۲۳۸ و (عربی) ۲: ۱۸۱.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۵ - میخانه: ۴۷.

۴ - همان: ۶۵ - همان: ۲۶.

فصل سوم

آثار و تصانیف

شیخ عراقی جز اینکه عارف بزرگ عصر خویش بوده، در میان نویسندگان و شاعران صوفی مسلک و عاشق مشرب جهان شهرت فراوانی داشته و "بحر المعجم"^۱ خوانده شده و "شیخ عالم عامل عارف عاشق صاحب النثر الفایق والنظم الرایق"^۲ گفته شده است. از آثار معتبر و معروف او می توان دیوان اشعار و مثنوی عشاقنامه و رساله لمعات را نام برد. مؤلف و مرتب کننده دیوان او در مقدمه ای که بر آن نوشته درباره وی چنین می گوید:

"آن یگانه روزگار و مقتدای ائمه کبار از لطیف طبعان و عذب گویان بوده و به محامد کردار و محاسن آثار مشهور و معروف گشته و درر و غررش در ساعد و هر سوار و نظم و نثرش در گوش و گردن روزگار گوشوار"^۳. تصور می رود که شیخ عراقی دارای مؤلفات زیادی بوده، اما چون تمام مقالات و تعلیمات شفاهی وی را ضبط نکرده اند، محتمل است که اکثر آنها به قید کتابت در نیامده و از میان رفته و مفقود شده است. نگارنده آنچه که تا به حال درباره آثار و تصانیف صوفیانه عراقی به دست آورده، شرح می دهد.

از شیخ آثاری به فارسی و عربی بر جای مانده است که از مقدمه دیوان وی چنین مستفاد می شود: "رقت و لطایف عربیهارابه طریقی ادا کرده که تشنگان حال از استماع آن سیراب می شوند، عذوبت و زلال پاریسها به نوعی انشاء کرده که دیده از اطلاع بر آن منور و مزین می گردد".

همه آثار عراقی را به دو دسته باید تقسیم کرد:

الف - آثار منظوم

ب - آثار منثور

الف - آثار منظوم

آثار منظوم شیخ عبارتست از:

-
- ۱ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۶ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷.
 - ۲ - لمعات مع شرح جامی: ۳.
 - ۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۷ - عشاقنامه سوانح عمری: ۵.
 - ۴ - دولت شاه سمرقندی: ۲۳۸ در ذیل شیخ فخر الدین عراقی می نویسد "چندین تصنیف مرغوب در تصوف دارد.."
 - ۵ - کلیات عراقی مقدمه: ۴۷ - عشاقنامه سوانح عمری: ۴.

دیوان اشعار

شیخ سر حلقه سوختگان معرفت و شیفتگان طریقت است. ناله های سوزناکش دل همه درد مندان را به فریاد می آورد و لهیب آتشی که در درون او شعله ور است اثری بر جان خوانندگانش می بخشد و خود وی را به جمال مطلق و حقیقت واحد نزدیکتر می کند. چنانکه در باب دیوان و نظم خویش می گوید:

نه بس که عراقی رابینی توزنظم تر
دروصف جمال اوپرداخته دیوانی^۱

بنا به گفتار حمد الله مستوفی که از مورخان و مؤلفان نزدیک تر به زمان اوست " اشعار محققانه دارد. دیوانش مشهور است"^۲ و به قول دولتشاه سمرقندی " سخنان پر شور و عارفانه دارد و در وجد و حال بینظیر عالم بوده و موحدان و عارفان سخن او را معتقدند"^۳. ترتیب دیوان اشعار شیخ در کلیات وی چاپ تهران به اهتمام استاد فقید سعید نفیسی به قرار زیر است:

۱ - قصاید: در حدود ۲۶ قصیده و ۷۶۳ بیت است که بر خلاف روش قدما شیخ تمام آنها را در مطالب عرفانی - در مدح پیر طریقت خویش و عرفای دیگر و در ستایش خانه کعبه و نعت حضرت پیغمبر (ص) سروده است.

۲ - مقطعات: قطعه نیز قسمتی از قصیده است تعداد آنها شش و شماره ابیات ۴۳ = ۷۶۴ - ۸۰۶ است که بعضی از این مقطعات برای فرزند عزیزش قره العین کبیر الدین و در وصف مولتان و در تهنیت عماد الدین گفته شده است.

۳ - مثلث: در نسخه نامبرده فقط یک مثلث ۸۰۷ تا ۸۲۰ سطر دارای ۷ ثلث است که در وصف قلندر درویش و در دل بستگی به شیرین پسری انشاء شده است.

۱ - کلیات عراقی: ۲۹۱.

۲ - تاریخ گزیده: ۷۳۸ - لطایف اشرفی ۲: ۳۶۴ - نفحات الانس: ۶۰۱.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۳۸.

۴ - ترکیبات: شماره آنها سه و تعداد ابیات $۱۸۲ = ۸۲۱ - ۱۰۰۲$ است. در دو ترکیب بند اول مطالب عشق و عرفان بیان شده و بند سوم را مرثیه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و حال زار خویش اختصاص داده است.

۵ - ترجیعات: شماره آنها چهار و تعداد ابیات $۴۰۱ = ۱۰۰۳ - ۱۴۰۳$ است و در آنها از مطالب علمی و مباحث عشقی و وحدت وجود سخن گفته است. مؤلف تذکره میخانه^۱ یکی از ترجیع بند های عراقی را به نام ساقی نامه ثبت نموده که به مطلع زیر آغاز می شود.

درمیکده با حریف قلاش
بنشین و شراب نوش و خوش باش^۲

۶ - غزلیات: بخش اعظم دیوان اشعار عراقی را غزلیات تشکیل می دهد. شماره آنها بالغ بر ۳۱۳ عدد و تعداد ابیات $۳۰۷۱ = ۱۴۰۳ - ۴۴۷۴$ می رسد. در چند غزل صنعت ملمع نیز به کار رفته است. حافظ، درخشنده ترین ستاره غزل فارسی به استقبال یکی از ملمعات عراقی ملمعی ساخته که بعداً خواهد آمد.

۷ - رباعیات: شماره آنها ۱۶۷ و عدد ابیات $۴۷۴ = ۴۴۷۵ - ۴۸۰۸$ است. رباعیات هم به طرز مخصوص او در مضامین عرفانی و معانی عشقی سروده شده است. به این طریق دیوان اشعار عراقی مشتمل بر انواع مختلف شعر در نهایت لطف و دلنشینی و روانی قریب به پنج هزار بیت می رسد. عراقی به یک وزن و قافیه و ردیف در شعر طبع آزمائی و برخی از ابیات را در جاهای مختلف تکرار کرده است. در اینجا مناسب نیست که در اصالت نسبت اشعار عراقی بحث بشود که تا چه حدی از عراقی است و چه مقدار از دیگران داخل دیوان او شده است، فقط به روایت تذکره میخانه به تعداد اشعار عراقی اکتفا می شود: "اشعار عاشقانه و ابیات عارفانه آن بزرگ که انگشت نمای ملامتیان روزگار بود، بسیار است از قصیده و غزل دو هزار و هفتصد بیت است."^۳

۱ - میخانه: ۴۸ - ۵۰.

۲ - کلیات عراقی: ۱۳۳.

۳ - میخانه: ۴۸، اما تعداد ابیات دیوان عراقی در چاپ سعید نفیسی از انواع مختلف شعر غیر از مثنوی جمعاً ۴۸۰۸ بیت و فقط از قصیده و غزل ۳۸۳۴ بیت است که بعضی از اینها مکرر آمده است.

چنانکه دانسته شد شیخ در اکثر انواع نظم اشعاری سروده است ولی استادی مسلم او در غزلست زیرا در عصری که عراقی می زیست به قصاید کمتر توجه می شد و غزل پیوسته روبه پیشرفت و ترقی بود و از سوی دیگر تصوف و عرفان به اوج کمال رسیده بود و متصوفه در پرده اصطلاحات مجازی مطالب عرفانی را بیان می کردند و غزل را برای این مقصود وسیله ای ساخته بودند. عراقی نیز برای اظهار کمالات و ابراز مقامات خویش به سرودن غزل پرداخت و هنر عراقی در شعر غزل است. آذری طوسی در جواهر الاسرار در تعریف غزل چنین پرداخته است: "از جنس جواهر فنون شعر، هیچ گوهری لطیف تر و جوهری شریفتر از غزل نیست که همه ثمره اعمال و مقامات واحوال و نتیجه عشق و محبت با معشوق و مورث اسرار فراق و وصالست، حاصل که در چمن بوستان فنون اشعارست و طایفه متغزلان، بلبلان آن گلزار و طوطیان شکرستان اهل گفتار: از فنون شعر فن بهترین آمد غزل..."^۱.

اگرچه قبل از شیخ عراقی حکیم سنائی (م. ۵۴۵ق - ۱۱۵۰م)، انوری (م. ۵۸۳ق - ۱۱۸۶م)، خاقانی (م. ۵۹۵ق - ۱۱۹۹م)، ظهیر فاریابی (م. ۵۹۸ق - ۱۲۰۱م)، شیخ عطار (م. ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م) و کمال الدین اسماعیل (م. ۶۳۵ - ۱۲۳۷م) به گفتن غزل پرداخته و غزلیات زیادی هم نوشته اند و از بین اینها سنائی و عطار در عشق و عرفان نیز نامبردار شده اند، ولی مسلم اینست که تا زمان عراقی غزل ترقی نکرده و به صورت مستقل در نیامده، بلکه همانطور به حال سادگی باقی مانده بود. در سده هفتم هجری طبع شعرا و عرفا به طرف غزل متوجه گردید و چون از میان آنها بعضی ها بالفطره عاشق مزاج بودند در کلام آنان خود بخود همان معنی پیدا شد که جان و روح غزل است. ارباب تذکره باهم در این خصوص معتقدند کسانی که غزل را غزل کرده اند همانا شیخ سعدی، شیخ عراقی و مولانا جلال الدین رومی می باشند.^۲

دشتی در مقایسه غزلیات سعدی و عراقی، اگرچه غزل سعدی را در بیشتر موارد بهتر و برتر دانسته است ولی بازهم راجع به غزل عراقی می نویسد: "البته همیشه غزلهای عراقی چنین نیست و بسا اوقات غزلهای بلند یا در غزلی ابیات گیرا و فصیح دارد، اگر چاشنی عرفان هم بدان خورده باشد"^۳.

در اینجا نگارنده اضافه می کند که بیشتر غزلیات و اشعار عراقی اگرچه به ظاهر مجازی به نظر می رسد، ولی در حقیقت جز عرفان و تصوف و عشق معنوی سرمایه ای ندارد و عراقی به طرز بی سابقه و کم نظیری غزل و تصوف را بهم آمیخته است. به قول دشتی نیز "در اشعار عراقی زمینه

۱ - اشعة اللمعات، منتخب جواهر الاسرار: ۴۰۷ - ۴۰۸. اما دکتر محمد معین در حافظ شیرین سخن: ۳۸۰ این تعریف و توصیف غزل را به اشتباه، به استناد از اشعة اللمعات جامی نقل کرده است.

۲ - سوانح مولوی رومی: ۳۸ - ۳۹.

۳ - قلمرو سعدی: ۲۱۹.

اصلی غزل و افکار عرفانی به آن ملاحظه و جذبه و معنویت بیشتری داده است.^۱ به قول ادوارد براون شیخ عراقی را یک قلندر و درویش تمام عیار باید دانست که هیچ وقت در بند نام و مقام خود نبوده و هر صورت یا موجود نیکو و جمیل را آئینه ای از وجود حق دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان می دیده است و در طبیعت او فقط عشق را دست استیلا بود و از این رو غزلیات او تماماً غراست و پر از شور و شوق است و قوت قریحه و حسن ابداع او به مراتب از برخی شعرای دیگر بیشتر و برتر بوده است.^۲ بیشک عراقی عاشق سوخته ایست و سخنانش از سوز درون و شوق باطن و کمال نفس او حکایت می کند. جز در غزلیات او در انواع دیگر شعر وی نیز التهاب درونی و سوزنهایی او دیده می شود و این شوق گاه با تأمل در معارف و حقایق عرفانی همراه و گاه با توصیفات بدیع و کم سابقه ای از حالات سالکان و واصلان آمیخته است.^۳ از دانشمندان اروپائی اسپرنگر (Sprenger) به سبب سر مستی و شور بر عراقی خرده گرفته است.^۴ و دیگری به نام سر دینسن رأس (Sir Denison Ross) بعضی از غزلیات او را به شعر انگلیسی ترجمه نموده.

دیوان اشعار عراقی علاوه بر اینکه به صورت نسخه های خطی فراوان در کتابخانه های مختلف جهان محفوظ است، در شبه قاره پاکستان و هند در لاهور و لکهنو و کانپور و بمبئی در زمانهای پیاپی به چاپ سنگی رسیده است. یکی از ترجیعات شیخ عراقی در مجموعه رسایل و اشعار عرفانی به نام معارف العوارف در تهران و شیراز چاپ شده. اخیراً سعید نفیسی دیوان اشعار عراقی را در کلیات آثار او از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸ هجری شمسی به تدریج طی چهار مرتبه در تهران به طبع رسانده است که مورد استفاده پژوهندگان و اهل ادب و عرفان قرار می گیرد.

۱ - سیری در دیوان شمس: ۸۷.

۲ - براون تاریخ ادبیات (انگلیسی)، ۳: ۱۲۴ - از سعدی تاجامی: ۱۷۰ - ۱۷۱.

۳ - گنج سخن ۲: ۱۷۵.

۴ - فهرست کتابخانه اوده: ۱: ۴۴۰ - از سعدی تاجامی: ۱۷۱.

۵ - مانند غزلی به مطلع زیر:

مرا جز عشق تو جانی نمی بینم نمی بینم

دل را جز توجانانی نمی بینم نمی بینم

کلیات عراقی: ۲۴۲ - براون تاریخ ادبیات (انگلیسی) ۳: ۱۳۱.

۶ - فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱: ۴۱۷، ۷۴۸ و ۲: ۲۲۴۰ ترجیع بندی با مقطع تکرار زیر و با حذف بند نخستین در معارف العوارف: ۲۹۵ - ۳۰۱ ملاحظه شود:

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین

مثنوی عشاقنامه ۱

۱ - در اواخر سال ۱۹۷۳ میلادی جولیان بالدیک ، در مجله ستودیا ایرانیکا ج ۲ ، ۱ : ۶۷ - ۷۸ به استناد از یادداشت بلوشه در فهرست نسخه های خطی فارسی پاریس ، راجع به مثنوی عشاقنامه شیخ به زبان انگلیسی مقاله ای انتشار داده و در آن کوشیده است که سراینده اصلی مثنوی به جای شیخ ، یک نفر دیگر به نام شیخ عطائی می باشد . می نویسد که شیخ عطائی پارچه فروشی می کرد . چون بازارش گرم نبود ، از پارچه فروشی دست کشید و به مسجد توقات رفت ، در آنجا هزار بیت مثنوی به نام شیخ منظوم کرد .

نگارنده رساله حاضر به عقیده نویسنده مقاله مذکور موافقت ندارد ، به دلایلی چند :

اول اینکه نسخه پاریس در نصف اول قرن پانزدهم میلادی - نهم هجری کتابت شده ، و قتیکه در چاپ عشاقنامه به اهتمام سعید نفیسی ، صرف نظر از نسخه های مطبوعه در کانپور و لاهور و بمبئی ، از دو نسخه خطی قدیمی تر استنساخ شده در آغاز قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری استفاده شده است . (کلیات عراقی ، دیباچه : ۳۵) .

دوم اینکه دو نسخه معتبر و مهمتر ، موجود در استامبول با تاریخ ۸۲۶ ق / ۱۴۲۲ م) و در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران با تاریخ ۸۵۸ ق - ۱۴۵۳ م هم مثنوی را از شیخ نشان داده اند (فهرست مزوی ، ج ۴ : ۳۰۰۳) . سوم ، در برخی از کتب عرفانی متقدم در ضمن شرح مطالب به صراحت از عشاقنامه شیخ به عنوان رساله منظوم وی استشهد جسته است .

چهارم ، کاتب بی نام نسخه پاریس بدون ذکر مدرک و سند ، فقط به استفاده از گفتار دانشمندان ، مثنوی را به عطائی منسوب کرده است . (ستودیا ایرانیکا ج ۲ ، ۱ : ۶۸) .

پنجم ، به قول دکتر آهوجیه (ایندوایرانیکا، ۱۷ (۱۹۶۴) ۴ : ۳۰) "عراقی مدتی دراز فدای تعصب عمومی شد و عشق افلاطونی او شاید ، بیشتر مسئول بی اعتنائی ها باشد" . همچنین به گفتار مولانا جامی در آغاز اشعة اللمعات " اهل تقلید رقم رد بر آن کشید و دامن قبول از آن درچیده و این فقیر نیز چون آن رد و انکار را می دید از شغل آن فراغت می ورزید" . و کاتب نسخه پاریس ظاهراً از ارادتمندان عطائی می باشد ، ممکن است از بدنامی عراقی سوی استفاده کرده ، برای عطائی گمنام اینچنین زمینه ای فراهم ساخته باشد .

ششم ، شغال عطائی پارچه فروشی مذکور افتاده و مثنوی عشاقنامه که مشحون از غزل است جنبه ابتکاری دارد ، بعید است که یک نفر بازاری چنین اثر ابتکاری در ادب فارسی به وجود بیاورد ، اما شیخ که متصوف شاعر پیشه بود ، می توانست مبتکر شیوه جدیدی باشد .

هفتم ، چون شیخ شاعر متصوف بود ، حتماً باید مانند پیشوایان تصوف سنائی و عطار و مولوی مثنوی بسراید . هشتم ، شیخ عارف عاشق مسلک و سوخته محبت الهی بود ، مثنوی عشاقنامه با افکار او ، گرمی و گیرندگی آن باجذبه و سوختگی وی عیناً مطابقت دارد .

نهم ، حکایاتی که راجع به شیخ احمد غزالی و شیخ روزبهان بقلی و دیگران در مثنوی بیان شده ، دلیلی است که سراینده ، آن شیخ است زیرا که از نظر عقاید عاشقانه ، آنها نزدیک بهم دیگراند .

حاصل اینکه به ظن غالب مثنوی عشاقنامه یا ده فصل از تصانیف شیخ است و گفتار کاتب نسخه خطی پاریس ، و قول بلوشه نگارنده فهرست پاریس مبنی بر جعل می باشد ، و اساس مقاله آقای جولیان بالدیک بر آن قرار گرفته است ، لذا مورد پذیرش و قبولیت نیست .

البته منظومه ای به عنوان " مشهد انوار " در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۰ / ۱۸۳۹ و ۱۵ / ۲۱۹ به اشتباه به شیخ نسبت داده شده است . این منظومه در کتابخانه نامبرده به شماره ۲۹۵۰ ، صص ۲۲۳ - ۲۲۶ محفوظ است . چون نگارنده به آن نگاهی انداخته در سبک آن شک کرده و به محمد تقی دانش پژوه نشانش داده و ایشان به سهو خود اعتراف آوردند و گفتند که منظومه غالباً از غزالی مشهدی باید باشد نه از عراقی همدانی .

مثنوی عشاقنامه شیخ به نامهای مختلف و گوناگون موسوم است از قبیل ده فصل ۱، ده نامه، عشاقنامه ۲، عشق نامه ۳ کاشف الاسرار سبحانی ۴. شیخ این را بر وزن حدیقة الحقیقه حکیم سنائی غزنوی، در بحر خفیف مسدس محذوف (فاعلاتن - مفاعلن - فعْلن) مشتمل بر ابیات $4809 = 1064$ تا ۵۸۷۲ مطابق چاپ سعید نفیسی در کلیات عراقی و دارای ۱۰۵۸ بیت بنابر طبع دانشمند انگلیسی آرتور ج. آربری (Arthur J. Arberry) به نظم در آورده و این مثنوی در واقع خلاصه ای است در بیان مراتب عشق و حالات عاشقان و کیفیت حکمت و عرفان که با این بیت شروع می شود.

هرکه جان دارد و روان دارد
واجب است آنکه درد جان دارد

عراقی در آغاز مثنوی شیوه پیشینیان را به کار برده است. چنانکه شعر مثنوی معمولاً با توصیف صفات پروردگار عالم شروع می شود، عراقی در دیباچه حمد و ثنای خدای ذوالجلال را بیان نموده و این حمد و ثنا غالباً با کنایات و استعارات فراوان آمیخته است. پس از آن عراقی به نعت حضرت رسول (ص) و مناقب یاران وی و ذکر خواجه ممدوح پرداخته است. بی مناسبت نیست که از عناوین دیباچه مطول مثنوی مطابق نسخه ای که به اهتمام آربری به چاپ رسیده است در اینجا ذکری شود.

- ۱ - بسم الله الرحمن الرحيم
- ۲ - در تصفیه نهاد گوید
- ۳ - فی نعت سید المرسلین
- ۴ - در فضیلت خلفای راشدین

- ۱ - عشاقنامه: ۳۷ - ۴۳ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۶ به قول عراقی
تأنویی ز عشق آغازم وین چنین تحفها بپردازم
کلماتیست از مخارج اصل اندر و هست مندرج ده فصل
و نیز رک: ریاض العارفین: ۱۶۳.
- ۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۲۷.
- ۳ - فهرست مجلس ۳: ۲۵۵ - فهرست خطی متزوی ج ۴: ۳۰۰۳.
- ۴ - میخانه: ۴۵ - کلیات عراقی چاپ لاهور: ۱۸۵ که عنوانش "مثنوی از تصنیف شیخ عراقی رحمه الله" مرقوم گردیده است.
- ۵ - عشاقنامه: ۲۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۲۷.
- ۶ - در باب عنوانات دیباچه مثنوی عشاقنامه باید گفته شود که میان نسخه های چاپی تهران و شبه قاره پاکستان و هند اندکی تفاوت است، ولی چون به نظر نگارنده لزومی به تذکرنداشته از بازگو کردن آنها صرف نظر کرده است.

- ۵ - در نصیحت عوام گوید
- ۶ - در صفت ده فصل گوید
- ۷ - در مدح صاحب‌دیوان
- ۸ - در نصیحت ملوک
- ۹ - حکایت سکندر و ارسطو
- ۱۰ - در حسب حال خویش گوید

شیخ در پایان این دیباچه در قطعه‌ای چنین شرح می‌دهد که حال روحی و عشق حقیقی او را به نوشتن این کتاب برانگیخته است و بیان کیفیت درونی خویش را با این بیت آغاز می‌کند:

صاحباً راز اندرون بـنـهـفـت
تـانـپـر سـی زـمـن، نـخـوا هـم گـفـت^۱

در بیت آخر این قطعه منظومه را به نام ده فصل یاد کرده به این طریق:

کلماتیست از مخارج اصل
اندر و هست مندرج ده فصل^۲

ده فصل آن مطابق چاپ آربری بدین متوال است:

- فصل اوّل: در صفت عشاق
- فصل دوّم: در صفت عاشق و معشوق
- فصل سوّم: در صفت عاشقان و عارفان
- فصل چهارم: در بیان عشق
- فصل پنجم: در کمال انسان در عشق
- فصل ششم: در بیان شوق دوست
- فصل هفتم: در غلبات عشق
- فصل هشتم: در خطاب به معشوق
- فصل نهم: در بیان حقیقت عشق

۱ - عشاقنامه: ۴۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۶.

۲ - همان: ۴۳ - همان: ۳۳۶.

فصل دهم: در خاتمت کتاب

در هر یک از فصول دهگانه و دیباچه و خاتمه منظومه، مبحثی از مباحث عرفانی را مطرح کرده و عشق خدائی را شرح داده و آن را همراه با تمثیل‌ها و حکایات به پایان رسانیده است و در ضمن ایراد تمثیلات و حکایات برخی از صوفیه مانند ابوبکر شبلی و بابا کوهی و احمد غزالی و روزبهان بقلی و شیخ نجم الدین کبری را که ذوق جمال پرستی و عشق مجازی پیدا کردند و به وسیله آن به منتهای عشق الهی و حقیقی نایل آمدند یاد می‌کند و حقایق معنوی را بیان می‌کند. این مثنوی را اسلوبی بدیع است که بدان از دیگر مثنوی‌های فارسی امتیاز می‌یابد و آن اینست که هر فصل با ابیاتی چند در بیان حقیقت عشق شروع می‌شود و سپس با حکایتی منظوم و نیز با تغزلهای عاشقانه که به همان بحر مثنوی ساخته شده است، مزین می‌گردد.^۱ این نکته شایان توجه بسیار است که عراقی در میان مثنوی خود چندین غزل را گنجانیده و به ساقی نامه هم پرداخته است.^۲

درباره زمان تألیف مثنوی عشاقنامه سعید نفیسی سال ۶۸۰ ق - ۱۲۸۱ م را تذکر داده و دکتر صفا بین سالهای ۶۸۰ - ۶۸۳ ق / ۱۲۸۱ - ۱۲۸۳ م نوشته است.^۳ ولی اگر از نظر تاریخی به احوال عراقی نگاه کنیم، وی ظاهراً در آن عصر در شام به سر می‌برده و تا ۶۷۵ ق - ۱۲۷۶ م یعنی سال شهادت امیر معین الدین پروانه - در روم بوده و بعد از او در همانجا با خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان جوینی آشنا شده است و به ظاهر در همان اوان باید، مثنوی خویش را سروده و به نام خواجه صاحب‌دیوان کرده باشد. به روایت مقدمه دیوان خواجه خودش عراقی را در روم از دست مغولان نجات داده و راه فرار او را فراهم ساخته است. سپس به مصر رفته و سلطان مصر ملک ظاهر بیبرس (م. ۶۷۶ ق - ۱۲۷۷ م) پایه شیخ الشیوخی و پیشوایی صوفیان را به او عطا نموده و در حین حیات سلطان بیبرس از آنجا به دمشق شتافته است. محققان نامبرده هم به این نکته اشاره‌ای کرده‌اند. بنابراین به شواهد تاریخی به طور قطع نمی‌توان گفت که عراقی مثنوی را در سال ۶۸۰ ق -

۱ - از سعدی تاجامی: ۱۷۷.

۲ - در کلیات عراقی چاپ لاهور: ۱۹۷ و چاپ لکهنو: ۲۱۳ زیر عنوان "ساقی نامه" قطعه‌ای به این بیت آغاز می‌شود:

ساقیا باده صبح بده

عاشقان را غذای روح بده

ملا عبد النبی فخر الزمانی قزوینی در تذکره میخانه: ۴۹ که آن را تماماً به سرایندگان ساقی نامه‌ها اختصاص داده به عنوان "من مثنوی کاشف الاسرار سبحانی فخر الدین ابراهیم عراقی قدس سره" قطعه‌ای به رسم تیمن و تبرک درج نموده که آن مست میخانه الهی به روش ساقی نامه منظوم ساخته و آن را به بیت زیر شروع نموده است:

از عراقی سلام بر عشاق

آن جگر خستگان تسیر فراق

(کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۳)

۳ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۳۱ - صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۷۶.

۱۲۸۱م یا بعد از آن سروده مگر اینکه در طول اقامت خویش در دمشق آن را پرداخته و به نام خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان کرده باشد و گرنه به ظاهر در دوران حیات خود در روم، در حدود سال ۶۷۵ یا ۶۷۶ق - ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷م باید سروده باشد.

بنا به گفتار آربری که منظومه هائی به نام عشق‌نامه پیش از زمان عراقی وجود داشته و در آنها موضوع عشق خدائی با آزادی و روشنی بیشتری بیان شده است نخستین شاعری که چنین شعری را به او نسبت می‌دهند، سنائی است، ولی انتساب چنین منظومه‌ای به سنائی تا اندازه‌ای مشکوک به نظر می‌رسد.^۱ مثنوی دیگر مانند آن به کمال اسماعیل اصفهانی منسوب است.^۲ بهر حال بنابه گفتار دکتر عبدالحسین زرین‌کوب شیخ در مثنوی خویش وزن حدیقه سنائی و لحن پرشور و هیجان مثنویات عطار نیشاپوری را دارد. هر چند از حیث تنوع و کثرت معانی مثنوی عراقی به پایه حدیقه الحقیقه نمی‌رسد، اما هم سلاست و انسجام آن بیشتر است و هم درد و سوز آن افزون‌تر. (۳۵) لیکن از نظر معانی بکرو مضامین عالی و مطالب عرفانی به هیچ وجه با منطق الطیر عطار و مثنوی معنوی قابل مقایسه نیست.

با این همه مثنوی عراقی به طرزی شیوا و نغز سروده شده و او در آن استادی خویش را نشان داده، هم به ادب صوفیه رنگ خاصی بخشیده و هم در ادبیات فارسی شیوه مخصوصی را به وجود آورده است. این روش عراقی بعداً منشاء ایجاد منظومه هائی به نام عشاقنامه یاده نامه گردیده که در فصل آخر ذکر آنها خواهد آمد.

مثنوی عشاقنامه عراقی همراه با مقدمه دیوان او در شرح سوانح عمری شیخ عراقی - که نویسنده آن معلوم نیست - در سلسله نشریات انجمن تحقیقات اسلامی بمبئی به شماره هشت در سال ۱۹۳۹ میلادی با ترجمه انگلیسی تماماً به نظم به اهتمام پرفسور آرتور ج. آربری در کیمبریج (Cambridge) به چاپ رسیده است. علاوه بر آن در ضمن کلیات عراقی نیز در شبه قاره و اخیراً در تهران به کوشش نفیسی مکرر طبع گردیده است.

ابیات پراکنده فارسی

علاوه بر دیوان اشعار و مثنوی عشاقنامه ابیاتی به صورت پراکنده از عراقی در مجموعه های

۱ - مثنوی های مقدمه مدرس رضوی: ۴ - ۶.

۲ - روزگار نو ۱، ۳: ۲۷.

۳ - ارزش میراث صوفیه: ۱۸۱.

خطی و سفینه ها و جنگ ها در کتابخانه های مختلف ایران و جهان یافت می شود، و گاهی در تذکرها به اشعاری از عراقی بر می خوریم که در نسخه های خطی و عکسی و چاپی دیوان اشعار او نیست، مثلاً در هفت اقلیم و ریاض الشعرا و مخزن الغرایب رباعیاتی^۲ از وی منقول است و در شمع انجمن بیتی آمده که در کلیات عراقی چاپ نفیسی دیده نمی شود. این بیت به ظاهر مطلع غزلیست:

۱ - بنابر قلت وقت و عدم فرصت، صرف نظر از اشعار پراکنده عراقی مندرج در سفینه ها و جنگ ها، فقط به "قصیده عراقی قدس سره که در مجموعه ای در علم کیمیا محفوظ در کتابخانه مجلس شورای ملی تهران جا گرفته، اشاره می شود و اکتفا می گردد. این قصیده به عنوان مزبور، در مجموعه نامبرده به شماره ۲۷۸۰ : ۴۷ - ۵۰ شامل ۳۴ بیت می باشد که مطلع آن اینست:

حیوة خضر صنعت ز آب حیوان است
تو هم بجو که به ظلمات خاک پنهان است

و در پایان آن گفته:

اگر که پاک شوی چو عراقی از سر صدق رسی به علم شریفی که کار پاکان است
چو خاک راه بود کیمیا عراقی را چرا که در نظرش خاک کوی جانان است
بیاد می بدهد کیمیا چو در دستش غبار درگه شاهنشاه خراسان است
هر آنکه خاک در آستان حضرت اوست چو فرقدان بدرش خاک فرق کیوان است

ظاهراً این قصیده در توضیح مطالب علم کیمیا نقل گردید و پر از اصطلاحات همان علم است و رساله ای که در آن قصیده عراقی ثبت شده است، به دلیل بیت زیر در قرن سیزدهم هجری نگارش یافته است:

در سنه بعد الف دو صد و پنجاه و شش
غره ماه رجب کرده مرا او شعار

(فهرست مجلس، ج ۹، ۱: ۲۲۷)

بهر صورت به طور قطع نمی توان رای داد که این قصیده از عراقی مراد ماست یا شاعری دیگر متخلص به "عراقی" این را به نظم در آورده است. بهر حال قصیده بسیار مفید و ارزنده ای است.

۲ - بت خانه و مسجد همه از اسبابست هر کس که بماند همچنان در خوابست
آنجا که بسینند خدا را پساکان نه مسجد و بت خانه و نی محرابست

(هفت اقلیم ۲: ۵۳۸)

یارب تو مرا بخود توانگر گردان وز هرچه جز از تست دلم برگردان
آمیخته شد من دغل بانقدم آخر نظری، من مرا زرگردان

(هفت اقلیم ۲: ۵۳۸ - مخزن الغرایب عکسی مرکزی ۳: ۲۶۹)

گفتی که شب آیم ارچه بیگاه شود باشد که زبان خلق کوتاه شود
بر خفته گذر کجا توانی کردن؟ کز بوی خوش تو مرده آگاه شود

(ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ - مخزن الغرایب عکسی ۳: ۲۶۹)

امید بلبل بیدل زگل وفاداریست
ولی وفا نکند شاهی که بازاریست^۱

اشعار متفرقه عربی

گذشته از آثار منظوم فارسی، همانطور که در این فصل اشاره گردیده از عراقی اشعاری به زبان عربی هم برجای مانده است. آن ابیات شامل انواع گوناگون سخن عراقی است که گاهی به صورت بیت کامل و گاهی به صورت مصراع تبرکاً ذکر شده است.^۲ مقداری اشعار تازی به صورت ملمعات^۳ در غزلیات و ترجیعات عراقی ثبت است. نگارنده قصیده ای تماماً به عربی در حمد خدای تعالی را که در نسخه های عکسی دیوان عراقی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که از نسخ خطی نزدیک به زمان اوست و در ترکیه عکس برداری شده، به دست آورده، به این مطلع:

تعالی من توحید بالکمال
تقدس من تفرد بالجلال^۴

یعنی: بلند مرتبه است کسی که به کمال یگانه شد و مقدس است کسی که از جهت بزرگی بی همتاست.

این قصیده در کلیات چاپ لکهنو و لاهور نیز با برخی دیگر از قطعات عربی عراقی مندرج است. ه قطع نظر از آثار منظوم که در آنها ابیات تازی دیده می شود، رسائل منشور عراقی مانند لمعات و لطیفه فی الذوقیات و حمدالله و مشآت و مکاتیب هم دارای اشعار عربی نغز است.

سبک عراقی در نظم

نگارنده به منظور رعایت موضوع کتاب، از خصوصیات لفظی آثار منظوم عراقی صرف نظر کرده، اینک به طور اختصار به مختصات معنوی اشعار عراقی اشاره می کند. سبک شعر را به اصطلاح "سبک عراقی" باید نامید. چنانکه گفته شد عراقی تقریباً در تمام ابواب سخن اشعاری سروده و کلامش ساده و استوار و استادانه است و در غزل عاشقانه شورانگیز بیشک یکی از بزرگان

۱ - شمع انجمن: ۲۸۹ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۴۰ - ۴۱.

۲ - کلیات عراقی: ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۶.

۳ - کلیات عراقی چاپ لاهور: ۳۵-۳۷ و چاپ لکهنو: ۳۷-۳۹ و چاپ چهارم نفیسی: ۱۳۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸.

۴ - دیوان عراقی عکسی مرکزی، شماره ۱۱۰۹: ۴۰ و شماره ۱۰۷۲: ۱۲۹ - کلیات عراقی چاپ لاهور ۳۱ و چاپ لکهنو: ۳۳.

۵ - کلیات عراقی چاپ لاهور: ۳۳ - ۳۵ و چاپ لکهنو: ۳۵ - ۳۷.

زبان فارسی است و بیانش بسیار شیرین و روان و طرب انگیز است که او را با سرایندگان بزرگ برابر می‌کند. وی در غزل و پس از آن در ترجیع بند و رباعی از اقسام دیگر شعر توانا تر بوده و پس از آن در قصیده و در مرحله آخر در مثنوی مهارت داشته است. به همین جهت مثنوی او از اقسام دیگر شعر وی پست تر است. لیکن باز هم عراقی در دیبچه مثنوی "در صفت ده فصل گوید":

صورتش همچو معنیش زیبا خالی از حشو و صافی از ایضا...
لفظ و معنی او همه مطبوع عشق رابتهای او ینبوع...
غزلیات و مثنویاتش
چون حکایات اوبه غایت خوش^۲

گفته شد که عراقی در غزل عشقی و عرفانی استادی مسلم است و برخی از غزلهای او را باید چنین تعبیر کرد که از طریق الهام سروده و به منتهای شهرت رسیده است.^۳ زبانی فصیح و ساده که

- ۱ - کلیات عراقی دیبچه نفیسی: ۴۱.
- ۲ - عشاقنامه: ۳۷ - ۳۸ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۲ - ۳۳۳.
- ۳ - به طور نمونه غزلی با مطلع زیر ملاحظه شود که به قول معروف شیخ عراقی این را در خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا هنگام چله نشینی سروده بود:

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

(کلیات عراقی: ۱۹۳).

البته پوشیده نماند، بیت زیر این غزل:

"به گیتی هر کجا درد دلی بود
به هم کردند و عشقش نام کردند"

به وسیله برخی از مؤلفان و محققان مورد نقد قرار گرفته است بدین طریق:
در نسخه خطی تذکره عرفات العاشقین، محفوظ در کتابخانه ملی ملک تهران، به شماره ۵۳۲۴ به ذیل عرقه شیخ عراقی، در حاشیه غزل مزبور، در مورد بیت مطمع نظر چنین مسطور است: "و آن بیت مشهور که به سهو از عراقی دانسته، داخل این غزل می خوانند، از صفی الدین یزدی است، هکذا".
و در تذکره لباب الالباب در پاورقی ص ۲۳۱ و تعلیقات میرزا محمد بن عبدالوهاب تزوینی "ص ۶۱۹ به مناسبت دو بیت:

"چه دردست این که عشقش نام کردند وزو آشوب خاص و عام کردند
هر آنچ اندر زمانه درد دل بود یکی کردند و عشقش نام کردند"
که از غزل "امام صفی الدین یزدی" است، نوشته شده است: "عراقی غزلی مشهور دارد بر همین وزن و قافیه، مطلع آن

از هرگونه ابهام و تعقیدی بری است بار افکار عراقی را به آسانی می کشد. روانی کلام او که همه جا داستان عشق را باروشنی به گوش فرومی خواند برای همه دلانگیز و دلنشین است، زیراسخنش از دل دردمند برخاسته و چون ناله مرغان گرفتار نشانی دارد که روح را تسخیر می کند و جسم را مسحور می سازد. جایی که سخن از تصوف و عرفان و عالم آنسوی طبیعت به میان می کشد و همه چیز و همه کس را نموداری از ذات واجب الوجود و حقیقت مطلق نشان می دهد. عراقی در سادگی و روانی هنر نمائی مخصوص دارد و ابهامی که ملازم کلام عرفاست در ابیات وی کمتر دیده می شود. اقطعه ای از ترجیع بند وی به این بیت آغاز می شود:

همه عالم چو عکس صورت اوست
بجز از او کسی ندارد دوست ۲

درسبک شیخ شالوده گفتار هرچند به زبان فارسی ریخته شده ولی اشعار او از عربی عاری نیست و چون عراقی حافظ قرآن مجید بود، در اشعار خویش آیات قرآن را تضمین کرده و کلمات آن را گنجانیده مانند: والضحی ۲، یاسین ۲، طه ۵، واللیل ۶، سدرۃ المنتهی ۷، عروۃ الوثقی ۸، جنت

ادامه پاورقی: - اینست:

نخستین باده کاندر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند
و ظاهراً در جواب همین غزل است و بیت دوم با آنکه تصرفی در غزل عراقی است:
به عالم هر کجایم و بلا بود
به هم کردند و عشقش نام کردند"

اما با در نظر گرفتن قرائن و سوابق این غزل شیخ بعید است که او به غزل صفی یزدی توجه داشته باشد، لیکن به لحاظ اشتراك فکر و اندیشه احتمال هست که عراقی از ش استفاده گرفته و به همان قافیه و ردیف غزلی سروده و برخی ترکیبات صفی یزدی را در آن گنجانیده باشد.

- ۱ - تجلیات عرفان: ۶۱.
- ۲ - کلیات عراقی: ۱۲۰.
- ۳ - کلیات عراقی: ۷۴ - قرآن (ضحی) ۱:۹۳.
- ۴ - کلیات عراقی: ۷۴ - قرآن (یس) ۱:۳۶.
- ۵ - کلیات عراقی: ۷۴ - قرآن (طه) ۱:۲۰.
- ۶ - عشاقنامه: ۳۴ - قرآن (لیل) ۱:۹۲ و (ضحی) ۲:۹۳.
- ۷ - کلیات عراقی: ۸۵ - قرآن (النجم) ۱۴:۵۳.
- ۸ - کلیات عراقی: ۷۴ - قرآن (لقمان) ۲۲:۳۱ و (بقره) ۲:۲۵۶.

الماوی،^۱ قاب قوسین،^۲ سبحان الذی اسرى،^۳ الذی لاله الا هو،^۴ صمد لم یلد ولم یولد و امثال آنها. گاهی اقوال صوفیه توأم با کلمات و اشعار عربی را زینت کلام خویش ساخته، از قبیل: سجانى،^۵ وانا الحق^۶ و لیس فی جبتى سوى الله^۷ و رؤیة الحسن راحة الاعین^۸، گاهی مضامین را از قرآن حکیم اقتباس کرده،^{۱۰} و گاه با ذکر اسامی انبیاء عظام مثل: مصطفی^{۱۱} و ابراهیم^{۱۲} و یوسف^{۱۳} و موسی^{۱۴} و عیسی^{۱۵} علیهم السلام به معجزات و قصص آنان اشاراتی نموده است و بعضی معانی عراقی

- ۱ - کلیات عراقی: ۷۷، ۷۵ - قرآن (سجده) ۱۹: ۳۲ و (النجم) ۱۵: ۵۳.
- ۲ - کلیات عراقی: ۷۴ و عشاقنامه: ۳۴ - قرآن (النجم) ۹: ۵۳.
- ۳ - کلیات عراقی: ۷۴ - قرآن (بنی اسرائیل) ۱: ۱۷.
- ۴ - عشاقنامه: ۲۹ - قرآن (حشر) ۲۲: ۵۹ - ۲۳.
- ۵ - عشاقنامه: ۲۹ - قرآن (اخلاص) ۱۱۲: ۲ - ۳.
- ۶ - قول بایزید بسطامی: کلیات عراقی: ۱۰۳، ۱۱۲.
- ۷ - قول حسین بن منصور حلاج: کلیات عراقی: ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۸۰، ۳۴۴ - عشاقنامه: ۵۴.
- ۸ - قول جنید بغدادی: عشاقنامه: ۵۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۴.
- ۹ - قول امام احمد غزالی: عشاقنامه: ۹۳ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۹.
- ۱۰ - قرآن (احزاب) ۳۳: ۷۲ "انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً. مقایسه شود با:

عجب، چرا به عراقی سپرد امانت را؟
نمود در همه عالم کسی نگهبانش
مگر که راز جهان خواست آشکارا کرد
بدو سپرد امانت، که دید تساوانش
(کلیات عراقی: ۲۱۷ - ۲۱۸)

و نیز:

گرچه جان تواست کان علوم
در تن تست گلخنی ز ظلوم
آنکه در جان ترا اصول نهاد
لقب جسم تو جهول نهاد
(عشاقنامه: ۶۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۴)

در این زمینه ابیات عراقی با حافظ قابل مقایسه است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(تزوینی، دیوان حافظ: ۱۲۵)

- ۱۱ - کلیات عراقی: ۶۹، ۸۲، ۸۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۳۳۰ - عشاقنامه: ۳۴.
- ۱۲ - کلیات عراقی: ۲۹۲، ۳۶۷.
- ۱۳ - کلیات عراقی: ۷۹، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۹۱، ۳۳۸، ۳۵۰.
- ۱۴ - کلیات عراقی: ۱۳، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۷، ۸۲، ۸۸، ۲۹۰، ۳۶۷.
- ۱۵ - کلیات عراقی: ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۲، ۸۸، ۹۸، ۲۵۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۱.

با احادیث نبوی قابل تطبیق است.^۱

علاوه بر آن شیخ در اشعار خویش به قصه های عشقی معروف مانند: یوسف و زلیخا^۲، و امق و عذرا^۳، فرهاد و شیرین^۴، مجنون و لیلی^۵ و یس و رامین^۶ و محمود و ایاز^۷ اشاره می کند. اسامی پرندگانی را مانند سیمرغ^۸ و عنقا^۹ و هما^{۱۰} در معانی خاص عرفانی و مراتب عشق و ایمان به کار می برد. نفیسی نوشته است: "من در زبان فارسی شاعری رانمی شناسم که مانند فخرالدین عراقی در بیان عشق (خواه مجازی و خواه حقیقی) تا این اندازه دلیر و بی باک و بی پروا و بلند پرواز بوده باشد. حتی در ادبیات زبانهای دیگر تا این اندازه بلند پروازی در بیان عشق دیده نشده است. آن شیفتگی و آشفته گی عاشقانه که در شرح حال وی نوشته اند همه جا در اشعار وی صریح و آشکار است. عاشق پیشگان معروف زبان فارسی مانند سعدی و حافظ و وحشی که سرآمد داستان سرایان عشق و دلدادگی هستند باز در صراحت گفتار و اوج بیان به عراقی نمی رسند. خمریات وی نیز که البته از مغاللات او کمتر است پایه بسیار بلندی دارد و شاهکارهای آنارئون شاعر معروف یونان

۱ - "رایت ربی فی احسن صوره"، (عبر العاشقین کربن و معین: ۷۴) مقایسه شود با:

بهر چه می نگرم صورت تو می بینم
ازین میان همه در چشم من تو می آئی

(کلیات عراقی: ۲۹۹)

من رانی فقد رأی الحق، (کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۷)
مقایسه شود با:

حق را ندید آنکه رخ خوب من ندید
بساری نظاره کن رخ انوار گسترم

(کلیات عراقی: ۸۷)

"کنت سمعه و بصره و یده و لسانه". (کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۵ - مقالات شمس: ۳۰۸)، و مقایسه شود با:

چون تقرب کنی به طاعت دوست
چشم و گوش و زبان و مغز تو اوست

(عشاقنامه: ۳۱)

۲ - عشاقنامه: ۴۶ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۸.

۳ - عشاقنامه: ۵۷ - کلیات عراقی: ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۴۶.

۴ - کلیات عراقی: ۱۲۰.

۵ - کلیات عراقی: ۱۶۳ - ۱۶۴.

۶ - عشاقنامه: ۵۸ - کلیات عراقی: ۳۴۶.

۷ - کلیات عراقی: ۱۲۰، ۱۹۴.

۸ - عشاقنامه: ۴۶ - کلیات عراقی: ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۸۴.

۹ - کلیات عراقی: ۱۸۲، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۶۴.

۱۰ - کلیات عراقی: ۲۳۷، ۲۳۸.

قدیم و ابونواس سراینده مشهور عرب و ابن الفارض شاعر بزرگ مصری رابه یاد می آورد.^۱ منتهی در باب سبک و اسلوب شیخ مهمتر آنست که به وسیله او اصطلاحات عاشقانه و عارفانه بیش از پیش توسعه و بسط یافت. هرچند قبل از وی، سنائی و عطار برای بیان مطالب عشقی و عرفانی کلمات مجاز رابه کار برده‌اند ولی عراقی اصطلاحات عرفانی رابه شکل رساله ای مدون ساخت که مورد استفاده ارباب تصوف و اهل تحقیق قرار گرفت و بعداً رساله های متعدد دیگر در پیروی از آن به وجود آمد.

ب - آثار منشور

آثار منشور شیخ دارای سه قسمت است:

۱ - آثار موجود

۲ - آثار مفقود

۳ - آثار منسوب

۱ - آثار موجود

لمعات

مهمترین و مقبول ترین اثر منشور عراقی رساله ایست که اسم متداول آن لمعات است. در بعضی از نسخ خطی عنوان این رساله را به اندک اختلافی نوشته اند. نسخه ای که در کتابخانه بودلین (The Bodleian Library) محفوظ است، در آغاز لمعات انوار و در پایان اللمعات القدسیه فی العشق یاد شده است. نسخه ای که در مجموعه شیرانی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است. عنوانش کتاب اللمعات فی علم سلوک الانوار است. نسخه دیگری که در کتابخانه ملی ملک تهران وجود دارد در آن لمعات العشق مضبوط شده است.^۲ و قول شیخ در آغاز کتاب به این طرز یاد شده: "در اثنای هرلمعه ای ازین لمعات ایمانی می آید". چنانکه اکثر تذکره نگاران هم همین اسم را ذکر کرده اند.

جامی در چگونگی تألیف لمعات و نام آن در شرح لمعات چنین می نویسد: "فخرالدین ابراهیم الهمدانی المشتهر بالعراقی به صحبت قدوة العلماء المحققین واسوة العرفاء الموحدین ابوالمعالی صدرالحق والدین محمدالقونیوی قدس الله تعالی سرهما رسیده است و از وی حقایق فصوص

۱ - کلیات عراقی دیباچه: ۳۸.

۲ - فهرست خطی بودلین (انگلیسی) ۷۷۹: ۱.

۳ - مجله علوم اسلامی ج ۳، ۲: ۱۰۲.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۷.

الحکم شنیده مختصری فراهم آورده و آن را به سبب اشتغال برلمعه ای چند از بوارق آن حقایق لمعات نام کرده ^۱. در مقدمه دیوان شیخ راجع به تألیف لمعات اینطور مذکور افتاده که چون شیخ "به خدمت خلاصه الاولیاء شیخ صدرالدین قونوی قدس الله روحه رسید و جماعتی در خدمتش فصوص می خواندند و در آن بحث می کردند. شیخ فخرالدین از استماع درس "فصوص" مستفید گشت و از فتوحات مکی نیز و شیخ صدرالدین را محبتی و اعتقادی عظیم در حق شیخ فخرالدین بود و هرروز زیادت می شد و شیخ فخرالدین هرروز در اثنای آنکه "فصوص" می شنید لمعات را می نوشت... ولمعات به حقیقت لب فصوصست ^۲. بنابراین شیخ این رساله را در دوران اقامت خویش در قونیه میان سالهای ۶۶۹ - ۶۷۳ ق / ۱۲۷۰ - ۱۲۷۲ م تصنیف کرده، لیکن دولتشاه سمرقندی که غالباً برای شیرین ساختن موضوعات از جاده حقیقت منحرف می شود، در ذیل شرح حال امیر سیدحسینی درباره لمعات مطلبی نقل کرده که باحقیقت هیچ رابطه ای ندارد. دولتشاه سعی کرده به اثبات برساند که شیخ لمعات را در کرمان و به خانقاه شیخ اوحدالدین کرمانی نوشته ^۳ که به هیچ وجه درست نیست.

جمالی دهلوی مؤلف سیرالعارفین، به قول "خاوری" - یکی از شارحان لمعات - مطلب جالبی درباره لمعات نوشته است که عیناً نقل می شود: "خاوری که شارح لمعات است او در شرح خود مسطور ساخته که شیخ عراقی لمعات را در صحبت شیخ صدرالدین قونوی نبشته است چنانچه خاوری مذکور این بیت در شرح خود مرقوم نموده است:

چو در سبزه چرد آهوی تاتار
نسیمش نافه مشک آورد بار ^۴

فاما اگرچه خاوری به آن نسبت نبشته ولیکن پیش ارباب نظرو اصحاب بصرمخفی نیست که لمعات قطره سحاب فیض است که از دریای معرفت حضرت شیخ الاسلام بهاءالدین قدس سره روحه در کام روحش چکیده ^۵.

۱ - لمعات مع شرح: ۳ - ۴.

۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۴ - ۵۵.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۴۶ - سلم السموات ۵: ۲۰ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۱۶ - ۱۷.

۴ - این بیت در ضوء اللمعات صابن الدین ترکه اصفهانی به این طرز آمده است:

چو در سنبل چرد آهوی تاتار
نسیمش بوی مشک آرد به بازار

(چهارده رساله: ۴).

۵ - سیرالعارفین خطی پنجاب: ۱۵.

بنابه گفتار دکتر یوگ دایان آهوجہ "این نظریہ درویش جمالی تاحدی صحیح است، شیخ در سایہ تربیت و ارشاد عالم و عارف نامی شیخ الشیوخ بہاءالدین زکریا پیشرفت مهمی در زمینہ عرفان کردہ بود و این رسالہ را با استفادہ از علم و معرفتی کہ در صحبت آن پیرو مرشد بزرگ اندوختہ بود، بہ رشتہ تحریر در آورد، ولی مسلم است شیخ لمعات را بعد از ملاقات با شیخ صدرالدین قونوی، ہنگامیکہ در قونہ بہ سر می برد، نوشت و درسہای راجع بہ فصوص شیخ محی الدین ابن عربی را نزد شیخ صدرالدین می خواند، مستقیماً برای نوشتن این رسالہ مشوق او شد" ۱ و بہ روایت مقدمہ دیوان "چون تمام بنوشت گویند بر شیخ عرضہ کرد. شیخ صدرالدین تمام بخواند، بوسید و بردیدہ نہادہ گفت: "فخرالدین عراقی سرسخن مردان آشکار کردی ... ۲" و بہ این حقیقت تمام تذکرہ نویسان کم و بیش معتقدند.

شیخ در آغاز لمعات پس از حمد و ثنای ایزدی و نعوت و مراتب محمدی چنین می نگارد: "اما بعد کلمہ ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن "سوانح" بہ زبان وقت املاء کردہ می شود تا آینہ معشوق نمای ہر عاشق آید" ۳. در واقع شیوہ نگارش کتاب لمعات تحت تأثیر رسالہ سوانح العشاق شیخ احمد غزالی است کہ ازینرو بسیار شبیہ آنست، ۴ ولی از جہت مفاہیم و معانی اصول تصوف و تعلیم عرفان بر آراء و عقاید شیخ اکبر محی الدین ابن عربی مبتنی است. درباره ابن عربی و شیخ عراقی مثلی معروف است:

" هذا بحر العرب و هذا بحر العجم. ظاهراً علت این مثل آنست کہ ابن عربی صاحب اثر معروف فصوص الحکم است و عراقی دارای تصنیف مهمی مانند لمعات است.

لمعات بہ صورت نسخہ ہای خطی در بیست و ہفت یا بیست و ہشت بخش کوچک دستہ بندی شدہ و ہر بخش لمعہ نام دارد. بہ قول آربری (Arberry) چون فصوص الحکم ابن عربی شامل بیست و ہفت فصل است، تصور می رود عراقی کتاب خود را بہ تقلید ابن عربی دستہ بندی کردہ و شاید قونیوی نیز فصوص را در بیست و ہفت مجلس درس می دادہ و عراقی پس از ہر درس بہ نوشتن یک لمعہ می پرداختہ ۵ و از سوی دیگر بنا بہ گفتار براون (Browne) این کتاب منقسم است بر بیست و ہشت لمعہ، و محتمل است بہ تناسب بیست و ہشت حرف الفبا این عدد را انتخاب کردہ باشد" ۶.

۱ - مجلہ علوم اسلامی ج ۳، ۲: ۱۰۴.

۲ - کلیات عراقی مقدمہ: ۵۵ - عشاقنامہ سوانح عمری: ۱۴.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.

۴ - کلیات عراقی دیباچہ نفیسی: ۲۸ - ریاض الشعر اعکسی مرکزی ۳: ۲۴۶ کہ بہ جای احمد غزالی اسمش محمد غزالی نوشتہ کہ مؤلفش بدون شک مرتکب اشتباہ شدہ است.

۵ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۶ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۷.

۶ - روزگار نو ج ۱، ۳: ۲۶.

۷ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) ۳: ۱۳۳ - از سعدی تاجامی: ۱۷۹.

البته این چیزی بیش از حدس نیست و بسیاری از نسخه های خطی و عکسی و چاپی لمعات و شروح آن دارای بیست و هشت لمعه است.

اینک برای اطلاع از مطالب هر لمعه خلاصه موضوع هر کدام در زیر نگاشته می شود.

لمعه اول: پیدایش عشق

لمعه دوم: تجلی عشق

لمعه سوم: رؤیت عشق

لمعه چهارم: اتحاد معشوق و عاشق

لمعه پنجم: تجلیات گوناگون عشق

لمعه ششم: یکی بودن محبوب و محب

لمعه هفتم: سریان عشق در همه چیزها

لمعه هشتم، جلوه صوری و معنوی محبوب

لمعه نهم: دیدن محب محبوب را

لمعه دهم: ظهور دایم محبوب

لمعه یازدهم: حلول و اتحاد

لمعه دوازدهم: بیان وصول سالکان

لمعه سیزدهم: حجب نورانی و ظلمانی

لمعه چهاردهم: قوس و جوب و امکان

لمعه پانزدهم: محب سایه محبوب

لمعه شانزدهم: تطورات محبوب

لمعه هفدهم: تنوع تجلیات معشوق

لمعه هیجدهم: وجد و حرکت عاشق

لمعه نوزدهم: حوصله عاشق و وسعت دل عارف

لمعه بیستم: نیاز عاشق و بی نیازی معشوق

لمعه بیست و یکم: بی غرضی عاشق

لمعه بیست و دوم: قرب و بعد عاشق و معشوق

لمعه بیست و سوم: یگانگی عاشق و معشوق

لمعه بیست و چهارم: اتحاد صفات عاشق و معشوق

لمعه بیست و پنجم: عین الیقین و حق الیقین

لمعه بیست و ششم: مراقبت محب محبوب را

لمعه بیست و هفتم: فنای عاشق

لمعه بیست و هشتم: بقا بعد الفنا و وصول عاشق

لمعات رساله ای نسبتاً کوچک و مشتمل بر هفت الی هشت هزار کلمه است که " آن در بحر تصوف مثل در صدف است"^۱ این رساله در معانی و احوال و اسرار عشق و عاشق و معشوق نوشته شده و عراقی در آن تمثیلات کوتاه و حکایات مختصر برای توضیح بیان خویش گنجانیده است و رساله اگرچه به نثر نگارش یافته مگر مستفاد از قول دکتر عبد الحسین زرینکوب گاهی نثر آن مثل شعر آکنده از شوق و جذبه و ذوق و عرفان می شود که از اینرو آن را می توان شعر منشور خواند.^۲ و نیز قطعات و رباعیات پارسی و تازی بسیار در آن مندرج است که همه لطیف و شور انگیز است و گرم دلی و سوختگی نویسنده از همه جای کتاب مشهود است. به قول دولتشاه لمعه از اشعه خاطر پر نور آن بزرگوار است.^۳ در میخانه در باب شیخ و لمعات وی چنین نوشته آمد: " وصف ذاتش و فضیلت و صفت رتبه و حالت آن بحر معرفت از کتاب لمعاتش لامع است و آنچنان نسخه در علم تصوف کم کسی از ارباب تصوف تصنیف نموده. مصدیرست از برای راست روی عاشقان و دلیلیست جهت راهبری اهل عرفان".^۴

در حقیقت لمعات یکی از شاهکارهای بسیار بلند نثر عرفانی فارسی و شامل کتب درسی تصوف و عرفان اسلامی است. قبل از آن جز سوانح احمد غزالی که ذکرش رفت، چند رساله دیگر هم در موضوع عشق خدائی نوشته شده که عبارتند از: رساله فی العشقه ابن سینا (م. ۴۲۸ق - ۱۰۳۷م) به تازی و پارسی لوائج، عین القضاة همدانی، مونس العشاق^۵ شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی، عبهر العاشقین^۶ شیخ روزبهان بقلی، رساله عشقه، قاضی حمید الدین ناگوری (م ۶۴۳ق - ۱۲۴۵م) و رساله عشق^۷ سیف الدین باخرزی (م ۶۵۸ق - ۱۲۶۰م) ولی از همه اینها، لمعات ارزنده تر و مهمتر است،

۱ - معدن الاسرار خطی شیرانی: ۱.

۲ - ارزش میراث صوفیه: ۱۵۹ - ۱۶۰.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۳۸.

۴ - میخانه: ۲۷.

۵ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۵۶ - فهرست خطی مرکزی ج ۳، ۱: ۳۸۶.

۶ - لوائج در ضمیمه احوال و آثار عین القضاة همدانی به طهران در سال ۱۳۳۸ ش چاپ شده است.

۷ - مونس العشاق در مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق به اهتمام دکتر سید حسین نصر در تهران به سال ۱۳۴۸ ش طبع گردیده است.

۸ - عبهر العاشقین با تحقیق و مقدمه محققانه به اهتمام هنری کرین و دکتر محمد معین به سال ۱۳۳۷ ش در تهران و نیز به سعی دکتر جواد نور بخش از انتشارات خانقاه نعمت الهی به سال ۱۳۴۹ ش در تهران طبع مزین یافته است.

۹ - برای رساله، عشقه قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری ر.ک به فهرست خطی مزوی، ج ۲، ۱: ۱۲۸۴. و نیز به روایت آب کوثر: ۱۲۳ در شبه قاره پاکستان و هند به چاپ رسیده است.

۱۰ - رساله فی اخبار العشاق در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ۲۴۴۹، صص ۱ - ۱۷ دیده شده است و نیز در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در تیر ماه ۱۳۴۰ ش به اهتمام ایرج افشار انتشار یافته است.

دلیل و برهانش شروح متعدد آنست که درباره آنها بعداً مطالبی خواهد آمد. ولی افسوس که کتاب لمعات تاکنون به طور جداگانه و به طرز محققانه چاپ نشده است و فقط سعید نفیسی در ضمن کلیات عراقی در تهران چاپ کرده است.

مصطلحات صوفیه

اصطلاحات تصوف یا مصطلحات صوفیه رساله مختصری است راجع به اصطلاحاتی که صوفیان و عارفان در گفتارهای خود به کار برده اند، این رساله مشتمل بر سه مطلب یا جزو است: مطلب اول: در کلماتی که اکثر آن مخصوص به محبوبست و بعضی از آن متعلق به محب. مطلب دوم: اسامی که میان عاشق و معشوق مشترکست و وارد و در اطلاق اسمی خصوصیت ندارد لیکن از روی معانی گاه خصوصیت گیرد و گاه نه. مطلبی سوم: در کلماتی چند که مخصوص به عاشق و احوال اوست و اگرچه بعضی در نوعی به معشوق تعلق گیرد.

در نسخه چاپی به ضمیمه کلیات عراقی به عنوان "من اصطلاحات فخرالدین عراقی علیه الرحمه" به اهتمام نفیسی در تهران تعداد اصطلاحات ۳۰۱ است. به استناد از دیباچه مزبور می توان گفت که این رساله هم از مؤلفات عراقی است و می توان تصور کرد که شاید دیگری برای فهم گفتار عراقی تدوین و تألیف کرده باشد. به این نحو میان دانشمندان و محققان در انتساب این رساله به شیخ شک است. در اینجا از روی نسخه های خطی معتبر، در این باره گفتگو می شود.

قدیمی ترین نسخه خطی این رساله در مجموعه آثار عرفانی بسیار نفیس و ارزنده، مذکور در دیباچه رساله غایة الامکان فی درایة المکان منسوب به عین القضاة همدانی مطبوعه تهران به کوشش دکتر رحیم فرمنش با تاریخ تحریر (۸۱۳ - ۸۲۲ ق / ۱۴۱۰ - ۱۴۱۸ م) است. ۱. نسخه دومی این رساله مطابق فهرست نسخه های خطی فارسی احمد متزوی ۸۲۳ ق - ۱۴۱۹ م در کتابخانه خانقاه نعمت اللهی تهران ۲. محفوظ است که در آغاز نسخه مؤلف آن شیخ عراقی ذکر شده است، لیکن نگارنده با وجود سعی و کوشش بسیار تاکنون نتوانسته است این هر دو نسخه را ببیند، نسخه سومی همانست که از روی آن نفیسی رساله را تصحیح کرده و به چاپ رسانیده. این نسخه نوشته سال ۱۰۹۷ ق - ۱۶۸۶ م است. نسخه چهارمی در کتابخانه موزه بریتانیا لندن (The British Museum Library of London) است و در قرن یازدهم قمری مصادف هفدهم میلادی کتابت شده، به صراحت مصطلحات

۱ - کلیات عراقی دیباچه: ۳۶.

۲ - غایة الامکان فی درایة المکان دیباچه: و - ز.

۳ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، (۱): ۱۰۳۷.

صوفیه شیخ را ضبط نموده و آن را از مؤلفات او شمرده است.^۱ علاوه بر آن، نسخه های دیگر این رساله که در کتابخانه های مختلف جهان از قبیل کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران^۲، کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهران^۳، کتابخانه رضا ریاست رامپور هند^۴ و دارالکتب قاهره نگهداری می شود، تقریباً همه به عراقی نسبت داده شده است.

اما دکتر محمد ریاض در ایران نامه در مقاله ای به عنوان شاه همدان، رساله اصطلاحات یا مصطلحات صوفیه عراقی را در آثار سید علی همدانی ذکر کرده و می نویسد: "این رساله یک مرتبه چاپ شده است. در آن در باب عاشق و معشوق و میخانه سیصد و ده اصطلاح صوفیانه مندرج است، نفیسی به تسامح آن را تألیف شیخ دانست و در ضمیمه طبع چهارم دیوان وی به چاپ رسانید مگر رساله مسلماً از شاه همدان است".^۵

در نقد نوشته دکتر محمد ریاض باید گفت، اولاً این رساله چهار مرتبه همراه کلیات عراقی در تهران در ۱۳۳۵ - ۱۳۳۸ ش طبع شده است نه یک مرتبه و در آن سیصد و یک اصطلاح صوفیانه ضبط است نه سیصد و ده اصطلاح و نفیسی رساله را مسلماً از عراقی ندانسته و در آن شک ورزیده است. ثانیاً، درباره اینکه "رساله مسلماً از شاه همدان است" سندی در دست نیست و ایشان هم مدرک مهمی را تذکر نداده است. نگارنده برای تحقیق در این مسئله به نسخه های خطی رساله اصطلاحات صوفیان سید علی همدانی مراجعه کرد که مطابق فهرست مزوی^۶ دارای دو نسخه است. نسخه اولی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در مجموعه شماره ۲۱۱۴ به نام رساله فی التوحید من مصنفات مرتضی الاعظم سید علی همدانی و در فهرست به نام شرح فصوص یاد شده است.^۷ نسخه دومی در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (مجموعه وقفی علی اصغر حکمت)، در مجموعه رسائل به شماره ۳۴۶ محفوظ است و در پایان آن عنوان رساله اصطلاحات من مصنفات امیر سید علی همدانی ثبت است.^۸ متن هر دو رساله با اختلاف کمی یکیست و با رساله اصطلاحات صوفیان شیخ عراقی هیچ مناسبتی ندارد. معلوم نیست دکتر ریاض به چه دلیل رساله اصطلاحات عراقی را از مؤلفات سید علی همدانی دانسته است. البته ناگفته نگذاریم، نگارنده در این مورد شخصاً با دکتر ریاض صحبت کرده

۱ - فهرست خطی بریتیش میوزیم (انگلیسی)، ۲: ۸۳۲.

۲ - فهرست خطی دانشکده ادبیات (وقفی حکمت): ۶۱ - ۶۲.

۳ - فهرست خطی مجلس ۲: ۱۸۰.

۴ - کلیات عراقی دیباچه: ۳۶.

۵ - فهرس المخطوطات الفارسیه قاهره، ۱: ۲۵۵.

۶ - ایران نامه: ۱۷۳.

۷ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱: ۱۰۳۸.

۸ - مجموعه رسائل خطی مرکزی شماره ۲۱۱۴: ۱۰۹.

۹ - مجموعه رسائل خطی ادبیات (وقفی حکمت) شماره ۳۴۶، نسخه صفحه ندارد.

و ایشان به سهو خود اعتراف نموده اند.

درباره اینکه بعضی از محققان در نسبت رساله اصطلاحات تصوف به شیخ شک دارند، زمینه ای به نظر نمی رسد، در صورتیکه تقریباً در تمام نسخه های خطی این رساله، در آغاز یا در پایان، اسم عراقی نگاشته شده است و بعد علاوه بر کلام عراقی، حکایتی که در تربیت شمس الدین تبریزی و شیخ در خدمت بابا کمال جندی، در کتاب جواهر الاسرار و نفحات الانس منقول است، دال بر این مطلب می شود که شیخ عراقی از زمان قدیم مابین معاصرانش از نظر اصطلاحات عرفانی معروف بوده است. در آن "هر فتحی و کشفی که شیخ فخر الدین عراقی را روی می نمود آن را در لباس نظم و نثر اظهار می کرد و به نظر بابا کمال جندی می رسانید و شیخ شمس الدین از آن هیچ چیز اظهار نمی کرد، روزی بابا کمال وی را گفت شمس الدین از آن اسرار و حقایق که فرزند فخر الدین عراقی ظاهر می کند بر تو هیچ لایح نمی شود؟ گفت بیش از آن مشاهده می افتد اما بواسطه آنکه وی بعضی از علوم مصطلحات ورزیده می تواند که آنها را در لباس نیکو جلوه دهد و مرا آن قوت نیست".

در این صورت در انتساب رساله اصطلاحات صوفیانه به شیخ عراقی شک و شبهه گنجایش ندارد و به احتمال قوی رساله مذکور از مؤلفات عراقی است. در عین حال رساله ای سودمند است و برای کسانی که در تصوف و ادبیات عرفانی تحقیق می کنند، بسیار مفید و دارای ارزش زیادی است. هر چند به نام بعضی از مشایخ بزرگی مثل شیخ نجم الدین کبری^۲ و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی^۳ هم برخی از رسایل اصطلاحات صوفیان را منسوب کرده اند ولی با این همه اهمیت و فضیلت رساله شیخ بجاست که بعد از او در تألیف این چنین رساله ها افزوده شد و بزرگانی مثل کمال الدین عبد الرزاق کاشانی و شاه نعمت الله ولی کرمانی و جامی و دیگران به این امر پرداختند و رساله های اصطلاحات عرفانی شبیه به همان سبک نگاشته اند. ولی اگر برخی از این رسائل با رساله عراقی مقایسه و تطبیق شود معلوم می گردد که با استفاده از رساله عراقی و یا مختصر تغییری نگاشته شده است، مانند رساله اصطلاحات دیوان حافظ^۴ که نگارنده این سطور آن را مورد تحقیق و تحشیه قرار داده و روی آن مقدمه ای نوشته است لیکن هنوز به چاپ نرسیده و دیگر رشف الالفاظ فی کشف الالفاظ ه را می توان در این ردیف قرار داد.

۱ - نفحات الانس: ۴۶۵ - جواهر الاسرار: ۵۱.

۲ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱: ۱۰۳۸.

۳ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱: ۱۰۳۵.

۴ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱: ۱۰۳۴.

۵ - فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۲، ۱: ۱۱۷۶.

منشآت و مکاتیب ۱

مجموعه ایست مشتمل بر پنج مکتوب که شیخ در آنها شمه‌ای از مطالب مهمی راجع به زندگانی خود و خانواده اش نگاشته است که تازگی دارد و در مآخذ دیگری اصلاً ذکر نشده است. این مکاتیب هر چند به شیوه مشایخ صوفیه حاوی نکات سلوک و عرفان و تصوف است لیکن عراقی چاشنی شوق و جشن و شوریدگی را که خاصه روش نگارش اوست، بر آن افزوده است. اینک برای اطلاع از مطالب هر مکتوبی شرح مختصری درباره هر کدام ذکر می شود.

انشائیة یا مکتوب اول ۲

عنوان مکتوب چنین یاد شده است: "هذه رسالة كتبها سلطان المحققين فخر الدين العراقي قدس الله روحه العزيز". آغازش چنانست: "چون آئینه جمال معشوق هر آئینه می نماید، پس جستجوی عشاق بر چه می آید :

من این و آن ندانم دانم که می برآید
جانم ز آرزویت ای آرزوی جانم"

مکتوبی است به نام برادر عراقی که او را "عزیز برادر اعز امجد قاضی احمد" خوانده است و اشتیاق دیدار او را تذکر داده و نگاشته: "سالهاست که این مهجور برگ وصال می سازد و تقدیر آن را در تأخیر می اندازد". بعد حکایت حال خویش، رفتن به خدمت عم بزرگوار شرف الدین عبد السلام و مسافرت خویش به شام و برگشتن به عراق و رسیدن به حضرت بهاء الحق والدین زکریا و بعد از نقل او باز آمدن از آنجا "به نیت دریافت خدمت پدر مرحوم" را بیان می کند. عین این عبارت در فصل دوم زیر عنوان "خانواده" نقل شده است. پس از آن می نویسد: "غرض آنکه این درویش را حق تعالی به واسطه التماس و استیناس

۱ - منشآت و مکاتیب عراقی، در مجموعه جدید شماره ۴ کتابخانه ملی تهران به صورت نسخه منحصر به فرد محفوظ است. این مجموعه رسایل بسیار ارزنده و نفیس و تمیز و خواناست و عجب اینست که این چند مکتوب عراقی به خط دیگر با تاریخ ۷۱۰ ق - ۱۳۱۰ م نوشته شده و بقیه رسایل با خط دیگر به سال ۷۰۶ و ۷۰۷ ق / ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ م) استنساخ شده است.

رسایل عرفانی و فلسفی دیگر از ابن سینا، ابو القاسم قشیری، شهاب الدین یحیی سهروردی، مجد الدین بغدادی و ابن عربی است که به دست یوسف بن سعد الله به قید کتابت آمده است.

۲ - منشآت عراقی مجموعه ملی، ۴: ۴۵ - ۴۶ پ.

فقراء بلاد روم در این دیار مقید گردانید...حالی مفارقت این جماعت مستعذر می نماید" و آرزو می کند از کرم آن کریم که پیش از وفات برادر خویش را دریابد. در اختتام مکتوب اسم خویش و تاریخ و نام و جای مکاتبه را چنین یاد داشت کرده: "و هو اخوک ابراهیم بن بزرجمهر بن عبد الغفار العراقی تعریفاً پانزدهم صفر سنه احدى و سبعین و ستمائه، این تحیت در قلم آمد، از شهر توقات."

انشائیه یا مکتوب دوم^۱

عنوان مکتوب دوم چنین است: "وايضاً من انشائه طاب ثراه" آغازش به این طرز است: "اشتیاق دل به منظر دلگشا و مخبر جان افزای، برادر بزرگوار، یگانه روزگار منبع علم وجود، مجتمع معرفت و شهود، باقی به بقا، احی اید قاضی احمد...پیش از آنست که آن را به قلم یا به زبان شرح توان داد". معلوم می شود که شیخ عراقی به برادر خویش خیلی محبت داشته و برای زیارت او شوق فراوانی در دل می پرورانده که می گوید: "عشقی نه به اندازه ما در سرماست، هرچند ملاقات روحانی منقطع نیست اما ظاهر دل طالب حظ خود می طلبد." ولی برادرش بی پرواست و جواب مکتوب هم نمی دهد چنانکه عراقی می نویسد:

"این مشتاق از هند یاروم بر صحت دعوی برهان واضح تواند بود و عجبر آنکه از این جانب چندین کشش و کوشش و از آن طرف چندان اظهار بی ارادتی و فراغت". به این طریق در این مکتوب بعد از هند، رفتن به روم را تذکر داده است.

از عبارت زیر احتمال می رود که نسخه ای از رساله لمعات برای او فرستاده بود: "و چون شرح عشق و عاشقی در نامه نمی گنجید در جزوی جمع کرده آمد، پیش از آنکه به مطالعه صاحب کشفی پیوندند، به خدمت فرستاد تا تذکره ای باشد". بعد، او را برای پختگی اعتقاد و سیر سلوک پند می دهد و نامه با کلمات قرآن "والسلام علی من اتبع الهدی" ^۲ پایان می یابد.

انشائیه یا مکتوب سوم^۳

عنوان این مکتوب "وايضاً من انشائه رحمة الله عليه" یاد شده و با رباعی زیر آغاز می گردد:

اول که ز هر دو کون آثار نبود	برلوح وجود نقش اغیار نبود
معشوقه و عشق و ما بهم می بودیم	در گوشه خلوتی که دیار نبود

۱ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴: ۴۶ پ - ۴۷ پ.

۲ - قرآن (طه)، ۴۷: ۲۰.

۳ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴: ۴۷ پ - ۴۸ پ.

این نامه را هم عراقی به نام برادر خویش قاضی احمد نوشته و به حسب سابق به القاب گوناگون از او یاد کرده است و مانند نامه های پیشین در اینجا نیز داستان فراق و دوری از او و بی‌اختیاری خویش در این امر و شوق دیدار و شهود جمال وی را بیان کرده و از طرف او غفلت و عدم توجهی را نشان داده است، مانند: "در این چند سال که این احوال سی ساله بارها نوشته و استدعا حضور آن برادر کرد، نه تشریف حضور یافت نه جواب مکتوب". حتی می‌گوید: "که اگر آن عزیز را عزم این طرف جزم شود، خرج راه آنچه در یابد ایستادگی نماید: این نامه نیز با کلمات عربی ختم می‌شود.

انشائیة یا مکتوب چهارم ۱

عنوان این مکتوب "ایضاً من انشائه رحمة الله علیه" ضبط شده و آغازش به این طریق است: "غریبی بادل حزن خود در شبی که پهناء آن سی واند سال تواند بود رازی می‌گفت، نیازی می‌نمود، شکایتی تقدیم می‌داشت که ناگاه سحرگاهی نسیم ریاض انس آن دیار وزیدن گرفت، شمه ای از آن نفحات به تمام دل رسید، حیران بماند که، بیت:

یارب این بوی، چنین خوش زگلستان آمد
یا زباغ ارم و روضه رضوان آمد^۲

این بیت مطلع مدیحه ایست که عراقی برای برادر خویش "شمس الدین" ^۳ گفته و در کلیات عراقی چاپ نفیسی موجود است و آشکار است که در جواب نامه او سروده که نمایانگر توصیف قوه

۱ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴: ۴۸ پ - ۴۹ پ.

۲ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴: ۴۸ - کلیات عراقی: ۷۸ باردیف "آید".

۳ - قاضی احمد که عراقی در سه مکتوب اول به او خطاب کرده و او را برادر خوانده است، حتماً برادر حقیقی او بود که با او تذکره پدر و عم بزرگوار در میان آورده در مکتوب چهارم اسم مخاطب یاد نشده اما از نظر مطالب، ارتباطی به سه مکتوب اول دارد، بنابر این به ظن غالب مخاطب این نامه هم همان برادر عراقی بوده باشد. لیکن چونکه این مکتوب با قصیده عراقی مطابقت داشته و در آن قصیده اسم برادر "شمس دین" آمده است. احتمال می‌رود همان قاضی احمد، در قصیده مذکور به رسم متداول آن زمان جز از اسم خاص، به لقب "شمس الدین" خوانده شده است که عراقی گوید:

شمس دین آنکه به دو دیده من روشن شد
نور او در همه آفاق درخشان آید

(کلیات عراقی: ۷۸)

تحریر و لطافت و خوبی خط او چه در مدیحه و چه در مکتوب است. بعد او را توصیه می‌کند که از علوم فکری و نظری باز ماند و در تزکیه نفس و تخلیه دل سعی نماید، چنانکه می‌گوید: "ای عزیز در تفریح دل کوش نه در تحصیل علم..." که به این طریق به حقیقت می‌توان رسید. بدین طرز عراقی او را پند و موعظت می‌دهد و تعلیم سلوک و تصوف می‌کند. بعد، سخنی از جنید بغدادی به زبان عربی نقل می‌شود و مکتوب به این کلمات پایان می‌یابد: "برین پی خردگی خرده نگیرد که محض شفقتم برین حامل بود که نصیحت بی غرض مؤثر آید، ان شاء الله."

انشائیة یا مکتوب پنجم^۱

عنوان مکتوب آخر بدین نحو است: "هذه رسالة من انشائه الى القاضي بهاء الدين" و آغاز آن به این طریق است: "هر شمال آمال که بوی وصال سوی مشتاقان آن جمال برد و هر صباء صفا که از مهب وفا بر چمن اهل هوا گذرد بر جناب عالی... بهاء الحق والدین شرف الاسلام والمسلمین... وزان باد." شیخ عراقی اسم بهاء الدین را با القاب فراوان یاد کرده که ما به رعایت اختصار از آن صرف نظر کردیم. شیخ عراقی از عشق خویش و فضل بهاء الدین چنین حکایت کرد: "چون شمه ای از ذکر شمایل و نشر فضایل آن بزرگ از عاشقانی که در بحر عشقش چون این شکسته منغمس اند و از انوار فضلش چون حامل این مکتوب" سپس در جائی دیگر هم از علم و فضل او تعریف کرد و در آرزوی ملاقات افتاد، مانند: "بزرگواری که حق تعالی او را بمزید اعتبار و اختیار مخصوص گردانیده باشد و بر اهل عصر خود در انواع علوم و فضایل رجحان داده، بنابراین معنی این مخلص خواهان فتح باب مواصلت گشت." بالاخره به مصداق "تواصلو بالمکتوب" بانامه ملاقات کرد، تا به وسیله وی "از فواید کلام و فواید اقلام مولوی" مستفید شود. سرانجام، بادعا و مناجات بسیار برای وی - که ذکر آن به تطویل می‌انجامد - نامه رابه کلمات "مصرف به حق محمد وآله" خاتمه می‌دهد.

در اختتام این مجموعه منشآت و مکاتیب شیخ، اسم نساخ نسخه "علی بن محمد بن شرفشاه الدماغانی" ثبت شده است و تاریخش ۲۲ ربیع الآخر ۷۱۰ ق مضبوط است، که مقارن با ۱۳۱۰ م است.

۱ - منشآت عراقی مجموعه ملی ۴: ۴۹ - ۵۱ ر.

۲ - مراد از قاضی بهاء الدین شاید ملک الشعرا امیر بهاء الدین احمد بن محمود قانعی طوسی باشد (رسالة زندگانی مولانا: ۱۲۶) که با مولانا جلال الدین ارتباط داشته که اسم "مولوی" هم در مکتوب ذکر شده است و به حدس ضعیف ممکن است به تحریف کاتب کلمه "قانعی" به "قاضی" مبدل شده باشد. ولی این جز حدس چیزی دیگر نیست.

رسالة لطيفه في الذوقيات ۱

اسم این رساله در نسخه اصل بدین صورت آمده است: "رسالة لطيفه في الذوقيات من كلام الشيخ المحقق قطب السالكين فخر الملة والدین عراقی قدس سره". آغاز نسخه پس از بسمله بدین وجه می شود: "بدان وفقك الله وایانا که مرید این راه را و متوجه این بارگاه را منازل و مقامات و درجات و مشاهدات متنوع در پیش است و هر مقامی را لایق حال و احوال او اسمی نهاده اند . رساله ایست در معانی وحدت وجود و عشق و عرفان . در ضمن مطالب ، نویسنده ، به صراحت به آیات قران و احادیث نبوی استشهاد کرده و در دو مورد ابیات عربی و فارسی نقل کرده است. بیت فارسی در لمعات هم مندرج است:

هرچه گیرد ازو بدو گیرد

هرچه بخشد ازو بدو بخشد^۲

نکته جالب در این رساله اینست که شیخ اصطلاحات عرفانی، ذوق و هدایت، شوق ، عشق، وصول ، فنا ، بقا را به طرزی شیوا و دل انگیز شرح داده است و در پایان رساله هم هر شش اصطلاح را به خوبی آورده و نسخه را به اختتام رسانده است به این طریق: اللهم ارزقنا ذوقاً ثم شوقاً ثم عشقاً ثم وصلاً ثم فناً ثم بقاءً لان غناء الفناء بقاء و عدم العدم وجود والسلام علی من اتبع الهدی". تمت.

۱ - نام این رساله در فهرس المخطوطات الفارسیه قاهره ۱ : ۲۶۵ " رساله لطیفه در ذوقیات " یاد شده و نسخه ای از آن در دارالکتب والوثائق القومیه قاهره، در مجموعه ای به شماره ۱۱۸۰، صص ۲۳ - ۲۵، بدون تاریخ کتابت محفوظ است. فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۹۴۴ نگهداری می شود و نسخه عکسی آن در دست نگارنده وجود دارد.

نسخه دیگر این رساله ، در مجموعه رسائل عرفانی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۹۹، صص ۱۴۳ - ۱۴۷ بدون نام رساله و ذکر مؤلف مندرج است. در فهرست کتابخانه نامبرده ، مجلد ۱۱، ۲۲۷۹ به مناسبت مطالب ، عنوان آن " سلوک " ثبت گردیده است. اما نگارنده با تطبیق و مقایسه با نسخه عکسی " رساله لطیفه فی الذوقیات " شیخ عراقی پی برده که این رساله کوتاه ناشناخته به دلیل نسخه قاهره همان رساله لطیفه فی الذوقیات از گفتار شیخ عراقی است که در قرن نهم هجری کتابت شده است و نسخه بسیار نفیسی است.

۲ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۰.

۱- نسخه خطی این رساله به صورت منفرد در دارالکتب والوثائق القومیه قاهره در مجموعه ای به شماره ۱۰۴۲، صص ۲۵ - ۲۷، پس از رساله لطیفه در ذوقیات بدون تاریخ کتابت محفوظ است. (فهرس المخطوطات قاهره ۱: ۲۳۸ - فهرست نسخه های خطی متزوی ۱: ۴۴) و فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد. و نسخه عکسی آن متعلق به نگارنده است.

۲- کلیات عراقی: ۲۱۷.

و به رباعی ذیل پایان می یابد:

"ای عین بقادر چه بقایی که نه ای
ای ذات تو از جا و جهت مستغنی
بر جای نه کدام جایی که نه ای
آخر تو کجایی و کجایی که نه ای"

قطعات منشور تازی

همانطور که در ضمن رسایل عراقی بیان شد وی در اکثر موارد از آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) استشهاد می جوید، در لمعات مقداری اقوال عارفان را نیز به زبان تازی در شرح مطالب و معانی عارفانه آورده است. گذشته از این همه آیات و احادیث و اقوال و کلمات عربی، در چند مورد قطعاتی کوتاه و نغز به زبان عربی نیز نقل می کند:

قطعه ای در یکی از نسخه های عکسی دیوان عراقی^۱، نوشته نزدیک به زمان او - با تاریخ ۷۲۱ - ۷۸۹ (۱۳۲۰ / ۱۳۸۶ م) - محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به عنوان مقدمه نوشته شده است این قطعه پس از بسمله در حمد و ستایش خدای تعالی به این صورت آغاز می شود: "و به نستعین، سبحان من احتجب عن الابصار بسطوات الجلال، واقتراب من الاسرار بسبحات الحمد" و آیه ای مثل: "عالم الغیب والشهادة"^۲ در عبارت گنجانیده شده است. قطعه مشتمل است بر چند سطر که در آن غیر از حمد و ثناء حق تعالی از طایفه "احرار" و "ابرار" نیز وصف گردیده و به کلمات "یتزمن لسان تحمیده لهذا لمقال" پایان می یابد. بعد از آن قصیده عربی که ذکرش قبلاً گذشته، ثبت شده است.

قطعه دوم در آغاز کتاب لمعات^۳ شیخ مندرج است که بعد از بسمله در حمد و ستایش جمال و کمال حضرت حق تعالی و اوصاف و مقامات حضرت محمد^۴ صاحب لواء الحمد والمقام المحمود^۵ (ص) نگارش یافته است.

علاوه بر آن در منشآت و مکاتیب خویش، عبارات عربی زیاد آورده است. در بعضی جاها این عبارت تازی به تطویل می انجامد و شامل چندین سطر می شود.^۶ از عبارات منشور قطعات مختصر عربی پختگی و استواری روشن است. وی در آرایش سخن سعی تمام نموده و در این عبارات کوتاه کلمات مناسب آورده و گفتار را به سجع و قافیه مزین نموده است.

۱ - دیوان عراقی عکسی مرکزی، شماره ۱۱۰۹، ۱: ۴۰.

۲ - قرآن (حشر) ۵۹: ۲۲.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۵.

۴ - منشآت عراقی مجموعه ملی، شماره جدید ۴: ۴۵ پ، ۴۶ ر، ۴۸ پ، ۴۹ ر، ۴۹ پ.

مکتوبات

۲- آثار مفقود

علاوه بر منشآت و مکاتیب مذکور در "آثار موجود" از مطالعه احوال و آثار شیخ چنان بر می آید که عراقی مکتوبات دیگر هم دارا بوده است.

شیخ جمالی دهلوی در تذکره سیر العارفین در باب نامه نگاری شیخ چنین ذکر می کند زمانی که وی "در شهر قونیه در آمد و آنجا شیخ صدرالدین قونوی خلیفه حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره بود. چند گاه در صحبت ایشان می گذرانید و نسخه لمعات مذکور در قونیه تصنیف کرده است و از آنجا "کتابتی" متضمن کلمات و نکات عرفان به جانب حضرت سلطان العارفین شیخ صدر الدین عارف پسر بزرگ حضرت شیخ الاسلام قدس روحه نوشته است که ما را الآن به صوفی صحبت افتاده است که کلماتش اینست معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند" ۱. مؤلف آب کوثر هم در تأیید بیان جمالی دهلوی مرقوم کرده است که: "در آن روزها شیخ عراقی با صدرالدین عارف مکاتبه داشت، چنانچه راجع به تعلیمات ابن عربی و قونیوی از قونیه به مولتان نامه ای فرستاد" ۲.

از دیوان اشعار عراقی هم نشانه هائی به دست می آید که دلیل بر نامه نویسی اوست. قطعه ای ۳ که به استفاده از نسخه معتبر کتابخانه جار الله استانبول، در کلیات عراقی به اهتمام نفیسی طبع شده است از مطالعه آن چنین استنباط می شود که در دوران اقامت قونیه سروده شده و نشان دهنده این امرست که میان شیخ و صدرالدین عارف پسر شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی مکتوباتی رد و بدل می شده است. آغاز قطعه به این طریق است:

گرچه بیماری، ای نسیم سحر	خبر من به مولتان برسان
ور چه در خور نیست خدمت من	به بزرگان خرده دان برسان
به زبانی که بیدلان گویند	سخن من بدان زبان برسان
و برخی دیگر از ابیات قطعه ملاحظه شود که به صراحت می گوید:	
ور جوابی دهد ترا کرمش	به من شیفته روان برسان
به من دلشده، اگر بتوان	نامه دوست مهربان برسان

۱- سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۵.

۲- آب کوثر: ۲۶۲.

۳- کلیات عراقی: ۱۰۵-۱۰۶.

چنانکه مذکور شد که عراقی در ضمن تعلیمات عرفانی ابن عربی به صدر الدین عارف مکتوبی فرستاده، در بیتی ذکر "تربیت" را هم می‌کند:

بهر آن تربیت که دل خواهد
شادی آن به کامان برسان

از نکات مذکور پیداست که عراقی دارای مکاتیب زیادی بوده که متأسفانه باگذشت زمان برخی از آنها از بین رفته است.

ملفوظات

از "مقدمه دیوان"^۱ شیخ اشاراتی به دست می‌آید که وی در موارد مختلف کلماتی و سخنانی در زمینه سیر و سلوک و تصوف و عرفان گفته است اما آن کلمات و سخنان جمع آوری نشده و از میان رفته است. هنگامیکه خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی برای ضبط اموال و املاک امیر معین الدین پروانه در روم مأمور شد، مولانا امین الدین و برخی دیگر از علما نیز همراه وی به توقات رفتند. اول مولانا امین الدین تنها به خانقاه شیخ رفت، چنانکه به روایت نویسنده مقدمه دیوان "بعد از سلام و مصافحه و معانقه یکدیگر را پرسیدند، بلکه یکدیگر را بشناختند. نشستند و کلمات پیوستند و از سیر و سلوک سخن راندند، تا چهار دانگ از شب بگذشت." مولانا امین سه روز در خانقاه شیخ قیام نمود^۲ و لحظه به لحظه از مکالمه و مشاهده یکدیگر آسودند^۳ و از دنیا و مافیها فراغت نمودند چون مولانا امین به خدمت خواجه شمس الدین و یاران رفت، گفت: به خدمت شیخ فخرالدین عراقی رفته بودم. از مشرب او شربت‌ها چشیدم و سخن‌ها شنیدم که همه عمر از کس نشنیدم، اگر نه اشتیاق خواجه و یاران غالب شدی همه عمر در صحبت او بودمی از و مفارقت نجستمی^۴. خواجه شمس الدین از شنیدن چنین سخنی برای زیارت شیخ بی تاب شد چون میان خواجه صاحب دیوان و شیخ عراقی ملاقات افتاد^۵ از هر نوع کلمات پیوستند، آخر روز در بحث سلوک افتادند، شیخ در سخن گرم شد و به جایی رسانید که گریه بر خواجه غالب شد و قطرات از چشمش روان گشت^۶.

همچنین وقتی که شیخ در مصر باسلطان رکن الدین بیبرس روبرو شد، در تفسیر این آیت: "قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتیلاً"^۷ چندان کلمات براند که سلطان متحیر شد.

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۹ - ۶۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۰ - ۲۱ - میخانه: ۴۱ - ۴۳.

۲ - قرآن (نساء): ۴: ۷۷.

از مسند سلطنت به زیر آمد و در پیش شیخ فخر الدین بنشست و به کلام او گوش داد. گویند سلطان در آن روز چندان بگریست که در همه عمر نگریسته بود.^۱

دیگر می توان حدس زد که وی در دوران شیخ الشیوخی و پیشوای صوفیان در عمان و مصر و سوریه ممکن است مجالس بر پا کرده باشد، چنانکه اشاره ای به این امر در مقدمه دیوان و برخی از تذکره ها هم یافت می شود و در آن مجالس عراقی باید گفتگوئی از سلوک و عرفان کرده باشد ولی حیف که این سخنان پر معنی و پر مغز عراقی که سلاطین و امراء وقت را به گریه مجبور می کرد از میان رفته است. اگر این سخنان گرم و گیرنده جمع آوری می شد، از نظر عرفان و تصوف مطالب ارزنده ای به دست می داد.

۳- آثار منسوب

غایة الامکان فی درایة المکان

این کتاب در باب امکانه جسمانیات و روحانیات و ازمئه آنها برای شناختن قرب حق تعالی تصنیف شده است و بر مقدمه و چهار فصل مشتمل است به این ترتیب: فصل توحید، فصل مکان، فصل امکانه، فصل ازمئه. مؤلفش در مقدمه آن را غایة الامکان فی درایة المکان نامیده است.^۲ غیر از آن اسم متداول کتاب به عناوین مختلف موسوم است که عبارتند از: غایة الامکان فی معرفة الزمان والمکان^۳ غایة المکان فی درایة الزمان^۴، رسالة الامکنه والازمئه، رسالة زمان و مکان^۵. همچنین به کسان متفرقه منسوبست مانند: عین القضاة همدانی، تاج الدین محمود اشنهی همدانی، شمس الدین محمد دیلمی^۶، عراقی، سید علی همدانی (م ۷۸۶ ق - ۱۳۸۳ م). اما به کوشش دکتر رحیم فرمنش به سال ۱۳۳۹ شمسی منسوب به عین القضاة همدانی یک مرتبه جداگانه و بار دیگر همراه کتاب احوال و آثار عین القضاة چاپ شده است. نسخه خطی این کتاب، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در مجموعه شماره ۳۲۹۹، نوشته قرن هشتم و نهم بدون ذکر اسم مؤلف دیده شده اما در فهرست کتابخانه مرکزی

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۱ - ۶۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۲ - میخانه: ۴۴.

۲ - غایة الامکان فی درایة المکان: ۴ - ایضاح المکنون (چاپ ۱۹۴۵): ۲، ۱۳۷.

۳ - کشف الظنون (چاپ ۱۹۴۳)، ۲: ۱۱۹۰.

۴ - ایران نامه: ۱۸۷ - تأثیر معنوی ایران: ۹۶.

۵ - غایة الامکان فی درایة المکان دیباچه: ز.

۶ - مجله علوم اسلامیة ج ۳، ۲: ۱۰۲.

۷ - فهرست نسخه های خطی متزوی ۲: ۸۲۴.

۸ - مجموعه رسائل کتابخانه مرکزی شماره ۳۲۹۹: ۱۵۵ - ۲۵۶.

دانشگاه تهران، نام محمود اشنهی به عنوان مؤلف یاد شده است.^۱

مهمترین مدرکی که رساله غایة الامکان فی درایة المکان در آنجا به شیخ منسوب شده کتاب احیای فکر دینی در اسلام نوشته دکتر محمد اقبال لاهوری (۱۲۹۴ - ۱۳۵۷ ق / ۱۸۷۷ - ۱۹۳۸ م) متفکر و شاعر معروف پاکستان است که اقبال در کتاب خویش، در زمینه زمان و مکان، منقولاتی از شیخ عراقی نقل کرده است. دیگر به قول دکتری. د. آهوج (Dr. Yog Dayan Ahuja) استاد فقید پرفسور دکتر شیخ محمد اقبال - غیر از اقبال لاهوری است - گمان می کردند که بنابر عقیده ای اثری به نام زمان و مکان از قلم شیخ عراقی باقی مانده ولی تا حال ذکر یا نشانی از آن به دست نرسیده است.^۲ به ظن غالب اشاره به همان رساله غایة الامکان فی درایة المکان است که از عین القضاة و محمود اشنهی شناخته شده است.

نگارنده، برای تحقیق در این مسئله، منقولات شیخ مندرج در کتاب احیای فکر دینی در اسلام و

۱ - فهرست کتابخانه مرکزی، ۱۱: ۲۲۷۹ - علاوه بر آن باید شرح داد که احمد منزوی در فهرست نسخه های خطی فارسی، نسخه های فراوان رساله غایة الامکان فی درایة المکان را در کتابخانه های مختلف ایران و جهان متذکر شده است و به عقیده نگارنده پایان نامه، از همه آنها دو نسخه که در آستان قدس رضوی مشهد محفوظ است دارای ارزش زیادی است، اولی از لحاظ قدمت نسخه و دومی از نظر این که اشارات مهمی راجع به زندگی مؤلف آن شیخ تاج الدین محمود فرزند خداداد اشنهی همدانی کرده است.

نسخه اول رضوی (۴: ۲۱۱) به شماره ۹۰۶ با تاریخ ۷۰۰ - ۱۳۰۰ م در دفتر وجود دارد و به روایت فهرست نویس رضوی و احمد منزوی "نگارنده به خامه مؤلف تاج الدین محمود فرزند خداداد اشنهی است" ولی راقم سطور در این زمینه شک دارد به دلیل اینکه در مجموعه رسایل عرفانی در کتابخانه ملی تهران به شماره جدید ۴ دو مکتوب به نام الدین اشنهی به شهادت رسیده. اولی اگرچه در آغاز افتادگی دارد لیکن مکتوب مفصلی (صص ۲ ر - ۱۴ ر) است که در پایان آن عبارت زیر مضبوط است: "این نامه ایست که شیخ الشیوخ، شهید کامل مکمل مجد المله والدین - البغدادی الخوارزمی رضی الله عنه، به شیخ الاسلام قدوه ارباب الطریقه تاج المله والدین الشنوی نوشته بود به هراة، در آن وقت که سلطان محمد (رح) بر شیخ تاج الدین قدس الله روحه العزیز متغیر شده بود، و او را فرمود تا شهر بند کنند".

پیداست که شیخ تاج الدین اشنهی معاصر مجد الدین بغدادی بوده و مجد الدین بغدادی به روایت موثق در ۶۱۶ ق - ۱۲۱۸ م در غارت گری مغول به قتل رسیده است. پس تاج الدین اشنهی هم باید مصادف به همان زمان زندگی کرده باشد، لیکن سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران ۱: ۲۸۱ به اشتباه او را از مشایخ نقشبندی قرن نهم هجری دانسته است و علاوه بر رساله غایة الامکان فی درایة المکان از رساله دیگری او به نام تاج نامه را هم از مؤلفات او ذکر کرده است.

نسخه دوم رضوی (۴: ۲۱۱) به شماره ۹۰۵ هر چند بدون تاریخ کتابت است به نقل از حافظ علی جامی اشارات مهمی راجع به زندگی مؤلف شده به این طریق که رساله مذکور از تاج الدین محمود اشنهی است که مزارش در شهر هرات قرار دارد. و وی شاگرد شمس الدین محمد فرزند عبد الملک دیلمی بوده و در این نگارش بیشتر از معارف او آورده است. (فهرست منزوی ۲: ۸۲۴ - ۸۲۵).

صرف نظر از تمام این نسخه ها که منزوی جمعا در فهرست خویش نشان داده، یک نسخه خطی دیگر این رساله در کتابخانه اندیا آفس لندن ۱: ۱۰۳۴ نیز به نام شیخ محمود اشنوی منسوب شده است.

رساله غایة الامکان فی درایة المکان را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده که مقالات منسوب به عراقی در ضمن زمان و مکان باوجود اینکه ترجمه در ترجمه گشته^۱ و تغییر و تبدیل کرده شده، بازهم نشانه هائی یافته می شود که بایکدیگر قابل تطبیق و مقایسه است و بعضی جملات و عبارات تقریباً یکی به نظر می رسد. در ذیل به جملاتی که دارای نزدیکی های لفظی و معنوی است، از هر دو کتاب به طور شواهد نقل می گردد.

در باب زمان از هر دو کتاب، عبارات یکسان و مشابه به این طرز است:

غایة الامکان فی درایة المکان:

و درین زمان هم ماضی و هم مستقبل و هم
حال بود، دی ماضی است و فردا مستقبل
و آنکه در آنسی، حال، و درین زمان
مضایقت و مناقصت هم هست تادی نرفت
امروز نتوانست آمد و تا امروز نرود فردا
نتواند آمد و اجتماع ایشان دریک زمان
محالست!^۲

احیای فکر دینی در اسلام:

عراقی شاعر صوفی نیز در این مورد نظر
مشابهی دارد. وی تنوعات نامحدود زمان
را وابسته به مراتب متغیر وجود می داند که
میان مادیت و روحانیت محض قرار
گرفته اند. زمان اجرام بزرگ که از گردش
افلاک حاصل می شود قابل تقسیم به
گذشته و اکنون و آینده است و طبیعت آن
چنانست که تا روزی نگذرد روز پس از آن
نخواهد آمد.^۳

۱ - اصل رساله غایة الامکان فی درایة المکان به زبان فارسی است. اقبال لاهوری کتاب خویش احیای فکر دینی در اسلام را به زبان انگلیس نگاشته و منقولات منسوب به شیخ را نیز به انگلیسی برگرداند و حتماً تغییر داده و تبدیل ساخته و اکنون احمد آرام کتاب را نیز از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده است. به این طریق اقوال شیخ عراقی ترجمه در ترجمه شده و مورد تغییر و تبدیل قرار گرفته است. بعد اینکه اقبال هم شاید عبارات را عیناً نقل نکرده مفهوم را به دست آورده و نگاشته بود.

۲ - غایة الامکان فی درایة المکان: ۴۲.

۳ - احیای فکر دینی در اسلام ترجمه احمد آرام: ۸۹ - و (انگلیسی): ۷۵.

غایة الامکان فی درایة المکان:

اما آنچه درین زمانست که ام الکتاب است
تغییر و تبدیل بدو راه نیابد... و حق تعالی
در این زمان نیست اما مطلع است بر این
زمان و این زمان را زمان الله گویند از راه
تخصیص و تشریف،... چنانکه شک و شبهه
را درو مجال نماید که حق تعالی ازلی و
ابدی است و دایم و باقی.^۱

احیای فکر دینی در اسلام:

چون در سلسله موجودات غیر مادی به
تدریج بالاتر رویم، به زمان الهی می‌رسیم،
و آن زمانی است که مطلقاً از صفت گذشتن
آزاد است و به همین جهت تقسیم و توالی
و تغیر در آن راه ندارد. برتر از ابدیت
است، نه آغاز دارد و نه انجام.^۲

غایة الامکان فی درایة المکان:

و بدانی که اولیت او نه از تقدم زمانست
بلکه تقدم زمان از اولیت اوست.^۳

احیای فکر دینی در اسلام:

قدمت خدا از قدمت زمان نیست، بلکه
قدمت زمان از قدمت خداست.^۴

درباره مکان آیاتی چند از قرآن، هم در رساله غایة الامکان فی درایة المکان ثبت است و هم در
کتاب احیای فکر دینی در اسلام از گفتار عراقی منقول است. علاوه بر آن جملات مشابه هر دو کتاب به
قرار زیر است:

غایة الامکان فی درایة المکان:

آری معیت روح با جسد مثال معیت

۱ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۵۰ - ۵۱.

۲ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام : ۸۹ و (انگلیسی): ۷۵.

۳ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۵۱.

۴ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام : ۸۹ و (انگلیسی): ۷۵.

حقست تعالی باکل کائنات ، زیرا که روح
نه درون قالبست و نه بیرون ، و نه
متصلست به قالب و نه منفصل از قالب
بلکه روح از عالمی دیگرست و قالب از
عالمی دیگر^۱.

احیای فکر دینی در اسلام:

حیات الهی با سراسر جهان اتصال دارد و
همان گونه که روح بابدن متصل است. روح
نه در داخل بدن است و نه در خارج آن، نه
به آن نزدیک است و نه از آن جداست^۲.

غایة الامکان فی درایة المکان:

مکان بر سه قسم است: قسم اول ، مکان
جسمانیات، و قسم دوم مکان روحانیات،
و قسم سوم مکان الله تعالی و تقدس ، و
قسم اول بر سه قسم است^۳.

احیای فکر دینی در اسلام:

سه نوع مکان وجود دارد: مکان اجسام
مادی، مکان موجودات غیر مادی، و مکان
خدا، مکان اجسام مادی به نوبه خود به
سه قسمت منقسم می شود^۴.

غایة الامکان فی درایة المکان:

پس معلوم شد که نور مکانی دیگر دارد جز
مکان باده.

احیای فکر دینی در اسلام:

پس واضح است که مکان نور بامکان

۱ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۱۶ - ۱۷.

۲ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی) : ۱۳۵.

۳ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۲۳.

۴ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام : ۱۵۶ و (انگلیسی) : ۱۳۵.

۵ - غایة الامکان فی درایة المکان : ۲۴.

صوت و هواتفاوت دارد.^۱

غایة الامکان فی درایة المكان:

اگر یک شمع در خانه بری نور آن شمع به
همه زوایا و هوای آن خانه برسد.^۲

احیای فکر دینی در اسلام:

نور شمع از هر سو در اطاق پراکنده می شود
بی آنکه هوا را جابجا کند.^۳

غایة الامکان فی درایة المكان:

اما روحانیات اوسط ملایکه آسمانها اند...
روحانیات اعلیٰ مقربان حضرت ربوبیت
اند... از دیوار همچنان در آیند که از در و
در اندرون سنگ سخت همچنان جای
دارند که در فضای فراخ و در امکنه ایشان
هم نوعی است از بعد، زیرا که ایشان را به
حرکت هم حاجت است اگرچه به کم از
یک طرفة العین به مقصد رسند، اما حاجت
به حرکت هم منافی کمال است در روحیت
... اما مکان ارواح هم متفاوتست بر حسب
تفاوت ارواح در لطافت و کمال در لطافت
روح انسانی راست و این روح به غایت
لطیفست و او را به حرکت هیچ حاجت
نیست، نه متحرکست و نه ساکن... بدان که
حق تبارک و تعالیٰ از این همه مکانها که
یاد کردیم منزّه و مقدس و متعالیست.^۴

احیای فکر دینی در اسلام:

فرشتگان... چه اجسام غیر مادی، در عین

۱ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام: ۱۵۶ و (انگلیسی): ۱۳۶.

۲ - غایة الامکان فی درایة المكان: ۲۵.

۳ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام: ۱۵۶ و (انگلیسی): ۱۳۶.

۴ - غایة الامکان فی درایة المكان: ۲۷ - ۲۸.

آنکه می توانند از دیوارهای سنگی عبور
کنند از حرکت معاف هستند که به گفته
عراقی، نشانه عدم کمال و روحانیت است.
عالیترین نقطه در سلسله آزادی مکانی
مخصوص روح آدمی است که ذات یگانه
آن نه در حال سکون است و نه در حال
حرکت. به این ترتیب چون از مکانهای
گوناگون بگذریم، به مکان الهی می رسیم
که مطلقاً از هر بعدی آزاد است و نقطه
تلاقی همه نامحدود هاست.^۱

به دلایل و شواهد مذکور هویدا است که اقبال لاهوری از همین رساله غایه الامکان فی درایة المکان استفاده کرده و گمان می رود که اقبال از نسبت "همدانی" به سهو افتاده و رساله را از عراقی دانسته که او از هر شاعر و متصوف بزرگ اهل همدان با او آشنا تر بوده. یا ممکن است نسخه ای از این رساله که در دست اقبال افتاده، به عراقی همدانی منسوب شده باشد.^۲ به هر صورت اقبال در شرح مطالب زمان و مکان منقولاتی از عراقی نقل کرده که ما در اینجا به نحوه تطبیقی بیان کردیم.

و بعضی دیگر نیز رساله را به نام سید علی همدانی منسوب کرده اند. به ظن غالب این انتساب هم از نسبت "همدانی" به وجود آمده است. علاوه بر دیگران، صاحب کشف الظنون و اخیراً احمد منزوی رساله را از محمود اشنهی نشان داده اند و به دلیل نسخه های خطی متعدد همین انتساب

۱ - احیای فکر دینی ترجمه احمد آرام: ۱۵۷ و انگلیسی: ۱۳۷.

۲ - چنانکه در کتاب افکار و عقاید اقبال گرد آورده سید عبد الوحید به زبان انگلیسی: ۱۵۲ اقتباس کوتاه فارسی از نسخه خطی رساله غایه الامکان فی درایة المکان دارای اشاره ای به نام عراقی ثبت افتاده است که عیناً در اینجا نقل می گردد:

"این مخدره غیبی... چون به مشاطگی بیان این بنده ضعیف به آخر زمائیان جلوه کند، امیدوارم که تشنگان جرعه حقیقت در ایام آخر الزمان از دست این ساقی عراقی جمال زلال شیرین مشاهده نمایند." و نیز در صص ۱۵۱ - ۱۵۹ به استناد از شیخ عراقی در زمینه زمان و مکان بحثی رفته است.

و در نسخه جایی غایه الامکان فی درایة الامکان به کوشش دکتر رحیم فرمنش در تهران، ص ۲۲ عبارت مزبور به این طریق آمده است: "خداوند این مخدره غیبی را ... بر دست مشاطه هدایت و توفیق بر طالبان آخر الزمان جلوه کن و تشنگان آخر الزمان را که در بیداری حیرت سرگردانند بر دست ساقی لطف شربتی شافی فرست..."

"بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا"، و به وسیله کاتبان و نساخان اینچنین تحریفات و تصرفات پدید می آید. به همین نحو برخی نسخ را به نام شیخ نسبت داده اند، حال آنکه در بیشتر نسخه ها اسم تاج الدین محمود اشنهی به عنوان مؤلف یاد شده است.

صحیح و درست به نظر می رسد.

فردوس العارفین ۱

کتاب فردوس العارفین در پیرامون معرفت و عرفان و تصوف به زبان عربی نگاشته شده است و به صورت نسخه خطی منحصر به فرد در کتابخانه مدرسه سریزدی یزد (ایران) محفوظ مانده است. در سر ورق نسخه خطی کتاب اسم سه نفر از مشایخ صوفیه به این طرز یاد شده است: من مؤلفات شیخ الاسلام سلطان سلاطین الاقطاب والمرشدین حجة الله... عمر محمد السهروردی اعلى الله درجاته.

للشیخ قطب المحققین عبد القادر الجبلی قدس الله روحه کلامی عقار عتقت ثم روفت وکل کلام العارفین عصیر، اذا برزت يوماً بزاة خواطری، فما لمعافیر الطريق صغیر. من منشآت الشیخ الفاضل العارف ملک الحقایق قدوة المشایخ فخر الملة والدين العراقي قدس الله روحه.

علاوه بر آن، در همین صفحه اول کلمات حمد و صلوة و چیزهای دیگر در توحید و تصوف مرقوم است.

از صفحه دوم با "بسم الله الرحمن الرحيم" متن کتاب شروع می شود. مؤلف در آغاز کتاب بعد از ستایش و درود و سلام، عارفین و محبین و مشتاقین را وصف می کند و در باب کتاب می نویسد: "فما منها الكتاب والسنة والتوحيد والمعرفة كتبته..." سپس اسامی هفت فصل تألیف را به اسم کتاب می خواند و چنین می شمارد، فصل الاول فردوس العارفین و لثانی کتاب مقامات المیردین ولثالث کتاب سیر العارفین والرابع کتاب نزهة العقلا والخامس کتاب الیواقیت والسادس کتاب صدور المجالس والسابع (عنوان از میان رفته است) و بعد صرف نظر از این فصول مذکور کتاب را به طور کلی در چهل باب قسمت نموده که ما به لحاظ تطویل کلام به اسامی آنها نمی پردازیم و اشاره مختصری به مطالب و معانی کتاب می کنیم.

۱ - همانطور که گفته شد کتاب فردوس العارفین به حیثیت نسخه خطی منفرد در کتابخانه مدرسه سر یزدی (ایران) نگهداری می شود. نگارنده در مهر ماه ۱۳۵۱ شمسی به خاطر دیداری از این کتاب در یزد مسافرتی کرده و می خواست که تمام این کتاب عکس برداری بشود و برای استفاده علاقمندان در تهران بیاورد، لیکن چون در یزد دستگاه فیلم برداری میسر نبود، این کار ممکن نشد. بنابر این نگارنده اجباراً از روی نسخه اصل یادداشتها برداشته که به استفاده از آنها مطالبی در ذیل فردوس العارفین مذکور می افتد.

رویه مرفته فردوس العارفین شامل مجموعه آثار شیخ شهاب الدین عمر سهروردی است و حالت این مجموعه ناگفته به است. مجموعه کامل مشتمل بر ۴۱۸ صفحه است. ۱۵۶ صفحه از آغاز به بعد جز به مواردی چند، نزدیک به تمام خویست و پس از این تقریباً نصف صفحه پائینی موربانه خورده است و کیفیت نسخه بسیار بد است.

مؤلف در شرح مطالب عرفانی، به آیات قرآن و احادیث نبوی بسیار استناد نموده است از انبیاء کرام، آدم، ابراهیم، یحیی، داود، موسی، عیسی علیهم السلام اجمعین را اسم برده است. از اصحاب و تابعین و ائمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، ابو بکر صدیق، سلمان فارسی، مالک بن دینار، ابو دردا، حسن بصری و جعفر صادق (ع) را یاد کرده است. از اولیاء کرام و پیشروان صوفیه به سخنان و اقوال ابراهیم بن ادهم، ابو یزید بسطامی، سری سقطی، سعید خراز، ذوالنون مصری، محمد بن واسع، حبیب عجمی، رابعه بصری، یحیی بن معاذ، یوسف بن حسین، ابو محمد جریری، ابو بکر واسطی، ابو عبد الله بن خفیف و امثال آنها استشهاد و اشاره کرده است. در پایان نسخه کتاب فردوس العارفين اسم کاتب عمر بن محمد بن الحاج محمد بن ابی القاسم معروف به شیرکان یزدی و تاریخ کتابت ۲۰ ماه رمضان سنه ۷۱۱ ق (۱۳۱۲ م) ثبت شده است.^۱

بعد از ختم اثر فردوس العارفين چهار رساله و کتاب دیگر نیز شامل این مجموعه است، که عنوانهای آنها عیناً مطابق نسخه زیر است:

- ۱ - هذه وصية الشيخ الكبير قطب الاولياء ابی عبد الله محمد الخفيف الشيرازي رحمة الله في التصوف.^۲
 - ۲ - جزء فيه فتوحات شيخنا شيخ عصر شرقاً و غرباً بصرأ و قريباً حجة الله على خلقه شهاب الدين ابی عبد الله عمر بن محمد بن عبد الله السهروردي قدس الله روحه.^۳
 - ۳ - بدون ذکر نام رساله مطالب با " بسم الله الرحمن الرحيم ، الحمد لله الذي در نسبت خرقه الشيوخ آغاز می شود.^۴
 - ۴ - کتاب رشف النصاب الايمانيه و كشف الفضايح اليونانيه تصنيف عمر بن محمد سهروردي.
- در این چهار رساله مخصوصاً در آغاز یا در انجام آنها اسم شيخ شهاب الدين عمر سهروردي مکرر ثبت شده است و کتاب رشف النصاب الايمانيه او که معروف است. بدین جهت در اثبات و انتساب فردوس العارفين نیز به نام وی مانعی نیست و نظر آقای محمد تقی دانش پژوه^۵ هم همین است که فردوس العارفين از مؤلفات شيخ عمر سهروردي است، لیکن در ذریعه^۶ و فهرست خطی منزوی^۷ به نام

۱ - فردوس العارفين: ۲۳۲.

۲ - همان: ۲۳۳ - ۲۳۸.

۳ - فردوس العارفين: ۲۳۹ - ۲۵۸.

۴ - فردوس العارفين: ۲۵۹ - ۲۶۰.

۵ - همان: ۲۶۷ - ۴۱۷.

۶ - نسخه های خطی ۴: ۴۲۳.

۷ - ذریعه ۱۶: ۱۶۶.

۸ - فهرست نسخه های خطی فارسی منزوی ج ۲، ۱: ۱۲۹۷.

شیخ عراقی نسبت داده شده.

در واقع، چون این مجموعه رسایل و کتب مختلف است. به شهادت سر ورق ممکن است بعضی از رساله های شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ عراقی نیز شامل این مجموعه باشد ولی به مرور زمان - همانطور که نسخه بسیار فرسوده و کرم خورده شده است گمان می رود که رساله های دیگر آن از بین رفته و کتب سهروردی باقی مانده است.

۳ - مجمع البحرين^۱

مجمع البحرين کتاب بسیار جالب و دلچسبی است در مطالب و مضامین عارفانه و صوفیانه می و شراب، اسم این کتاب در نسخه خطی آن، دو مرتبه یاد شده است، یکبار به خامه مؤلف در متن آمده و دفعه دیگر به قلم کاتب در اواخر نسخه ثبت شده است. در متن کتاب، اسم آن چنین ضبط است: "و از غیب موسوم گشت این رساله به مجمع البحرين، امید که موافق طبع دوستان گردد و خواننده این را الله تعالی توفیق دهد و یاری نماید و از مستی غفلت هشیار گرداند تا به گوهر خود، خویش را از بیگانه و عاقل را از دیوانه و نیک از بد و قبول از رد باز داند، بمنه و نعمه"^۲.

در فهرست نسخه های خطی فارسی لنینگراد در معرفی کتاب مجمع البحرين آمده که مجمع البحرين در مطالب صوفیانه کتابیست مشتمل بر نثر و نظم و منقسم است به سه قسمت: مقدمه و متن اصلی و ذیل و ذیل عبارت است از یک چند اصطلاحات صوفیه.^۳

اینک از روی نسخه اصل کتاب، درباره محتویات آن شرحی مختصر می دهد. آغاز کتاب چنانست: "بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين حمد بیحد و شکر بی عد پروردگار را جل و علی که جام جان سر مستان الست را به شراب عرفان و ایقان مالا مال گردانید تا سر خوشانه نعره رب زدنی بر آورده، بیت:

کاسه دیگرم تصدق کن
کلمه زدت زدت فی الافراح"

۱ - رساله مجمع البحرين دارای نسخه خطی منحصر به فرد است. این نسخه در مجموعه رسایل شماره ۷۳۶، صص ۱۷۰ پ - ۲۰۱ پ، در کتابخانه لنین گراد (شوروی) نگهداری می شود. فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۴۰۵۹ موجود است. نسخه عکسی آن در دست نگارنده وجود دارد. نسخه بسیار نفیس و تمیز و خواناست، و به خط درشت نوشته شده است. نگارنده آرزو مند است که اگر خداوند توفیق بدهد، به وقت فرصت آن را با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تحقیق به چاپ برساند که مورد استفاده پژوهندگان قرار بگیرد.

۲ - مجمع البحرين: ۱۷۴ پ.

۳ - فهرست خطی لنین گراد ۱: ۵۰۳.

در آغاز تألیف در ضمن حمد و سپاس ایزد تعالی به شراب اشاره می شود. همچنین بر سرور کاینات و خلاصه موجودات حضرت پیغمبر (ص)، صلوات و تحیات فرستاده و بیتی سروده. پس از آن بر آل عظام و اصحاب کرام می پردازد. به این ترتیب دیباچه این کتاب بسیار جالب و شیواست. از آن به بعد مؤلف کتاب متن را چنان قسمت نمود: مقدمه، در اسلوب رساله و تسمیه آن، سخن در خاصیت اندک و بسیار و مضرت آن، در آداب صحبت و سبب تأثیر و خاصیت و مضرت آن، ذیل رساله در سبب حرام گشتن می، ختم رساله. متن رساله با چند بیت گلشن راز شیخ محمود شبستری، مانند:

شراب و شمع و شاهد عین معنی است
که در هر صورتی او را تجلی است^۱

پایان می یابد. بعد نساخ برای صاحب و کاتب و مصنف دعای مغفرت می کند و اسم رساله و نام کسی که ظاهراً غیر از کاتب و مصنف است، و تاریخ کتابت را چنین یاد می کند: "تمة الرسالة المسمی به مجمع البحرين فی ظل المولی الموصل الکامل العالم المحقق المدقق المفتخر افتخار القصد والعلماء فی العالم سلطان العارفين والعاشقين وارث علوم نبی و ولی مولانا شرف دین الحق والدین علی خلد الله ظلال اقباله ابدال اهل البيت علی العراقی (؟)"، فی سادس شهور ذی القعدة سنه تسعين و ثمانمائه.

دکتر اولک اکیموشکین (Dr. Oulak Akimushkin) مؤلف فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه لنینگراد، به جهت کلمه "عراقی" که در پایان نسخه ذکر شده و به سبب اصطلاحات صوفیانه ای که در صفحات آخر نسخه مندرج است و بعضی از آنها با رساله مصطلحات صوفیه عراقی قابل مقایسه و تطبیق است^۲. نسخه را به شیخ نسبت داده است، در صورتیکه اسم "عراقی" آنهم "شرف دین... علی العراقی" به عنوان مؤلف کتاب شناخته نشده است بلکه نساخ در زیر سایه او رساله را کتابت کرده است. بعد، بادقت و مطالعه در رساله مذکور می توان ابیات فراوانی از عراقی^۳ و مولوی^۴ و شبستری

۱ - مجمع البحرين: ۲۰۱ ر - شرح گلشن راز، گلشن راز: ۷۶۱.

۲ - مجمع البحرين: ۱۹۹ پ - ۲۰۰ پ. مقایسه شود با کلیات عراقی، اصطلاحات عراقی، (چاپ چهارم نفیسی ۱۳۳۸): ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۲۲. و نیز در فهرست خطی لنینگراد، ۱: ۵۰۳ آمده که اصطلاحات تصوف مندرج در رساله مجمع البحرين با اصطلاحات مسطور در کلیات عراقی، رساله اصطلاحات عراقی (چاپ دوم نفیسی ۱۳۳۶): ۴۱۲ و ۴۱۳ قابل مقایسه است. علاوه بر آن نگارنده در اواخر سال ۱۳۵۰ شمسی دکتر اکیموشکین را در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده و او شخصاً مرا به این مطالب راهنمایی کرده و توضیح داده بود.

و حافظ شیرازی در آن ملاحظه کرد و شبستری و حافظ مسلماً بعد از شیخ ظهور کرده اند. بنابراین رساله مجمع البحرين به هیچ وجه به شیخ منسوب نیست. گذشته از این رساله بسیار مفید و سودمند است از این نظر که در باب می و شراب در آن به تفصیل سخن رفته است. مطالبی در پیدایش شراب و احکام جمشید و کیقباد راجع به آن مذکور افتاده است. در خصوصیات و مضرات آن سخنان حکیمانه و طیبانه ای بیان شده است. در حرمت آن آیات و احادیث به حد وفور مسطور است و در مواردی چند از صحابه و ائمه مانند حضرت علی بن ابیطالب و حضرت زین العابدین علیهما السلام هم ذکر گردیده در شرح معانی، قطعات و ابیات نغز بسیار گنجانیده و گاهی با تمثیلات و حکایات مطالب عارفانه و عاشقانه و مستانه، توضیح داده شده است.

سبک عراقی در نثر

همانطوری که در سبک عراقی در نظم اشاره شد، به لحاظ موضوع رساله، نباید به بحث‌های لفظی شیوه و سبک نگارش شیخ پرداخته شود که روح پر فتوح شیخ از مقام لفظ خیلی بالاتر و شخصیت وی در فهم و ادراک معانی بسیار قوی تر بوده است. از اینرو وی قدرت قلم و ذوق سرشار و اصول شیفتگی و سوختگی خود را در مؤلفات خویش نمایان تر ساخته، ولی چون به کلی از این امر صرف نظر نمی توان کرد، لذا به مشخصات معنوی نثر عراقی اشاره کوتاه می گردد و از اقسام

ای حسن تو روز افزون آخر چه کمالست این

در وصف تو جان حیران آخر چه جمالست این

(مجمع البحرين: ۱۷۷ ر - کلیات عراقی: ۲۶۱).

از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جامست و نیست گوئی می یا مدامست و نیست گوئی جام

(مجمع البحرين: ۱۹۷ پ - کلیات عراقی: ۱۲۳ و لمعات: ۳۷۹).

۴ - از مولوی که به صراحت اسم برده چنانکه "مولانا جلال الدین رومی قدس سره می فرماید، بیت: "... - مجمع البحرين: ۱۹۵ پ.

۵ - از حافظ شیرازی در پنج مورد اشعار مذکور افتاده، به این ترتیب:

۱ - مجمع البحرين: ۱۷۱ پ - قزوینی دیوان حافظ: ۷.

۲ - همان: ۱۷۸ پ - قزوینی همان: ۱۴۸.

۳ - همان: ۱۸۲ ر - قزوینی همان: ۹.

۴ - همان: ۱۸۲ پ - قزوینی همان: ۹۵.

۵ - همان: ۱۹۸ ر - قزوینی همان: ۳۳.

۶ - در کتب تواریخ باستان نیز اکتشاف شراب را به زبان جمشید منسوب می دارند - تاریخ ادیان ۲: ۲۹۰.

مختلف آثار منشور وی، آثار اصیل و موجود او و از آنها نیز کتاب لمعات که بیشتر از همه متداول و مقبول و معروف است مورد توجه قرار می‌گیرد.

باید گفت که شیخ به علت مستی و شوریدگی و غلبه عشق و شیف‌تگی آنچه اقتضای حالش بوده را بیان کرده است. نوع بیان وی عموماً ساده و بی تکلف و در همان حال پرمغز و پرمعنی است. روح پر خروش و سوختگی از تمام تصانیف او هویدا است. رویهم‌رفته نثرش بسیار پخته و شیرین و شیواست.

لمعات کتاب صوفیانه و عارفانه ایست مبتنی بر عشق الهی و اسرار آن که شیخ این را در حالات و مقامات خاص عرفانی نگاشته است و به همان گونه که می‌اندیشیده، سخن گفته است. و لمعات بدون تردید یکی از کتب بسیار بلند نثر عرفانی فارسی است و چنانکه قبلاً هم بیان شد، عراقی این رساله شور انگیز را به روش نگارش سوانح العشاق شیخ احمد غزالی نوشته و راستی را که شاهکار دیگری در برابر شاهکار احمد غزالی به وجود آورد.^۱ جامی در آغاز اشعة اللمعات بعد از اسم بردن لمعات می‌نویسد: "... به عباراتی خوش و اشاراتی دلکش جواهر نظم و نثر برهم ریخته و لطافت عربی و فارسی درهم آمیخته. آثار علم و عرفان از آن پیدا و انوار ذوق و وجدان در آن هویدا. خفته را بیدار کند و بیدار را واقف اسرار گرداند. آتش عشق بر افروزد و سلسله شوق بجنباند."^۲ و بعد از چند سطر دیگر مولانا جامی مرقوم ساخته: "به هرورقی از آن لمعه ای از انوار حقایق دیدم و در هر صفحه نفحه ای از ازهار معارف شنیدم. باطن را به فهم دقایق آن انجذابی واقع شد و خاطر را از صعوبت ادراک مقاصد آن اضطرابی حاصل آمد."^۳

نثر منشآت و مکاتیب عراقی بسیار ساده و روان است. ذوق سرشار نویسنده آن را از هر قیدی رهائی داده و در واقع نثری است به زبان محاوره که در یک جابه برادر خویش می‌گوید: "... که اگر آن عزیز را عزم این طرف جزم شود خرج راه آنچه در یابد استادگی نماید."^۴ هم نویسنده پیوسته مصروف به بیان حقایق بوده و به عالم الفاظ توجهی نداشته است. جملات و لغات و ترکیبات عربی زیاد آورده همچنین القاب و جملات دعائی را نیز اغلب به عربی بیان داشته و مخاطب را گاهی به کلمات "ای عزیز" خطاب کرده است.

سبک نگارش عراقی در بقیه رسائل از قبیل: مصطلحات صوفیه، رساله لطیفه در ذوقیات و حمدله نیز سلیس و روان و شیواست و انشای آنها به سبک مخصوص عراقی مقرون به شوق و عشق است لیکن

۱ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۳۸.

۲ - لمعات مع شرح: ۴.

۳ - لمعات مع شرح: ۴ - مجله علوم اسلامیة ج ۳، ۲: ۱۰۷.

۴ - منشآت عراقی: ۴۸ پ.

۵ - همان: ۴۹ ر.

غلبه شوق و جذبه عشق و سوز و گدازی که در کتاب لمعات است، در این رساله ها کمتر به نظر می آید. رساله مصطلحات صوفیه و لطیفه در ذوقیات صرفاً مشتمل بر اصطلاحات عاشقانه است و حمدله تفسیر مختصری به روش عارفانه است که نمونه نثر مسجع آن در ضمن حمدله بیان شده است.

استشهاد به آیات قرآنی و احادیث نبوی در لمعات ۱ و ذوقیات و حمدله به حد وفور موجود است، در حالیکه در مکاتیب به ندرت دیده می شود و در مصطلحات صوفیه جز آیتی چند در مقدمه آن دیگر چیزی از این قبیل یافت نمی شود. در مکاتیب ترکیبیات و جملات و عبارات عربی نسبتاً زیاد است. تمام این رسایل جز مصطلحات صوفیه، از اشعار تازی و فارسی مشحون است و چون عراقی خودش شاعر بوده نثر را با نظم آرایش داده و در شرح مطالب عشق و عرفان قطعات و رباعیات و ابیات نغز و خوب را بیان کرده است. همچنین به کلمات و سخنان بزرگان صوفیه توجه داشته و به خصوص در لمعات به اقوال و احوال آنان جای به جای استشهاد و اشاره نموده است که در فصل ششم مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بغیر از لمعات، بقیه رسایل عراقی از تمثیلات عاری است. لمعات که در مفاهیم و معانی و اسرار عشق و عاشق و معشوق تألیف شده است، در آن برای فتح باب رمز و ایما و برای توضیح و تشریح مسایل عرفان و سلوک تمثیلات کوتاه و حکایات مختصر به طرزی شیوا و مؤثر ذکر شده است. نثر لمعات اغلب دارای صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی از قبیل صنعت موازنه و ترادف و سجع بوده و صفحه ای از رساله نیست که از سجع خالی باشد. با آنکه مؤلف این رساله را به اقتضای سوانح احمد غزالی نوشته است، مع هذا به آوردن صنایع بدیعی و لطایف لفظی و معنوی بیش از او دست یازیده همچنین در قدرت قلم و فکر معنوی و استدلال منطقی و بیان عرفانی گوی سبقت را از او ربوده است. سجع هایی که عراقی آورده بسیار لطیف و طبیعی و طرب انگیز و همراه با سوز و گداز و شور و شوق فراوان است. عبارات لمعات دل عاشقان را می لرزاند و حالی دست می دهد که ویژه جهانی دیگر است، جهانی که در آن جز از سخن عشق و دل بستگی و توحید و عرفان چیز دیگری در کار نیست.

۱ - مخصوصاً آیات قرآن و احادیث قدسی و نبوی که مورد استفاده و علاقه صوفیان است در کتاب لمعات بسیار آمده است.

فصل چهارم

تحلیل افکار و عقاید عرفانی عراقی

شیخ را بی گمان باید یکی از ستارگان طراز اول شعر و ادب فارسی و تصوف و عرفان اسلامی به شمار آورد. در قرن هفتم هجری که دوره ظهور اوست، همانطور که قبلاً گفته شد چهار مکتب مهم و طریقه بزرگ در تصوف وجود داشت. یکی مکتب عملی شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی و دیگر مکتب نظری شیخ محی الدین ابن عربی، که از آنها به تصوف عابدانه هم می توان تعبیر کرد. سوم طریقه شیخ نجم الدین طامه الکبری که آمیخته است از تصوف عملی و نظری و چهارم طریقه مولانا جلال الدین بلخی رومی که آن را تصوف عاشقانه می نامند.

بدین وجه، عراقی از یک طرف به دست شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی خرقه پوشیده است و واسطه اش می رسد به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و از طرف دیگر شیخ در اصول تصوف شاگرد شیخ صدر الدین قونیوی بود و رشته اش متعلق می شود به شیخ محی الدین ابن عربی. از جهت دیگر، شیخ تحت تأثیر شیخ نجم الدین کبری نیز است که در مثنوی عشاقانه حکایتی در شان وی سرورده است، حتی به روایتی به صحبت بابا کمال جندی از مریدان شیخ نجم الدین کبری هم رسیده و از سوی دیگر عراقی در دوران اقامت خویش در روم با مولانا جلال مولوی نیز آمیزش و اختلاط داشته است.

بنابر این عقاید صوفیانه و افکار عارفانه شیخ از همه جهت مخلوط می شود ولی بنابر قول اکثر استادان و دانشمندان در افکار عرفانی عراقی تیپ محی الدین ابن عربی نمایان است. چنانکه برخی از عقاید و افکار شیخ عراقی در اینجا بیان می شود و با استشهاد و استناد از آثار و اشعار او تجزیه و تحلیل می گردد.

۱ - شریعت

در راهی که صوفی برای وصول به مقصد می پیماید شریعت نقطه ابتدا و شروع به حساب می آید، یکی از درجات و مراتب تهذیب نفس به شمار می رود، و منتهی به آن روش عالی و مطلوب می شود که لازم و ضروری است و برای به دست آوردن و رسیدن به آن باید از روی صدق کوشید و حقیقت شریعت آنست که سالک از جانب حق تعالی به توسط حضرت محمد (ص) مأمور گردد تا جهت وصول به عبودیت احکام الهی و فرایض دینی ملتزم شود. پس شریعت راه عبادت می نماید و بنده را مأمور می کند تا به اوامر ربانی قیام نماید.^۱

چنان که بیان شد، سلسله ارادت شیخ عراقی از طریق شیخ زکریا به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی می پیوندد که پیروانش به رعایت ظواهر شریعت معروف بوده اند. از شیخ بهاء الدین زکریا، که مرشد روحانی شیخ است، هم مطلبی بر خلاف این روش به نظر نمی رسد بلکه کتاب الاوراد او تقویت کننده سالکان بر احکام شرعی و تشویق کننده طالبان بر اذکار الهی است. صاحب مقدمه دیوان عراقی درباره شیخ شهاب الدین عمر - سرسلسله سهروردیه - و پیروان او چنین می نویسد: "و سنت شیخ آن بود که بغیر از تلاوت قرآن و بیان احادیث به چیزی دیگر مشغول نشوند".^۱ در واقع سلسله سهروردی را طریقه عملی عوارف المعارف باید خواند. نویسنده مقدمه دیوان درباره شیخ چنین ذکر می کند: "قدم تقوی او بر جاده سنت راسخ بود و قلم فتوای او رایات بدعت را پاسخ آمده، دریای فضل او گهر دار و ابر کرم او درر بار".^۲ خود شیخ اینطور گفته است.

برون از شرع هر راهی که خواهی رفت گمراهی
خلاف دین هر آن علمی که خواهی خواند شیطانی^۳

درباب پایبندی شریعت، از احوال شیخ چنان مستفاد می شود که روزی وی فریضه پیشین بگذارد و به ادای سنت مشغول شد. چون در رکعت دوم به سجده رفت، گریه برو غلبه کرد و تا نماز عصر در همان حالت ماند. پس از آن سر از سجده برداشت و نماز عصر ادا کرد. گویند غزلی با مطلع زیر در آن کیفیت که به سجده بود و می گریست نوشته شد:

در کوی تولولوئی گدائی
آمد به امید مرحبائی^۴

همچنان زمانیکه مولانا امین الدین - از عالمان و نزدیکان خواجه شمس الدین صاحب دیوان - برای زیارت عراقی در زاویه او در توقات رفت. "شیخ به ادای نماز مغرب مشغول بود، مولانا نیز به نماز مشغول شد... پس نماز اخیر بگزاردند و زمانی آسایش کردند" بنابراین این شیخ یک نفر صوفی عارف زاهد و عابد و متشرع بوده است و باید گفت شریعت راهی است که به طریقت منتهی می شود.

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۰ و ترجمه آبروی به انگلیسی: ۱۶.

۲ - همان: ۴۷ - همان: ۴.

۳ - همان: ۹۷.

۴ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۷ - کلیات عراقی: ۲۹۷ و مقدمه: ۵۷.

۵ - همان: ۲۰ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۰.

۲ - طریقت

طریقت راهی است که از شریعت خیزد و حقیقت طریقت آنست که سالک احکام شریعت را بر خود نهد، در حفظ امانات خدای واحد و رسول برحق (ص) بکوشد، قرآن بریک دست گیرد و با دست دیگر به دامن عنایت عترت نبی (ع) در آویزد تا به سر چشمه آب حیات سرمدی و حقیقت واحد راه یابد. از کدورات طبیعی و اغراض نفسانی چشم ببوشد و ترک این جهان و ترک اراده و من خویش کند، و کاملاً به صفای باطن و تزکیه روح سعی نماید.

فی الجمله هر چه به تهذیب ظاهر متعلق است از شریعت خیزد و هر چه به تصفیت باطن باز گردد به طریقت متعلق است.^۱ شیخ وجوب طاعت و عبادت و ملازمت شریعت و ریاضت نفس را روا داشته است ولی شرط اساسی تصوف و اصول طریقت او عشق بوده است که می‌گوید:

عشق ذوقیست همنشین حیات بلکه چشمیست بر جبین حیات
عشق افزون زجان و دل جانست بلکه در ملک روح سلطانیست.^۲

در طریقت، صوفی می‌باید مرید شیخ و مرشد برگزیده گردد و کاملاً مطیع اراده او شود و تحت نظارت وی در آید و تحت هدایت او در خانقاه و یا در خانه قرار بگیرد و زندگی زهد و مجاهده و مراقبه اختیار کند. البته در عصر عراقی روش تعلیم و پرورش خانقاه‌گزینان بر آن مبتنی بود که سالک را به حسب استعداد خود چنان تربیت کنند که دارای روش تازه و فکر نوین گردد و جهان بیرون و درون خود را مناسب دید خود بنگرد و راه نو پیش گیرد و از تقلید محض بگذرد. چنانکه شیخ عراقی به تمام معنی مقلد و پیرو مرشد و رهبر خویش - شیخ بهاء الدین زکریا - نبوده است که در وصف حال خود فرماید:

محیط خاطر من هر زمان بهر موجی هزار گهر الهام بر سر آورده
زمین فهم من از فیض تازه بردارد درخت فضل من از غیب نوبر آورده.^۳

۱ - اسلام در ایران: ۳۴۶.

۲ - التصفیه فی احوال المتصوفه: ۱۷.

۳ - عشاقنامه: ۶۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۹.

۴ - کلیات عراقی: ۹۴.

شیخ زکریا، عراقی را به اصول طریقه تصوف برای اربعین به خلوت نشاند، عراقی چون ده روز در خلوت به تفکر و تدبیر و تعمق پرداخت و جدی بر او مستولی شد و غزل^۱ نخستین باده کاند در جام کردند^۲ را در آن وقت سرود، و خرقة از دست شیخ و مرشد برگرفت و بعد از چنین وضعی که پیش آمده، شیخ عراقی به کشف و تحقیق شخصی دست یافته و طرز تازه و روش جدید در طریقت برگزیده است که اشاره می کند:

خراب کرده رسوم جهان بی معنی ورای رسم جهان رسم دیگر آورده
ز مرغزار عراق آمده به وادی هند از آن ریاض نسیمی برابر آورده^۳

البته با این همه باید گفت که شیخ به مراد و مرشد خویش - شیخ زکریا - عشق و علاقه فراوانی داشت و از اطاعت او سرمو تجاوز نمی کرد.

۳ - معرفت و حقیقت

طریقت وسیله ایست برای رسیدن به مقام معرفت و حقیقت و برای نایل آمدن به آن عمل پی هم و صفای باطن ضروری است. هنگامیکه ذهن صوفی از آلودگیهای جهان پاک گردد، با علم الهی روشن و منور می گردد و حقیقت را می بیند و به هدف اصلی خود که تهذیب نفس و اتصال به محبوب است، می رسد. در این مرحله صوفی خود را فراموش کرده در کل مستغرق می گردد و هرگاه آدمی به این مرحله برسد از حیات ابدی برخوردار می گردد، به قول حافظ:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما^۴

شیخ در لمعات نوشته است: "مصطفی (ص) می فرماید، من عرف نفسه فقد عرف ربه"^۵، که شناخت حق از راه شناخت نفس است و خزانه امن معرفت کردگار و حق تعالی دل پاکان و عارفان است و کشتن نفس برای زنده کردن دل، باید گفت که امر موهبتی و سر چشمه فیض الهی است و

۱ - کلیات عراقی: ۱۹۳.

۲ - همان: ۹۴.

۳ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۰۷ - قزوینی دیوان حافظ: ۹.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۲.

عارفی گفته است: "دل هرگز زنده نشود تا نفس نمیرد."، همچنین به گفته مولانا شمس الدین تبریزی معرفت زندگی دلست به خدای عز و جل، و نیز معرفت در دلست و شهادت برزبانست و خدمت براندام.^۱ به مصداق این قول می توان گفت که شیخ خدمت بزرگان کرد، در خدمت شیخ بهاء الدین زکریا غزلیات و قصاید عارفانه سرود و در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی رساله لمعات نوشت که مطابق "شهادت برزبان" است و نشان دهنده مقام معرفت اوست و در لمعات مرقوم ساخته است: "ابو یزید قدس سره از سعت دایره دل خود چنین خبر داد که اگر عرش و آنچه در اوست، در گوشه دل عارف گذر کند عارف از آن خبر نیابد. جنید گفت چگونه خبر یابد، زمانی که حادث باقدیم مقترن شود از حادث اثری نمی ماند. ابو یزید چون نظر در چنین دل کند، که محدث را درواثر نبود، به بصر حق همه قدیم بیند، لاجرم "سبحانی" گوید. از این حرف حقیقت دل معلوم شود. صاحب‌دلی از دل چنین خبر داد:

گفتم که: کرائی تو بدین زیبائی گفتا: خود را که خود منم یکتائی
هم عشقم و هم عاشق و هم معشوقم هم آینه هم جمال و هم بینائی^۲

این سخن که درباره اتحاد عشق و عاشق و معشوق گفته شد، از آنست که همه خورشیدها در سرزمین وجود آدمی پنهان شده است و در همین سرزمین از افق معرفت و حقیقت می دمد.^۳ به هر صورت شیخ برای نیل به درجه معرفت و حقیقت عشق بی پایانی را وسیله قرار داده است.

۴ - کشف و شهود

مشایخ صوفیه و عرفا وسیله شناسائی حقیقت، تنها کشف و شهود یا مکاشفه و مشاهده را می دانستند. مکاشفه آنست که سالک رو به درگاه ایزدی نهد و ایزد تعالی به رحمت بی غایت خود احسان فرماید و سالک از حجاب باطنی بگذرد و گاه به گاه به جلوه عینی فایز شود و مشاهده آنست که حجاب به کلی ساقط شود و جمال حق تعالی متجلی شود و شهود عین ذات الهی دست دهد. به

۱ - با اوست حدیث من: ۴۲.

۲ - مناقب العارفین: ۶۵۴.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۹.

۴ - با اوست حدیث من: ۳۵.

۵ - اصول تصوف: ۶۴۱.

عقیده عرفا قلب و نفس انسانی بالذات مستعد پذیرش تجلی حقایق اشیا است و فقط حجابهایی میان نفس انسانی و حقایق اشیا حایل است، هنگامیکه این حجابها برداشته گردد، حقایق اشیا در قلب و دل سالک جلوه کامل خواهد نمود.^۱
عراقی گفت:

دل عراقی بیچاره آرزومندست

امید بسته که تا کی نقاب بگشائی؟^۲

قلب و دل آدمی مانند آئینه ایست و بنا به گفتار شیخ "محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او، قطعه:

هر دم که در صفای رخ یار بنگرد گردد همه جهان به حقیقت مصورش
چون باز در فضای دل خود نظر کند بیند چو آفتاب رخ خوب دلبرش

گاه این شاهد او آید و او مشهود این، گاه او ناظر این گردد و این منظور او و گاه این به رنگ او بر آید و گاه او بوی این گیرد.^۳

در بیان کشف و شهود، صوفیان و طالبان حقیقت، کلمات عجیبه و اشارات غریبه فرموده اند. شیخ روز بهان بقلی گفته است: "مکاشفت و مشاهدت بر سه قسم است، قسمی عام راست و قسمی خاص را و قسمی خاص الخاص را".^۴

همچنین به قولی در کشف حقایق سه چیز دخالت دارد، اول قلب و نفس آدمی، دوم حقایق اشیا، سوم نقش حقایق و حضور آنها در نفس. به طور کلی صوفیان می گفتند که قلب برای تجلی حقایق همیشه مستعد است. ه به گفته شیخ "دانی که بر این شهود کرا اطلاع دهند؟ او را که قلبی داشته باشد و گوش فرا دهد و او شهید است. آن را که به تقلب خود، در احوال تقلب او، در صورت مطالعه کند و از آن مطالعه فهم تواند کرد که مصطفی (ص) می فرماید: "هر که خود را شناخت پروردگار خویش را شناخت".^۵ بدین سبب سالک راه حقیقت باید به تصفیه باطن و تزکیه روح بکوشد و از معاصی و پلیدیها که موجب تیرگی قلب می گردد، دوری گزیند، طالب درک حقیقت باشد و باتمام قلب روی به خدای تعالی آورد و کوشش کند که جز خداوند متعال موجود دیگری در قلبش راه نیابد که عراقی هم می گوید:

۱ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۰۴.

۲ - کلیات عراقی: ۲۹۵.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۳.

۴ - روزبهان نامه: ۳۸۹.

۵ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۰۵.

۶ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۲.

بیا، کین دل سر هجران ندارد
بجز وصلت دگر درمان ندارد،

چنانکه در مورد درك حقایق اشیاء و کائنات، عارف، به راه کشف و شهود می پیماید و به عقیده وی همه اشیا و کائنات از مبداء الهی صدور یافته و هیچ چیز واقعی جز او وجود ندارد.

۵ - وحدت وجود

نزد عرفا وجود واقعی فقط خدا راست و تکامل تام مشرب عرفان از نظر وحدت وجود و کمال مطلوب یاسیر و سلوک و کشف و شهود معرفت الهی ست و لیکن مسئله وحدت وجود روح روان تصوف و عرفان اسلامی است. این فکر در بادی امر از استیلاي عشق حقیقی پیدا شده بود. و تئیکه بر ارباب عرفان و شهود نشأ محبت غلبه پیدا نموده، در آن عالم سوای معشوق حقیقی چیزی به نظر آنها نمی آمده است.^۲ این غلبه و جذبه به حدی رسید که صوفیان به وحدت وجود قایل شدند و گفتند که وجود حقیقی منحصر به حق است و دیگران پرتوی از نوراو و تراوش فیض اویند.

بنابر قول دکتر زرینکوب در بین صوفیان و عارفان اسلام اولین کسی که وحدت وجود را اساس تعلیم و نظریه خویش قرار داد شیخ محی الدین ابن عربی بود^۳ و تأثیر فلسفه وحدت وجود ابن عربی در نظر و اشعار شیخ نمایان و هویدا است. شیخ عراقی مسئله وحدت وجود را اکثر در تمثیل و حکایات، روشن و آشکارا بیان می نماید و این را "همه اوست" هم می گویند. به قول عراقی:

دردی و شراب و جام و ساقی همه اوست در پرده مخالف و عراقی همه اوست
گرزانکه به تحقیق نظر خواهی کرد نامیست بدین و آن و باقی همه اوست^۴

در کتاب لمعات در لمعه نوزدهم وحدت خداوندی را به ذریعه تمثیل کوتاهی چنان بیان نموده است: "یکی از یخ کوزه ای ساخت و پر آب کرد، چون آفتاب بتافت، کوزه و آب را يك چیز یافت، گفت: "لیس فی الدار غیرنا دیار". بیت:

۱ - کلیات عراقی: ۱۷۴.

۲ - شعر العجم ۵: ۱۲۹.

۳ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۴.

۴ - کلیات عراقی: ۳۰۹.

صیاد همو صید همو دانه همو
ساقی وحریف ومی وپیمانه همو^۱

همچنین درلمعات بدون پرده پوشی می گوید: "وحدت او را از وحدت او توان شناخت، زیرا که تویکی و او را ندانی جز بدان یکی، پس نفس خود را شناخته باشد و تو او درمیان نه، توحید تو بدین حرف درست می شود و کم کسی داند... بیت :

یکی اندر یکی یکی باشد
نه فراوان نه اندکی باشد^۲

عراقی عاشق موحد بود و حقیقت الهی را درمظاهرفطرت تماشایی کرد، همه موجودات را تجلیات ذات واحد می دانست اما به نظر او ذات احدیت نسبت به آنها جنبه تعالی داشت که در غزل اینطور سروده است.

مقصود دل عاشق شیداهمه او دان مطلوب دل وامق وعذرا همه اودان
بینائی هر دیده بیناهمه اوبین زیبائی هرچهره زیبا همه اودان^۳

همچنین شیخ عراقی موحد کامل است و به نظر او چیزی جز خدای تعالی از اول تا آخر موجود نیست و آنچه درعالم به نظر می رسد، تمام خداست و پس. حتی وجود خود را هم فقط نمود می داند که آن هم در بود گم می شود. می گوید:

عشق از پس پرده روی بنمود کردم چو نگاه روی من بود
پیش رخ خویش سجده کردم آن لحظه که او جمال بنمود...
دامم همه بوسه بر لب خویش آن دم که لبم لبانش می سود
بودیم یکی، دو می نمودیم نابود شد آن نمود در بود...^۴

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۹.

۲ - همان : ۳۹۲.

۳ - کلیات عراقی : ۲۵۴.

۴ - همان : ۱۳۱.

پس صفات جمله محبوب را باشد که دارای وحدت وجود است و محب را از خود هیچ صفت وجودی نباشد. محب معدوم است و معدوم را صفت وجودی چگونه باشد؟

همه هیچند هیچ، اوست که اوست
که همه هستها زهستی اوست^۱

حاصل آنکه محب و محبوب، و طالب و مطلوب، و مستمع و سمیع و مطاع و مطیع از روی ظهور همه یکی اند اما فهم هرکس اینجا نرسد، جز کسانی که طعم عشق را چشیده باشند.

۶ - عشق

صاحبان معارف حقه نخستین فصل از کتاب تصوف و عرفان و اولین کلید باب وحدت وجود را عشق قرار داده اند. آنچه که جامعات بشری و توده های انسانی را بهم پیوسته است و آنها را به شاهراه تعالی و ترقی، هدایت می نماید و به صراط مستقیم گامزن می کند آن عشق است و سرچشمه و کانون پیدایش عشق نیروی ایمانی و قوه باطنی است.^۲ حقیقت اینست که عشق جان و دل تصوف و عرفان است. مکتب سهروردی و ابن عربی که شیخ با هر دو پیوند زیادی داشته است، هر چند به تصوف عابدانه مشهور است ولی عشق بدون شک و تردید در هر دو مکتب جاری و ساریست. ابن عربی که بنیانگذار روش جدیدی در تصوف اسلامی است و عرفان نظری باوجود او به پایه کمال رسید درباره عشق خودش چنین اظهار عقیده می کند: "من پیرو مذهب عشقم و به همان طرف می روم که کاروان ببرد، زیرا که همین دین منست و همین ایمان من"^۳.

شیخ که شاگرد شیخ صدر الدین قونیوی است و نزد او فصوص الحکم و فتوحات مکیه ابن عربی را خوانده است، تحت تأثیر ابن عربی و دروس صدر الدین قونیوی رساله لمعات را نوشته که پر از مطالب عشق و عرفان است. همینطور غزلیات او و مثنوی عشافنامه وی به حد وفور شوق و جذبه و نشاط را در بر دارد. عراقی معانی و مضامین و مفاهیم عرفانی را با لغات و اصطلاحات و تعبیرات عشق و عاشق و معشوق به صراحت بیان کرده است، مانند: "اشتقاق عاشق و معشوق از عشقست و عشق در مقرر خود از یقین منزله و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خود است و صفات خود را در آئینه عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد و حسن خود

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۴.

۲ - حقایق الحدایق ۲: ۲۶۹ - ۲۷۰.

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی): ۱۱۸ - اردو دائرة معارف اسلامیة ۱: ۶۱۱.

را بر نظر خود جلوه داد، از روی ناظری و منظوری، نام عاشقی و معشوقی پیدا آمد.^۱
 شیخ در عشق چنان از خود بیخود است که می گوید: "عشق آتشی است که چون در دل افتد،
 هرچه در دل یابد همه را بسوزاند تا حدی که صورت معشوق را از دل محو کند... بیت:

خواهم که چنان کنی به عشقم مشغول
 کز عشق تو هم باتو نپردازم بیش^۲
 وی سوختگی و سوزندگی خودش را در غزلی چنان اظهار می کند:
 عشق شوری در نهاد مانهاد
 جان ما در بوته سودا نهاد^۳

یک رباعی در وصف عشق چنین می گوید:

شوقی، که چو گل دل شکفاند عشقست ذهنی که رموز عشق داند، عشقست
 مهری، که ترا از تور هاند عشقست لطفی، که ترابد و رساند، عشقست^۴

در مثنوی عشاقنامه از مذهب عشق به این طریق حکایت می کند:

هر که عشقش نپخت خام بماند مرغ جانش اسیر دام بماند...
 گاه باشد که عشق جان گردد گاه در جان جان نهان گردد
 گاه جان زنده شد حیاتش عشق گاه شد چون زمین، نباتش عشقه

در واقع شیخ در طلب حق به راه عشق می پوید و غلبه عشق بر او به نهایت رسیده است، چنانکه گفت:

عشقم که در دوکون مکانم پدید نیست
 عنقای مغربم که نشانم پدید نیست^۵

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۷.

۲ - همان: ۴۰۳.

۳ - کلیات عراقی: ۱۶۳، ۱۶۴ غزلی به همان وزن و اندیشه حتی با تکرار برخی ابیات که به مطلع زیر آغاز می شود:

عشق شوقی در نهاد ما نهاد
 جان ما را در کف غوغا نهاد

۴ - کلیات عراقی: ۳۰۷ - ۳۰۸.

۵ - عشاقنامه: ۶۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۹.

۶ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.

باید گفت که اساس تصوف و عرفان عراقی مبتنی بر عشق است و عشق او دارای دو جنبه است: عشق صوری و مجازی، و عشق ربانی و حقیقی. در ذیل هر دو جنبه این عشق مورد بررسی قرار داده می شود.

۷ - عشاق مجازی

در تصوف اسلامی هر یک از مشایخ صوفیه بنیاد کار و طریقت خود را بر تمرین یکی از مقامات و پایداری در تحقق بدان، یا سیر در یکی از احوال و مراتب آن نهاده اند. چنانکه بعضی سکر و عزلت و گروهی صحو و مراقبت باطن و دسته ای صحبت و ایثار را اصل طریقه تصوف قرار داده اند و برخی از مشایخ راستین عشق و وداد را پایه ترقی و کیمیای سعادت شمرده اند.^۱ بعضی از صوفیان عقیده دارند که عشق صورت زیبا و خوب، آدمی را به کمال باطنی و معنوی می رساند، برای اینکه معنی را جز در صورت نتوان دید. چنانکه شیخ عراقی هم قایل به همین عقیده بوده و بر حدیث نبوی "رایت ربی فی احسن صورة"^۲ عمل می نموده است. این فکر در قرنهای متوالی در پیشرفت بود. به قولی ذوالنون مصری (م. ۲۴۵ ق - ۸۵۹ م) یکی از نخستین کسانی است که خدا را در صور زیبای طبیعت می دید.^۳ در آغاز قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) تذکره ای به نام مجالس العشاق تألیف شده که مؤلف آن کوشیده است برای همه بزرگان صوفیه و معارف جهان جنبه ای از عشق و محبت مجازی و مقامی از عشق و علاقه صوری را ثابت کند و آن مجاز را پلی در راه حقیقت بشمارد. درباره شیخ چنین نوشته است: "آن حضرت عاشق قلندر پسری شده اند و ترک مدرسه و درس کرده با قلندران همراه شده این مطلع در آنوقت فرموده اند:

پس را ره قلندر سزد اریه من نمائی
که دراز و دور دیدم سرکوی پارسائی^۴

۱ - عیبر العاشقین، مقدمه دکتر معین: ۵۶ سکر و عزلت طریقه بایزید بسطامی است که در احوال به سکر یعنی غلبه محبت حق و در معاملات به ترک صحبت و اختیار عزلت اهتمام می ورزید. صحر و پرورش مریدان به مراقبت باطن روش ابو القاسم جنید بغدادی است و صحبت و ایثار آئین ابو الحسین نوری است که در طریقه تصوف بر فقر معتقد بود و گوید صحبت درویش را فریضه است و عزلت ناستوده.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۶.

۳ - عیبر العاشقین مقدمه دکتر معین: ۵۷.

۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۰ - کلیات عراقی: ۲۹۵.

شیخ ظاهراً از ابتدای حال تا مرتبه کمال از شوق صوری و عشق مجازی عاری نبوده است. در سن کهولت زمانیکه در مصر به پایه شیخ الشیوخی هم منتصب گردیده به کفشگر پسری عاشق شده بود. اینچنین داستان های عاشقی و دل باختگی های وی در بیشتر تذکره ها ثبت است و مقالات منظوم و منثور از خود وی نیز باز مانده است که ذوق لطیف او در آنها هویدا است، مانند:

یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد کام جان را پر شکر خواهیم کرد^۱

نیست در عالم عراقی رادمی بی لب تو زندگانی ای پسر^۲

در مکتوبی می نویسد: " اشتیاق دل به مشاهده عزیز برادر اعز امجد قاضی احمد ارانی الله سریعاً جمیل محیه و متعنی به لطیف منادمته کریم لقیه ، نه چندانست که دریان گنجد." ^۳
 باوجود این همه عشق بازی های مجازی شیخ را متهم به اسیر نفس و هوانمی توان گردانید و عشق او را به مقتضای قوای شهوانی و حظوظ نفسانی نمی توان شمرد. بیت زیر را می توان به عنوان دفاع از او در برابر تهمت عشق مجازی ارائه داد:

رو دیده به دست آرکه هر ذره خاک

جامیست جهان نمای، چون درنگری^۴

در حقیقت شیخ معتقد به المجاز قنطرة الحقیقه بوده و در پرده مجاز عشق به حق ورزیده است ، چنانکه می گوید:

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز

که حقیقت کند به رنگ مجازه

در جای دیگر مضبوط ساخته است: " در چشم من آید و درو نگرید تا معلوم کنید که عاشق چرا گفت؟ رباعی:

۱ - کلیات عراقی : ۱۷۸.

۲ - کلیات عراقی : ۲۰۹.

۳ - منشآت عراقی مجموعه ملی شماره ۴ : ۴۵.

۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۵.

۵ - کلیات عراقی : ۱۲۵.

یاری دارم که جسم و جان صورت اوست
 چه جسم و چه جان؟ جمله جهان صورت اوست
 هر صورت خوب و معنی پاکیزه
 کاندنر نظر من آید، آن صورت اوست^۱
 شیخ آنگاه پای از عشق مجازی فرا تر نهاده و عشق حقیقی، او را به آستان قدس و مرجع
 اصلی راهبری کرده است که دبدبه^۲ یحیهم و یحبونه^۳ در جهان انداخت.

۸ - عشق حقیقی

چنانکه بیان شد شیخ در مراحل سیر و سلوک، عشق را پایه و اساس قرار داده و در تصوف و عرفان پیرو رویه و اسلوبی است که شیخ محی الدین ابن عربی وضع کرده بود. آثار و کلمات شیخ ابن عربی را از صدر الدین قونیوی استماع نموده و در کتاب لمعات خلاصه‌ای از افکار و عقاید او را نوشته که سر تا سر مبتنی است بر عشق حقیقی و ربانی. علاوه بر آن اشعار و آثار دیگر وی هم مشحون از همین افکار است که گوید:

نیاز و نیاز من و تو فرو برد به دمی
 نهنک عشق حقیقت دهن چو باز کنند^۴

این چنین عشق حقیقت قطعاً از هرگونه اوصاف رذیله ناسوتی و هواجس جاهلانه اهریمنی و اندیشه‌های کوتاه نظران طفلان خاکبازکوی و برزن عاری و میرا بوده است. مولانا جامی در شرح لمعات شیخ عراقی در اکثر موارد که به سخنان شیخ ابن عربی و شیخ صدر الدین قونیوی استشهاد نموده، معتقد است، عشق حقیقی پیوند دهنده انسان با سعادت سرمدی است، و سلطان عشق است که در عالم وجود در مجاری و مظاهر تعینات جلوه گر می‌گردد و عاشق و معشوق و عشق همه مظاهر و مجاری یک وجود مطلق اند و معشوق و محبوب بلکه عاشق و محب در همه مراتب حضرت حق است و اختلافات در تفاوت ظهور محبوب و تجلیات اوست و هر یک از محبوب و محب آئینه یکدیگرند و عشق مطلق در جمیع مظاهر ظاهر گشته و بر همه مدارک و مشاعر آشکار

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۶.

۲ - قرآن (ماتده) ۵: ۵۴.

۳ - کلیات عراقی: ۱۹۴.

شده و بر ارباب سلوک به تجلیات گوناگون متجلی می شود،^۱ به قول شیخ:

آب در میوه خرد عشقت بلکه آب حیات خود عشقت
لذت عشق عاشقان دانند پاکبازان جان فشان دانند^۲

شیخ چنان سوخته عشق الهی است که در مکتوبی می نویسد:

"عشقی نه به اندازه ما در سرماست"^۳

همچنین در لمعات درباره اینکه معشوق حقیقی حق تعالی است، می گوید:

"میل خلق جمله عالم تا ابد گر بدانند و اگر نه سوی تست
جز ترا چون دوست نتوان داشتن دوستی دیگران بر بوی تست

غیر او را شاید که دوست داشت بلکه محالست، زیرا که هر چه را دوست دارند بعد از محبت ذاتی که موجبش معلوم نبود، یا بهر حسن دوست دارند یا بهر احسان و این هر دو غیر او را شاید"^۴ (۵۸)، چه حسن خوبان پرتو جمال اوست. آنگاه باتمثیل عشق مجنون و لیلی مطلب را واضح تر بیان می کند. می گوید که "نظر مجنون هر چند بر جمال لیلیست، اما لیلی آئینه ای بیش نیست و لهذا قال النبی (ع): "من عشق و عف و کتم و مات مات شهیداً"^۵ در رباعی زیر عراقی فرمود:

عشق تو، که سرمایه این درویشست زاندازه هر هوس پرستی بیشست
شوریت، که از ازل مرادر سربود کاریست، که تا ابد مرا در پیشست

حاصل آنکه از آثار و اشعار شیخ اگرچه بوی عشق مجازی و انسانی می آید ولی در حقیقت هر جا و هر کلمه در تصانیف و ابیات وی غرق در مضامین عشقی و عرفانی و سرشار از فلسفه عشق به ذات معبود ازلی و معشوق ابدی است. چون شیخ عارفی موحد است هر جانور حق را متجلی می بیند.

آفتابی در هزاران آبگینه تافته پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته

۱ - جامی حکمت: ۱۴۴.

۲ - عشاقنامه: ۶۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۹.

۳ - منشآت عراقی مجموعه ملی، شماره ۴: ۴۷.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۴.

۵ - کلیات عراقی: ۳۰۷.

جمله یک نورست لیکن رنگهای مختلف اختلافی در میان این و آن انداخته^۱

اکنون برای شرح بیشتری عشق مجازی و عشق حقیقی عراقی، به عنوانهای: "جمال پرستی و شاهد بازی" و "حب جمال و دیدار خدا" می پردازیم.

۹ - جمال پرستی و شاهد بازی

جمال پرستی و شاهد بازی در تصوف اسلامی ریشه کهن دارد. در "عشق مجازی" اشاره به ذوالنون مصری گردید. علاوه بر آن ابو حلمان صوفی که در قرن سوم می زیست بدین روش مشهور بود. پیروان او در برابر زیبا رویان در کوی و برزن به سجده می افتادند و شاهدان را نماز می بردند.^۲ این دسته از عرفا چون شیخ احمد غزالی و شیخ روزبهان بقلی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ و امثال آنها عقیده دارند که جمال ظاهر آئینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است.^۳ شیخ عراقی پای بند سر سخت جمال پرستی است. وی بنیاد طریقت خویش را بر اساس زیبایی پسری متکی ساخته و از جمله مظاهر زیبایی به صورت زیبا عشق می ورزیده است. به روایت مقدمه دیوان همانطور که بیشتر از این هم به مناسبت موضوع نگاشته شد عراقی در آغاز عمر در مدرسه همدان درس می داد که قلندران جهانگرد در حوزه درس وی وارد شدند و سماع آغاز کردند. حال شیخ عراقی دگرگون گشت و در میان قلندران پسری صاحب جمال دید، در دام عشق او گرفتار شد، چنانکه می گوید:

پسرا، می مغانه دهی ار حریف مایی
که نماند به پیش ما را سرزهد و پارسایی^۴

در جای دیگر سروده است:

گفتم که مگر جستم، وز دام بلارستم
دل در پسری بستم، کز یاد لبش مستم

۱ - کلیات عراقی: ۹۲ - آب کوثر: ۷۴ که در آنجا این دو بیت بدون ذکر سراینده اصلی - که عراقی است - به عنوان دوبیتی از شیخ جلال الدین تھانگیری (م. ۹۸۹ق - ۱۵۸۰م) - از عرفای سلسله چشتیه هند - ثبت گردیده است.

۲ - مناقب اوحد الدین کرمانی مقدمه فروزانفر: ۳۹.

۳ - نفحات الانس: ۵۹۱ - مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله: ۷۴ - ۷۵ - تاریخ تصوف: ۴۰۲ - فرهنگ اشعار حافظ ۱: ۲۹۳.

۴ - کلیات عراقی: ۲۹۵.

۵ - همان: ۱۰۸.

در مناقب العارفين " از سلطان ولد منقولست که روزی صوفیان اخیار از حضرت والدیم خداوندگار سؤال کردند که ابا یزید رحمة الله علیه گفته است، رأیت ربی فی صورة امرد این چون باشد؟ فرمود که این دو حکم دارد، یا در صورت امرد خدا را می دید، یا خود خدا پیش او به صورت امرد مصور می شد.^۱ صاحب طرایق الحقایق درباره شیخ عراقی چنین می نویسد: " فخر الدین ابراهیم همدانی الشهیر بالعراقی در شاهد بازی یکتای بی همتاست "^۲.

خود شیخ اینطور مرقوم داشته است: " محبوب یا درآینه صورت رخ نماید یا در آینه معنی یاورای صورت ومعنی. اگر محبوب جمال را برنظر محب درکسوت صورت جلوه دهد محب از شهود در آن صورت لذت تواند یافت واز ملاحظه آن قوت تواند گرفت. در اینجاسر "رایت ربی فی احسن صورة" با او گوید وراز "الله نور السموات والارض" با او در میان نهد.^۳ اینست که شیخ عراقی عشق زیبا چهرگان و ماهرویان را اصل مسلک خود قرار داده بود و آن را وسیله نیل به جمال و کمال مطلق می شمرد و با بی پروائی تمام دیدار آنان می کرد. نزد او دوستی زیبارویان و مطالعه جمال مظاهر صوری برای مشاهده جمال مطلق حق تعالی است و جمال پرستی و شاهد بازی راهی است برای خدا پرستی و خدا شناسی .

۱۰ - حب جمال و دیدار خدا

کسانیکه دارای دلی زنده و احساس آتشین و طبع لطیف هستند، مناظر دلربای طبیعی و گلزارهای جمال بشری که فطرت به وجود آورده، آنها را به وجد و شوق کشانیده، دلباخته و شیفته خویش می سازد.^۴ بنابراین عشق و علاقه به جمال خوب رویان امری است طبیعی و قدری لازم و واجب. همین است که دسته ای از صوفیان مشاهده حسن و زیبایی ظاهری را وسیله مطالعه جمال مطلق و طریقه دیدار حق ساخته بودند. از این عرفا چنانکه در صفحات گذشته هم اشاره شد به خصوص شیخ احمد غزالی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ را اسم برده اند. ولی عراقی از دیگران دارای اهمیت زیادتری بوده است، از این نظر که هیچ اثر او از چنین افکار و عقاید خالی نیست.

شیخ بر حدیث پیغمبر "ان الله جمیل و یحب الجمال" ه عمل می نموده است و گذشته از حب

۱ - مناقب العارفين ۲: ۶۳۷.

۲ - طرایق الحقایق ۱: ۴۰۶.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۶.

۴ - حقایق الحدایق تعلیقات کاظم امام ۲: ۲۷۱.

۵ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۳ - عبهر العاشقین به اهتمام کربن و معین: ۲۹.

جمال صوری، مانند حضرت موسی (ع) برای دیدار جمال حق هم آرزو داشته است:

زهستی عراقسی هست برپای دلم بندی
جمال خوب خود بنما گشادی ده ازین بندم^۱

حقیقت دیدار خدا و معاینه او آنست که سالک پس از طی مراحل سیر و سلوک به مقامی برسد، که حق تعالی بر او جلوه نمائی کند و سالک وی را - به چشم دل که به نور خدامنور گشته دیدار کند، در اینصورت چشم سر نیز باید درکار باشد. زیرا بصارت قلبی چنین عارف واصلی، چنان بر وجودش تسلط می یابد که هرچه به دل بیند، چشم سر نیز از آن بهره مند می شود و عارف به نحو تام مجذوب جناب حق می گردد^۲. شیخ در غزلی درباره دیدار جمال حق به این طرز اظهار خیال کرده است:

ای حسن تویی پایان، آخرچه جمالت این در وصف توام حیران، آخرچه کمالت این
رویت چو شود پیدا ابدال شود شیدا ای حسن رخت زیبا آخرچه جمالت این^۳

در غزل دیگر گفته:

ای دل و جان عاشقان شیفته جمال تو هوش و روان بیدلان سوخته جلال تو
کام دل شکستگان دیدن تست هر زمان راحت جان خستگان یافتن وصال تو^۴

در لمعات بیان کرده: "باز فروغ آن جمال معشوق عین عاشق را، که عالمش نام نهی، نوری داد، تا بدان نور آن جمال بدید، چه او را جز بدو نتوان دید". و آن نور با عشق کامل به دست عاشق آمد و "رتبت عشق برتر از آنست که به قوت عقل و فهم و بیان، گرد پیرامون سرا پرده اجلال او توان گشت، یا به دیده کشف و عیان به جمال حقیقت او نظر توان کرد."، بنابراین برای دیدار خدا و رویت حق و نظاره تجلی او عشق به خدا علی رسیده، درکار است.

۱ - کلیات عراقی: ۲۳۲.

۲ - اصول تصوف: ۶۴۲.

۳ - کلیات عراقی: ۲۶۱.

۴ - همان: ۲۶۱.

۵ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۸.

۶ - همان: ۳۷۶.

۱۱- سماع

به قول مولانا شمس الدین تبریزی "این تجلی و رؤیت خدا، مردان خدا را در سماع بیشتر باشد. ایشان از عالم هستی خود بیرون آمده اند، از عالمهای دیگر بیرون آریشان سماع و به لقای حق پیوندد. فی الجمله سماعیست که حرامست و سماعیست که مباح است و آن سماع اهل ریاضت و زهد است که ایشان را آب دیده و رقت آید و سماعیست که فریضه است و آن سماع اهل حال است که آن فرض عین است چنانچه پنج نماز و روزه رمضان و چنانکه آب و نان خوردن به وقت ضرورت فرض عین است اصحاب حال را، زیرامدد حیات ایشانست. اگر اهل سماعی را به مشرق سماعست، صاحب سماع دیگر را به مغرب سماع باشد و ایشان را از حال همدیگر خبر باشد".^۱

همچنان در مناقب العارفين افلاکی حکایتی در باب سماع شیخ و مولانا جلال الدین رومی نقل شده است: "روزی در مدرسه مبارک سماع عظیم بود و خدمت شیخ فخرالدین عراقی که از عارفان زمان بود در آن ساعت حالتی کرده خرقه و تخفیفه اش افتاده می گشت و بانگهای زد. همانا که حضرت مولانا در گوشه دیگر سماع می کرد و خدمت مولانا اکمل الدین طیب و باجمیع علما و امرا نگاهداشت می کردند. بعد از سماع اکمل الدین فرمود که خداوندگار راستین، خدمت شیخ فخرالدین عراقی ازین بیش خوابهای خوش خواهد دیدن، فرمود که اگر سراین سوکند و خسبد، آخر الامر ملحوظ نظر عنایت گشته ... و پیوسته شیخ فخرالدین در سماع مدرسه حاضر شدی".^۲

باید گفت که شیخ تحت تأثیر سماع داخل طریقه تصوف شده است. وقتی قلندران در همدان آمدند و سماع آغاز کردند، شیخ عراقی از آنها تأثیر پذیرفت و همانگاه جمال پرستی و شاهد بازی نیز آغاز کرد، و به همراهی قلندران راه هندوستان در پیش گرفت. چنانکه گفت:

خرقه صوفیانه بدیدیم کمر عاشقانه بر بستیم...
چون بدیدیم آفتاب رخس از طرب، ذره وار، برجستیم^۳

بالاخره مرید شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی شد و داخل سلسله سهروردیه گردید و سلسله سهروردی مکتب عملی عوارف المعارف است. شیخ شهاب الدین عمر سهروردی باینکه در عوارف المعارف چهار باب را به بحث در سماع اختصاص داده ولی به طور کلی تصوف او عبارتست

۱ - مقالات شمس: ۱۹ - ۲۰ - مناقب العارفين ۲: ۶۵۸.

۲ - مناقب العارفين ۱: ۳۹۹ - ۴۰۰.

۳ - کلیات عراقی: ۲۴۴.

از زهد و عبادت و مجاهدت و رعایت فرایض و مداومت بر آداب و سنن و اوراد و اذکار^۱. اما طریقه تصوف شیخ عراقی در مرحله اخیر و جداست و سماع و قول و ترانه و اشعار. از این نظر شیخ عراقی از پیشروان سلسله سهروردی قدمی جلوتر نهاده است، البته با شیخ اوحدالدین کرمانی از لحاظ عقاید و افکار قابل مقایسه است و تقریباً هر دو شیخ در زمینه های مختلف اشتراك عقیده دارند.

شیخ در دوران اقامت قونیه چون به خدمت استاد خود شیخ صدر الدین قونیوی بسر می برد در مجالس سماع امرا و بزرگان قونیه با مولانا هم آمیزش داشت. بلکه بنابر تحقیق استاد بدیع الزمان فروزانفر هر سه بزرگوار با هم "در مجالس سماع امراء و بزرگان قونیه حضور بهم می رسانیدند"^۲.

در مقدمه دیوان عراقی^۳ حکایتی در ذوق سماع وی مذکور افتاده که روزی امیر معین الدین پروانه به خدمت شیخ آمد و زر پیش او نهاد. شیخ بی توجهی کرد و بخندید و گفت: "ما را به زر نمی توان فریفتن، بفرست، حسن قوال را به ما رسان." حسن قوال در حسن بی نظیر بود و در لطف دلپذیر. امیر معین الدین در حال کس به طلب او فرستاد. حسن به فرمان امیر آمد، و شیخ در خانقاه موضعی که برای سماع معین کرده بود - با یارانش بنشست. در آن موقع سه روز متواتر سماع کردند و شیخ بسی اشعار خوب درین سه روز انشاء فرمود، مانند غزلیات زیر:

عشق سیمرغیست کو را دام نیست	در دو عالم زونشان و نام نیست ^۴
ساز طرب عشق که داند که چه سازست	کز طعمه اونه فلک اندرتک و تازست
در میکده باحریف قلاش	بششین و شراب نوش و خوش باش ^۵

اینک اقوال و ابیات عراقی در ضمن سماع منقول می گردد:
در لمعات نوشت: "السماع طیر یطیر من الحق الی الحق"^۶.
در عشاقنامه سرود:

تامن اندر سماع عشق آیم مجلس عاشقان بیارایم...

۱ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۴۶.

۲ - رساله زندگانی مولانا: ۱۲۴.

۳ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۵ - ۵۶ - عشاقنامه سوانح عمری: ۱۵ - ۱۶ - میخانه: ۳۸ - ۳۹.

۴ - همان: ۱۵۹.

۵ - همان: ۱۵۳.

۶ - همان: ۱۳۳.

۷ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۸.

همچو مستان سماع برگیرم نعره شوق دوست در گیرم^۱
در مقطع غزلی گفت:

چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
به جای خرقة به قوال جان توان انداخت^۲
معلوم می شود که عراقی شیخی است غرق سماع و وجد و اشعار و صوفی بوده قلندر و درویش بی
بند و بار.

۱۲ - قلندری و درویشی

مراد از قلندری تجرید از کونین است و تفرید از دارین^۳. مطابق کشف المحجوب هجویری "درویش را جز حدیث حق بردل نگذرد و چون از خلق دل گسسته بود ازین هر دو معنی فارغ بود و هیچ چیزی پای بند وی نیاید"^۴. در تعریف هجویری صفاتی که به درویش نسبت داده شده در حقیقت صفات قلندر است. به روایتی دیگر تجرید و تفرید مشترک بین قلندر و صوفی است و آنچه معروف است قلندریه یکی از فرق معروف ملامتیه است، حقیقت طریقه آنها اینست که پشت پا به آداب و عادات زده و تقید به رسوم مجالسات و مخاطبات را رها ساخته اند. سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر نباشد و ترسم به مراسم زهاد و عباد از ایشان صورت نبندد و جز به ادای فرایض مواظبت نکنند. یکی از ممیزات قلندریه تراشیدن موی سر و ریش و سبیل و ابرو بوده است. نیکلسون (Nicholson) دانشمند معروف و عرفان شناس انگلیسی، قلندریه را دراویش سیار خوانده است.^۵

دکتر قاسم غنی در کتاب تاریخ تصوف در اسلام^۶ با استفاده از تخریب عادات اصول قلندریه و سر و ریش و ابرو تراشیدن عراقی، به استناد از روایت تاریخ فرشته^۷ سعی نموده است که رابطه شیخ عراقی را با قلندریه نشان دهد. در این شکی نیست که این حکایت از مقدمه دیوان عراقی گرفته و

۱ - عشاقنامه: ۶۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۹.

۲ - کلیات عراقی: ۱۴۶.

۳ - فرهنگ لغات و اصطلاحات: ۳۸۲.

۴ - کشف المحجوب: ۷۵.

۵ - مکتب حافظ: ۱۱۶.

۶ - مصباح الهدایه: ۱۲۲.

۷ - مکتب حافظ مرتضوی: ۱۱۹.

۸ - تاریخ تصوف: ۴۴۲ - ۴۴۳.

۹ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۵.

بعدها در برخی دیگر از مآخذ وی نقل گردیده است. چنانکه پیش از این هم اشاره رفت که در دوران تدریس، قلندران، در حلقه درس شیخ عراقی می آمدند و او درس و فحوص را ترک گفته همراهی ایشان را اختیار کرد و آنها "موی و ابروی او تراشیدند و همرنگ خود ساختند"^۱. ولی از این امر شیخ عراقی را با قلندریه نمی توان پیوند داد، برای اینکه مقام معنوی شیخ عراقی در تصوف اسلامی و عظمت و بزرگی وی در جهان اسلامی نمایان است و همانطور که در موارد دیگر هم بیان شد شیخ عراقی بیشک نماینده تصوف سلسله سهروردی و طریقه ابن عربی است.

البته بدون تردید در تاریخ گزیده - که در زمینه نام و نسب عراقی، از مآخذ معتبر و مهمتر به شمار می رود - بعد از اسم جدوی "عبد الغفار" نسبت "الجوالقی" هم نوشته شده است و جوالقیان کسانی بوده اند قلندر و درویش و به نظر بعضی ها با فرقه قلندریه انتساب داشته اند. از اینرو شیخ را می توان با قلندریه مرتبط ساخت، اما چون درباره جدوی جز نام و نسبت او، اطلاعی دیگر در دست نیست به طور قطع نمی توان رای داد که آیا او با فرقه قلندریه رابطه ای داشته یا فقط نسبت جوالقی جزو اسم اوست و با قلندریه متعلق نبوده. علاوه بر آن ناگفته نماند که مراد و مرشد عراقی شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی به روایات متعدد کتاب فواید الفؤاد از جوالقیان خوشش نمی آمد^۲، لیکن با وجود آن سید عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م. ۶۷۳ ق - ۱۲۷۴ م) از مریدان و جانشینان برگزیده او در سند، "فرقه لعل شهبازی" را به طرز قلندریه رانده است^۳.

ادوارد براون در قلندر منشی شیخ عراقی چنین می نگارد: "عراقی را می توان یک "قلندر" تمام عیار دانست که به هیچ وجه در بند نام و مقام خود نبوده و هر صورت یا موجود نیکو جمیل را آئینه ای از طلعت دوست دانسته و در آن عکسی از جمال مطلق نمایان می دیده است"^۴. چنانکه در دیوان وی در جاهای مختلف به کلمات قلندر و درویش و رند و قلاش بر می خوریم و نشانه های قلندری و درویشی او به استناد از اشعار وی به قرار زیر است، در مثلث گوید:

ای رند قلندر کیش می نوش ز کس مندیش انگار همه کس بیش، زیرا که دل درویش
مرهم ننه بر ریش، از غایت حیرانی
در یکی از غزلیات حسب حال خویش گوید:

- ۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۸.
- ۲ - در فواید الفؤاد: ۶، ۷ و ۸۱ چنان مسطور است: "بعد از آن حکایت فرمود که وقتی جوالقی چند به خدمت شیخ بهاء الدین زکریا آمدند (رح)، او به این قوم عظیم بد بود..."
- ۳ - رجوع شود به رساله ای به عنوان لعل شهباز قلندر که مشتمل بر احوال وی از انتشارات موسسه فرهنگی منطقه ای تهران در سال ۱۳۵۲ شمسی به چاپ رسیده است.
- ۴ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) ۳: ۱۲۴ - از سعدی تا جامی: ۱۷۱.
- ۵ - کلیات عراقی: ۱۰۸.

عراقی بار دیگر توبه بشکست زجام عشق شد شیدا و سرمست...
 زبند نام و ننگ آنگه شد آزاد که دل را در سر زلف بتان بست
 بيفشانند آستین بر هر دو عالم قلندر وار در میخانه بنشست^۱
 غزلی دیگر را چنین آغاز کرده:

در بزم قلندران قلاش
 بنشین و شراب نوش و خوش باش^۲

در غزل دیگر اینطور گفته:

در صومعه نگنجد رند شرابخانه ساقی، بده مغی را، درد می مغانه
 ره ده قلندری را در بزم درد نوشان بنما مقامی را، راه قمار خانه^۳

پس از عقاید عراقی در باب قلندری و درویشی، بی مناسبت نیست که نظریات وی درباره فقر و غنا - که جزئی از همان نوع افکار است - بیان می شود.

۱۳ - فقر و غنا

فقر از مراحل مهم سیر و سلوک و اولین قدم تصوف به شمار می رود. فقرا آن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و احوال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضوان الهی ترک همه کرده باشند^۴. اگر مال و اسباب به دست ایشان آید از آن بی پروا بمانند، البته نه از روی غفلت و نادانی، بلکه به علت عدم رغبتی که لازمه سلوک راه حقیقت است تا غیر حق تعالی حجاب او نگردد. فقیر به این معنی ممکن است از ثروت دنیوی یا جاه و مقام صوری بهره ور باشد و در عین حال روحاً و معنی افقر فقرا به حساب آید.

مثلاً شیخ زمانیکه در مصر به خدمت سلطان رکن الدین بیبرس رسید، کیسه‌ای پر از زرو جواهر که امیر معین الدین پروانه برای رهائی پسرش به او داده بود همراه داشت. سلطان پرسید این چیست؟ شیخ گفت: امانت است و مرا معلوم نیست. سلطان اشارت کرد و سر کیسه را بگشودند و بریختند. خرمنی زر و جواهر بود که قیمتش به هیچ وجه ممکن نبود. سلطان به طرف شیخ عراقی و

۱ - کلیات عراقی: ۱۴۶.

۲ - همان: ۲۱۵.

۳ - همان: ۲۶۹.

۴ - نفحات الانس: ۱۰.

۵ - تاریخ تصوف: ۲۷۸.

جواهرات می نگریست. شیخ گفت: این امانت امیر معین الدین است که برای شما فرستاده است. سلطان متعجب شد که این شخص این همه ثروت برداشت و پیش من آورد و چرا به جهت خودش نبرد؟ این فقر و استغنای عراقی بود که وی را از حب مال و ثروت دنیوی بی اعتنا ساخته بود. بعد چون سلطان مصر شیخ عراقی را بر منصب شیخ الشیوخی فایز ساخت، آن گاه هم شیخ عراقی مغلوب از فقر و غنای خویش جاه و منصب پیشوائی صوفیان را پشت پا زد و به دمشق رفت. فقر اصلی است خاصه مذهب طایفه صوفیان است و حقیقت فقر نیازمندی است زیرا بنده همواره نیازمند است چه آنکه بندگی یعنی مملوک بودن و مملوک به مالک خود محتاج است و غنی در حقیقت حق است و فقیر خلق^۱. شیخ در کتاب لمعات به شیوه مخصوص خویش به زبان عشق و عاشقی در باب فقر و غنا چنین می نویسد: "غنا صفت معشوق آمد و فقر صفت عاشق، پس عاشق فقیری بود که او به همه اشیاء محتاج بود و هیچ بدو محتاج نه، اما آنکه او به همه اشیاء محتاج بود آنست که نظر محب بر حقیقت اشیا آید، در هر چه نگه کند رخ او ببند، لاجز، به همه اشیاء محتاج بود.

از بس که دو دیده در خیالت کردم
در هرچه نگه کنم ترا پندارم

اما آنکه هیچ بدو محتاج نبود، آنست که احتیاج به موجود تواند بود و عاشق در حال تجرید و مقام تفرید، خلعت هستی و توابع آن که در نزد او امانتست به آن محبوب بازگشته است، در چنین حال هیچ چیز بدو محتاج نتواند بود و در فقر مقامیست که فقیر نیز به هیچ چیز محتاج نباشد، در این مقامست آنچه گفته اند: الفقیر لا یحتاج الی الله که فقیر احتیاج به خداوند ندارد. آنست که سواد فقر پوشد:

در مذهب ما سواد اعظم اینست
کورا ز سواد فقر لیبسی باشد^۲

بعضی گویند فقر عبارت از فنا فی الله است و اتحاد قطره با دریا و این نهایت سیر و مرتبت کاملان است که گفته شد: "الفقر سواد الوجه فی الدارین". سالک فانی شود و هیچ چیز او را باقی نماند و بداند آنچه به خود نسبت می داده است همه از آن حق است و او را هیچ نبوده است و مقام فقر مقام

۱ - عشاقنامه سوانح عمری: ۲۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۶۱.

۲ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۳۰۳.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۰ - ۴۰۱.

والائی است که هر کس را بدان راه نیست^۱، عراقی گوید:

در حلقه فقیران قیصر چه کار دارد

دردست بحرنوشان ساغر چه کار دارد^۲

صوفی را هیچ ارادت مخصوص نبود، در صورت فقر و غنا ارادت او در ارادت حق محو بود، بلکه ارادت او عین ارادت حق باشد. بنابر این اگر صورت فقر و رسم آن اختیار کند به ارادت و اختیار خود محجوب نشود، چه ارادت او ارادت حق باشد. این مقامیست که نصیب انسان کامل می شود.

۱۴ - انسان کامل

از لحاظ سیر و سلوک، انسان کامل نمونه حیات روحانی و معنوی است و انسان کامل شخصی است که در وی همه امکانات و همه حالات وجود که در درون انسان نهفته است تحقق یافته و به صورت تام و کامل در آمده باشد. از این قرار مقصود از انسان کامل، قبل از هر چیز پیغمبران و مخصوصاً پیغمبر اعظم (ص) است. پس از آن اولیای بزرگ و به خصوص اقطاب هر عصر اند که واقعیت ظاهری آنان همچون دیگر انسانهاست ولی واقعیت باطنی ایشان همه امکانات ذاتی جهان هستی را شامل است، از این جهت که آنان در خود همه امکانات ذاتی وجود انسانی را محقق ساخته اند و انسان در این حالت همه صفات کمال را منعکس می کند. هر انسانی بالقوه انسان کامل است، اما بالفعل تنها پیغمبران و اولیاء را می توان به این نام خواند^۳.

انسان کامل را به جهات و اعتبارات مختلف به اسامی گوناگون خوانند که عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل، آدم، نوح، ابراهیم، موسی، خضر، سیمرغ، آفتاب، سواد اعظم، اکسیر اعظم، خلیفه خدا، صاحب زمان مرآت، شیخ، مرشد، درویش، صوفی، عارف، معشوق، عاشق. گاهی انسان کامل را از جهت روح و عقلش "کتاب عقلی و ام الکتاب" نامند و از جهت قبلش کتاب "لوح محفوظ" نامند^۴. شیخ اکثر اسامی مذکور را در ابیات خویش آورده است. در قصیده ای که در مدح شیخ صدر الدین عارف پسر شیخ بهاء الدین زکریا سروده، در بیتی "ام الکتاب" و "لوح محفوظ" را به کار برده است، شاید مقصودش از انسان کامل باشد:

۱ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲ - کلیات عراقی: ۱۷۱.

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی): ۱۱۱ و ترجمه احمد آرام: ۱۴۸ - ۱۴۹.

۴ - فرهنگ مصطلحات عرفا: ۶۳ - ۶۴.

سبق ام الكتاب می گیرد لوح محفوظ خود روان دارد،^۱

نظریه انسان کامل نخستین بار به توسط شیخ محی الدین ابن عربی به طور منظم صورت بندی شده و عبد الکریم جیلی و عزیز الدین نسفی کتابها به نام "انسان کامل" نوشته اند. باید گفت که انسان کامل را رتبت از ملک بالاتر است، زیرا که این عاشق است و آن عابد و تسبیح گوی. شیخ که فلسفه تصوف او اصلاً در موضوع عشق است، کمال انسانیت را در عشق و عاشقی می داند. در مثنوی عشاقنامه می سراید:

هر که از عشق بی خبر باشد اندرین ره بسان خر باشد...
هر که عاشق نگشت در معنی آدمی صورتست و خر معنی^۲

بعد از بیان آنکه معنی انسانیت در عشق است، حکایتی کوتاه و پر معنی را به نظم کشیده و گفته که واعظی در خطبه شیراز بر سر منبر از عشق سخن می راند. مردی روستائی در آمد و گفت: خر او را دزدیده اند، اگر کسی از اهل مجلس دیده باشد بگوید. واعظ از مجلسیان پرسید، آیا در میان شما کسی هست که هرگز عاشق نشده باشد؟ یک تن برخاست که من هرگز عاشق نشده ام. واعظ روی به روستائی کرد که خر پیدا شد، خر افسار بیار و این را ببر.^۳

این چنین حکایات و لطایف دلچسب و شیرین برای تعلیم انسان کامل بسیار مفید و مؤثر واقع می شود. عشق و محبت یکی از عالیترین و مهمترین مبانی و اصول تصوف است، بدون آن آدمی به پایه ای نمی تواند برسد. عشق حقیقی باصفای باطن و دل پاک میسر می شود، و رؤیت جمال وحدت حقیقی که مقصود عاشق صادق و عارف اصل و انسان کامل می باشد، جز به صفای دل حاصل نمی شود. چنانکه شیخ محمد لاهیجی می گوید:

جام جهان نما دل انسان کامل است مرآت حق نمابه حقیقت همین دل است^۴

شیخ در ترجیع بندی اینطور می فرماید:

۱ - کلیات عراقی: ۷۱.

۲ - عشاقنامه: ۵۸ - ۵۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۷.

۳ - شعر بی دروغ شعر بی نقاب: ۱۲۶.

۴ - شرح گلشن راز: ۳.

جام گیتی نمای رابه کف آر

تاببینی به چشم دوست مدام^۱

بعد عراقی گوید که او را به وسیله او می توان دید:

بسوی او را بدو توان دریافت روی او را بدو توان دیدن...

که همه اوست هرچه هست یقین جان و جانان و دلبر و دل و دین^۲

مردان کامل به موجب آیه کریمه "یحبههم و یحبونه" عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان او هستند. دنیا و جهان از برکت وجود مبارک ایشان قایم و دایم است. مثوی عشاقنامه تماماً در وصف آنان سروده شده است و طوریکه اشاره شد انسان کامل شیخ نیز عاشق است. وی با تزکیه و تصفیه به مرتبه ای می رسد که چشم و گوش و زبان و مغز او، چشم و گوش و زبان و مغز حق تعالی می گردد، به قول عراقی:

چون تقرب کنی به طاعت دوست چشم و گوش و زبان و مغز تو اوست

چون بدو گوئی و بدو شنوی پیش هستی او تو نیست شوی^۳

شیخ هم عارف کامل و هم عاشق واصل است و در اکثر موارد در دیوان خویش به خود می بالد:

گرچه عراقی از عشق، فرزانه جهان شد

آنجا که این حدیث است افسانه ای چه سنجد^۴

اماگاه با وجود آنهمه فخرو مباهات در جاهای مختلف در آثار خود اظهار عجز و بیچارگی می کند.

۱۵ - عجز و بیچارگی

شیخ در دوره تاتار و مغول می زیسته است. در این زمان شعر فارسی و تصوف اسلامی ایرانی، بیش از پیش از بدبینی و ناخشنودی از اوضاع روزگار و ناپایداری جهان متأثر بوده. در خانقاه ها و زاویه های صوفیان و پیشوایان، تصوف و عرفان توسعه و گسترش بسیار یافت. بنا به گفتار بعضی ها حکومت وحشیان ترک و تاتار و مغول وسیله ای برای ترویج یا توسعه تصوف شد ولی گفته آنها قرین قیاس نیست زیرا که ظاهراً تنها یاس و فقر و نومیدی و نابسامانی و زندگانی در بدری، عده ای از مردم را به خانقاه ها کشانده و سربار شیوخ و پیشوایان طریقت کرده بود. واقع

۱ - کلیات عراقی: ۱۲۳.

۲ - کلیات عراقی: ۱۲۶.

۳ - عشاقنامه: ۳۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۲۸.

۴ - کلیات عراقی: ۱۶۸.

نیز همین است و حکومت های ترک و تاتار برخلاف تصوف و ادب به نظر می آید، چنانکه می بینیم که بعضی از متصوفان و شاعران را به کشتن داد و بزرگانی مانند شیخ نجم الدین کبری و شیخ فرید الدین عطار و کمال الدین اسماعیل اصفهانی و امثال آنان در گیسو دار حمله مغول به قتل رسیدند. ولی باز هم از رونق بازار ادب و عرفان کاسته نشد، بلکه به سبب بی ثباتی اوضاع روزگار و خونریزیهای بسیار توجه شدید غالب شعرا و عرفا به اندیشه های تند صوفیانه و درویشانه و گوشه گیری و ترک دنیا مبذول گشت و ادبیات این دوره از این نوع افکار آکنده شد.^۱

شیخ هم شاعر بود و هم عارف. بنابراین از چنین وضع غم انگیزی بی تأثیر نمانده و آن را در جاهای مختلف دیوان خویش اظهار کرده است، مانند:

کم خور غم این جهان عراقی
زیراکه غمش کمی ندارد^۲

در جای دیگر شکایت روزگار ناموافق کرده است:

ز جور روزگار ناموافق
جدا گشتم زیاران وفاقی^۳

حتی بعد از کشیدن مصائب و آلام روزگار، چون شیخ به خدمت شیخ زکریا رسید، در نهایت عجز و بیچارگی و باسوز درون، حال زار خویش را در غزلی بیان می کند که بیتی چند از آن نقل می شود:

بر دردت افتاده ام خوار و حقیر از کرم افتاده ای را دست گیر
دردمندم بر من مسکین نگر تا شود درد دلم درمان پذیر...
باز هجرت قصد جانم می کند کشته ای را بار دیگر کشته گیر^۴

به این طریق شیخ در ابیات بسیار خویشتن رامسکین و خوار و حقیر گفته و اظهار عجز و انکسار و درماندگی و بیچارگی کرده است:

بیچاره عراقی، هان، دم درکش و خون می خور
چون هیچ دمی با او گیرات نمی افته

۱ - تاریخ تحول نظم و شر: ۴۷ - صفا تاریخ ادبیات چاپ ابن سینا ج ۳، ۱: ۱۶۱.

۲ - کلیات عراقی: ۱۷۵.

۳ - همان: ۲۸۴.

۴ - همان: ۲۱۱.

۵ - همان: ۱۶۸.

۱۶ - فلسفه و حکمت

فلسفه یا حکمت عبارتست از شناختن حقایق اشیاء به طرز عقل و استدلال. اختصاص دادن این بحث به شیخ ممکن است ظاهراً بعید به نظر آید ولی چون شیخ عارف بود و مباحث عرفان و حکمت دو دوشیزه متولد از یک مادرند و فلاسفه عصر حاضر عرفان و تصوف را در شمار علوم حکمی در آورده‌اند و در تاریخ فلسفه مباحثی را بدان اختصاص دهند. بنابر این لازم است چند کلمه در باب فلسفه و حکمت شیخ نوشته شود.

متفکران معتقدند که هر شخصی حکمت و فلسفه‌ای را در زندگانی خویش پیش می‌گیرد. چنانکه شیخ فلسفه عشق را در پیش گرفته و تمام آثارش را جلوه گاه عشق ساخته است. از مطالعه احوال و آثار عراقی برمی آید که وی دارای ذوق فلسفه و حکمت است. به روایت "مقدمه دیوان" - حقیقی یا ساختگی - وی در هفده سالگی بر جمله علوم از معقول و منقول مطلع شده بود و در یکی از مدارس همدان درس می‌گفت و کتاب اشارات ابن سینا و جامع الدقایق و لامع الحقایق و غیره را به شاگردان تعلیم می‌داد که ناگهان زندگیش از قال به حال مبدل گشت^۱ و از سوی دیگر در کتاب اسلام در ایران^۲ رساله لمعات اثرفلسفی لمعات خوانده شده است. وقتیکه در آغاز لمعات چنین می‌نویسد: "کلمه ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح به زبان وقت املا کرده می‌شود تا آینه معشوق نمای هر عاشق آید، با آنکه رتبت عشق برتر از آنست که به قوت عقل و فهم و بیان گردد پیرامون سر پرده اجلال او توان گشت"^۳. به این ترتیب به قول شیخ عراقی لمعات کتاب عاشقانه ای است نه فیلسوفانه، ولی باز هم انکار نمی‌توان کرد که شیخ عراقی در سراسر کتاب بایانات حکیمانه و عارفانه و بامثیلات عاشقانه و صوفیانه مطالب را شرح داده است.

علاوه بر آن شیخ متعلق به مکتب ابن عربی بوده و مؤلفات او را می‌خوانده است و تألیفات ابن عربی سراسر با فلسفه و حکمت آمیخته است. چنانکه در آثار و اشعار عراقی هم نشانه‌های فلسفه و حکمت یافت می‌شود. همچنان که در رساله لمعات در موردی "سخن افلاطون حکیم"^۴ را منقول ساخته و در دیوان ابیات حکیمانه گفته است:

ای زده خیمه حدوث و قدم در سر پر پرده وجود و عدم

۱ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۰ - عشاقنامه سوانح عمری: ۸.

۲ - اسلام در ایران: ۳۶۰.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۶.

۴ - همان: ۳۸۶.

جز تو کس واقف وجود تو نیست هم توئی راز خویش را محرم^۱
در جای دیگر گوید:

در حقیقت هستی عالم خیالی بیش نیست
وین خیالی چند مارادارگمان انداخته^۲

ابن عربی - پیشرو عراقی - می گوید کسی که پایه ایمان خود را بر برهان و دلیل استوار کند نمی توان به ایمانش اعتماد داشت، زیرا آن ایمان از فکر و نظر مدد گرفته است و به همین جهت چنین ایمانی بر اثر اعتراضات متزلزل می شود. اما ایمان نفسی که مرکز آن دل است چنین نیست و غیر ممکن است که آن را رد نمود یا متزلزل کرد. پس هر علمی که مستند به نظر و فکر باشد علم صحیح و مورد اعتماد نیست، زیرا شک و اضطراب ممکن است در آن راه یابد^۳. بنابراین هرگز نباید به اصول عقاید و نظریات ابن عربی همچون مسائل فلسفی نظر شود^۴.
از جهت دیگر شیخ صوفی و عاشق است که راه معرفت را به وسیله کشف و شهود و اشراق و عشق می پیماید. به عقیده او این علم نتیجه عقل و منطق و برهان و دلیل نیست بلکه بسته به اراده و فضل و توفیق خداوندی است^۵ که به قول مولانا:

پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود^۶

عراقی چنین می گوید:

اسرار خرابات بجز مست نداند
هشیار چه داند که در این کوی چه رازست^۷

همچنین عراقی در برتری عشق در مقابل عقل و خرد اینطور گوید:
چون عشق در دل آمد، آنجا خرد نیامد
چون شاه رخ نماید فرزانه ای چه سنجده^۸

۱ - کلیات عراقی: ۹۳.

۲ - کلیات عراقی: ۹۳.

۳ - زهد و تصوف در اسلام: ۱۰۸ - ۱۰۹.

۴ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۳۶.

۵ - بحثی در تصوف: ۶.

۶ - مناقب العارفین ۲: ۶۴۸.

۷ - کلیات عراقی: ۱۵۴.

۸ - کلیات عراقی: ۱۶۸.

در جای دیگر:

چون شدم مست از شراب عشق عظم گوبرو
گوفروشت آب حیوان نقش دیواری چه شد
های و هوی عاشقان شد از زمین بر آسمان
نعره مستان اگر نشنید هشیاری چه شد^۱

حاصل اینست، هر چند در آثار و اشعار شیخ نشانه های فلسفه و حکمت دیده می شود لکن بر رویهمرفته وی به منزل حقیقت به وسیله عشق و اشراق می رسد و نیز به مسئله جبر و قدر هم اعتقاد داشته است.

۱۷ - جبر و قدر

مسئله جبر و قدر از جمله مسائلی است که نهایت درجه باریک و بغرنج و پیچیده است.^۲ باوجود آن قرنهایست که متفکران اسلام بلکه عالم را به خود مشغول کرده است. هرکسی داد حل این معنی داده ولی بکنه آن نرسیده است. گروهی که جبر بر می گزینند ایشان را جبریون و قدریه خوانند و طایفه ای را که به اختیار قایل می شوند آنها را پیروان اختیار و تفویض دانند و دسته ای به فرموده حضرت علی بن ابی طالب (ع) به "لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین" معتقدند.^۳ از مطالعه آثار شیخ برمی آید که وی به طور کلی معتقد به مسایل جبر و قدر و اختیار است، می گوید:

ای درمیان جانم گنجی نهان نهاده بس نکته های معنی اندر زبان نهاده
کس را درین میانه چون و چرا نزیید هرکس نصیب او را، هم غیب دان نهاده^۴

هنگامیکه پیر طریقت شیخ - شیخ بهاء الدین زکریا - وی را برای اربعین در خلوت نشانند. شیخ عراقی در خلوت خانه خویش به موجب درد و سوزی که داشت به سرودن غزل پرداخت. در مقطع آن غزل شیخ عراقی صریحاً مسئله جبر را بیان کرده است:

۱ - کلیات عراقی: ۱۸۷.

۲ - سوانح مولوی رومی: ۱۲۵.

۳ - حافظ شیرین سخن: ۲۵۵.

۴ - کلیات عراقی: ۲۶۷.

چو خود کردند راز خویشان فاش
عراقی را چرا بدنام کردند؟^۱
اعتقاد به جبر مستلزم ایمان به تقدیر و قضاست و شیخ عراقی جداً به قضا و قدر معتقد است.
در غزلی می گوید:

مرا این دوستی با توقضای آسمانی بود
قضای آسمانی را دیگر کردن توان نتوان^۲

در رباعی مطابق قضا و رضای خدائی تسلیم می شود:
با حکم خدائی که قضایش اینست میساز، دلا، مگر رضایش اینست
ایزد به کدامین گنهم داد جزا توبه زگناهی، که جزایش اینست^۳
در رباعی دیگری ویدی را بی سود و زیان می داند و امید به لطف ایزدی می بندد:
ای دل سروکار با کریمست، مترس لطفش چو خدایش قدیمست، مترس
از کرده و ناکرده و نیک و بد ما بی سود و زیانست، چه بیمست، مترس^۴
در قصیده ای که در مراتب و منازل معنوی خویش سروده و اظهار فخر و مباهات کرده،
می توان جنبه اختیار را تلاش نمود، آغاز قصیده با این بیت می شود.
منم زعشق سر از عرش برتر آورده
به زیر پای، سر نه فلک در آورده

شیخ از همه جهت باعشق سروکار دارد و از عاشقان واصل و عارفان کامل است. هر چه از
عاشقان و عارفان صادر شود به الهام ایزد است، نکنند تا مامور نشوند، نگویند تا گفته نشوند،
نخورند تا خورده نشوند، و نپوشند تا پوشیده نشوند. کارشان تا اندازه ای متکی بر رضا و قضاء الهی
و توکل و قناعت شخصی است که وقتی می آید گوش و چشم ایشان گوش و چشم خداوند می شود
و به این مقام بعد از تکمیل مراتب عرفان و یقین می رسند.

۱۸ - مراتب یقین

۱ - کلیات عراقی: ۱۹۳ - عراقی در کتاب لمعات نیز همین فکر را بازگو کرده به این طرز:

خود می گویند راز و خود می شنوند
وزما و شما بهانه بر ساخته اند

(کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۱)

۲ - کلیات عراقی: ۲۵۶.

۳ - همان: ۳۰۸.

۴ - همان: ۳۱۶.

۵ - همان: ۹۴.

یقین عبارت از علمی است که صاحب آن را در آن شکی نباشد، به عقیده صوفیان یقین بر سه وجه است: علم یقین و عین یقین و حق یقین. علی بن عثمان هجویری در کتاب کشف المحجوب می‌نگارد: "علم یقین علم معاملات دنیا است به احکام و اوامر. عین یقین علم به حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیا است و حق یقین علم به کشف رؤیت اندر بهشت. پس علم یقین درجه علماست به حکم استقامت شان بر احکام امور و عین یقین مقام عارفان است به حکم استعداد شان مر مرگ را، و حق یقین فناگاه دوستان است به حکم اعراض از کل موجودات. پس علم یقین به مجاهدت و عین یقین به مؤانست و حق یقین به مشاهدت بود.^۱

عرفا اینچنین سخنان بسیار در مراتب یقین گفته اند.

شیخ در کتاب لمعات لمعه بیست و پنجم را در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین، و بیان مراتب عاشق در آن اطوار اختصاص داده است. چنانکه می‌نویسد:

محب خواست که به عین یقین جمال دوست ببیند، عمری در این طلب سرگشته می‌گشت، ناگاه به سمع سر او این ندا آمد، بیت:

آن چشمه که خضر خوردا زو آب حیات

در منزل تست لیکن انباشته ای

چون به عین یقین در خود نظر کرد، خود را گم یافت، آنکه دوست را باز نیافت چون نیک نگه کرد خود عین او بود، گفت، رباعی:

ای دوست ترا بهر مکان می‌جستم دایم خبرت ز این و آن می‌جستم

دیدم به تو خویش را، تو خود من بودی خجلت زده‌ام کز تو نشان می‌جستم

این دیده هر دیده وری را حاصلست و همه به عین یقین جمال او بینند، اما نمی‌دانند که چه می‌بینند لا جرم لذت نمی‌یابند، لذت آن یابد که به حق یقین بداند که چه می‌بیند و به چه می‌بیند؟ و از بهر چه می‌بیند؟ اینست که اطمینان قلب و سکون نفس جز به حق یقین حاصل نیاید.

درین ره گر بترک خود بگوئی

یقین گردد ترا کو تو، تو اوئی^۲

۱ - کشف المحجوب: ۴۹۷ - ۴۹۸.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۵.

جامی در شرح لمعات چنین نوشته: "صاحب علم الیقین آنست که معلوم وی مشهود گردد، پس بدان علم اطمینان قلب و قرار ندارد و صاحب عین الیقین طالب آنست که در مشهود خود فانی شود و تعین وی مرتفع گردد و خود عین وی داند و بیند، پس به آن مشاهده اطمینان ندارد. اما وقتی که تعین وی مرتفع شد و مشهود وی به جای وی بنشست و به حق الیقین مستحق گشت، اطمینان حاصل آمد و مرتبه دیگر نماند در دانش معنوی که طالب آن بود".^۱

شیخ مرشد خویش شیخ زکریا را در بیتی به هر سه مراتب یقین، چنین فایز ساخته است:

ناشر علم الیقین، کاشف عین الیقین
واجد حق الیقین، هادی مهدی خطاب^۲

برای یقین نهایی نمی توان تصور کرد بلکه هرچه عارف کاملتر شود یقینی بر یقین دیگر می افزاید سرانجام عارف در حق یقین فنا یابد.

۱۹ - فناء و بقاء

به عقیده مشایخ صوفیه^۳ فناء آنست که سالک به علم یقینی در یابد که حق تعالی عین وجود است و جز خدا هر چه باشد عدم مطلق است. او را جز واحد چیزی در وجود نظر نیاید و از سر هستی خویش برخیزد. خدای را به خدای دریافت کند تا حقیقت "لا اله الا الله" بر او هویدا گردد. ماسوی الله را به خط انکار ابطال دارد، به برکت وصول طلب در مطلوب فانی شود. بدولت عیان از معرفت بیگانه شود و به عنایت حصول وجود در حضرت جمع احدیت افسانه شود تا از شهود فناء رهائی یابد و به موجب آیه کریمه "کل من علیها فان" وی را فناء الفناء میسر آید.^۴

شیخ در کتاب لمعات می نویسد: عاشق را طلب شهود بهر فناست از وجود و هستی مجازی. وی دایم قدم در عدم و نابود از بهر آن زند که در حال عدم آسوده بود، هم شاهد بود و هم مشهود.

۱ - لمعات مع شرح جامی: ۱۶۰.

۲ - کلیات عراقی: ۶۸.

۳ - ابو سعید خراز (م. ۲۸۶ ق - ۸۹۸ م) از معاصرین ذو النون مصری و سری سقطی - در طریقت مؤسس فرقه خاصی است که موضوع آن "فنا و بقاء" است - تاریخ تصوف: ۳۷۴.

۴ - قرآن (الرحمن) ۵۵: ۲۶.

۵ - اصول تصوف: ۶۲۲.

زان قبل بود شاهد و مشهود

که به نزدیک خویش هیچ نبود

چون موجود شد، غطای بصر خود گشت و از شهود محروم ماند، چه بصر او "کنت سمعه و بصره" عین معشوق آمد و اولی او غطای این بصر گردید. آنگاه گفت.

روزت بستودم و نمی دانستم شب با تو غنودم و نمی دانستم
ظن برده بدم به من که من بودم من جمله تو بودم و نمی دانستم

اینجا دعای عاشق همه این بود که خداوندا مرا نوری قرار بده یعنی مرا از ظلمت هستی من برهان و در مقام شهود بدار تا بتو بینم که من توام.^۱ اینست که سالک فناء فی الله شود.

مقام بعد از فنا فی الله، مقام بقا به حق است که عبارت است از مشاهدات ذات الهی و حقیقت بقاء آنست که بعد از فناء رسوم بشری، خدای باقی جلوه فرماید. چون سالک و عارف با تمام صفات و معارف راه فنا پوید، حق مطلوب خیمه عزت برزند، شهود زایل و وجود خدای ذوالجلال فایق آید. آنگاه وجود وهمی عارف اسقاط شود و وجود حق که باقی بالذات است، به مطابق آیه شریفه "و یبقی وجه ربك ذو الجلال والاكرام"^۲ تجلی فرماید. مراد آنست که عارف ماسوی را احساس ننماید و از برکات رحمت الهی از دیگران غفلت ورزد و در جان وی جز از خداوند اثری باقی نماند.^۳

شیخ در رساله لمعات چنین می نویسد: "محبوب چون خواهد که محب را برکشد، نخست هر لباسی که از هر عالمی با او همراه شده باشد، از وی برکشد و بدان خلعت صفات خویش در پوشاند، پس به همه نامهای خویش بخواند و به جای خودش بنشانند و چون به عالمش بهر تکمیل ناقصان باز گرداند، لباس آن عالم که از وی برکشیده بود، اکنون به رنگ خود درو پوشاند. عاشق چون در لباس خود نگیرد، خود را به رنگ دیگر ببیند، از خود بوی دیگر یابد، همگی خود او را ببیند. در هر چه نگه کند، وجه دوست ببیند. بیت:

این چه رنگی است بدین زیبائی

چه لباسی است بدین یکتائی؟^۴

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۷.

۲ - قرآن (الرحمن) ۵۵: ۲۷.

۳ - اصول تصوف: ۶۲۳.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۸.

به قولی دیگر:

در هرچه نظر کنم ترا می بینم
در دیده من توئی کرامی بینم^۱

شیخ عراقی گوید:

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جامست و نیست گوئی می یا مدامست و نیست گوئی جام^۲
از اینجا معلوم شود که "کل شیء هالک الا وجهه"^۳ و در اینست که عارف بقا بالله شود. شیخ در رباعی در باب فناء و بقاء سروده است:

پیری به در آمد ز خرابات فنای در گوش دلم گفت که ای شیفته رای
گرمی طلبی بقای جاوید مباش بی باده روشن اندرین تیره سرای^۴
در پایان یکی از نسخه های خطی کتاب لمعات محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نسخ نسخه عراقی را غیر از القاب دیگر بالقب "الفانی الباقی المشتهر به فخر الدین العراقي" ه یاد کرده است.

خود شیخ در مقطع غزلی چنین گوید:

تمنا می کند مسکین عراقی
که در یابد بقا بعد از فنائی^۵

البته حقیقت این حال در کمال غرقه بحر وصال و جلوه جمال محبوب روی می دهد.

۲۰ - وصال

هدف نهائی هر صوفی وصال به حق است که خود نتیجه عشقی است که در آدمی برای جمال حق آفریده شده است.^۶ به اعتقاد همه بزرگان صوفیه حالت فناء فی الله و بقاء بالله نتیجه فضل و رحمت الهی و خارج از اختیار سالک است. و علت آن رؤیت جمال حق به چشم دل والهام و افاضه خداوند به قلب است و این حال است که منجر به عالیتین مقام عارف و هدف نهائی او یعنی حالت

۱ - چته : ۳۳.

۲ - کلیات عراقی : ۱۲۳.

۳ - کلیات عراقی ، لمعات : ۴۰۸ - قرآن (قصص) ۲۸ : ۸۸.

۴ - کلیات عراقی : ۳۲۲.

۵ - لمعات در مجموعه خطی مرکزی ، شماره ۳۲۹۹ : ۷۸.

۶ - کلیات عراقی : ۲۹۸.

۷ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام : ۱۵۲.

اتصال به حق می شود. اتصال به حق یا وصول به خدا عبارت از آنست که روح سالک به تدریج از هر چه خودش نیست، و از هر چه خدا نیست منقطع شده باشد^۱ و این به وسیله نیروی عشق به دست می آید که شیخ مانند حافظ شیرازی گفته است:

حجاب ره توئی برخیز و در فتراک عشق آویز

که بی عشق آن حجاب توزره دشوار بر خیزد^۲

بدین طریق روح و نفس انسانی که مشتاق اتصال به مبداء خویش است از راه محو هستی و فنای در حق به این مقصد عالی می رسد و جائیکه عقل از وصل به حق عاجز می شود، عشق راهنمای اوست:

چون عشق در دل آمد آنجا خرد نیامد^۳

اینجاست که شوق عارف او را به سوی خدا می کشد و چنان وجود او را از خدا لبریز می دارد که وی دیگر نه وجود خود را در میانه می بیند، نه وجود هیچ واسطه ای را و در همه راه جز جمال حق که مقصد و مقصود اوست هیچ پیش چشم ندارد^۴.

شیخ در یکی از غزلیات خویش چنین آرزوی دیدار جمال و وصال نهائی می کند:

نظاره رخت از عاشقان دریغ مدار

خیال روی تو باری ز جان دریغ مدار

تو نیز این قدر از میهمان دریغ مدار

زمن که خاک توام، آستان دریغ مداره

نظر ز حال من ناتوان دریغ مدار

اگر سزای جمال تو نیست دیده، رواست

ز خوان وصل تو چون قانعم به دیداری

چود وستان را بر تخت وصل بنشانی

چون عارف، واصل به حق می شود، با چشم وی می بیند و با گوش وی می شنود. شیخ در لمعات چنین بیان داشته است: "نهایت این کار آنست که محب محبوب را آینه خود بیند و خود را آینه او. گاه این شاهد او آید و او مشهود این و گاه او ناظر این گردد و این منظور او، و گاه این به رنگ او بر آید و گاه او بوی این گیرد. گاه عاشق را حله بها و کمال خود پوشد و به زیور حسن و جمال خودش بیاراید، تا چو در خود نظر کند همه رنگ معشوقی بیند، بلکه خود را هم او بیند آنگاه

۱ - تاریخ تصوف: ۳۷۹ - ۳۸۱.

۲ - کلیات عراقی: ۱۶۵ - قزوینی، دیوان حافظ: ۱۸۱. که چنین می گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

۳ - کلیات عراقی: ۱۶۸.

۴ - ارزش میراث صوفیه: ۳۶.

۵ - کلیات عراقی: ۲۰۷.

حدیث "ولیس فی جبتی غیر الله" و "سر" انا الحق" گوید. گاه لباس عاشقی در معشوقی خود پوشد، تا از مقام کبریا نزول فرماید و با عاشق لابه گری کند. گاه دست طلب معشوق به دامن عاشق در آویزد و گاه شوق عاشق از گریبان معشوق سر بزند. گاه معشوق بینائی عاشق شود تا گوید: "رأیت ربی بعین ربی" و گاه عاشق به زبان معشوق گوید، در عشق چنین بوالعجبی هاست، چنانکه گوید:

این چنین عاشقی که می شنوی در همه آفتاب گردش نیست

دعوی عشق مطلق مشنوزنسل آدم کانجا که شهر عشقست انسان چه کار دارد

آنکه بینی که محب در آینه ذات خود صورت محبوب بیند، آن محبوب باشد که صورت خود را در آینه محب بیند، زیرا که شهود محب مر محبوب را به بصر بود و بصر او به حکم "کنت سمعه و بصره و یده و لسانه" عین محبوبست. پس هر چه عاشق بیند و داند و گوید و شنود همه عین محبوب آید. پس محب و محبوب و طالب و مطلوب، و مستمع و سمیع و مطاع و مطیع، از روی ظهور، همه یکی اند اما فهم هر کس اینجا نرسد.

در آخرنا گفته نگذاریم، که بنابر اشاره سابق در فصل سوم حاشیه شماره "۳۶" در مجموعه در علم کیمیا نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی تهران، به شماره، ۲۷۸۰، صص ۴۷ - ۵۰، قصیده عراقی قدس سره شامل ۳۴ بیت با مطلع زیر مندرج است:

حیوة خضر صناعت ز آب حیوان است

توهم بجوکه به ظلمات خاک پنهان است

اگر آن قصیده واقعاً از گفتار شیخ - مراد ما - باشد، نشان دهنده امر تازه ایست در فکر و اندیشه وی که قبلاً در این باره نگاهی انداخته نشده است.

باری:

در نیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام

فصل پنجم

عراقی و مشایخ معاصر

ارتباط عراقی با صوفیان سلاسل چهارگانه تصوف

شیخ عراقی با چهار سلسله معروف تصوف عصر خویش رابطه معنوی و ظاهری و باطنی، و همنشینی و همدمی داشته است، ولی تذکره نگاران و ارباب تواریخ و اصحاب سیریه و وضوح، به این نکته اشاره نکرده اند و بعضی ها در روابط عراقی با برخی از مشایخ معاصر وی اشتباهاتی کرده اند. ما به استناد و استشهاد از آثار عراقی و کتب تاریخی و عرفانی، ارتباط عراقی و بزرگان هم عصر وی را بررسی می کنیم.

الف - عراقی و مشایخ کبروی

شیخ نجم الدین کبری^۱

شیخ ابو الجناح ابو عبد الله نجم الدین احمد بن عمر خیوقی خوارزمی معروف به شیخ ولی تراش و طامه الکبری مؤسس سلسله کبرویه، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم مشغول تربیت عده ای از بهترین مشایخ صوفیه بوده است. نجم الدین کبری به سال ۵۴۰ق - ۱۱۴۵م ولادت یافته و در اوایل جوانی به تحصیل علوم ظاهر مشغول و در مناظره بسیار چابک و قوی دست بود، چنانکه در مناظره وجدل بر همه کس غالب می آمد و بدین جهت او را "طامه الکبری" می گفتند. شیخ نجم الدین به علم حدیث علاقه وافر داشت و در تحصیل آن چندی مسافرتها کرد و به خراسان و

۱ - برای شرح حال شیخ نجم الدین کبری رک:

تاریخ گزیده ۱: ۷۸۹ - ۷۹۰ - جواهر الاسرار: ۴۴ - ۴۷ - نفحات الانس: ۴۱۹ - ۴۲۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۷۹ - ۸۲ - هفت اقلیم ۳: ۳۱۶ - ۳۲۰ - مجالس المومنین ۲: ۷۲ - ۷۵ - سفینه الاولیاء: ۱۰۳ - ۱۰۵ - تذکره حسینی: ۳۳۷ - ۳۴۱ - شذرات الذهب: ۵: ۷۹ - ریاض العارفين: ۲۳۰ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۷۳ که "منزل شصتم، در ذکر خانواده فردوسیان منسوب به حضرت شیخ ابوالجناح احمد نجم الحق والدین کبری فردوسی بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی کامل وقت و محتشم روزگار..." مخصوص است - طرایق الحقایق ۲: ۳۳۴ - ۳۳۶ - خزینة الاصفیاء: ۲: ۲۵۸ - ۲۶۱ - شرح احوال عطار ۱۹ به بعد. مکتب شیخ نجم الدین کبری ۱: ۴۴ - ۲۵۵ - تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری، محتشمی. باید متذکر شد که این هر دو کتاب موخرالذکر مستقلاً راجع به احوال و آثار و مکتب فکر شیخ نجم الدین نگارش یافته است.

عراق و آذربایجان و مصر رفت. در سفر اخیر اتصال شیخ نجم الدین، به روز بهان کبیر مصری^۱ و ورودش به حلقه صوفیان صورت گرفت و به دامادی شیخ نامبرده نایل شد. بعد مدتی نزد شیخ عمار یاسر بدلیسی (م. ۵۸۲ق - ۱۱۸۶م)^۲ و شیخ اسماعیل قصری (م. ۵۸۹ق - ۱۱۹۲م)^۳ که از خلفای شیخ عبد القاهر ابو النجیب سهروردی بودند به ریاضت اشتغال داشت.

پس از تکمیل مراحل تصوف شیخ نجم الدین کبری در خوارزم خانقاه ساخت و دستگاه ارشاد چید و تا آخر حیات در هدایت مردم و تربیت سالکان مشغول بود، به روایت روضات الجنان و جنات الجنان حضرت شیخ را مریدان بسیار بوده، اما چندی از ایشان یگانه جهان و مقتدای زمان بوده اند چون شیخ مجد الدین بغدادی، و شیخ سعد الدین حموی، و شیخ سیف الدین باخرزی، و شیخ نجم الدین ابو بکر رازی دایه، و شیخ رضی الدین علی لالا، و شیخ (جمال الدین) عین الزمان گیلی و بابا کمال جندی و بعضی گفته اند که مولانا بهاء الدین ولد والد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان بوده است، قدس الله ارواحهم و از این عزیزان اکابر بسیار پیدا شده اند مثل شیخ عطار که مرید شیخ مجد الدین شرف بغدادی است و شیخ عراقی و شیخ شمس تبریزی که فیض از بابا کمال جندی نیز برده اند و خواجه ابو الوفاء خوارزمی را نیز سلسله به حضرت شیخ می پیوندند^۴.

به این ترتیب شیخ نجم الدین در تصوف و عرفان اسلامی مقامی ارجمند داشته و صاحب تصانیف بوده است. از تألیفات مختلف عرفانی وی اصول العشره، رساله السفینه، فواتح الجمال و فواتح

۱ - نفحات الانس: ۴۱۸ " شیخ روزبهان کبیر مصری قدس الله روحه کازرونی الاصل است اما در مصر می بوده، از مریدان شیخ ابو النجیب سهروردیست و اکثر اوقات در مقام استغراق می بوده، و شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده و آنجا به ریاضت اشتغال نموده و خلوتها نشسته". - خزینة الاصفیا، ۲: ۱۲ - ۱۳.

و نیز باید تذکره داده شود که منوچهر محسنی در کتاب تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری: ۴۰ - ۴۲ دانسته یا ندانسته شیخ روزبهان کبیر مصری و شیخ روزبهان ابو نصر محمد بقلی فسوی شیرازی صاحب تفسیر عرایس و عبهر العاشقین را یکی گردانیده و نوشته است: " شیخ روزبهان بقلی، شیخ کبیر و شیخ شطاح به عراق و حجاز و شام و مکه سفر کرد و سپس وارد مصر شد و مدت طولانی - احتمالاً پانزده سال در آنجا مقیم بود و به همین مناسبت است که برخی ایشان را روزبهان مصری خوانده اند.

اما جامی شرح حال هر دو بزرگوار را جداگانه ضبط کرده است، به قول جامی در نفحات الانس: ۲۵۵ شیخ روزبهان بقلی هم " با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه شریک بوده است. " منوچهر محسنی شاید از ارتباط هر دو شیخ روزبهان - مصری و بقلی - با شیخ ابو النجیب سهروردی مرتکب اشتباه شده و آنها را یکی دانسته است.

۲ - نفحات الانس: ۴۱۷ - ۴۱۸ " شیخ عطار یاسر نیز از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است، در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته است - جواهر الاسرار: ۴۳ - خزینة الاصفیا، ۲: ۱۲.

۳ - نفحات الانس: ۴۱۸ " شیخ اسماعیل قصری... نیز از اصحاب شیخ ابو النجیب سهروردی است و شیخ نجم الدین کبری به صحبت وی رسیده است و خرقة اصل از دست وی پوشیده است - خزینة الاصفیا، ۲: ۱۳.

۴ - روضات الجنان و جنات الجنان ۲: ۳۲۸.

الجلال، منهاج السالکین، سکنۃ الصالحین و آداب المریدین را باید نام برد^۱. سرانجام شیخ نجم الدین کبری در سال ۶۱۸ ق - ۱۲۲۰ م در قتل عام خوارزم به دست مغولان خونخوار به شهادت رسید (۵). شیخ به روایت مقدمه دیوان وی هفتاد و هشت سال زیسته و در سال ۶۸۸ ق - ۱۲۸۸ م فوت کرده است، بنابر این در سال ۶۱۰ ق - ۱۲۱۲ م به جهان آمده باشد و وقتی شیخ نجم الدین کبری جام شهادت نوشیده عراقی هشت ساله بود و اگرچه در مقدمه دیوان و مآخذ دیگر معتبر عراقی تذکر داده شده که چون سن وی به هشت رسید در سراسرهمدان مشهور شد. ولی هیچ گونه ملاقات میان آنان اتفاق نیفتاده و مع هذا در بعضی عقاید توافق داشته اند که شیخ در مثنوی عشاقنامه خود به وی ارادت ورزیده و داستانی در شان او سروده است بعداً همین داستان منظوم در تذکره مجالس العشاق^۲ هم نقل شده است. آغاز داستان چنین می کند:

یکی از عاشقان جمال ترا بود نجم اکابر کبری
آن معین شریعت احمد آن قرین دل و قریب احد^۳

چنانکه مابین هر دو شیخ در باب عشق مناسبتی دیده می شود. شیخ نجم الدین کبری را در باب عشق سخنی است: "عشق آتشی است که احشاء و جگر را می سوزاند"، پس شیخ نجم الدین هم مانند عرفای عاشق مسلک دیگر در طی مراحل و منازل عرفان از عشق مجازی برخوردار بوده که قصه عاشق شدن خودش را برکنیزکی در قریه در ساحل رود نیل در دنباله همان کلمات بیان کرده است.^۴

شیخ در لمعات همانند آن می گوید: "عشق آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند".^۵ و داستانهای عشقی عراقی با پسران خوبر و فراوان است و آثار و اشعار او نیز گواه بر این امر است.

۱ - برای تفصیل درباره کلیه آثار شیخ نجم الدین ر.ک: نجم الدین کبری محسنی، فصل نهم.

۲ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۷۹.

۳ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۸ - آبروی عشاقنامه: ۷۷ - نجم الدین محسنی: ۲۱۶.

۴ - نجم الدین کبری: ۲۰۹ - ۲۱۱.

۵ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۳.

شیخ مجد الدین بغدادی ۱

شیخ ابو سعید مجد الدین شرف بن المؤید بن ابی الفتح البغدادی از اجله اصحاب واکمل مریدان شیخ نجم الدین کبری است که در جمادی الاول سنه ۵۵۶ق - ۱۱۶۱م به دنیا آمد. دربارهٔ موطن وی اختلاف آراست، برخی وی را از بغداد عراق و بعضی از بغدادک خوارزم دانسته اند. حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده اصل وی را از بغدادک خوارزم نوشته است.

شیخ مجد الدین در علم طب دستی داشت و نزد سلاطین مردی محترم بود که ناگهان حالش تغییر کرد، از تجملات دنیوی دست کشید و به خدمت شیخ نجم الدین کبری رسید و به ریاضت و مجاهدت پرداخت. شیخ نجم الدین را کمال عنایت و مرحمت تمام به او بوده چنانکه به برکت توجه شیخ خود به مقامات عالیّه نایل آمده. شیخ نجم الدین تربیت و ارشاد عطار نیشاپوری و رضی الدین علی لالا غزنوی (م. ۶۴۲ق - ۱۲۴۴م) و نجم الدین رازی (م. ۶۵۴ق - ۱۲۵۵م) را به عهده شیخ مجد الدین بغدادی محول فرموده بود.

از تألیفات شیخ مجد الدین تحفته البرهه فی مسائل العشره و مکتوبات و رسالهٔ سفر و مقداری اشعار است. شهادت شیخ مجد الدین بغدادی دو سال پیشتر از مرشد خود در سنه ۶۱۶ق - ۱۲۱۸م اتفاق افتاده.

در مناسبات شیخ با شیخ مجد الدین بغدادی جز حکایتی که در عشاقنامه راجع به عشق

۱ - برای شرح حال شیخ مجد الدین بغدادی رک :

لباب الالباب : ۱۹۱ - ۱۹۲ - هفت اقلیم ۳ : ۳۲۰ - ۳۲۳ - حبیب السیر : ۲ : ۶۴۷ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۷ - ۷۸ - سفینه الاولیاء : ۱۰۵ - ریاض العارفین : ۲۰۸ - ۲۰۹ - طرایق الحقایق : ۲ : ۳۳۶ - خزینه الاصفیاء : ۲۵۷ - ۲۵۸ - اصول تصوف : ۲۲۰ - ۲۳۳ - نجم الدین کبری : ۷۷ - ۸۶ - مکتب شیخ نجم الدین : ۱ : ۲۹۹ - ۳۱۵.

۲ - شیخ رضی الدین علی بن سعید بن عبد الجلیل لالای غزنوی از تربیت یافتگان و خلفای شیخ نجم الدین کبری است و رشتهٔ بزرگ کبرویه از وی جاری گردیده است - نفحات الانس : ۴۳۵ - ۴۳۷ - طرایق الحقایق : ۲ : ۳۳۸ - ۳۴۰ - نجم الدین کبری : ۱۰۹ - ۱۱۲ - مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله ها : ۱۵۱ "اجازهٔ ارشاد مجد الدین شرف بن موید بغدادی به رضی الدین علی لالا و دادن هزار میخی به او." و نیز در همان کتاب : ۱۵۳ به تصریح ضبط شده اما شیخ رضی الدین علی لالا طریق انزوا و خلوت از شیخ مجد الدین بغدادی گرفته است و خرقة هزار میخی از دست او پوشیده و او از دست شیخ نجم الدین کبری."

۳ - شیخ نجم الدین ابو بکر عبد الله بن محمد مشهور بدایه از مردم ری و یکی از خلفای نامی نجم الدین کبری است. از تألیفات او مرصاد العبد و تفسیر بحر الحقایق و رسالهٔ عشق و عقل معروف است. با مولانا جلال الدین و صدرالدین قونوی معاشرت داشته است. رک : نفحات الانس : ۴۳۵ - ریاض السیاحه : ۶۹۱ - ۶۹۲ - سفینه الاولیاء : ۱۰۶ - طرایق الحقایق : ۲ : ۳۴۱ - ۳۴۲ - رسالهٔ زندگانی مولانا : ۱۲۵ - ۱۲۶ - نجم الدین کبری : ۱۳۳ - ۱۴۰ - ایران نامه : ۳۶ - ۳۷.

۴ - رساله در سفر از شیخ مجد الدین بغدادی به کوشش کرامت رعناحسینی شیرازی در مجموعهٔ سخنرانیها و مقاله ها : ۱۷۹ به بعد چاپ شده است.

نجم الدین کبری و مجد الدین سروده شده، چیزی دیگر در دست نداریم. البته ممکن نیست که شیخ در سن شش سالگی با مجد الدین بغدادی رابطه ای داشته باشد، لیکن چون عراقی داستان عشقی میان شیخ نجم الدین و مجد الدین بیان کرده است و ما درباره نجم الدین کبری شرحی دادیم، ناچار باید مجد الدین بغدادی را هم متذکر بشویم. مطابق نفحات الانس، مجد الدین بغدادی "مردی تمام بود اما صورت لطیف داشت"^۱. و نیز به قول عراقی:

بربود از مقام آزادی دل او حسن مجد بغدادی
حسن زیباش خیل عشق آورد صبر و آرام او به غارت برد^۲

حافظ حسین کربلایی تبریزی در روضات الجنان و جنات الجنان در ترجمه حال شیخ مجد الدین بغدادی این داستان را از بیت زیر شروع نموده:

ای زعشاق گرم بازارت
به زمن عالمی خریدارت

و تاییت:

عشق زاوصاف کرد گاریکیست
عاشق و عشق و حسن یاریکیست

نقل کرده و بیشتر از پرداختن به ذکر این حکایت منظوم، درباره ای عبارات منثور توضیح آن داده است.^۳ علاوه بر آن شیخ مجد الدین هم مانند عراقی ذوق سماع و قوالی داشت. در لحظات آخر حیات که مخالفین جهت بدگوئی به نزد سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۲۰ م)^۴ رفته بودند. شیخ مجد الدین در خانقاه بود و قوال بیت زیر را خواند:

خوش یافته اند در ازل جامه عشق
گریک خط سبز بر کنارش بودی

شیخ مجد الدین روی به قوال کرده و فرمود: چنین گوی،

گریک خط سرخ بر کنارش بودی

و دست بر حلق خود مالید و بعد به درون خانه رفت. همان شب مأمورین آمدند و شیخ مجد الدین را

۱ - نفحات الانس: ۴۲۴.

۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۸ - عشاقنامه: ۷۷ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۷۹.

۳ - روضات الجنان و جنات الجنان: ۳۱۳ - ۳۱۵.

۴ - باید گفت که رفتار سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه (م. ۶۱۷ - ۱۲۲۰ م) با مشایخ سلسله کبراییه خوب نبوده که از آزار همین پادشاه، سلطان العلماء بهاء الدین ولد پدر مولانا جلال الدین به تنگ آمده از بلخ مهاجرت کرده و به قونیه اقامت گزیده بود (رساله زندگانی مولانا: ۷ - ۹).

برده در جیحون انداختند.^۱

بابا کمال جندی^۲

بابا کمال الدین جندی از شاگردان وجانشینان برجسته شیخ نجم الدین کبری است که مانند دیگر یاران و مخلصان خود از مکتب کبرویه مستفیض شده است، مگر افسوس که در کتب تذکره ها و سیر و تواریخ قدیمی درباره او بی اعتنائی کرده اند و از شرح زندگانی او چیزی ضبط نکرده اند. فقط مولانا حسین بن حسن کاشی صاحب شرح مثنوی مولوی موسوم به جواهر الاسرار که از سلسله طریقت او بوده^۳، کمی ترجمه حال او را بیان کرده ولی او هم زمان وی را دقیقاً مشخص نکرده است. بعد مولانا جامی و دیگران که از او پیروی کرده اند، مبهم شرح حال مختصری نگاشته اند. پس از اینکه بابا کمال جندی در خدمت شیخ نجم الدین کبری به مرتبه تکمیل رسید، حضرت شیخ خرقه به وی عطا کرد و چنین دستور داد که: "در دیار ترکستان مولانا شمس الدین مفتی را فرزندی است احمد نام، خرقه ما بدو رسان و تربیت ازو دریغ مدار که مدار حقایق و معارف ما خواهد بود."^۴ بابا کمال به فرموده مرشد خود به جند رفت و خرقه به احمد مولانا عنایت کرد و به تربیت روحانی او پرداخت. بعد بعضی از طالبان از صحبت وی مستفید گشتند و به کمالات رسیدند.

در ضمن ارتباط شیخ با بابا کمال جندی در فصل دوم تحت عنوان "ورود در تصوف" اشاره رفته است، به روایت جواهر الاسرار شیخ مدتی در خدمت بابا کمال جندی بوده و هر فتحی و کشفی که شیخ را روی می نمود آن را به لباس نظم و نثر در آورده اظهار می کرد و به نظر بابا کمال می رسانید. لیکن دوران زندگی بابا کمال روشن نیست که تا چه سالی در قید حیات بوده است، چنانکه در هیچ یک از مآخذ به این امر اشاره ای نشده است. تنهائیفیسی نوشته که بابا کمال یکی از

۱ - نجم الدین کبری : ۸۱.

۲ - برای شرح حال بابا کمال الدین جندی ر.ک : جواهر الاسرار : ۵۰ - ۵۲ - نفحات الانس : ۴۲۳ - ۴۲۴ - طریق الحقایق : ۳۳۷ - ۳۳۸ - مکتب نجم الدین الطامه الکبری : ۱ : ۳۱۶ - ۳۲۰ - نجم الدین کبری : ۹۴ - ۹۵.

۳ - طبق روایت طریق الحقایق : ۲ : ۳۳۸ سلسله فیض و طریقت بابا کمال جندی بعد از او به این ترتیب است. "بابا کمال جندی و از وی به احمد مولانا پسر شمس الدین مفتی و از وی به شیخ بهاء الدین کبری و از وی به محمد دانشمند برادر احمد مولانا و از وی به ابی الفتوح پسر بهاء الدین و از وی به ابی الوفا خوارزمی ... و مولانا حسین بن حسن کاشی صاحب شرح مثنوی موسوم به جواهر الاسرار از مریدان اوست".

۴ - جواهر الاسرار : ۵۰ - نفحات الانس : ۴۲۳.

۵ - جواهر الاسرار : ۵۱ - و نیز مقایسه شود با نفحات الانس : ۴۶۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۹۹ - طریق الحقایق : ۲ : ۳۱۷ - قصر عارفان خطی پنجاب : ۱۲۵ - ۱۲۶.

مشایخ معروف تصوف بوده و در نیمهٔ اول قرن هفتم هجری می زیسته است.^۱ در این صورت ممکن است شیخ قبل از سال ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳ م صحبت بابا کمال را درک کرده باشد. و بنا به گفتار مؤلف جواهر الاسرار، عراقی هر فتحی و کشفی را در آن زمان به لباس نظم و نثر در می آورد، به شهادت آثار و اشعار وی و به خصوص رسالهٔ مصطلحات صوفیه منسوب به او قرین قیاس است.

باین همه مولانا عبد الغنی خان فرخ آبادی در تذکرة الشعرا ضبط نموده که "شیخ فخرالدین ابراهیم معاصر مولانا شمس تبریزی و کمال خجندی و مرید شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی است".^۲ پیداست "خجندی" به جای "جندی" به اشتباه نوشته شده یا مؤلف نظری به شیخ کمال الدین خجندی (م. در حدود ۸۰۳ ق - ۱۴۰۰ م) داشته که هیچگاه از معاصران شیخ عراقی به حساب نمی آید. همین اشتباه "خجندی" در کتاب بحیره^۳ و مجلهٔ آریانا^۴ تکرار شده است.

بدیع الزمان فروزانفر رابطهٔ عراقی و بابا کمال جندی را نادرست پنداشته و نگاشته است: "او به اصح اقوال از ابتدا مرید شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی بوده و به خدمت بابا کمال نرسیده است".^۵ اما به نظر نگارنده به همان ترتیب که گفته شد احتمال هست که شیخ عراقی بابا کمال جندی را دیده و از او کسب فیض کرده باشد.

ب - عراقی و مشایخ سهروردی

۱ - عراقی و سهروردیان بغداد

برخی از تذکره نویسان در ارتباط شیخ با مشایخی که تربیت یافته سلسلهٔ سهروردیه بغداد بوده اند، مطالب نادرستی وضع کرده اند و اتصال شیخ را با سر سلسلهٔ شیخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی و شیخ رکن الدین سجاسی و شیخ اوحید الدین کرمانی و شیخ اوحیدی مراغه ای اصفهانی نشان داده اند که ظاهراً بی اساس می نماید. در زیر پس از معرفی مشایخ نامبرده، در این مورد بررسی می شود.

۱ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۲۳.

۲ - تذکرة الشعرا: ۸۸.

۳ - کلیات عراقی دیباچهٔ نفیسی: ۲۲ - متأسفانه نسخه ای از کتاب بحیره به دست نگارنده رساله نیفتاده است بنابر این از گفتار سعید نفیسی استفاده گرفته شده است.

۴ - آریانا شماره ۵ و ۶، سال ۲۳: ۳۳۷.

۵ - رسالهٔ زندگانی مولانا: ۵۱ - آریانا شماره ۵ و ۶، سال ۲۳: ۳۳۷.

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی^۱

شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بکری سهروردی از بزرگترین مشایخ و زبده عرفای ایرانی قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجریست که در بغداد خانقاه و مجلس وعظ و ارشاد و جماعتی بزرگ از مریدان و پیروان داشت. نسب او به چهارده یا پانزده واسطه به محمد بن ابو بکر خلیفه اول می پیوندد. ولادتش به سال ۵۳۹ ق - ۱۱۴۴ م در قریه سهرورد زنجان واقع شد و در تحت تربیت عمویش شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی^۲ به کسب علوم ظاهر و باطن اشتغال ورزید تا در علوم ظاهر به مقام فقها و محدثان بزرگ و در علوم باطن به رتبه مشایخ و اقطاب کامل رسید، اما در طریق تصوف مشایخ بسیار را دید و از هر خرمنی خوشه ها چید، از میان آن بزرگان شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی (م. ۵۶۱ ق - ۱۱۶۵ م)^۳ معروف است. شیخ سهروردی را تصانیف بسیار و رسالات عالیمقدار است. از جمله عوارف المعارف، رشف النصایح الایمانیه و کشف الفصایح الیونانیه، بهجت الاسرار، اعلام الهدی فی عقیده اهل التقی و جذب القلوب الی مواصلة المحبوب و مقداری اشعار^۴ را باید نام برد. شیخ شهاب الدین نود و سه سال عمر یافته، در سنه ۶۳۲ ق - ۱۲۳۴ م به بغداد در گذشت و همانجا مدفون شده.

- ۱ - برای شرح حال شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رک: فوائد السالکین، خطی مرکزی: ۴۳ - ۴۵ - تاریخ گزیده لندن ۱: ۷۹۰ - نفحات الانس: ۴۷۲ - ۴۷۳ - هفت اقلیم ۳: ۱۹۹ - ۲۰۱ - مجالس المومنین ۲: ۷۲ - تذکره حسینی: ۱۶۱ - ۱۶۲ - سفینه الاولیا: ۱۱۲ - ۱۱۳ - ریاض العارفین چاپ محمودی: ۱۴۷ - ۱۴۸ - خزینة الاصفیا، ۲: ۱۳ - ۱۵ - طرایق الحقایق ۲: ۶۴۷ - ۶۴۸ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۱۹ به بعد - نجم الدین کبری: ۱۲۲ - ۱۴۴.
- ۲ - شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر بن عبد الله سهروردی از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن ششم هجری است و سلسله طریقت بسیار از بزرگان عرفا به وی می پیوندد. رک: نفحات الانس: ۴۱۷ - سفینه الاولیا: ۱۰۳ - خزینة الاصفیا: ۲: ۱۱ - ۱۲.
- ۳ - سید محی الدین عبد القادر محمد بن ابو صالح گیلانی مؤسس سلسله قادریه از سادات حسنی و حسینی است. سلسله عرفانی او از سلاسل معروف صوفیه است. شیخ ابن عربی از معتقدان وی بوده است. نفحات الانس: ۵۰۷ - ۵۰۹ - اخبار الاخیار: ۹ - ۲۷ - سفینه الاولیا: ۴۳ - ۵۸ - طرایق الحقایق ۲: ۳۶۲ - ۳۶۴.
- ۴ - نجم الدین کبری: ۱۲۱.
- ۵ - نگارنده در ایام نوروز ۱۳۴۱ ش - ۱۹۷۰ م از زیارت مزار پر فیض شیخ شهاب الدین عمر سهروردی در بغداد مشرف شده است.

شیخ رکن الدین سجاسی^۱

شیخ رکن الدین ابو الغنائم سجاسی از مشاهیر بزرگان تصوف ایران در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری زندگی می کرده است. در کتابهای سیر و تذکره ها ترجمه حال او نوشته نشده ولی مطابق تحقیق علامه محمد قزوینی تا سال ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م در قید حیات بوده است.^۲ از آغاز زندگی و سیر و سلوک وی اطلاعی مفصل در دست نیست، اینقدر معلوم است که خلیفه شیخ قطب الدین ابهری^۳ - از مریدان ابو النجیب سهروردی - بوده و چون قطب الدین ابهری به سال ۵۷۷ ه - ۱۱۸۱ م درگذشته، پس باید وی ارشاد و دستگیری طالبان و سالکان را از این تاریخ به بعد آغاز کرده باشد. آنچه مسلم است، رکن الدین سجاسی در تربیت و ارشاد سالکان راه سخت قوی و صاحب تأثیر بوده، چنانکه دوتن از مریدان وی - اوحده الدین کرمانی و شمس الدین تبریزی هریک به جای خود - از صوفیان بزرگ و عرفای بلند مرتبه عصر خویش بوده اند.

شیخ اوحده الدین کرمانی^۴

شیخ اوحده الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی از مقتدایان طایفه صوفیه بوده است. از روی اسناد متعدد مسلم است که وی مرید شیخ رکن الدین سجاسی است و وی از مریدان شیخ قطب الدین ابهری و وی جانشین شیخ ابو النجیب ضیاء الدین سهروردی بوده. اوحده الدین کرمانی بیشتر عمر خود را در سفر گذرانیده و صحبت شیخ محی الدین ابن عربی عارف نامور را دریافته و صدرالدین

۱ - برای شرح حال رکن الدین سجاسی رک:

مناقب اوحده کرمانی: ۱۵ - ۱۸ - شد الازار حواشی قزوینی: ۳۱۱ - ۳۱۴ - رساله زندگانی مولانا: ۲۰۲ - ۲۰۳ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۲۲ - دانشمندان و سخن سرایان فارس: ۳: ۶۲۴.

۲ - شد الازار حواشی قزوینی: ۳۱۴.

۳ - شیخ قطب الدین ابو الرشید احمد بن ابی عبد الله بن ابی القاسم عبد الله ابهری، از مردم ابهر آذربایجان بوده است. علاوه بر اطلاع از معارف صوفیان، محدث نیز بوده و پس از وفات ابو النجیب سهروردی بر مسند ارشاد و تربیت نشست، ولادتش در سال ۵۰۰ ه - ۱۱۰۶ م و وفاتش در سنه ۵۷۷ ه - ۱۱۸۱ م در بغداد اتفاق افتاده. مناقب اوحده الدین مقدمه فروزانفر: ۱۸ - ۲۱.

۴ - برای شرح حال شیخ اوحده الدین کرمانی رک:

تاریخ گزیده: ۱: ۷۸۸ - نفحات الانس: ۵۸۸ - ۵۹۲ - سلم السموات: ۵: ۸ - هفت اقلیم: ۲: ۳۱۲ - ۳۱۴ - ریاض العارفین: ۴۷ - ۴۹ - مجمع الفصحا: ۱: ۲۳۶ - ۳۴۷ - طرایق الحقایق: ۲: ۶۲۷ - ۶۳۰ - تاریخ ادبیات براون: ۳: ۱۳۹ - ۱۴۱ - از سعدی تاجامی: ۱۸۱ - ۱۸۳.

۵ - شیخ ابن عربی با اوحده الدین کرمانی معاصر بوده و با او ملاقات کرده و ارتباط داشته است، چنانکه در باب ثامن فتوحات مکیه مطالبی از شیخ اوحده الدین کرمانی نقل کرده است - فتوحات مکیه بیروت: ۱: ۱۲۷ - نفحات الانس: ۵۸۸ - طرایق الحقایق: ۲: ۶۲۷ - مناقب اوحده الدین حکایت ۱۶ و ۲۷.

قونیوی نیز با اوحد الدین کرمانی همنشینی داشته است.^۱

شیخ اوحد الدین عارفی جمال پرست بود و جمال حق را در صورت شاهدان مشاهده می‌کرد. می‌گویند که شمس الدین تبریزی عذر او را در شاهد بازی نپسندید. مطابق گفته افلاکی در مناقب العارفين، چون وی به بغداد رسید خدمت شیخ اوحد الدین کرمانی را آن جایگاه دریافت، پرسید که در چیستی؟ گفت: ماه را در طشت آب می‌بینیم. فرمود که اگر در گردن دنبال نداری چرا بر آسمانش نمی‌بینی؟^۲ لکن وقتی که به مولانا جلال الدین رومی گفتند که اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکبازی می‌نمود. مولانا پاسخ داد کاش کردی و از آن گذشتی. شیخ اوحد الدین کرمانی را رباعیات لطیف و شیرین است که در آنها هم فکر جمال پرستی و شاهد بازی او هویدا و روشن است. علاوه بر آن مثنوی مصباح الارواح هم به نام او منسوب بوده ولی در تحقیق جدید به اثبات رسیده که مصباح الارواح از اوحد الدین نیست، بلکه از شمس الدین محمد بردسیری کرمانی است.^۳

بنا به گفته مؤلف مناقب اوحد الدین وی در اواخر سال ۶۳۱ق - ۱۲۳۳م به بغداد عزیمت کرد و وصول او به بغداد مصادف بوده است با وفات شهاب الدین عمر سهروردی، که روز اول محرم سال ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م است و شیخ اوحد الدین کرمانی تا سنه ۶۳۵ق - ۱۲۳۷م - سال وفات خود - در بغداد بود و محتملاً همانجا وفات یافت.

شیخ اوحدی مراغه ای^۴

شیخ رکن الدین (یا اوحد الدین) بن حسین مراغه ای اصفهانی متخلص به اوحدی از مشهور ترین شاعران متصوف قرون هفتم و هشتم هجری است. به قول مولانا جامی از جمله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی است. رضا قلی خان هدایت^۵ و براون^۶ نیز این مقوله را پیروی کرده اند اما به

۱ - مناقب اوحد الدین کرمانی: ۲۷، ۳۰، ۷۱.

۲ - مناقب العارفين: ۲: ۶۱۶ - نفحات الانس: ۵۹۰ - شعر و ادب فارسی: ۱۱۸ - از سعدی تاجامی: ۱۸۲ - مناقب اوحد الدین مقدمه فروزانفر: ۴۰.

۳ - مناقب اوحد الدین: ۵۰.

۴ - برای شرح حال شیخ اوحدی مراغه ای اصفهانی رک:

نفحات الانس: ۶۰۶ - تذکره دولت شاه: ۲۳۲ - ۲۳۸ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۷۱ - ۷۲ - هفت اقلیم: ۲: ۳۸۸ - ۳۹۵ - مجالس المومنین: ۲: ۱۲۱ - ۱۲۵ - ریاض العارفين: ۴۱ - ۴۶ - مجمع الفصحا: ۲۴۸ - ۲۵۵ - طرایق الحقایق: ۲: ۶۳۰ - ۶۳۲ - تاریخ ادبیات براون: ۳: ۱۴۱ - ۱۴۶ - از سعدی تاجامی: ۱۸۳ - ۱۸۶ - گنج سخن: ۲: ۲۳۱ - دیوان اوحدی مقدمه نفیسی.

۵ - نفحات الانس: ۶۰۶.

۶ - ریاض العارفين: ۴۱ - مجمع الفحصا: ۲۳۶ "به قول بعضی مدتی اوحدی مراغی و فخر الدین عراقی در چله خاه وی آسوده بودند".

۷ - از سعدی تاجامی: ۱۸۳.

دلیل تاریخی و زمانی در این گفتارها تردیدست. تصور می رود که از التباس و انتساب نام و تخلص او بانام اوحدالدین کرمانی، تذکره نویسان مرتکب اشتباه شده اند. البته گفته دکتربیح الله صفا که اوحدی به یک واسطه مرید اوحد الدین ابو حامد کرمانی است و تخلص از او گرفته است، بعید از قیاس نیست.

بهر صورت اوحدی مراغه ای قدوه عرفاء و زبده فضلاى زمان خود بوده، در حدود سال ۶۷۰ ق - ۱۲۷۱ م در مراغه تولد یافته و مدت مدیدی سیاحت بلاد مختلف فرموده است و به سبب توطن در اصفهان از اهل آن شهر مشهور شده، اما مراغه ایست. وی را دیوان شعر است در غایت لطافت و عذوبت که دارای قصاید و غزلها و رباعی هاست و ترجیعات او مشتمل بر حقایق و معارف است و مثنوی مشهور خود به نام "جام جم" را در مسایل عرفانی و اخلاقی و اجتماعی سروده است. در سنه ۷۳۸ ق - ۱۳۳۷ م فوت کرد و قبر او در مراغه تبریز است.^۲

روابط شیخ با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و اوحد الدین کرمانی و اوحدی مراغه ای را پیش از همه دولتشاه سمرقندی نقل کرده و بعد برخی دیگر از تذکره نویسان از او برداشته اند. دولت شاه در آغاز شرح حال شیخ می نویسد که او مرید شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی بوده و جای دیگر نگاشته است: "حکایت کنند که شیخ عارف فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی و سید حسینی هر سه فاضل مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند و سالی چنین اتفاق افتاد که در کرمان به خانقاه شیخ اوحد الدین هر سه به خلوت نشستند و در اثنای اربعین هر کدام از سفر عالم ملکوت سوغاتی به خدمت شیخ رسانیدند، شیخ عراقی لمعات و شیخ اوحدی ترجیع که به غایت مشهور است و سید حسینی کتاب زاد المسافین^۳.

راجع به اینکه شیخ در حلقه مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی مراحل سلوک را طی کرده یا نه، در شرح احوال عراقی زیر عنوان "ورود در تصوف" بحث رفته، و به حدس نفیسی و به استناد منشآت و مکاتیب عراقی ممکن است وی در آغاز زندگی جزء مریدان سهروردی شده باشد^۴. ولی طبق روایات جامع دیوان عراقی و نویسنده مقدمه آن، که عراقی در سن هفده سالگی راه هندوستان پیش گرفته، پیوستگی وی به شهاب الدین سهروردی در آغاز زندگی بعید به نظر می رسد.

البته گفتار دولتشاه که شیخ عراقی و سید حسینی و اوحدی مراغه ای هر سه از ارادتمندان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند و موقعی دیگر به خانقاه شیخ اوحد الدین کرمانی در کرمان

۱ - گنج سخن ۲: ۲۳۱.

۲ - نفحات الانس: ۶۰۷.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۴۶ - سلم السموات ۵: ۸ "شیخ اوحد الدین کرمانی صاحب خلوت و خانقاه بوده، سید حسینی سادات و شیخ عراقی همدانی و شیخ اوحد الدین مراغی به صحبت او شتافته اند و از مجالست با او تربیت یافته اند" - آتشکده آذر: ۱۱۹.

۴ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۱۷ - منشآت عراقی نسخه عکسی متعلق به نگارنده.

خلوت گزیده اند، صحیح نیست. این حکایت را چنان باید شرح داد که شیخ عراقی (م. ۶۸۸ ق - ۱۲۸۸ م) پنجاه و شش سال و سید امیر حسینی (م. ۷۱۸ ق - ۱۳۱۷ م) هشتاد و شش سال و اوحدی مراغه ای (م. ۷۳۸ ق - ۱۳۳۷ م) صد و شش سال پس از رحلت شهاب الدین سهروردی در گذشته اند، و نیز به همان ترتیب شیخ پنجاه و سه سال و سید امیر حسینی هشتاد و سه سال و اوحدی مراغه ای صد و سه سال پس از فوت اوحد الدین کرمانی از جهان رفته اند و نیز امیر حسینی سی سال و اوحدی پنجاه سال پس از مرگ عراقی از جهان رخت بر بسته اند. پس محال بوده است که شیخ عراقی و سید حسینی و اوحدی از مریدان شهاب الدین سهروردی بوده باشند و نیز هر سه در خانقاه اوحد الدین کرمانی در کرمان زیسته باشند و یکدیگر را دیده باشند. وانگهی که شیخ در همدان و مولتان و قونیه و مصر و دمشق می زیسته است و امیر حسینی در هرات زندگی می کرده و اوحدی در اصفهان و آذر بایجان بسر می برده. گمان نمی رود که هرگز به یکدیگر رسیده باشند.^۱

دیگر اینکه شیخ لمعات را در کرمان و در خانقاه شیخ اوحد الدین کرمانی نگاشته، در رد این امر دلایل قوی داریم. اولاً، شیخ اوحد الدین کرمانی خانقاهی نداشته است که عراقی و دیگران در آنجا اقامت داشته باشند و به کار تألیف و تصنیف پردازند. ثانیاً، عراقی رساله لمعات را بدون شک در قونیه و در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی نوشته است.

اما برای دیدار و ملاقات شیخ و اوحد الدین کرمانی یک زمینه هست و آن اینست که شیخ اوحد الدین کرمانی چنانکه در شرح حال مختصر او متذکر شدیم از سال ۶۳۲ تا ۶۳۵ ق / ۱۲۳۴ تا ۱۲۳۷ م سال وفات خود - در بغداد اقامت داشته و به ارشاد و هدایت طالبان طریقت مشغول بوده است و از سوی دیگر، چنانکه در "ورود در تصوف" توضیح داده شد که به گفته دولت شاه عراقی چهار سال در خدمت بهاء الدین زکریای مولتانی بسر برده و در فراق وطن و اشتیاق مسکن قدیم اشعار پرسوز گفته بهاء الدین زکریا به بهانه زیارت شیخ شهاب الدین سهروردی او را به بغداد فرستاده و شهاب الدین در آن روزگار به حق پیوسته بود و اوحد الدین کرمانی در آن اوان به بغداد رسیده بود. ممکن است عراقی - اگر واقعاً در آن ایام به بغداد آمده بود. اوحد الدین کرمانی را دیدار کرده باشد والا در کرمان پیوستگی هر دو شیخ امکان پذیر نیست.

در باب رابطه شیخ عراقی با رکن الدین سجاسی، در ریاض العارفین نوشته است: "گفته اند که او و شمس الدین تبریزی در چله خانه رکن الدین سجاسی اربعین بسر می آوردند"^۲. این روایتی است که غیر از ریاض العارفین در مآخذ معتبر دیگر عراقی نیامده و تذکره ریاض العارفین بعد از شش قرن از زمان عراقی تألیف شده است. البته در اشتراک مجاهدت و ریاضت عراقی و شمس الدین تبریزی در خدمت بابا کمال جندی در مآخذ قدیم ذکر شده است. نگارنده گمان می کند که چون شمس الدین

۱ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۱۶ - ۱۷.

۲ - ریاض العارفین: ۱۶۳.

تبریزی یا بابا کمال جندی و رکن الدین سجاسی ارتباط معنوی داشته است، صاحب ریاض العارفین به جای بابا کمال جندی به تحریف اسم رکن الدین سجاسی را ضبط کرده است، و همانطور که عراقی و شمس تبریزی از مریدان بابا کمال جندی دانسته شده‌اند، در زمره مریدان رکن الدین سجاسی نیز به شمار رفته‌اند. اگرچه نفیسی و دکتر صفا هم نوشته‌اند که ممکن است عراقی "در آغاز زندگی پیش از رفتن به هند" و یا "در فاصله میان سالهای ۶۲۷ و ۶۴۱ ق / ۱۲۲۹ - ۱۲۴۳ م)^۲ در سلسله مریدان رکن الدین سجاسی جای گرفته باشد، ولی اگر از نظر تاریخی دقت کنیم، رکن الدین سجاسی تا سال ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م در قید حیات بوده و از این تاریخ به بعد معلوم نیست چه مقدار زیسته است. حال آنکه شیخ عراقی در سال ۶۱۰ ق - ۱۲۱۳ م تولد یافته است. بنابراین، ارتباط این دو ظاهراً بعید می‌نماید.

اکنون اگر به لحاظ ارتباط فکری به بزرگان نامبرده نگاهی بیندازیم، هر چند شیخ به طور قطع بایک واسطه به شیخ شهاب الدین سر سلسله سهروردیه می‌پیوندد ولی از نظر رابطه معنوی و فکری به شیخ اوحد الدین کرمانی نزدیک تر است که شیخ و اوحد الدین کرمانی به مقتضای "المجاز قنطرة الحقیقه" عشق زیبا چهرگان و ماه رویان را اصل مسلک خود قرار داده بودند و آن را وسیله نیل به جمال و کمال مطلق می‌شمردند، چنانکه در اشتراک عقیده و شباهت عرفانی هر دو شیخ در مسئله جمال پرستی و شاهد بازی دو حکایت کوتاه به مناسبت موضوع مذکور می‌گردد:

صاحب مقدمه دیوان در احوال شیخ می‌نویسد که چون در اواخر حیات، عراقی در دمشق رسید، ملک الامراء دمشق پسری صاحب جمال داشت. شیخ عراقی چون بروی نظر کرد، شیفته او شد و پیش همگنان سر در قدم او نهاد، پسر چون چنان دید، در قدم شیخ عراقی افتاد و معتقد وی گشت.^۳

همچنان حمد الله مستوفی در احوال شیخ اوحد الدین کرمانی ضبط نموده است که چون شیخ اوحد الدین سماع می‌کرد، پیراهن امردان چاک کرده، سینه خود به سینه ایشان باز می‌نهاد و در ایام اخیر وقتیکه به بغداد رسید، خلیفه پسری خویر و داشت و درباره اوحد الدین کرمانی شنیده بود که او کافر و مبتدع است، گفت اگر در مجلس ما چنین حرکتی کرد، او کشته خواهد شد. چون محفل سماع آغاز گردید، شیخ به کرامت دریافت و رباعی سرود:

سهل است مرا بر سر خنجر بودن	در پای مراد دوست بی سر بودن
تو آمده ای که کافری را بکشی	غازی چه توئی رواست کافر بودن

۱ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی : ۲۲.

۲ - صفات تاریخ ادبیات ج ۳، ۱ : ۵۷۳.

۳ - کلیات عراقی مقدمه : ۶۴ - عشاقنامه سوانح عمری : ۲۵ و ترجمه آربری به انگلیسی : ۲۱ - ۲۲ - میخانه : ۴۷.

پسر خلیفه چون بشنید، سر برپای شیخ نهاد و مرید گشت.^۱
این چنین حکایات بسیار درباره عشق بازی شیخ و شیخ اوحید الدین کرمانی در کتاب‌ها مذکور است و خود آثار و اشعار آنها نیز گواه و دال بر این مطلب است، که آنها جمال حقیقت و کمال معنی را در صورت می نگریستند. به عقیده آنان حقیقت را بیرون از مظاهر و معنی جز در کسوت صورت نتوان دید، پس عشق آنها بر جمال حسی عین عشق به حق است و جمال پرستی از خدا پرستی جدا نیست.

عمر بن فارض مصری^۲

شیخ شرف الدین ابو حفص ابو القاسم عمر بن ابی الحسن علی معروف به ابن فارض، حموی الاصل و مصری المولد بوده است.^۳ از مطالعه کتاب لمعات بر می آید که شیخ از شخصیت معنوی ابن فارض تأثیر بر گرفته و ابن فارض به روایت طریق الحقایق^۴ خرقة از شهاب الدین عمر سهروردی داشته^۵. بنابراین در همین مبحث شمه ای از احوال و تأثیر او در عراقی مذکور می افتد. ابن فارض مقتدای اهل تصوف و شیخ موحد و عارف بزرگ زمان خویش است. پدر وی از قبیله بنی سعد اهل اندلس بود، در مصر نشو و نما یافت و از اکابر علماء مصر به شمار می رفت.^۶ ابن فارض در سنه ۵۷۶ق - ۱۱۸۰م در قاهره به دنیا آمد. اول نزد پدرش تحصیل علوم کرد، چون پدر فوت کرد، به روش صوفیه و عرفا به سیر و سیاحت پرداخت و تربیت طریقت از سلطان حسین اخلاطی مصری یافته و در راه ارادت او شتافته^۷، و همانطور که ذکر شد خرقة از دست شیخ شهاب الدین عمر سهروردی پوشیده بود.

از آثار وی دیوانیست مشتمل بر معارف روحانی و حقایق ایمانی و لطایف معنوی که یکی از قصاید آن قصیده وحیده خمریه میمه است و دیگری قصیده تائیه که قریب به هفتصد و پنجاه بیت می

۱ - تاریخ گزیده لندن ۱: ۷۸۸ - نفحات الانس: ۵۹۰ - طریق الحقایق ۲: ۶۲۹ - مجمع الفصحا: ۲۳۷.

۲ - برای شرح حال ابن فارض مصری رك:

وفیات الاعیان ۱: ۴۸۳ - ۴۸۴ - نفحات الانس: ۵۳۹ - ۵۴۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۹۴ - ۹۶ - مجالس المومنین ۲: ۵۶ - ۵۷ - سفینه الاولیا: ۱۷۸ - ۱۷۹ - ریاض العارفین: ۳۷۱ - ۳۷۳ - طریق الحقایق ۲: ۶۴۶ - ۶۴۷ - خزینة الاصفیا: ۲۶۴ - ۲۶۵ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) براون ۲: ۵۰۱ - ۵۰۵.

۳ - وفیات الاعیان ۱: ۴۸۳ - طریق الحقایق ۲: ۶۴۶.

۴ - طریق الحقایق ۲: ۶۴۷.

۵ - نفحات الانس: ۵۳۹.

۶ - وفیات الاعیان ۱: ۴۸۴ - طریق الحقایق ۲: ۶۴۶ - ۶۴۷.

۷ - ریاض العارفین: ۳۷۱.

شود. ابن فارض فرمود، چون قصیده تأییه گفته شد حضرت پیغمبر(ص) را به خواب دید و نیز روایت کرده اند که وی این قصیده را بر قاعده شعرا نگفته بود بلکه گزاهی وی را جذبه ای می رسید و روزی چند از حواس خود غایب می شد، چون به خود حاضر می گشت چند بیت از قصیده را املا می کرد از فتوحی که در آن غیبت رخ داده بود و تمام قصیده به همین روش منظوم گردید.^۱ بسیاری از علما و عرفا وی را تمجید کرده و برخی از جهلابه وی نسبت الحاد داده و به قول بعضی به واسطه قصیده تأییه او را به الحاد نسبت داده اند.^۲ همچنان بسیاری از صوفیه و عرفا بر آن شروح نوشته اند بلکه بیشتر در تفسیر آن عاجز مانده اند. اولین شارح قصیده تأییه شیخ سعید الدین فرغانی است که اول بر آن شرح فارسی و سپس شرح عربی نوشت^۳ و نیز گویند که شیخ محی الدین ابن عربی - شیخ اکبر و خاتم الاولیاء - از ابن فارض اجازت خواست تا قصیده تأییه او را شرح کند، اما وی گفت فتوحات مکیه شرح آن است.^۴ حتی شیخ شهاب الدین عمر سهروردی که از مشایخ و پیران ابن فارض بود از قصیده ابن فارض اکتساب فیض می کرد و برکت می گرفت. بالاخره در سالی که شیخ شهاب الدین سهروردی از این جهان پر ملال ارتحال فرموده ابن فارض نیز در همان سال یعنی ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م بدرود حیات گفت.

عراقی اگرچه در هنگام رحلت ابن فارض بیست و دو ساله بوده است اما ملاقات هر دو عارف ناممکن می نماید. چون عراقی در آن زمان بیشتر در نواحی ایران و شبه قاره می زیست و ابن فارض در مصر زندگی می کرد. لیکن پیدا است که ابن فارض تا چه حد در عراقی نفوذ داشته که عراقی در آغاز لمعات در وسط حمد و صلوه، اسمی از "عمر بن الفارض" برده و بیتی از آن نقل کرده است:

انی وان کنت ابن آدم صورة
فلی فیه معنی شاهد بابوتی^۵

و بعد در شرح این بیت قطعه ای نغز سروده که آغازش چنانست:

- ۱ - نفحات الانس: ۵۴۲.
- ۲ - طرایق الحقایق ۲: ۶۴۷ - ریاض العارفین: ۳۷۲.
- ۳ - نفحات الانس: ۵۴۲ - نامه مینوی: ۴۹۵.
- ۴ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۸.
- ۵ - نفحات الانس: ۵۴۳.
- ۶ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۵ "وانی کنت" ثبت است ولی به تصحیح از ضوء اللمعات (چاپ در چهارده رساله صاین الدین ترکه): ۱۲ "انی وان کنت" نگاشته شده است.

گفتا، به صورت ارچه زاولاد آدمم
از روی مرتبت به همه حال برترم،

علاوه بر آن اگر در اشعار و آثار ابن فارض و شیخ عراقی دقت بیشتری بشود، نشانه های تأثیر و تأثیر زیادی به دست می آید، مگر به عنوان تیمن و تبرک به یک بیت دیگر اکتفا می شود که هم در دیوان ابن الفارض موجود است و هم در لمعات عراقی به چشم می خورد:

فکل ملیح، حسنه، من جمالها
معار له بل حسن کل ملیحة^۱

و نیز در نفحات الانس در ترجمه حال شیخ مؤید الدین جندی نوشته است که "وی را بر طریق ابن الفارض رحمة الله در بیان حقایق و معارف اشعار عربی لطیف است" که دو بیت از آنها را عراقی در لمعات نقل کرده است^۲. به این طریق به طور غیر مستقیم عراقی باز تحت تأثیر ابن الفارض قرار می گیرد.

گذشته از این نفوذ و تأثیر مذکور، ابن فارض هم مراحل تصوف و عرفان را به راه عشق و محبت می پیماید و چون جنبه عشق و محبت در قصاید و کلام این عارف غالب بوده در دوره های بعد او را به لقب "سلطان العاشقین" یاد کرده اند^۳. از سوی دیگر، درباره عراقی، از نظر جذبه عشق و حب الهی در فصل افکار و عقاید وی بحث مفصلی رفته است. شیخ اصلاً عارف عاشق مسلکی بوده و به خصوص خمريات وی ابن فارض را به یاد می آورد.

و نیز ناگفته نگذاریم، شیخ مشرف الدین، مصلح الدین سعدی شیرازی (م. ۶۹۱ یا ۶۹۴ ق - ۱۲۹۲ یا ۱۲۹۵ م) هم مقارن با زمان شیخ می زیسته و از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۵ - این بیت عراقی با حدیث نبوی: "انا سید ولد آدم ولا فخر" یعنی من مهمتر فرزندان آدمم و بدان نمی نازم، قابل تطبیق است - چهار مقاله: ۶ و نیز مخفی نماند تمام این قطعه عراقی، در دیوان قصاید بدر چاچ (م. ۷۴۵ ق - ۱۳۴۴ م) شاعر پارسیگوی که در هند زندگی می کرد، از آن او نقل شده که آغازش به این طریق ثبت افتاده است:

گفتم بصورت ارچه زاولاد آدمم
از روی مرتبه ز همه حال برترم

(قصاید بدر چاچ: ۴۳) لیکن چون بدرالدین چاچی بعد از زمان شیخ عراقی می زیسته، بنابر این بدون تردید قطعه از عراقی است نه از بدرالدین چاچی.

۲ - دیوان ابن الفارض: ۷۰ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۴.

۳ - نفحات الانس: ۵۵۹ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۰.

۴ - زهد و تصوف در اسلام: ۵۶ - ۵۷.

بوده، و مثل عراقی درویش جهانگرد بوده و بلکه بیشتر از عراقی به سیر و سیاحت پرداخته است، گلستان و بوستان او گواه این دعویست. لیکن از ملاقات سعدی و عراقی سندی در دست نیست. البته سعدی نیز مثل عراقی ذوق شاهد پرستی داشت. علاوه بر آن هر دو بزرگوار از کسانی هستند که غزل را غزل کرده اند و از نظر غزل گوئی، سعدی و عراقی، قابل مقایسه هستند.

۲ - عراقی و سهروردیان مولتان^۱

شیخ شهاب الدین عمر سهروردی خلفای زیادی را به شبه قاره فرستاده و "گویند که شیخ در بعضی رسایل خود نوشته است خلفائی فی الهند کثیره"^۲. و آنها عبارتند از:
سلطان سخی سرور (م. ۵۷۷ق - ۱۱۸۱م)^۳، شیخ نورالدین مبارک غزنوی^۴ (م. ۶۳۲ق - ۱۲۳۴م)

۱ - مولتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنه داری است. گویند اول شهری که در شبه قاره پاکستان و هند بنا شده همین است که در پاکستان امروزی واقع است، شهری است دلگشا و مضافات بسیار دارد. بسا اولیاء از آن سرزمین برخاسته اند چون شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی که از وجود شریفش طریقه سهروردیه در هند شهرت گرفت. میخانه: ۲۹ - حاشیه گلچین معانی (۱).

مثل اینکه شیخ بهاء الدین زکریا به مولتان عشق می ورزید که فرمود:

مولتان ما به جنت علی برابر است
آهسته پابنه که ملک سجده می کند
(تذکره بهاء الدین زکریا: ۹).

عراقی نیز قطعه ای با مطلع زیر درباره مولتان سروده است:

گرچه بیماری ای نسیم سحر
خبر من به مولتان برسان
(کلیات عراقی: ۱۰۵ - ۱۰۶).

۲ - اخبار الاخبار: ۳۶، و نیز برای اطلاع بیشتر در این مورد، مقاله نگارنده به عنوان "خدمات خلفای شیخ سهروردی در شبه قاره پاکستان و هند" ملاحظه شود که در مجله معارف اسلامی از انتشارات سازمان اوقاف تهران در دو شماره پیاپی تابستان و پاییز ۱۳۵۳ شمسی چاپ می شود.

۳ - آب کوثر: ۸۲ - ۸۵ اسمش سید احمد و معروف به سلطان سخی سرور و لک داتا بود. بعد از سید علی هجویری معروف به داتا گنج بخش لاهوری در نواحی پنجاب (پاکستان) شخصیت بزرگی بوده است. در قریه ای مضافات مولتان به دنیا آمد و در بغداد از شیخ عبد القادر جیلانی و شیخ شهاب الدین عمر سهروردی کسب فیض نموده.

۴ - سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است، مقتدا و شیخ الاسلام دهلی بود - تاریخ فیروز شاهی: ۹۵ - اخبار الاخبار: ۲۸ - ۲۹ - نزهة الخواطر ۱: ۲۰۱ - ۲۰۲ - آب کوثر: ۱۲۹ - ۱۳۰.

شیخ جلال الدین تبریزی (م. ۶۴۲ق - ۱۲۴۴م)^۱، قاضی حمید الدین محمد بن عطاناکوری (م. ۶۴۳ق - ۱۲۴۵م)^۲، سید شهاب الدین پیر جگجوت^۳، شاه ترکمان بیابانی^۴، شیخ ضیاء الدین رومی^۵، شیخ نوح بکه‌ری^۶، مولانا مجد الدین حاجی^۷، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و شیخ شرف الدین عراقی (م. ۶۸۷ق - ۱۲۸۷م)^۸، ولی از این جمله شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی اهمیت خاصی داشته است. وی سلسله سهروردیان مولتان را تأسیس کرد و مولتان مرکز سهروردیه در شبه قاره شد و طبقه سهروردیه در آنجا رواج بسیار یافت. شیخ و سید امیر حسینی هروی از تربیت یافتگان همین خانواده اند. بعد از شیخ بهاء الدین زکریا، پسرش شیخ صدر الدین عارف، و بعد از او پسرش شیخ رکن الدین ابو الفتح ریاست سهروردیان مولتان را بر عهده داشتند. ارادت و عقیدت شیخ به آنها از آثار و اشعار او هویدا است.

مصادف با همان زمان که شیخ بهاء الدین زکریا در شبه قاره مشغول تربیت مریدان و تبلیغ

۱ - به روایت فوائد الفوائد: ۳۰۳ شیخ جلال الدین تبریزی اول مرید شیخ ابو سعید تبریزی بوده، لیکن پس از وفات او به خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی رفت و دین اسلام و سلسله طریقت سهروردیه در بنگال (بنگله‌دش امروزی) به کوشش او نشر و اشاعت یافت - اخبار الاخبار: ۴۳ - ۴۵ - آب کوثر: ۲۹۷ - ۳۰۳.

۲ - اخبار الاخبار: ۳۶ - ۴۳ - سفینه الاولیا: ۱۱۳ - ۱۱۴ - آب کوثر: ۱۲۳ و ۲۱۵. قاضی حمید الدین ناگوری از مشایخ متقدمین هندوستان است، نام او محمد بن عطاست، مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی و از مصاحبان خواجه قطب الدین بختیار کاکی چشتی است. او را تصانیف بسیار است به زبان عشق و ولوله. یکی دیگر شیخ حمید الدین صوفی ناگوری (م. ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م) است که لقب او سلطان التارکین، کنیت او ابو احمد و از اعظم خلفای خواجه معین الدین چشتی اجمیری است. او را با شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی در باب فقر و غنا مراسلات و مکاتبات بسیار است - اخبار الاخبار: ۲۹ - ۳۶ - سفینه الاولیاء: ۹۴.

سه دیگر شیخ حمید الدین حاکم قریشی الهنکاری (م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م) بوده است که شرح حالش و احتمال ارتباط او با شیخ عراقی در همین قسمت مذکور می افتد.

۳ - سید شهاب الدین پیر جگجوت بن محمد کاشغری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بود. صوفی معروف هند شیخ شرف الدین یحیی منیری (م. ۷۷۲ق - ۱۳۷۱م) صاحب مکتوبات نواده دختری او بوده است - آب کوثر: ۲۵۷ و ۴۳۶ - نزهة الخواطر ۱: ۱۶۸.

۴ - شاه ترکمان بیابانی از مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی است - اخبار الاخبار: ۴۷ - ۴۸ - آب کوثر: ۲۵۷.

۵ - شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار و خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است، سلطان قطب الدین مبارک شاه خلجی (۷۱۶ - ۷۲۰ق / ۱۳۱۶ - ۱۳۱۹م) مرید و خلیفه او بود - اخبار الاخبار: ۷۲.

۶ - شیخ نوح بکه‌ری مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و قبل از شیخ زکریای مولتانی در نواحی سند مشغول تبلیغ و اشاعت دین اسلام بود - آب کوثر: ۲۹۳.

۷ - مولانا مجد الدین حاجی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی است، دوازده حج گزارد و آخربه دهلی آمد، سلطان شمس الدین التمش (۶۰۷ - ۶۳۳ق / ۱۲۱۰ - ۱۲۳۵م) او را صدر ولایت خویش ساخت - اخبار الاخبار: ۴۹.

۸ - در نزهة الخواطر ۱: ۱۶۴ نوشته است که مولانا شرف الدین عراقی سهروردی بعد از کسب فیض از شیخ شهاب الدین در زمان سلاطین خلجی به دهلی قدم نهاد، سپس به حیدرآباد دکن رفت و در آن دیار نورشمع اسلام را منور ساخت.

دین اسلام بود، سلسله چشتیه نیز به دست خواجه معین الدین چشتی اجمیری (م. ۶۳۳ ق - ۱۲۳۵ م) ۱ تأسیس شد و کسانانی مثل خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکي (م. ۶۳۴ ق - ۱۲۳۶ م) ۲ و خواجه فرید الدین گنج شکر (م. ۶۶۴ ق - ۱۲۶۵ م) ۳ و نظام الدین اولیاء دهلوی (م. ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵ م) ۴ از صوفیان، و امیر خسرو دهلوی (م. ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵ م) و امیر حسن دهلوی (م. ۷۳۷ ق - ۱۳۳۶ م) که به شاعری نام بردار شدند، به این سلسله پیوستند. در سلسله چشتیه اجمیر ملفوظات نگاری رواج داشت و از ملفوظات آنها مثل فواید السالکین و راحت القلوب و فواید الفواد بر می آید که میان خاندان سهروردیه مولتان و مشایخ چشتیه اجمیر روابط دوستانه ای برقرار بوده و به خصوص خواجه قطب الدین بختیار کاکي و خواجه فرید الدین گنج شکر از یاران نزدیک شیخ بهاء الدین زکریا بوده‌اند و به مولتان رفت و آمد داشته‌اند و در کتب مذکور اسم بهاء الدین زکریا مکرر یاد شده است. اما شیخ که به روایتی بیست و پنج سال در آن دیار بسر برده و به علت سرودن اشعار پرسوز و دلانگیز و داشتن روش عرفانی خاص خود، شهرت به دست آورده در ملفوظات چشتیه و در روابط او با آنها مطلبی به قید کتابت نیامده است. باز هم می بینیم که عراقی در چشتیه بدون تأثیر نمانده، دلیل آن اینست که در کتاب فواید الفواد که اخیراً در لاهور به چاپ رسیده، سه بیت عراقی سر دفتر آن قرار گرفته که نشان دهنده نفوذ عراقی در چشتیان هند است.

شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی

شیخ بهاء الدین زکریا از اکمل مریدان و اجل خلفا و زبده جانشینان شیخ الشیوخ شهاب

- ۱ - خواجه معین الدین حسن سجزی چشتی سر حلقه مشایخ کبار و مؤسس سلسله چشتیه در شبه قاره پاکستان و هند است. اخبار الاخبار: ۲۲ - ۲۴ - سفینه الاولیاء: ۹۳ - ۹۴ - آب کوثر: ۱۹۶ - ۲۰۹.
- ۲ - خواجه قطب الدین بختیار کاکي اوشی خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی و از اکابر اولیاء و اجله اصفیا است - اخبار الاخبار: ۲۴ - ۲۶ - سفینه الاولیاء: ۹۴ - ۹۶ - آب کوثر: ۲۱۳ - ۲۱۷.
- ۳ - بابا فرید الدین گنج شکر خلیفه خواجه قطب الدین بختیار است و از خواجه معین الدین چشتی نیز اکتساب فیض نموده بود - اخبار الاخبار: ۵۱ - ۵۴ - سفینه الاولیاء: ۹۶ - ۹۷ - آب کوثر: ۲۱۷ - ۲۲۶.
- ۴ - خواجه نظام الدین اولیاء محمد بن احمد بن علی بخاری بدایونی دهلوی ملقب به سلطان المشایخ خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر و مرشد امیر خسرو و امیر حسن دهلوی شاعران معروف فارسی زبان بوده است - اخبار الاخبار: ۵۴ - ۵۹ - سفینه الاولیاء: ۹۷ - ۹۸ - آب کوثر: ۲۲۸ - ۲۵۰.
- ۵ - سه بیت عراقی به قرار زیر است:

بلکه چشمیست بر جبین حیات
بلکه آب حیات خود عشقت
پاکبازان جان فشان دانند

عشق ذوقیست همنشین حیات
آب در میوه خرد عشقت
لذت عشق عاشقان دانند

کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۹.

الدین عمر سهروردی^۱، و از اکابر اولیاء و عرفاء هند است. وی را به بهاء الحق^۲، غوث العالمین، غوث الثقلین^۳، قطب العالمین، بدر المشایخ و سفید باز^۴ ملقب نموده اند. کنیت وی ابو محمد و ابوالبرکات و نام پدرش وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی است. اجداد وی از خوارزم به مولتان رفتند و اصل او از مولتان است و در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول، عالم و کامل و قطب و غوث وقت و از بی نظیران روزگار بود و بر مذهب امام ابو حنیفه کوفی اعتقاد داشت.^۵

شیخ بهاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ق - ۱۱۷۰م در ناحیه کوت کرور به دنیا آمد. علایم بزرگی از زمان بچگی در شیخ هویدا بود. می گویند که وقتی پدرش قرآن می خواند او به احترام آن شیر نمی خورد و به آن گوش می داد و سن شیخ هفت بود که قرآن مجید را با انواع قرائت حفظ نمود.^۷ در این زمینه می توان گفت که مرشد و مرید - زکریا و عراقی - شبیه بهم اند عراقی نیز چون پنج ساله شد، به مدت نه ماه تمام کلام الله را حفظ کرد و به آواز خوش و شیرین می خواند.

شیخ بهاء الدین زکریا بعد از تحصیلات ابتدائی به جستجوی علم معنوی و کسب فیض روحانی از محضر استادان بزرگ و عارفان زمانه به مسافرت پرداخت. اول به خراسان رفت و هفت سال آنجا ماند، بعد عازم بخارا شد و مدت هشت سال در آن دیار اکتساب فیض کرد و پنج سال در مکه معظمه و مدینه منوره بسر برد. سپس از راه بیت المقدس در بغداد به صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص سهروردی رسید.^۸ به قول مولانا عبد الرحمان جامی شیخ بهاء الدین زکریا پس از تکمیل علوم ظاهری و باطنی مدت پانزده سال به درس و افاده علوم مشغول بوده و هر روز هفتاد ورد از علماء و فضلاء از محضر وی استفاده می کردند. آنگاه به سفر حج رفت و به وقت مراجعت در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی نایل آمده مرید وی شد.^۹

۱ - تذکره نگاران در این باره متفق القول اند. البته مخفی نماند صاحب جواهر الاسرار: ۲۷ شیخ بهاء الدین زکریا را از مریدان شیخ نجم الدین کبری دانسته، چنانکه راجع به شیخ نجم الدین کبری می نویسد: "در مدت عمر دوازده مریدیش قبول نکرد اما همه اکابر جهان و یگانه زمان و مقتدای عالم و پیشوای ابنای آدم بودند چون شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و شیخ بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ بهاء الدین زکریا..." غیر از جواهر الاسرار سند دیگری در این زمینه به دست نیامد.

۲ - اخبار الاخیار: ۴۷ - و نیز نگارنده، در تابستان ۱۳۵۱ شمسی به هنگام زیارت مرقد مبارک شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و پسرش شیخ صدر الدین عارف در مولتان همین لقب را روی قبر نوشته دیده است.

۳ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۳۱۶.

۴ - تاریخ فیروز شاهی: ۵۰۸ "شیخ زکریا را سالکان و خدا طلبان سفید باز می گفتند".

۵ - سفینه الاولیا: ۱۱۴.

۶ - نزهة الخواطر ۱: ۱۵۷.

۷ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۲۴.

۸ - تاریخ فرشته ۲: ۴۰۴ - نزهة الخواطر ۱: ۱۵۷.

۹ - نفحات الانس: ۵۰۴.

درباره وضع مسافرتهاى شیخ بهاء الدین زکریا و دیدار مشایخ کرام بیشتر از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می کنند. بابا فرید می گوید: "برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود، دعاگوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بود".^۱ از این گفتار شیخ فرید الدین گنج شکر رشته دوستی و تعلق خاطر هر دو شیخ هم روشن می شود، که نشان دهنده روابط صوفیان سهروردیه و چشتیه هند با همدیگر است. شیخ فرید الدین گنج شکر همیشه شیخ زکریا را برادر خوانده است. درباره خرقة پوشی شیخ بهاء الدین زکریا، اکثر تذکره نویسان نوشته اند و از ملفوظات بزرگی مثل بابا فرید الدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیاء نیز مستفاد می شود که شیخ زکریا فقط هفده روز در خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی ماند و خرقة نصیب او گردید. به روایت فواید الفواد^۲ و خلاصة العارفين^۳، شیخ بهاء الدین زکریا در هفده روز آن نعمتها یافت که یاران دیگر به سالها نیافته بودند، بعضی یاران مزاج متغیر کردند و گفتند که چندین سال خدمت کردیم، ما را آن چنان نعمت نرسیده، هندوستانی آمد و در مدت اندک سهروردی رسید، ایشان را جواب داد که شما هیزم تر آوردید و در هیزم تر آتش دیر تابد، اما زکریا هیزم خشک آورده به یک نفخ آتش در گرفت. در مسئله خرقة پوشی هم باید گفت که مراد و مرید بی شباهت نیستند. شیخ بهاء الدین زکریا در هفده روز خرقة به دست آورد و شیخ در ده روز منازل عرفانی را طی کرد و خرقة از پیر طریقت خویش در گرفت.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینه او از آتش عشق الهی می تپید نسبت به سماع هم به کلی بی اعتنا نبود ولی به هنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن و احادیث می پرداخت. شیخ بهاء الدین زکریا بعد از اکتساب فیض و برکات معنوی چون از بغداد به مولتان رسید، به تبلیغ دین مبین و تصوف اسلامی مشغول شد، در مولتان وعظ می گفت و در اطراف خلفای خود را می فرستاد. به این طریق سرزمین شبه قاره هند که در آن زمان، جمعیت بیشتر آن، معتقد به مذاهب هندو بود، به برکت انقباس و مساعی جمیله شیخ زکریا و مشایخ دیگر به نور اسلام منور گردید و اکثر هندو بعد از قبول اسلام از مریدان وی شدند.^۴

شیخ بهاء الدین که به مسلک سهروردیه منسلک بود هر چند کشف کرامت را نمی پسندید و به خلفای خود هم همین نظر را تلقین می کرد ولی باز هم صاحب کرامات و مقامات و خوارق عالیه

۱ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا: ۳۰.

۲ - فواید الفواد: ۷۱.

۳ - شرح احوال و آثار زکریا، خلاصة العارفين: ۱۷۰ - ۱۷۱.

۴ - آب کوثر: ۲۵۶ - ۲۵۷.

بود، و نزد طبقه حاکمه بسیار محترم و به رتبهٔ شیخ الاسلام فایز بود. با دربار شاهان روابط استوار ساخته و نزد حکام و امراء وقت رفت و آمد داشت لیکن همواره نفوذ خود را به نفع مردم به کار می‌برد. خود مرد متمولی بود اگر کسی را چیزی می‌داد نیکو و خوب می‌داد معلمانی که فرزندان او را تعلیم می‌دادند رفتار خوب روا می‌داشت و همیشه سیم و زر در دامن آنان می‌ریخت. نظام الدین اولیاء در فیاضی شیخ حکایت کرده است که: "وقتی والی مولتان را غله حاجت شد، از شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه توقع کرد، شیخ فرمود یک انبار بدو دهند، ولی متعلقان را فرستاد تا غله از انبار بیرون کشند، در میان غله سبویی پر نقره پیدا آمد، والی را خبر کردند، گفت شیخ ما را غله فرموده است این نقره نفرموده است، این را به خدمت شیخ باز باید برد. چون این معنی به خدمت شیخ باز گفتند، شیخ گفته ای فرستاد که زکریا را ازین حال معلوم بود، ترا آن غله با آن نقره بهم داده است"^۱.

بالاخره شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین زکریا بعد از زندگی کردن صد سال و رساندن فیوض و برکات اسلام و عرفان به گوشه و کنار شبه قاره در سال ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م رخت از این جهان برپست^۲ و در همان خانقاهی که در حیات او مرجع خواص و عوام بوده در مولتان مدفون گشت^۳. شیخ زکریا علاوه بر اعقاب و احفاد خود شیخ صدرالدین عارف و رکن الدین ابو الفتح که بعد از او بر مسند ارشاد جلوه کردند، آثاری باقی گذاشت و میردانی هم ماندند که سلسلهٔ عرفانی او را توسعه و گسترش دادند.

آثار و تصانیف شیخ زکریا

اکثر تذکره نویسان در مورد آثار شیخ بهاء الدین زکریا چیزی ننوشته اند. برخی فقط از کتاب الاورداد اسم برده اند و بعضی گفته اند که وی را تصانیف عدیده خاصه در علم تصوف هست، ولی تا

۱ - اخبار الاخیار: ۲۶ - سفینه الاولیا: ۱۱۴.

۲ - فواید الفواد: ۳۷۸ - ۳۷۹.

۳ - دربارهٔ رحلت شیخ بهاء الدین زکریا در راحت القلوب، عکسی مرکزی: ۷۰ - چنین نقل شده که بابا فریدالدین گنج شکر "حکایت فرمود در آنچه برادرم مولانا بهاء الدین زکریا نقل خواهد کرد، روزی پسر بزرگوار ایشان شیخ صدر الدین پیش در ایستاده بود، مردی آمد، مکتوبی بر دست شیخ صدر الدین داد، گفت این مکتوب را باز نکنی، فرمان است که بر دست شیخ بهاء الدین زکریا بدهی تا او بخواند، شیخ صدر الدین عنوان نامه بخواند، و های های بگیرست، گفت دانم که طلب دوست آمده است."

۴ - بر در ورودی مقبره شیخ چنین ثبت افتاده است "خانقاه غوث العالمین حضرت بهاء الحق والدین زکریا مولتانی رحمه الله علیه، تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس". ولی به احتمال قوی این تاریخ درست نیست و بنا بر تحقیق جدید ۶۶۶ق - ۱۲۶۷م سال وفات شیخ زکریا مورد قبول واقع شده است.

به حال جز الاورداد و رساله بهاء الدین زکریای مولتانی از هیچ کتاب دیگری نسخه خطی به دست نرسیده است. در کتاب انوار غوثیه که تألیف یکی از سجاده نشینان خانقاه شیخ زکریا است. عبارات کتابی به اسم شروط اربعین با ترجمه به زبان اردو نقل شده و مؤلف ادعا کرده است که این کتاب از تألیفات شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی است، البته هیچ نسخه ای از کتاب نامبرده هنوز کشف نشده.^۱ در اخبار الاخیار^۲ به استناد مجمع الاخبار از وصایا الشیخ بهاء الحق والدین چند گفته پند و اندرز نقل شده، ولی از نسخه خطی مجمع الاخبار و وصایا الشیخ بهاء الدین هیچ اطلاعی در دست نیست، گذشته از اینها مقداری "اشعار" در تذکره ها از آن بهاء الدین زکریا ضبط شده، و نیز مجموعه ملفوظات و تقریرات او به نام خلاصة العارفین به صورت نسخه های خطی متعدد به چشم می خورد.

بدین طریق آثار شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی به قرار زیر است:

- ۱ - کتاب الاورداد
- ۲ - رساله شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی
- ۳ - شروط اربعین فی جلوس معتکفین
- ۴ - وصایا الشیخ بهاء الحق والدین
- ۵ - اشعار بهاء الدین زکریا
- ۶ - خلاصة العارفین (مجموعه ملفوظات و تقریرات شیخ که کسی از مریدان او به گفتار یارانش مرتب کرده).

۱- کتاب الاورداد

کتاب الاورداد تنها تألیف شیخ بهاء الدین زکریا است که در کتابخانه های مختلف به صورت نسخه های خطی موجود است. قدیمی ترین نسخه خطی این کتاب در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور وجود دارد که دارای دویست و نود صفحه است. کتاب الاورداد مشتمل بر صد و ده فصل است و عنوان هر فصل بالفظ "ذکر" شروع می شود مثلاً ذکر دعای صبح، ذکر نماز تهجد، ذکر مناجات و غیره. مقصود از بیان این عبادات و مناجات و اورداد، تزکیه نفس و تصفیه قلب است. این کتاب برای سالکان طریقت مورد تقلید و عمل بوده و میان طالبان حقیقت مقبولیت فراوان داشته. چون مسلک تصوف شیخ بهاء الدین زکریا هیچگاه از شریعت دور نشده، به همین جهت اورداد وی هم سبب

۱ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۹۷.

۲ - اخبار الاخیار: ۲۷.

۳ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۹۹.

اشتراک در مسایل شریعت و طریقت است. کتاب الاوراد در حین حیات شیخ زکریا آنقدر اهمیت پیدا کرده بود که مشایخ معاصر و دوستان نزدیک او مثل بابا فریدالدین گنج شکر از آن استفاده می کردند^۱.

۲ - رساله بهاء الدین زکریا^۲

نسخه خطی این رساله در کتابخانه شخصی مولوی شمس الدین تاجر کتب لاهور محفوظ است و آن هم ناقص و کرم خورده است. فقط سیزده صفحه از این رساله باقی مانده که دارای اهمیت زیادی است. در اوراق این رساله استناد به آیات قرآنی مانند "و نحن اقرب الیه من جبل الوریث"^۳ دیده می شود و نام دو تن از مشایخ بزرگ سهروردیه از قبیل شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبد القاهر سهروردی و شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی نیز به میان آمده است. دیگر از موارد جالب این رساله تعبیرات دقیق عرفانی از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراقبت است.

۳ - شروط اربعین فی جلوس المعتکفین^۴

گفته شد که اصل کتاب از حوادث زمان مصون نمانده فقط اقتباساتی از آن در انوار غوثیه با متن اصلی و ترجمه آن به زبان اردو نقل گشته است. از عنوان کتاب "شروط اربعین فی جلوس المعتکفین" پیداست که این کتاب مشتمل بر چهل شرط بوده برای کسانی که می خواهند به اعتکاف بنشینند. به این ترتیب این کتاب به صورت یک آئین و دستور العمل مبسوط ریاضت و مجاهده است ولی متأسفانه اصل کتاب از بین رفته است. چنانکه اولین منزل درویشی این است که انسان از دنیا و مذمومات آن کناره بگیرد و خدای عزوجل را معهود ذهنی خود قرار دهد و در گوشه عزلت جای گیرد، بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راه یابد. در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف گویند.

۱ - راحت القلوب عکسی مرکزی: ۹۵ - ۹۶ بابا فرید الدین گنج شکر فرمود که: "برادرم بهاء الدین زکریا در اوراد خود آورده است که محمد مصطفی (ص) می فرماید که در آخر روز ماه ذیحجه دو رکعت نماز بگزارد و بخواند در هر رکعت فاتحه و صد آیت از قرآن و بعد از سلام هفت باب این دعا را بخواند، حق تعالی او را بیامرزد و هر چه در آن سال گناه کرده باشد ببخشد."

۲ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰۷.

۳ - قرآن (ق): ۵۰: ۱۶.

۴ - شرح احوال و آثار بهاء الدین زکریا: ۱۰۴.

۴ - وصایا الشیخ بهاء الحق والدین^۱

از این وصایا آن مقدار که در اخبار الاخبار ضبط شده، به زبان عربی است و گفتار نوعی پند و اندرز است. تصور می رود که شیخ برای مریدان و پیروان خویش نگاشته بود.

۵ - اشعار شیخ بهاءالدین زکریا

علاوه بر کتب و رسالاتی که شیخ بهاءالدین زکریا در زمینه تعالیم عالیہ عرفانی به صورت نشر تألیف نموده، به سرودن اشعاری که بیشتر از نوع رباعی است نیز مبادرت می ورزیده که امروز زینت بخش غالب تذکرها و کتب عرفانی است.^۲

۶ - خلاصه العارفین^۳

این کتاب در ذکر احوال و کرامات و مجموعه تقریرات شیخ بهاءالدین زکریا است که مؤلف مجهول و گمنام آن را مرتب ساخته و به صورت خلاصه ای از زبان سه صوفی بزرگ خواجه فریدالدین گنج شکر چشتی و شیخ جلال الدین بخاری سهروردی و خواجه نظام الدین اولیاء چشتی نقل قول کرده و کتاب را به سه قسمت تقسیم نموده است که هر سه قسمت دارای ارزش عرفانی و معنوی است.

مریدان و خلفای شیخ زکریا^۴

شیخ بهاء الدین زکریا در تصوف اسلامی دارای مقام ارجمندی بوده و نه فقط میان صوفیه و عرفای معاصر خود شخصیت برجسته ای به شمار می رفته بلکه بعد از زمان خویش نیز مورد ستایش و تمجید اولیاء و اقطاب بزرگ واقع می شده است.

۱ - اخبار الاخبار: ۲۷ - نزهة الخواطر: ۱۵۸.

۲ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۱: ۵۶ - روز روشن: ۱۲۱ - ریاض العارفین: ۲۸۳ - تذکرة شعراي پنجاب: ۹۱.

۳ - رساله خلاصه العارفین دارای نسخه های خطی متعدد در کتابخانه های مختلف دنیا است و اخیراً خانم شمیم ناصر زیدی در باب پنجم پایان نامه دکترای خویش به عنوان "شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی سهروردی و تصحیح خلاصه العارفین" آن را مورد تحقیق و تحشیه قرار داده و برای استفاده پژوهندگان آماده نموده است.

۴ - سیر العارفین خطی شیرازی: ۷ به بعد - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا باب دوم، فصل دوم.

چنانکه سید محمدنوربخش (م. ۸۶۹ ق - ۱۴۶۴ م) در تعریف او نوشته است: "بهاءالدین زکریا الملتانی قدس سره کان رئیس الاولیاء به بلاد هندوکان عالما به علوم الظاهره صاحب الاحوال والمقامات من المکاشفات والمشاهدات مرشدا ینشعب منه کثیر من الاولیاء له فی الارشاد و هداية الناس من الکفر الى الایمان ومن المعصية الى الطاعة ومن النفسانية الى الروحانية شان کبیر".^۱ و بیشک شیخ بهاءالدین زکریا عمر خودش را به تربیت و هدایت سالکان طریقت و طالبان حقیقت صرف نموده بود و بسیاری از کسان به وی پیوستند که معروفترین آنها عبارتند از:

شیخ عثمان مروندی معروف به لعل شهباز قلندر (م ۶۷۳ ق - ۱۲۷۴ م) که همواره در حال جذب و مستی مستغرق بوده و طریقه سهروردیه را به طرز قلندریه در سند توسعه بخشیده و مزار او هنوز هم در آنجا مرجع خلائق است.^۲

شیخ عراقی مکتب سهروردیه را در تمام جهان اسلامی مانند ایران و عراق و مصر و شام و روم و شبه قاره شهرت داده بود.

شیخ حسن افغان (م ۶۸۹ ق - ۱۲۸۹ م) از مقبول ترین خلفای شیخ بهاءالدین زکریا است که فرقه سهروردیه را در افغانستان رواج داده است.^۳

سید جلال الدین بخاری معروف به میرسرخ (م. ۶۹۰ ق - ۱۲۹۰ م) مرید و خلیفه شیخ بهاءالدین زکریا به عنوان اولین کسی معروف است که برای تبلیغ دین اسلام و طریقت سهروردیه به نواحی اچ (UCH) که شهری است در ایالت پنجاب (پاکستان)، راه یافت.

در میان مریدان شیخ بهاء الدین زکریا، شیخ عراقی دارای اهمیتی خاص و مقامی بلند بود، زیرا که عراقی نه فقط از خلفا و مریدان گرانقدر شیخ است بلکه شرف دامادی شیخ نیز نصیب او شده بود. اکنون تشابه مراد و مرید به یکدیگر و موجب علاقه زیاد عراقی به مرشد خویش در اینجا بررسی می شود.

شیخ بهاءالدین زکریا پس از تحصیل علوم مدتی به سمت تدریس و تعلیم مشغول بوده و به قولی "از وی هر روز هفتاد تن از علما و فضلا استفاده می کردند".^۴ همچنین فخرالدین عراقی نیز در اوایل جوانی بر جمله علوم از معقول و منقول مسلط بوده و در شهر همدان به افادت و دیگران در خدمتش به استفادت مشغول بودند. درباره عشق و استغراق بهاءالدین زکریا در خلاصه العارفين منقول است که "شیخ بهاءالدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود، هر بار او را حالتی و حیرتی

۱ - اخبار الاخبار: ۲۷ - نزهة الخواطر ۱: ۱۵۸.

۲ - لعل شهباز قلندر و نیز - نزهة الخواطر ۱: ۱۷۸ - تذکرة صدر الدین عارف: ۱۹۰ - مجلة هلال اسفند ۱۳۵۰: ۴-۳.

۳ - اخبار الاخبار: ۷۶ - خزينة الاصفیا، ۲: ۳۴ - ۳۵ - آب کوثر: ۲۷۴ - ۲۷۶.

۴ - کلیات عراقی، مقدمه: ۵۱ - عشاقنامه، سوانح عمری: ۱۰ - نفحات الانس: ۵۰۴.

۵ - همان: ۴۹ - همان: ۷.

پیدا می شد، های های می گریست ... و وقتی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در عالم عشق بود، فرموده چون صاحب محبت از سینه خود آه بیرون کشد جملگی دنیا و آنچه در این دنیاست ناچیز و خاکستر گرداند زیرا آتش بالاتر و سوزان تر از آتش محبت نیست، آنگاه این مصراع خواند در سینه عاشقان در داندند^۱. از طرف دیگر شیخ عراقی اصلاً سوخته عشق الهی است و تمام آثار او پر از سخنان عاشقانه و گواه این دعویست، همچنین شیخ بهاء الدین زکریا اگرچه قبلاً هم به سماع تمایلی است اما علاقه شیخ به سماع با پیوستگی و همنشینی او با شیخ عراقی بیشتر شد^۲ و وی شیخ را به خلاف رسم معمول سهروردیه، هیچ وقت از شعر گفتن و سماع کردن منع نمی فرمود. شیخ نیز ارادت و عقیدت فراوانی به مرشد روحانی خودش داشت و باید گفت که اصلاً شیفته و فریفته پیر مولتانی و غوث صمدانی شده بود قصایدی چند در مدح وی سروده و در آنها مقامات و مراتب معنوی پیر طریقت و مرشد کامل را به نحو اتم بیان کرده است، چنانکه گوید:

شیخ شیوخ جهان، قطب زمین و زمان غوث همه انس و جان معتق سالک رقاب
پرسی اگر در جهان کیست امام الامام؟ نشنوی از آسمان جز زکریا جواب^۳
و نیز ملاحظه شود:

خاص حق، صاحب قدوس، بهاء الاسلام
غوث دین، رحمت عالم زکریا بینند^۴
در قصیده دیگری شیخ برای رهبر معنوی خویش نهایت عظمت و بزرگواری را ذکر کرده، و نسبت به مراد و مرشد، آخرین حد عجز و خاکساری را نشان داده:

شیخ ربانی بهاء الحق والدین
بوسه بر خاک درش چون قدسیان هر دم زنیم
شیخ در مرگ پیر روشن ضمیر مرثیه عارفانه ای گفته و در ترکیب بندی مفصل سوز فراق و درد هجران خود از محضر قطب بلند نظر را شرح داده که از آن منظومه طویل یک بیت که حاوی اسم اوست نقل می شود.

۱ - شرح احوال و آثار زکریا، خلاصة العارفین: ۱۵۷ - ۱۵۸.

۲ - آب کوثر: ۲۵۹.

۳ - کلیات عراقی: ۶۸ - ۶۹.

۴ - همان: ۷۶.

۵ - کلیات عراقی: ۸۹.

صاحب حق، بهای عالم قدس
زکریا، ندیم رحمان کو؟^۱

می گویند که شیخ بهاء الدین زکریا به وقت رحلت امور خانقاه و خرابات را به عراقی سپرده بود. اما شیخ از حدود کینه بداندیشان و بد خواهان به تنگ آمده مولتان را فرا گذاشت و به سیاحت جهان اسلامی پرداخت.

اینک می پردازیم به احوال ذکر فرزند و نوۀ شیخ بهاء الدین زکریا، و می بینیم که شیخ با آنها چه نوع روابطی داشته است.

شیخ صدر الدین عارف^۲

شیخ صدر الدین ابو المغانم محمد عارف فرزند ارجمند شیخ بهاء الدین زکریا بود. وی بعد از پدر ریاست سهروردیان مولتان را به عهده گرفت و به ارشاد و تربیت سالکان و طالبان حقیقت اشتغال ورزید. کنیت او ابو المغانم بود و چون هر بار ختم قرآن حکیم می کرد با معانی تازه ای روبرو می شد به اسم عارف نامبردار شد^۳. شیخ صدر الدین عارف واقعاً عارف کامل و صاحب کرامات و خوارق و سر حلقه اولیاء و مشایخ صوفیه بود. بنا به روایت بعضی سلطان فیروز محمد شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ ق / ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸ م) وی را پایه شیخ الاسلامی عطا کرده بود^۴ ولی این روایتی است که به دلایل تاریخی درست در نمی آید. تأثیر تربیت و صحبت شیخ عارف باعث شده که بسیاری از ارباب کمال در سلک ارادت او منسلک گشتند و به منظور تبلیغ اسلام و هدایت مردم در

۱ - کلیات عراقی: ۱۱۶.

۲ - برای شرح حال شیخ صدر الدین عارف رک:

اخبار الاخیار: ۶۰ - ۶۲ - سفینه الاولیاء: ۱۱۶ - خزینة الاصفیاء: ۲: ۲۸ - ۳۲ - آئین اکبری ۳: ۱۶۹ - نزهة الخواطر ۱: ۲۰۹ - ۲۱۰ - بزم صوفیه: ۱۰۶ - ۱۱۹ - آب کوثر: ۲۶۲ - ۲۶۳ - اولیای مولتان: ۲۹ - ۳۶ - تذکره حضرت صدر الدین عارف که به صورت کتابی مستقل درباره وی نگارش یافته است.

۳ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۱۱ - ۱۱۲.

۴ - تذکره صدر الدین عارف: ۲۸۴ - آب کوثر: ۴۳۰ - ولی به قول خود مؤلف آب کوثر: ۲۶۳ شیخ صدر الدین در ۷۰۹ ق - ۱۳۰۹ م فوت کرده و به روایت همان کتاب: ۴۲۹ در دوران حکومت فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ ق / ۱۳۵۱ - ۱۳۸۸ م) بوده است.

همچنین به روایات نزهة الخواطر ۱: ۲۱۰ صدر الدین عارف در سال ۶۸۴ ق - ۱۲۸۴ م رخت از این جهان بریست و به روایت همان کتاب ۲: ۱۱۰ فیروز شاه در سنه ۷۰۹ ق - ۱۳۰۹ م به دنیا آمد.

بنابر این به دلایل تاریخی صدر الدین عارف با فیروز شاه تغلق رابطه ای نداشته و در زمان او بر منصب شیخ الاسلامی فایز نبوده. البته در زمان سلطان دیگری ممکن است به پایه شیخ الاسلامی نایل آمده باشد.

نواحی مختلف شبه قاره پراکنده شدند، معروفترین آنها عبارتند از: شیخ جمال الدین اچمی و شیخ احمد بن محمد قندهاری و شیخ علا الدین خجندی و شیخ حسام الدین مولتانی^۱. بنابه گفتار مؤلف اخبارالاخیار^۲ سید امیر حسینی سادات هروی نیز از مریدان اوست و در مدح او ابیاتی سروده است، مانند:

آن بلند آوازه عالم پناه سرور عصر افتخار صدرگاه
صدر دین و دولت آن مقبول حق نه فلک برخوان جودش یک طبق^۳
منتهی شیخ صدرالدین عارف دارای شخصیت بسی محبوب بود و در سال ۶۸۶ق - ۱۲۸۶م از این جهان فانی به دار باقی شتافت.

از تصانیف شیخ اطلاعی دقیق در دست نیست، اما تذکره نگاران کتابی به نام کنوز الفوائد که به ظاهر مجموعه ملفوظات شیخ عارف است و یکی از مریدان او به نام شیخ ضیاء الدین جمع آوری کرده یا به وی منسوب کرده اند. در اخبارالاخیار^۴ و نزهة الخواطر^۵ اقتباساتی از آن به عنوان وصایای شیخ صدرالدین عارف نقل شده و اصل کتاب از بین رفته است. همچنین به قولی شیخ عارف رساله ای به نام تصریف جدولی برای مبتدیان نگاشته بود که در مدارس آن زمان تدریس می شد و ولی حیف که اکنون اثری از آن رساله معلوم نیست. علاوه از این شیخ عارف ذوق شعری هم داشت. مولانا نور احمد خان فریدی در تذکره حضرت صدرالدین عارف^۶ یک قصیده عربی با ترجمه آن به زبان اردو نقل کرده است که شیخ عارف در مدح شیخ حمید الدین حاکم (م. ۷۳۷ق - ۱۳۳۶م)، شوهر خواهر خویش - به نام سلطان بی بی المعروف به فاطمه بی بی گفته بود. این همان خواهر شیخ عارف است که بنا به روایت سیرالعارفین^۷ چون زن عراقی - نور بانو فوت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا می خواست

۱ - نزهة الخواطر ۱: ۲۰۹ - ۲۱۰.

۲ - اخبارالاخیار: ۶۱.

۳ - کثر الرموز خطی مرکزی: ۶.

۴ - اخبارالاخیار: ۶۱ - ۶۲.

۵ - نزهة الخواطر ۱: ۲۱۰.

۶ - تذکره صدرالدین عارف: ۲۵۶.

۷ - تذکره صدرالدین عارف: ۲۷۰.

۸ - به روایت سیرالعارفین خطی پنجاب: ۱۶ "آورده اند که در آنچه شیخ فخر الدین رحمه الله به ملازمت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا می بوده، دختر حضرت ایشان که در حباله و حواله او بود وفات نمود از دار فنا به دار البقا رحلت فرمود، بعد چندگاه حضرت سلطان المشایخ شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره خواست که دختری دیگر که کثر از آن خواهر بود به حباله او در آورد به حضرت شیخ صدرالدین عارف مشورت فرمود که بابا صدرالدین مصلحت درین کار چیست؟ بیاید گفت، شیخ صدرالدین قدس سره عرض نمودند که شیخ فخر الدین را روزی بر بساط خانقاه ایستاده دیدم که پیراهن برداشته کسب هوا می کرد، و از نسیم صبا محظوظ می گشت، کس را که این حظ نفس باشد، دختر شما در حباله او حیفست" - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶.

که فاطمه بی بی را به حباله عراقی در آورد، لیکن شیخ صدرالدین عارف در این مورد موافقت نکرد. و بعد بنا به گفته شیخ عارف فاطمه بی بی در نکاح شیخ حمید الدین حاکم آمد. از این نباید تصور کرد که میان شیخ عارف و شیخ عراقی روابط خوبی وجود نداشته، بلکه برعکس آنها به همدیگر ارادت وافر داشتند لیکن چون شیخ عارف عاشق پیشه ای بوده، و "مذهب عاشق زمذبهها جداست" از سوی دیگر شیخ صدرالدین در معاملات دینی به حدی سخت بود که کاملاً به اصول تصوف مشایخ سهرورديه از قبیل شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر و شیخ بها الدین زکریا عمل می نمود و پا را از حدود شرع بیرون نمی گذاشت. به این جهت می توان گفت که محتمل است شیخ صدرالدین از دادن خواهر دیگر به عراقی مخالفت کرده باشد.

شیخ عراقی، به شیخ صدرالدین عارف آنقدر عقیدت داشت که به وقت زیارت مدینه طیبه علاوه بر عشق حضرت پیغمبر (ص) محبت صدرالدین عارف نیز در نظر بوده که در مدح وی همانجا قصیده ای سروده، و در اشعار خود سه بیت شیخ عارف را که ظاهراً جواب مدیحه عراقی بوده، ستوده است به این طریق:

زنده کردی شکسته را به سه بیت	کز دم عیسوی نشان دارد
حرز جان ساختم سه بیت ترا	کم ز صد فتنه درامان دارد ^۲

علاوه بر آن، زمانیکه شیخ به قونیه رسید و در خدمت شیخ صدرالدین قونیوی بسر می برد و مؤلفات شیخ محی الدین ابن عربی - فتوحات مکیه و فصوص الحکم را استماع می نمود. به گفته صاحب سیر العارفین نسخه لمعات را در قونیه تصنیف کرده است و از آنجا کتابتی متضمن کلمات و نکات به جانب حضرت سلطان العارفین شیخ صدرالدین عارف پسر بزرگ حضرت شیخ الاسلام قدس روحه نوشته است که ما را الان به صوفی صحبت افتاده است که کلماتش اینست، معلوم نیست که حضرت ایشان چه جواب نوشته اند^۳.

به این دلایل شیخ به هرکشوری که می رفت صدرالدین عارف را فراموش نمی کرد و پیدا است که باهم مکاتبه می کردند و به احتمال قوی شیخ عارف از مشایخ شبه قاره اولین کسی بوده که تصانیف ابن عربی را مورد مطالعه قرار داده و از نظریات وی آگاهی پیدا کرده و در دیار هند آنها را انتشار داده و این همه مرهون و مدیون شیخ است که با شیخ عارف مکاتبه داشت.

۱ - کلیات عراقی: ۷۱ - ۷۲.

۲ - همان: ۷۲.

۳ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۴ - آب کوثر: ۲۶۳.

شیخ رکن الدین عالم^۱

شیخ رکن الدین ابوالفتح عالم از مشاهیر اولیاء هند، جانشین و خلیفه پدرخویش شیخ صدرالدین عارف و مرید مستقیم جدبزرگوار شیخ بهاءالدین زکریا بود که مدتی برسجاده پدر و جد خودش نشسته به ارشاد طالبان حق و اشاعت تعالیم اسلام پرداخت. کنیت او ابوالفتح ولقبش فضل الله است.^۲ در سال ۶۴۷ یا ۶۴۹ ق - ۱۲۴۹ یا ۱۲۵۱ م در شهر مولتان چشم به جهان گشود، و در محضر بزرگان خود که از عارفان معروف زمان بودند مراحل تعلیم و تربیت را به پایه تکمیل رسانید و شخصیت ارجمندی به شمار رفت. سلاطین خلجی - مانند علا الدین خلجی (۶۹۵ - ۷۱۵ ق / ۱۲۹۵ - ۱۳۱۵ م) و پسرش قطب الدین خلجی (۷۱۶ - ۷۲۰ ق / ۱۳۱۶ - ۱۳۲۰ م) - احترام زیادی برای او قائل بودند. همچنین سلاطین تغلق نیز روابط خوبی با وی استوار ساخته بودند.

شیخ رکن الدین عالم و سلطان المشایخ خواجه نظام الدین اولیاء چشتی هم عصر بودند و یکدیگر را محترم می شمردند و باهم صحبت و همنشینی داشتند. چون خواجه نظام الدین اولیاء در ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵ م فوت کرد، شیخ رکن الدین در دهلی بود، لذا امامت نماز جنازه به وی محول شد. حتی ارتحال او هم در سال ۷۳۵ ق - ۱۳۳۴ م روی داد، و در مقبره ای که سلطان غیاث الدین تغلق (م. ۷۲۵ ق - ۱۳۲۵ م) برای خودش ساخته بود مدفون گشت. این مقبره در قاسم باغ مولتان واقع است.

شیخ رکن الدین عالم فرزند نداشت بنابراین سلسله فیض روحانی او به وسیله خلفا و مریدان او رواج پیدا کرد. از مریدان نامدار وی شیخ حمیدالدین حاکم و شیخ وجیه الدین عثمان سیاح سنামী (م. ۷۳۸ ق - ۱۳۳۷ م) و سید جلال الدین حسین بن احمد بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م. ۷۸۵ ق - ۱۳۸۲ م) را می توان اسم برد و به گفته جامی سیدامیر حسینی هم

۱ - برای شرح حال شیخ رکن الدین ابوالفتح عالم ر.ک:

تاریخ فیروز شاهی: ۵۰۷ - ۵۰۸ - اخبار الاخیار: ۶۲ - ۶۵ - سفینه الاولیاء: ۱۱۶ - خزینة الاصفیاء: ۴۷ - ۵۱ - نزهة الخواطر: ۶ - ۷ - بزم صوفیه: ۲۶۱ - ۲۷۷ - آب کوثر: ۲۶۳ - ۲۶۷ - اولیای مولتان: ۳۷ - ۵۲.

۲ - سفینه الاولیاء: ۱۱۶ - نزهة الخواطر: ۲: ۶ که لقبش "فیض الله" ثبت شده است.

۳ - نزهة الخواطر: ۲: ۶ - تذکرة صدر الدین عارف: ۱۳۹ - ۱۴۰.

۴ - سفینه الاولیاء: ۱۱۶.

۵ - اخبار الاخیار: ۱۲۹ و در نزهة الخواطر: ۲: ۷۸ مرقوم است که عوارف المعارف را نزد شیخ رکن الدین خوانده بود.

۶ - اخبار الاخیار: ۱۳۹ - ۱۴۰ - سفینه الاولیاء: ۱۱۶ - ۱۱۷ - نزهة الخواطر: ۲: ۲۸ - ۳۵ - آب کوثر: ۲۷۷ - ۲۸۴، سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان از مشایخ نامبردار قرن هشتم هجری است، سلسله طریقت او به نام "مخدومیه" یا "جلالیه" شهرت یافته بود.

از خلفای شیخ رکن الدین عالم بوده است.^۱

درباره تصانیف شیخ رکن الدین در کتاب اخبار الاخبار^۲ اشاراتی دیده می شود، مثلاً از مجمع الاخبار اسم برده شده و مطالبی از آن نقل گردیده و این کتاب را به شیخ رکن الدین نسبت داده اند. همینطور از فتاوی صوفیه ذکر رفته که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده است شاید هر دو کتاب مشتمل بر ملفوظات و حالات شیخ رکن الدین باشد. علاوه بر آن از "بعضی رسائل" و وصایا شیخ رکن الدین سخنانی مذکور شده است که متأسفانه امروز از هیچ کدام اطلاعی در دست نیست. راجع به ارتباط شیخ و شیخ رکن الدین عالم جز این چیزی در دست نداریم که شیخ در اشعار خود به فرزندان شیخ زکریا خراج عقیدت داده است به این نحو:

هفت فرزند تو که او تادند هر یکی غوث هفت کشور باد...
بر سرکوی هر یکی گردون چون عراقی کمینه چاکر باد^۳

اماد بعضی نسخه ها به جای "هفت فرزند" هر دو فرزند^۴ ثبت است که غالباً مراد صدرالدین عارف و رکن الدین عالم است. علاوه بر پسر و نوه شیخ بهاء الدین زکریا، بعضی دیگر از نزدیکان و خاصگان وی که شیخ عراقی در مولتان با آنها ارتباط داشته و در مدح آنان اشعار گفته است، مانند:

شیخ عماد الدین

شیخ عماد الدین مصادف با زمان شیخ در مولتان زندگی می کرده و از اصحاب خاص شیخ بهاء الدین زکریا می بوده، از شرح حال او اطلاعی به دست نیامد، البته یکی از فرزندان شیخ صدرالدین عارف ه هم به اسم "شیخ عماد الدین اسماعیل" موسوم است. شاید همین عماد الدین

۱ - نفحات الانس : ۶۰۵.

۲ - اخبار الاخبار : ۶۲ - ۶۳.

۳ - کلیات عراقی : ۱۱۸.

۴ - دیوان عراقی ، عکسی مرکزی ، شماره ۱۰۷۳ : ۱۴۰ مندرج است:

"هر دو فرزند تو که او تادند

هر یکی غوث هفت کشور باد"

۵ - مجمل فصیحی ۲ : ۳۵۲ - تاریخ نظم و نثر ۲ : ۷۴۱ چنان ضبط شده است که شیخ صدر الدین عارف سه پسر داشته است: شمس الدین فضل الله و عماد الدین اسماعیل و رکن الدین ابو الفتح که از مشایخ معروف هند بوده اند و نیز برای شیخ عماد الدین اسماعیل - نزهة الخواطر ۲ : ۱۳ - ۱۴.

باشد که مورد الطاف شیخ بهاء الدین زکریا قرار می گرفت و به پیروی مرشد شیخ عراقی نیز او را دوست می داشت. چون آرزوی شیخ زکریا این بوده که خلافت و سجاده نشینی خانقاه، بعد از پسرش شیخ صدرالدین، به نوه اش شیخ رکن الدین عالم تحویل شود و نوه دیگر شیخ عمادالدین راقبت و نگهداشت خانقاه سپرده تا به او دلداری داده باشد که از مرتبت برادر خود - شیخ رکن الدین عالم - ناراحت نگردد. اما هر دو برادر به همدیگر محبت داشتند و باهم به مسافرت می رفتند و شیخ عمادالدین اسماعیل برای برادر خویش - شیخ رکن الدین - احترام زیادی قایل بود^۱. و شیخ عمادالدین اسماعیل هم صاحب مرتبه و ارشاد بوده است.

در مقدمه دیوان عراقی^۲ روایت شده است و بعضی دیگران^۳ نیز از همین مأخذ برداشته اند که چون شیخ همراه دسته قلندران به خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا در مولتان رسید. شیخ بهاء الدین در آن جماعت نظر کرد، عراقی را با استعداد یافت و با شیخ عمادالدین - مقرب خاص خود - گفت: "در این جوان استعداد تام یافتیم، او را اینجا می باید بود" اما شیخ عراقی در آن روزگار با عشق قلندر پسر به سر می برد و برای ریاضت و مجاهدت صوفیانه در مولتان آماده نبود. چنانکه با قلندران از آنجا حرکت کرد و طرف دهلی و سومات رفت. بعد از گردش نواحی مختلف هندوستان عراقی دوباره به سوی مولتان کشیده شد. شیخ بهاء الدین زکریا، عراقی را با مهر فراوان پذیرفت و برای تبدیل عشق صوری به عشق حقیقی او را در خلوت جای داد. عراقی که سوخته عشق الهی بود در خلوت بسرودن غزل پرداخت. روزی شیخ عمادالدین به طرف خرابات گذر کرد، دید که غزل عراقی را با چنگ و چغانه می گفتند، شیخ عمادالدین به زکریا گزارش داد که حال برین منوال است. شیخ چون مقطع غزل را بشنید همانوقت عراقی را از خلوت بیرون آورد و دیگر در خلوت نگذاشت.

شیخ نیز به شیخ عمادالدین عقیدت داشته و برایش قطعه ای سروده است. در کلیات عراقی طبع لکهنو عنوان قطعه صریحاً - "فی تهنیت عمادالدین گوید" نوشته شده است. آغاز قطعه به این طرز می شود:

راحت دوستان، عمادالدین

چونکه امروز بهترب هستی^۴

۱ - اخبار الاخبار: ۶۴ - ۶۵ زمانیکه شیخ رکن الدین ابو الفتح و شیخ عماد الدین اسماعیل به دهلی سفر کردند و در مجلس شیخ نظام الدین اولیاء شرکت جستند "چون صحبت گرم شد شیخ عماد الدین اسماعیل برادر شیخ رکن الدین عرض کرد که اجتماع بزرگواران غنیمت است بهتر از آن نیست که از انفاس شریف ایشان نفعی برده شود." پیداست که شیخ عماد الدین اسماعیل برادر خویش را محترم می شمرد.

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۰ - ۵۲ و دیباچه: ۱۸ - عشاقنامه، سوانح عمری: ۸ - ۱۱.

۳ - میخانه: ۳۱ - ۳۳ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۶۰ - ۱۶۲ - اسلامک کلچر (انگلیسی) ۳۳، ۱: ۵۷.

۴ - کلیات عراقی: ۳۱ - کلیات عراقی چاپ چهارم نفیسی: ۱۰۷ - اما در تذکره عرفات العاشقین خطی ملک، در عرفه شیخ عراقی به جای عماد الدین "جمال الدین" کتابت شده است.

شیخ حمیدالدین

از مطالعه کتب تواریخ و سیرچنین برمی آید که در عصر شیخ مشایخی چند به نام حمیدالدین^۱ بوده اند، ولی ما با همه آنها کاری نداریم. مقصود ما آن شیخ حمیدالدین است که عراقی با او روابط داشته است. برای تشخیص این امر که مصاحب و معاشر شیخ عراقی کدام حمیدالدین بوده، در این باره مآخذ مهمی از شیخ است که وی دو قصیده^۲ در مدح و ستایش شیخ حمیدالدین سروده و حال درد مهجوری و فراق از او ربایان نموده است. از مطالب قصاید چنان معلوم می شود که مدتی شیخ و شیخ حمید الدین در مولتان باهم بسر برده اند :

غم هجران توای دوست، چنان کرد مرا که ببینی شناسی که منم یادگری...؟
دوستان منتظر مقدم میمون تواند بیش ازین خودنشکیندیا زودتری
گر عزیمت کنی ای دوست، به سوی مولتان چه مبارک بود آن عزم و چه نیکو سفری^۳

بعضی از مشایخ به نام حمیدالدین در حواشی همین فصل و ذیل شماره هفتاد و هشت معرفی شده اند که همه آنها در شبه قاره زندگی می کردند. یکی از آنها قاضی حمید الدین محمد بن عطا ناگوری (م. ۶۴۳ق - ۱۲۴۵م) اگرچه متعلق به سلسله سهروردی است ولی به قرائن نمی توانسته که در مولتان با عراقی معاشرت داشته باشد.

دیگر شیخ حمید الدین صوفی سوالی سعیدی ناگوری (م. ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م)^۴ ملقب به سلطان التارکین، دارای کنیت ابو احمد، از مریدان و خلفای خواجه معین الدین چشتی اجمیری است و با شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی هم مکاتبات و مراسلات داشته و مطالب عرفانی را مورد بحث قرار می داده است. این حمید الدین، یکی از نظر داشتن کنیت ابو احمد که در عنوان قصیده^۵ شیخ عراقی به نحوی^۶ فی مدح شیخ حمید الدین احمد الواعظ^۷ یاد شده است، و دیگر به جهت

۱ - یکی شیخ "حمید" نام از معاشران و شاگردان "شیخ الاسلام صدر الدین قونیوی" بوده است و ممکن است در قونیه با شیخ عراقی همدرس بوده باشد. در مسامره الاخبار: ۹۱ آمده است: "و اصحاب طریقت زمره اهل صفا و مشایخ سجاده معلاء اهل دلان بودند مثل شیخ سعید فرغانی و عراقی و حمید و دیگر شیوخ که در پرتوی صفای باطن ایشان آفتاب لمعه بودی و از اطراف جهان به آوازه شیخ الاسلام صدر الدین مجتمع شده بودند" - اخبار سلاجقه روم: ۴۱۹ - کتاب و کتابخانه های شاهشاهی ایران ۲: ۴۴.

یکی دیگر شیخ حمید الدین بوده است که با مولانا جلال الدین مولوی دوست بوده، در مناقب العارفین ۲: ۷۱۴ روایت شده: "حضرت ولد نقل فرمود که در دمشق پدرم را محبوب یاری بود از اولیای کامل خدا، شیخ حمید الدین نام و پدرم او را عظیم دوست می داشت".

۲ - کلیات عراقی: ۶۶ - ۶۷ و ۹۶ - ۹۷.

۳ - کلیات عراقی: ۹۷.

۴ - اخبار الاخبار: ۲۹ - سفینه الاولیاء: ۹۴ - نزهة الخواطر ۱: ۱۴۵.

۵ - کلیات عراقی: ۶۶.

داشتن ارتباط معنوی با شیخ بهاء الدین زکریا می توان حدس زد که شاید مقصود عراقی همین حمید الدین باشد، لیکن آمدن حمید الدین ابو احمد معروف به صوفی حمید الدین ناگوری به مولتان مسلم نیست. حال آنکه در قصاید عراقی به وضوح بیان شده که شیخ حمید الدین زمانی در مولتان بوده و میان او و شیخ عراقی رشته دوستی و همدلی استوار گشته و چون او از مولتان بیرون رفته شیخ در غیبت او دلتنگ شده و قصایدی سروده است.

دیگر شیخ حمید الدین که در نزهة الخواطر^۱ نام و نسبت وی الشیخ الصالح حمید الدین ابو- حاکم بن بهاء الدین الحارثی القرشی الهنکاری^۲ ذکر شده از نژاد ابی سفیان بن حارث قرشی و از مریدان شیخ رکن الدین ابو الفتح مولتانی است. در تذکره حضرت بهاء الدین زکریا^۳ و تذکره حضرت صدر- الدین عارف^۴، لقب "سلطان التارکین" هم به اسم او افزوده شده است. در تذکره صدر الدین عارف قصیده ای به زبان عربی^۵ که مشتمل بر نه بیت است با ترجمه آن به زبان اردو نقل شده که شیخ صدر الدین عارف در شان "سلطان التارکین حمید الدین حاکم رحمة الله علیه" سروده بود. اگر این قصیده واقعاً از صدر الدین عارف باشد مسئله ارتباط شیخ و شیخ حمید الدین حل می شود، به این طریق که اگر قصیده شیخ صدر الدین عارف را با قصاید شیخ در مدح شیخ حمید مقایسه کنیم، در بعضی موارد با همدیگر قابل تطبیق است. مثلاً شیخ در قصاید خود شیخ حمید الدین را واعظ و عالم و عارف دانسته :

مجلس وعظ واعظ اسلام	حل کند مشکلات قرآن را
اوست اوحد حمید احمد خلق	کز جلالش نمود برهان راه

از سوی دیگر شیخ صدر الدین عارف هم او را متقی و فقیه و قطب زمان گردانیده است که در باب او گفته: "شیخ حمید الدین قرشی حاکم پایه های شریعت و طریقت را مستحکم کرده است. در علوم شرعی مانند فقه و اصول مرتبه او از علمای دیگر زمان بلندتر است، حتی در دوران خودش نعمان بن ثابت - امام ابو حنیفه - است و در طریقت نیز قدوه اصفیا و قطب زمان است. بلکه او را جنید ثانی و شبلی وقت باید خواند". البته در زمینه ای که شیخ عراقی وی را "حمید الدین احمد" و شیخ صدر الدین عارف "حمید الدین حاکم" گفته است با یکدیگر توافق نداشته اند. به روایت خزینة

۱ - نزهة الخواطر ۲ : ۳۸.

۲ - تذکره بهاء الدین زکریا : ۱۷۲.

۳ - تذکره صدر الدین عارف : ۲۲۰

۴ - همان : ۲۷۰ - ۲۷۲.

۵ - کلیات عراقی : ۶۶.

الاصفیا، و تذکره حضرت بهاء الدین زکریا^۲، شیخ حمید الدین حاکم در ۵۷۰ق - ۱۱۷۴م چشم بدین جهان گشود و اول پادشاه ایالت کیچ مکران بود، چون عشق الهی غالب آمد، سیاست و حکومت را پشت پازده زندگی درویشی اختیار کرد، در بیابان رفت، به ریاضت و عبادت پرداخت و خواجه خضر (ع) را دیدار کرد. در بغداد به خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رسید و به فرمان وی در مولتان به خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا پیوست. شیخ حمید الدین حاکم همیشه مورد الطاف شیخ بهاء الدین زکریا بوده. روزی شیخ زکریا گلیم پاک خود - که در سفر و حضر همراه داشت - و خرقه شریف خویش از تن در آورده به شیخ حمید الدین حاکم پوشانید ولی باوجود آن همه شیخ حمیدالدین مرید و خلیفه واقعی شیخ رکن الدین ابو الفتح بود و بیعت بر دست وی کرده و تا حین حیات شیخ رکن الدین زنده بود.

به استناد تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند^۳، تذکره حمیده در شرح احوال و افکار شیخ نگارش یافته و به شهادت آن کتب و رسایلی چند در نثر و نظم از او مانده است. وفاتش را به سن کهولت در سال ۷۳۷ق - ۱۳۳۶ ضبط کرده اند.

و همانطور که در مباحث گذشته مکرر اشارت رفت پس از درگذشت همسر شیخ، برعکس خواست شیخ زکریا دختر دیگرش به سفارش شیخ عارف به حباله شیخ حمید الدین حاکم آمد^۴. شاید در همین زمان شیخ عراقی و شیخ حمید الدین غیر از همبستگی دیگر به رشته دوستی پیوسته همنشینی و هم مجلسی داشته باشند. چنانکه گویند روزی شیخ حمید الدین حاکم و شیخ عراقی و سید جلال الدین بخاری در یک حجره مشغول عبادت و مجاهدت بودند که دنیا به صورت زنی صاحب جمال نانهای چرب در دست گرفته پیش آنها آمد. شیخ حمید الدین حاکم کفش بر او زد و او را طرد کرد، شیخ عراقی هم توجه مبذول نداشت، لیکن سید جلال بخاری دو نان برگرفت و گفت: نه برای خودش گرفته بلکه به خاطر اولاد خویش برداشته است. همان روز شیخ حمید الدین حاکم به لقب سلطان التارکین معروف شده. به این دلایل بسر بردگی شیخ حمید الدین در مولتان و ارتباط شیخ با او امکان پذیر است و ممکن است که وی چندی از مولتان بیرون رفته و عراقی در غیبت او قصایدی سروده باشد.

برخی دیگر از مریدان و معتقدان شیخ بهاء الدین زکریا که به قول تذکره نگاران عراقی با آنها روابط دوستانه ای داشته است، عبارتند از:

- ۱ - خزینة الاصفیا: ۵۱ - ۵۴.
- ۲ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۷۲ - ۱۸۶.
- ۳ - تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور، ۳: ۳۱۱ - ۳۱۲.
- ۴ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۸۳ - ۱۸۴ - تذکره صدر الدین: ۱۹.
- ۵ - همان: ۱۸۶.

سید جلال الدین بخاری ۱

سید جلال الدین بخاری که به القاب جلال سرخ و میر سرخ و منیر شاه معروف است، مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی و جد بزرگوار سید جلال الدین مخدوم جهان جهانیان جهانگشت است. او اهل بخارا بود و سلسله نسب او به امام علی بن موسی رضا (ع) می پیوندد.^{۲۵}

گویند آثار ولایت در زمان بچگی از جبین او هویدا بود. در بخارا شهرت شیخ زکریای مولتانی را شنیده، راه شبه قاره را در پیش گرفت تا به مولتان رسید. مدتی در خدمت مرشد خود بسر برد و از محضر او کسب فیض کرد. بعد به بکهر (Bukkur) منتقل شد ولی به زودی از دست رقابت اطرافیان بستوه آمده آنجا را ترک گفت و به اُچ (Uch) نقل مکان کرد. آنجا محله بخاریان را بنیاد نهاد و به تبلیغ دین مبین اسلام مشغول شد، به وسیله او اُچ به صورت مرکز اسلامی در آمد. بعد از آن سید جلال بخاری در پنجاب شهر جهنگ (Jhang) را زیر نفوذ خود قرار داد و به مساعی جمیله وی بسیاری از قبایل راجپوتها به دین اسلام گرویدند. آرنولد (Arnold) دانشمند انگلیسی درباره او گفته است: "او ولی مادر زاد و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است".^۳ در اولین قسمت خلاصه العارفین - مجموعه ملفوظات شیخ بهاء الدین زکریا از سید جلال الدین بخاری منقول شده است. سید جلال بخاری در سال ۹۰ق - ۱۲۹۰م رخت هستی از این جهان پر بست و دراج مدفون گردید.^{۲۶}

سید جلال الدین بخاری "به روایتی سی سال نزد مرشد ماند و شیخ نیز به قول معروف بیست و پنج سال در خدمت پیر بسر برد. به احتمال اقوی زندگی کردن هر دو بزرگ در مولتان باید مطابقت داشته باشد ولی اصحاب تواریخ و سیر و تذکره ها درباره دوستی و رابطه آنها چیزی ننوشته اند، البته در تذکره شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی تألیف نور احمد خان فریدی اشاراتی دیده می شود که شیخ و سید جلال بخاری در یک زمان به خدمت مرشد بودند و باهم به عبادت و ریاضت می پرداختند: گویند روزی مخدوم عبدالرشید - عم زاده شیخ زکریا - بابستگان و عزیزان خموش روی سوی املاک شخصی کرد، شیخ زکریا برای سهولت و کمک آنها مولانا عراقی و سید جلال بخاری را همراهشان فرستاده. در جای دیگر از شیخ عثمان سیاح منقول است که روزی سلطان حمیدالدین

۱ - برای شرح حال سید جلال الدین بخاری رک:

اخبار الاخیار: ۶۰ - تاریخ فرشته ۲: ۴۱۲ - خزینة الاصفیاء، ۲: ۳۵ - ۳۸ - نزهة الخواطر ۱: ۱۴۳ - ۱۴۴ - آب کوثر: ۲۷۶ - ۲۷۷.

۲ - نزهة الخواطر ۱: ۱۴۳.

۳ - شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین: ۷۸.

۴ - اخبار الاخیار: ۶۰.

۵ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۸۶.

حاکم و شیخ و سید جلال الدین بخاری در یک حجره مشغول عبادت بودند، ذکر آن رفت. از این شواهد معلوم می شود که شیخ و سید جلال بخاری در دوران سکونت در مولتان باهم بسر برده و در رشته دوستی و همدمی منسلک بوده اند.

امیر حسینی سادات هروی ۲

سید رکن الدین حسین بن عالم بن ابی الحسین غوری هروی مشتهر به امیر حسینی سادات از اجله عرفاء خراسان، در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری می زیسته است. دولتشاه سمرقندی ۲ امیر حسینی را از مریدان شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و از ارادتمندان شیخ اوحد الدین کرمانی دانسته، حال آنکه به روایتی در سال ۶۷۱ ق - ۱۲۷۲ م متولد گردیده است ۲. بدین طریق گفتار بعضی که امیر حسینی مرید بی واسطه شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی (م. ۶۶۶ ق - ۱۲۶۷) بوده، نیز به دلیل تاریخی درست نیست و مسلم است که امیر حسینی در خانواده سهروردیان مولتان تربیت یافته و به اقوال اصح مرید و خلیفه شیخ رکن الدین ابو الفتح بوده است. امیر حسینی در آثار خود در مدح شیخ بهاء الدین زکریا اشعار متعددی سروده از آن جمله:

شیخ هفت اقلیم قطب اولیاء واصل حضرت ندیم کبریا

۱ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۱۸۶.

۲ - برای شرح حال سید امیر حسینی سادات هروی ر.ک:

نفحات الانس: ۶۰۵ - ۶۰۶ - تذکره دولت شاه: ۲۴۶ - ۲۵۰ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۱۵ - ۱۱۷ - سیر العارفین: ۱۶ - شرح گلشن راز: ۳۶ و مقدمه کیوان سمیعی: ۷۵ - ۷۷ - سفینه الاولیا: ۱۱۵ - ۱۱۶ - آتشکده آذر: ۱۱۹ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۲: ۹۴ - ۹۵ - ریاض العارفین: ۹۴ - ۹۸ - مجمع الفصحا: ۲۶ - ۲۷ - خزینة الاصفیا: ۴۳ - ۴۴ و نیز خانم فروغ حکمت، پایان نامه دکترای خود را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به سال ۱۳۲۷ شمسی در شرح احوال و آثار این عارف بزرگ اختصاص داده که از مراجع مفید است. علاوه بر آن کتابی مستقل به عنوان شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی اخیراً در افغانستان چاپ شده است.

۳ - تذکره دولت شاه: ۲۴۶.

۴ - از سعدی تا جامی: ۱۸۸ - اما طبق روایت مایل هروی در کتاب شرح حال و آثار امیر حسینی: ۲۴ مستفاد از گفتار خانم دکتر فروغ حکمت امیر حسینی در سال ۱۳۴۱ یا ۱۳۴۲ ق یا ۱۲۴۸ م تولد یافته است. و این روایتی است که بعد از ماشین شدن متن به چشم نگارنده برخورد است. پس اگر امیر حسینی واقعاً در این اوان به دنیا آمده باشد، ممکن است در سن جوانی به مولتان رفته و شیخ بهاء الدین زکریا را دیدار کرده و در حلقه مریدان وی یا پسرش شیخ صدر الدین عارف آمده باشد و در این صورت شاید با شیخ عراقی هم صحبتی داشته باشد، والا گزینه دیگر در صحت مطالب مذکوره به نظر نمی رسد.

مفخرملت بهاء شرع و دین جان پاکش منبع صدق و یقین^۱

ظاهراً به استناد همین نوع اشعار و قطع نظر از زمان حیات، تذکره نگاران امیر حسینی را مرید مستقیم شیخ بهاء الدین زکریا دانسته و به اشتباه بزرگی افتاده اند. بهر حال سید امیر حسینی در طریقت شاگرد شیخ رکن الدین عالم بود و بعد از تکمیل مراحل سلوک از مولتان به خراسان باز گشت، در هرات توطن جست و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند. وی به سال ۷۱۸ق - ۱۳۱۷م در همان شهر وفات یافت و همانجا مدفون گشت.^۲

از تصانیف امیر حسینی در اصول تصوف و عرفان نزهت الارواح، روح الارواح، صراط مستقیم، سی نامه، زاد المسافرین، کثر الرموز، سؤالات گلشن راز و دیوان اشعار را اسم برده اند^۳ که به صورت نسخه های خطی فراوان در کتابخانه های مختلف دنیا نگهداری می شوند.

درباره ملاقات شیخ و سید امیر حسینی و یا اینکه به قول دولتشاه و دیگران، عراقی و امیر حسینی و اوحدی مراغی در سلوک همدوره بوده اند زیر عنوان "عراقی و سهروردیان بغداد" بحث رفته است و این روایات را معمول دانسته است، برای اینکه از نظر تاریخی و قرائن دیگر همدوره بودن این بزرگان صحیح به نظر نمی رسد. غیر از آن مآخذ و شواهد دیگری نداریم که ملاقات و دیدار شیخ و امیر حسینی به اثبات برسد. بنابر این عراقی و امیر حسینی اگرچه در خانقاه سهروردیه مولتان تربیت شده اند ولی چون زمانشان مغایرت داشته، یکدیگر را ندیده اند. البته به روایت تذکره بهاء الدین زکریا، هر دو عارف کامل به سعادت دامادی شیخ بهاء الدین زکریا مشرف شده اند که قرین قیاس است.

ج - عراقی و مشایخ طریقه ابن عربی

شیخ محی الدین ابو بکر محمد بن علی حاتمی طائی مالکی اندلسی معروف به ابن عربی یا ابن العربی یکی از بزرگان متصوفه و مؤسس طریقه مخصوصی در تصوف و عرفان اسلامی است، شیخ، اگرچه زمان ابن عربی را درک کرده ولی ظاهراً ملاقات هر دو شیخ اتفاق نیفتاده است. اما چون عراقی بسیار تحت تأثیر ابن عربی قرار گرفته، لازم به نظر می رسد که شرح مختصری از احوال وی بیان شود و بعد رابطه عراقی با مشایخ دیگر طریقه او مثل شیخ صدر الدین قونیوی و دیگران مورد بررسی قرار گیرد.

۱ - کثر الرموز خطی مرکزی: ۵.

۲ - نفحات الانس: ۶۰۶.

۳ - همان: ۶۰۵ - ریاض السباحه: ۴۷۴ - از سعدی تاجامی: ۱۸۸ - ۱۸۹.

۴ - تذکره بهاء الدین زکریا: ۳۱۹.

شیخ محی الدین بن عربی^۱

مناقب و مراتب شیخ محی الدین ابن عربی خارج از حد وعد این بی بضاعت است، ولی چون از وی صرف نظر هم نمی توان کرد، بنابر این درباره زندگانی وی، به طور اجمالی باید نوشت. ابن عربی فیلسوف متصوف را بالقباب "شیخ اکبر" و "ابن افلاطون" و خاتم الاولیاء خوانده اند و نسب او را به حاتم طائی رسانده اند. وی در ماه رمضان به سال ۵۶۰ق - ۱۱۶۵م، در شهر مرسیه از بلاد جنوب شرقی اندلس متولد گردید. پس از گذراندن سالهای نخستین عمر در مرسیه به اشبیلیه رفت و در آنجا دروس مقدماتی را تحصیل کرد و به سوی زهد و تصوف کشانیده شد. رفاه خانوادگی محیط مساعدی را برای وی فراهم آورد که در آن می توانست، بنابر تمایل طبیعی، به امور معنوی و عرفانی توجه پیدا کند. در این مرحله زندگی شیخ با دو زن از اصحاب طریقت ملاقات کرد - یکی یاسمین مرشنائی و دیگری فاطمه قرطبی این هر دو در توجیه عرفانی و روحانی وی اضافه نمودند و در سیر و سلوک او نفوذ فراوان داشتند. در اوان جوانی، ابن عربی در شهرهای مختلف اندلس به مسافرت پرداخت و به هر نقطه که می رسید به دیدار مردان و زنان واصل در طریق تصوف می شتافت. در یکی از همین سفرها بود که در قرطبه با ابن رشد - حکیم اندلس و قاضی قرطبه و بزرگترین شارح ارسطو ملاقات کرد.^۲

همچنان، ابن عربی، سفرهای بسیار در شرق و غرب قلمرو اسلام کرد. در هر شهر که وارد می شد، بافقها و متصوفه اختلاط و مباحثه می کرد، و با غالب علماء و عرفاء عصر مکاتبت و مجالست و مصاحبت می نمود. از جمله با امام فخر الدین رازی و ابن فارض مصری مکاتبه داشت^۳ و با شیخ شهاب الدین عمر سهروردی شیخ اوحد الدین کرمانی، شیخ عثمان رومی، شیخ سعد الدین حموی، مولانا جلال الدین رومی و شیخ صدر الدین قونیوی صحبت و هم نشینی داشته است.^۴ سر انجام در ربیع الثانی سال ۶۳۸ق - ۱۲۴۰م یعنی پنجاه سال پیش از مرگ شیخ عراقی در دمشق درگذشت و در همانجا در صالحیه مدفون گشت. مزار او تاکنون یکی از زیارتگاه های معروف دمشق است و بعد از مدت پنجاه سال جسد مبارک شیخ نیز در همان بلده در جوار مرقد مقدس پیشوای

۱ - برای تفصیل شرح حال شیخ محی الدین ابن عربی رک:

مناقب ابن عربی - نفعات الانس: ۵۴۶ - ۵۵۵ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۹۶ - ۹۹ - مجالس المومنین ۲: ۶۱ - ۶۹ - سفینه الاولیاء: ۶۷ - ۶۸ - ریاض العارفین: ۲۰۷ - ۲۰۸ - خزینة الاصفیاء ۱: ۱۱۲ - ۱۱۳ - تاریخ ادبیات (انگلیسی) براون ۲: ۴۹۷ - ۵۰۱ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی) و ترجمه احمد آرام، فصل سوم - ارزش میراث صوفیه: ۱۲۵ - ۱۴۸.

۲ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۲۴ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۵.

۳ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۸.

۴ - رساله فریدون بن احمد سیهسالار: ۲۴ - ۲۵ - مناقب ابن عربی: ۲۵ و ۲۹ - سوانح مولوی: ۲۵.

حقیقی وی به خاک سپرده شد.

سلسله ارادت شیخ ابن عربی و نسبت خرقة وی در تصوف به یک واسطه به سید محی الدین عبد القادر گیلانی متصل می شود. و نسبت دیگر وی در خرقة به خضر علیه السلام می پیوندد با واسطه و نسبت دیگر وی به خضر (ع) بی واسطه نیز می رسد.^۱

شیخ ابن عربی تصنیفات بسیار در تصوف و تفسیر وحی و رشته های مختلف علوم نوشته است. در مناقب ابن عربی مذکور است که تصانیف شیخ بیشتر از پانصد است^۲، که معروف ترین آنها کتاب فتوح مکیه و فصوص الحکم است. ابن عربی روزگار را پیوسته به نماز و ذکر و مشاهده و زیارت اولیاء و مقامات مقدسه می گذرانده و در این ضمن به مشاهداتی نایل می آمده که در آن مراتب عالم غیب بر او آشکار می شده است و اظهار آن مکاشفات را در مؤلفات خود می کرده است.^۳ در سخنان محی الدین مطالبی یافت می شود که ظاهر آن بحث انگیز است. از همین جهت درباره او بین علما و مشایخ مسلمین اختلاف نظر است. بعضی او را ملحد و زندیق شمرده اند و برخی دیگر قطب و ولی دانسته اند و مقام شایانی برای او قایل بوده اند.

از جمله کسانی که در مذهب ابن عربی طعن کرده اند، ابن تیمیه و ابن قیم الجوزیه از فقها و محدثین از طاعنان وی معروف اند^۴ و از صوفیه و عرفا که مخالف طریقه او بوده اند، شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی (م. ۷۳۶ ق - ۱۲۳۵ م) و امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی (م. ۱۰۳۴ ق - ۱۶۲۵ م) ه را می توان اسم برد. شمه ای از عقیده شیخ احمد سرهندی درباره وی چنین است: "ما را کلام محمد عربی در کار است نه کلام محی الدین عربی، ما را به نص

۱ - نفحات الانس: ۵۴۷ - سفینه الاولیاء: ۶۷ - طرایق الحقایق: ۲: ۳۶۱ - مجموعه سخنرانیها، خرقة هزار میخی: ۱۵۰ "محی الدین ابن العربی رساله ای به نام نسب الخرق دارد که در دمشق به سال ۶۳۳ آن را نگاشته و در آن از چهار سلسله برای خرقة خود یاد کرده و رشته آنها را به پیامبر رسانده است.

۲ - مناقب ابن عربی: ۴۵ - نفحات الانس: ۵۴۶ - سفینه الاولیاء: ۶۷.

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی): ۹۲ و ترجمه احمد آرام: ۱۲۳.

۴ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۸ - ۱۳۹.

۵ - حضرت مجدد الف ثانی از بزرگان سلسله نقشبندیه هندو مؤسس فرقه جدیدی در طریقت نقشبندیه به نام "مجددیه" بوده است. در سال ۹۷۱ ق - ۱۵۶۴ م در "سرهند" ولادت یافت. اسمش احمد، لقب بدر الدین و کنیت ابو البرکات داشت. شجره نسب به خلیفه ثانی حضرت عمر فاروق می پیوندد. پدرش مخدوم عبد الاحد از علماء وافاضل عصر خویش بود که کتب شیخ ابن عربی و شهاب الدین عمر سهروردی مثل فصوص الحکم و عوارف المعارف را درس می داد. حضرت مجدد در آغاز امر شاگرد و مرید پدر بزرگوار بود. بعد به سلسله نقشبندیه پیوست. چندی گذشت و حضرت مجدد در مقابل توحید وجودی ابن عربی، توحیدی شهودی را احیا نمود چنانکه در مکتوبات خودش در اکثر موارد در رد و انتقاد وحدت وجود ابن عربی، و در وصف وحدت شهود خویش نوشته است. از تصانیف متعدد حضرت مجدد مکتوبات وی معروف است. سال وفات وی ۱۰۳۴ ق - ۱۶۲۴ م و آرامگاه اودر سرهند است - رود کوثر: ۲۲۲ به بعد - مجله گوهر: ۲، ۲: ۱۸۶ - ۱۹۴.

کار است نه به فص، فتوحات مدنیّه از فتوحات مکیّه مستغنی ساخته است.^۱

باوجود این همه شیخ احمد سرهندی، به قول خواجه هاشم کشمی "شیخ محی الدین ابن العربی را بس بزرگ می دانستند و نیک یاد می کردند".^۲ همین طور شیخ علا الدوله سمنانی در حواشی فتوحات به وی ایها الصدیق و ایها الولی و ایها العارف الحقانی خطاب کرده، اما در آنکه حق را وجود مطلق گفته بروی برآشفته و درمیان او و شیخ عبدالرزاق کاشانی - از پیروان ابن عربی - در این باب مکتوبات رد و بدل شده است که مشهور است.^۳

دسته ای از مشایخ و بزرگان از عقاید ابن عربی پیروی کرده اند و مکتب عرفانی او را گسترش داده اند، چنانکه همه شارحان نامدار ابن عربی از شاگردان مکتب او به شمار می روند، ولی از تمام پیروان و شاگردان وی نام و مقام شیخ صدر الدین قونیوی بالاتر است و بعد شیخ عراقی که به یک واسطه به ابن عربی می پیوندد و مانند پلی واقع می شود برای شناساندن معتقدات و نظریات ابن عربی در مشرق زمین، معروف است. صاحب تذکره میخانه درباره شیخ نوشته است: "آن گوهر معدن تحقیق و آن لؤلؤ لجه تصدیق عارفی فاضل و عاشقی کامل است. اکثر ارباب طریقت آن کاشف اسرار حقیقت را جوش خم میخانه عشق گفته اند و قرینه حضرت شیخ محی الدین شیخ اکبر ابن عربی خوانده اند".^۴

در مذهب عشق و حب جمال، میان شیخ ابن عربی و شیخ یک نوع شباهتها و نزدیکی های یافت می شود. می گویند ابن عربی چون در سال ۵۹۸ هـ - ۱۲۰۲ م نخستین بار برای حج و زیارت خانه کعبه به مکه معظمه رسید. علاوه بر اینکه در آنجا تألیف کتاب بزرگ خود فتوحات مکیّه را آغاز فرمود، بایک دختر جوان سال و صاحب جمال ایرانی نژاد - مقیم مکه ملاقات کرد و عاشق او شد، و دیوان ترجمان الاشواق را در شور و عشق این دختر سروده. در فصوص الحکم نیز ابن عربی می گوید: "خداوند هرگز به طور غیر مادی دیده نمی شود و تجلی او در زن از همه کاملتر است". در پر تو این گفتار ترجمه اییاتی از ترجمان الاشواق ملاحظه شود:

از آنگاه که نگاه به او افتاد،

بنده آن نگاه گشتم.

شب را در افسون عشق او به سر آوردم،

تا دامن فلک روشن گشت، در بیهودی بودم.^۵

۱ - مکتوبات امام ربانی ج ۱، ۲: ۱۰۸.

۲ - رود کوثر: ۲۲۴.

۳ - ریاض العارفین: ۲۰۷.

۴ - میخانه: ۲۷.

۵ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۲۸ - ارزش میراث صوفیه: ۱۳۶ - ۱۳۷.

۶ - دمشق در عصر ممالیک: ۱۵۶.

از طرف دیگر، عقیده عشق ابن عربی به صراحت تام بیان شده که می گوید: "من پیرو دین عشقم، راهی که ناقه عشق برود، همان دین منست و ایمان من"^۱.

و مذهب عشق و جمال پرستی شیخ که محتاج به توضیح نیست عاشقی صادق و عارفی عاشق پیشه بود. عشقش بر عقلش غالب بود. هر جا می رفت و خو برو پسری می دید، عاشق او می شد.

از نظر ارتباط فکری باید گفت که شیخ کاملاً پیرو شیخ اکبر محی الدین ابن عربی است، قایل سر سخت به وحدت وجود است و تمام آثار او گواه و شاهد این دعویست.

شیخ صدر الدین قونیوی^۲

شیخ صدر الدین قونیوی از بزرگان علماء تصوف و برجسته ترین شاگردان شیخ محی الدین ابن عربی است. کنیت وی ابو المعالی است و نام و نسب کامل او صدر الدین محمد بن اسحاق بن محمد بن یوسف بن علی قونیوی است^۳. در الوافی بالوفیات^۴ محمد بن اسحاق بن یوسف ثبت شده که به احتمال قوی مورد تحریف قرار گرفته است. ولادت شیخ صدر الدین در حدود سال ۶۱۲ ق - ۱۲۱۵ م اتفاق افتاده است. پدر وی شیخ مجد الدین اسحاق از عالمان و معتقدان ابن عربی بود و در زمان خویش مقام بزرگی داشت، سلطان عز الدین کیکاوس (۶۰۷ - ۶۱۶ ق / ۱۲۱۰ - ۱۲۱۹ م) او را در سال ۶۰۸ ق - ۱۲۱۱ م به عنوان رسالت نزد خلیفه عباسی الناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ ق / ۱۱۸۰ - ۱۲۲۵ م) به بغداد فرستاد و خلیفه نیز احترام زیادی به او گذاشت و مقدم وی را گرامی شمرد.

بعد از وفات شیخ مجد الدین اسحاق، مادر صدر الدین قونیوی را، شیخ محی الدین بن عربی در حباله نکاح آورد و شیخ صدر الدین را تربیت می فرمود. طبق روایت مناقب ابن عربی^۵ این رشته

۱ - عرفاء اسلام (انگلیسی): ۱۰۵ - الصوفیه فی الاسلام ترجمه شریب: ۱۰۲ - زهد و تصوف در اسلام: ۱۰۳ - سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام: ۱۵۸ - اردو دائرة معارف اسلامیة ۱: ۶۱۱.

۲ - برای شرح حال شیخ صدر الدین قونیوی رک:

الوافی بالوفیات ۲: ۲۰۰ - مسامره الاخبار: ۹۰ - ۹۱ - نفحات الانس: ۵۵۵ - ۵۵۷ - حبيب السیر ۳: ۱۱۶ - مجالس المومنین ۲: ۶۹ - سفینه الاولیاء: ۶۷ - ریاض العارفین: ۱۵۴ - ۱۵۵ - خزنة الاصفیاء ۱: ۱۱۲ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۷ - ۳۶۲ - رساله زندگانی مولانا: ۱۱۸ - ۱۲۰.

۳ - ریاض العارفین: ۱۵۴.

۴ - الوافی بالوفیات ۲: ۲۰۰ - الاوامر العلائیه: ۱۵۷ که "اسحق بن یوسف بن علی" نوشته است.

۵ - مناقب اوحده الدین مقدمه فروزانفر: ۳۱ - الاوامر العلائیه: ۱۵۴ - ۱۶۰.

۶ - مناقب ابن عربی: ۲۳ - همان کتاب: ۳۵ و ۳۸ - نفحات الانس: ۵۵۶ و نیز مقایسه شود با مناقب اوحده الدین: ۸۴ که واقعه ازدواج را در مصر نشان داده است.

ازدواج در بلاد روم پیوند یافته و به ظاهر شیخ صدر الدین در همان دیار در آغاز عمر زیر تعلیم و تربیت ابن عربی در آمده است.

از مطالعه مناقب اوحد الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی معلوم می شود که شیخ صدرالدین قونیوی علاوه بر شاگردی ابن عربی در صحبت شیخ اوحد الدین کرمانی نیز نایل آمده است. در مناقب مؤخر الذکر نوشته است که: "حضرت شیخ رضی الله عنه در ملطیه بود و شیخ صدر الدین قدس الله سره هنوز در خدمت شیخ ملازم بود"^۱. در حکایت دیگری^۲ ذکر رفته است که زمانی در مصر مابین محی الدین ابن عربی و شیخ صدر الدین نارضایتی و کدورتی پدید آمد و ابن عربی او را از پیش خود راند. در همان ایام شیخ صدر الدین شنید که شیخ اوحد الدین کرمانی رسیده است، به خدمتش رفت و موجب رنجش و نارضایتی ابن عربی را گزارش داد. چون ابن عربی به خدمت شیخ اوحد الدین حضور یافت، شیخ اوحد الدین در اثناء گفتگو و کلام، در مناقب و مقامات شیخ صدر الدین سخن ها گفت و ابن عربی را راغب کرد و موجب رفع کدورت مابین آنها گشت. پس از روزی چند ابن عربی، شیخ صدر الدین را همراه خود در خدمت شیخ اوحد الدین برد و گفت: او را بامن چند نوع قربتی است، اول فرزندی و بعد از آن مریدی و بعد از آن شاگردی و مصاحب و موافقت چندین ساله. چنانکه همه این وظایف را به واجبی انعام داده، ظاهر او را به علوم و فضیلت آراسته، و باطن او را به ارشاد و هدایت مزین ساخته است و برای تکمیل مراحل دیگر سلوک و عرفان باری تعالی او را به خدمت شما سپرده است. شیخ اوحد الدین بنا به گفته ابن عربی، تربیت شیخ صدرالدین را به عهده گرفت و اتحاد و محبت و صداقت و عشق ما بین آنها به حدی می رسد که باری در دمشق می باشند، و باز عزم سفر حجاز می کنند و بر سربیک اشتر سوار می شوند و باهم به صحبت می پردازند و شیخ اوحد الدین او را عظیم، محترم و مکرم می دارد. شیخ صدر الدین نیز همواره افتخار و مباهات از خدمت شیخ کردی و به شرف حضور دریافت خدمت شیخ مفتخر بودی و گفتی آنچه ما را حاصل است همگی بیعن همت و ضمن برکت و نظر عالی آن بزرگ است و همیشه فرمودی که شیر از پستان دو مادر مزیده ام، مراد حضرت شیخ محی الدین و حضرت شیخ اوحد الدین است"^۳. همچنین به قول صاحب مناقب^۴ شیخ صدر الدین در شهر حلب، با شیخ اوحد الدین و شیخ سعد الدین حموی معاشرت داشته است و بیشک شیخ سعد الدین حموی از اصحاب وی بوده

۱ - مناقب اوحد الدین : ۲۷۲.

۲ - مناقب اوحد الدین : ۲۷.

۳ - مناقب اوحد الدین : ۸۷، البته ناگفته نماند، به موجب سندی که حسین کربلائی نقل می کند شیخ صدر الدین قونیوی وصیت کرده بود که خرقه شیخ ابن عربی را پس از مرگ، به هنگام دفن در او پوشانند و سجاده اوحد الدین را فرش قبرش بسازند. روضات الجنان ۱ : ۶۱ - مناقب اوحد الدین مقدمه فروزانفر: ۳۲.

۴ - مناقب اوحد الدین : ۹۸.

است.^۱

بعد از سیر آفاق و انفس و مصاحبت و مجالست با بزرگان مختلف و اکتساب فیض از محضر آنها و تکمیل مراحل تصوف و عرفان در مراکز تمدن اسلامی و لبس خرقة از دست شیخ محی الدین ابن عربی، شیخ صدر الدین قونیوی در قونیه برگشت و آنجا بساط ارشاد و هدایت چید و در سال ۶۷۳ق - ۱۲۷۴م درگذشت.

در قونیه میان شیخ صدر الدین و مولانا جلال الدین رومی کمال اتحاد و اخلاص و محبت و صحبت بوده است و مولانا در نمازهای یومیه به وی اقتدا می کرد. چون مولانا پیش از وی وفات یافته، وصیت نماز جنازه خود به او کرده بود.^۲ بنا به گفتار جامی در نفحات الانس مولانا با آن جلالت قدر که در آن زمان به قرب شش هزار خانه مرید او بودند در قونیه به مجلس صدر الدین می رفت و به جای وی بر سجاده قرار نمی گرفت و با وی مؤدبانه گفتگو می کرد.^۳ و خواجه نصیر الدین طوسی (م. ۶۷۲ق - ۱۲۷۳م) - فیلسوف و حجت الحق عصر - با وی مذاکرات داشته است. از همچنین روابط دوستانه بزرگان معاصر با صدر الدین مقام و مرتبه بلند و بالای وی روشن می شود.

شیخ صدر الدین قونیوی از همه کس بهتر به مشرب ابن عربی در مسایل عرفان خاصه وحدت وجود آشنایی بهم رسانیده بود و در حقیقت او طریقه استاد خود را به وجهی که مطابق شریعت باشد تقریر کرد و در میان عرفا و مسلمین مشهور و معروف گردانید. وی در قونیه زاویه و حوزه درسی داشت و جامع بوده است میان جمیع علوم ظاهری و باطنی و نقلی و عقلی و شیخ قطب الدین علامه شیرازی (م. ۷۱۰ق - ۱۳۱۰م) در حدیث شاگرد وی است. علاوه بر آن شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ایکی و شیخ عراقی و شیخ سعید الدین فرغانی و جمعی دیگر از اکابر به صحبت و همنشینی او نایل آمده و در حجر تربیت وی بوده اند و اصول تصوف را از وی فرا گرفته اند.^۴

شیخ صدر الدین شارح و نقاد کلام استاد و مراد خود شیخ محی الدین است و تصانیف بسیار در تصوف و عرفان و تفسیر و حدیث دارد که معروف ترین آنها طبق گفتار نفیسی بدین گونه است ه.

۱ - اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن یا فی کشف بعض اسرار القرآن

۲ - تأویل السورة المباركة الفاتحة.

۳ - جامع الاصول در حدیث

۱ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۹.

۲ - مناقب العارفین ۲: ۵۹۳ - نفحات الانس: ۵۵۷.

۳ - نفحات الانس: ۵۵۷ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۸.

۴ - نفحات الانس: ۵۵۵ - ۵۵۶ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۹ - رساله زندگانی مولانا: ۱۱۸ - ۱۱۹.

۵ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۲۷.

- ۴ - دعاء التوحید
- ۵ - الرسالة المرشديه فی احکام صفات الالهيه
- ۶ - الرسالة المفصحه عن منتهی الافکار و سبب اختلاف الامم
- ۷ - الرسالة الهاديه
- ۸ - شرح اسماء الله الحسنی
- ۹ - شرح الاحادیث الاربعینیه
- ۱۰ - شرح حدیث
- ۱۱ - شعب الامام
- ۱۲ - فکوک فی مستندات حکم النصوص
- ۱۳ - کتاب الفصوص
- ۱۴ - کشف استار جوهر الحکم المستخرجة الموروثة من جوامع الکلم در شرح حدیث الاربعین
- ۱۵ - کشف السر
- ۱۶ - لطایف الاعلام فی اشارات اهل الالهام
- ۱۷ - مراتب التقوی
- ۱۸ - مفتاح الغیب
- ۱۹ - النصوص فی بحر التحقيق و جواهر الفصوص
- ۲۰ - النفحات الالهية القدسيه
- ۲۱ - النفحات الربانيه یا النفحات الرحمانيه و ثمرات التجليات الاختصاصيه
- ۲۲ - نفثه المصدور و تحفة المشکور.
- تمام این کتاب ها به زبان عربی است و فقط یک تألیف به نام
- ۲۳ - تبصره المبتدی و تذکره المتهی ، به فارسی از وی مانده است.

این رباعی نیز منسوب به وی است.

آن نیست ره وصل که انگاشته ایم وان نیست جهان جان که پنداشته ایم
آن چشمه که خضر خورده زو آب حیات درخانه ماست لیک انباشته ایم

جمالی دهلوی در سیر العارفين واقعه را به این طرز شرح داده است: "ایامی که شیخ فخر الدین در قونیہ آمد اول به صحبت شیخ نور الدین جندی رسید که او نیز از مریدان کبار شیخ محی الدین

ابن عربی بوده و به اتفاق او حضرت شیخ صدر الدین قونیوی را دریافت و نسخه فصوص از صحبت ایشان مطالعه نموده چنانچه در فصوص بیست و هشت فصل است او در لمعات بیست و هشت لمعه نبشته^۱.

شیخ نور الدین جندی غالباً به اشتباه کاتب نسخه به شیخ مؤید الدین جندی مبدل شده است و شیخ مؤید الدین جندی بعضی مصنفات شیخ محی الدین ابن عربی همچون فصوص الحکم و مواقع النجوم را شرح کرده است ولی مرید مستقیم او نبوده، بلکه از مریدان و شاگردان شیخ صدر الدین قونیوی بوده است. بعید نیست که عراقی به وسیله او در خدمت شیخ صدر الدین رسیده باشد. البته به روایتی "شیخ صدر الدین را محبتی و اعتقادی عظیم در حق شیخ فخر الدین بود و هرروز زیادت می شد"^۲.

در ضمن ارتباط افکار شیخ و شیخ صدر الدین همین بس است که هر دو بزرگوار مبلغ مسلک وحدت وجود ابن عربی بودند. شیخ صدر الدین عقاید و آراء شیخ اکبر را به صورت تألیفات عربی شرح و تفسیر می نمود و شیخ عراقی افکار و عقاید وی را به زبان فارسی انتشار می داد و مکتب عرفانی او را بسط و توسعه می بخشید.

یاران و همدرسان عراقی

شیخ در قونیه در مدرسه و زاویه شیخ صدر الدین کسان زیادی را باید دیده و با آنها رشته دوستی و همنشینی داشته باشد، ولی از مآخذ و مدارک معتبر، جز اسامی چند تن که در خدمت شیخ صدر الدین قونیوی بسر می بردند و از شاگردان معروف او در تصوف به شمار می رفتند، و با عراقی هم صحبت و همدوره اند، اطلاع زیادی در دست نیست.

بنابه روایت افلاکی، شیخ مؤید الدین جندی^۳ گفت که شیخ صدر الدین قونیوی، روزی با خواص یاران و جمعی از صوفیان مثل شیخ شمس الدین ایکی^۴ و شیخ شرف الدین موصلی و شیخ

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب : ۱۵ - و نیز باید تذکر داد که فصوص الحکم شیخ ابن عربی بدون هیچ شک و شبه در بیست و هفت فصل نگارش یافته است. ملاحظه شود: فصوص الحکم ابن عربی، ابو العلا عقیفی، بیروت ۱۳۶۵ق.

۲ - کلیات عراقی مقدمه : ۵۵ - عشاقنامه، سوانح عمری : ۱۴.

۳ - نفحات الانس : ۵۵۸ - ۵۵۹.

شیخ مؤید الدین بن محمود بن صاعد الصوفی الحاتمی الجندی، از شاگردان صدر الدین قونیوی و از شارحان معروف فصوص الحکم ابن عربی است که در سال ۶۹۰ق - ۱۲۹۰م (مطابق مناقب العارفین ۱ : ۳۵۹) یا ۷۰۰ق - ۱۳۰۰م (طبق نامه مینوی : ۴۹۶) فوت کرده است.

۴ - شیخ شمس الدین ایکی از اصحاب شیخ صدر الدین قونیوی و شیخ الشیوخ وقت خود بوده است. نفحات الانس : ۵۴۲.

سعید فرغانی^۱ و شیخ عراقی و نصیر الدین قونیوی نشسته بودند. حکایت سیرت و سریرت مولانا جلال الدین رومی بیان آمد. شیخ به صدق تمام و ایقان کلی از روی ذوق و حال فرمود که "اگر بایزید و جنید در این عهد بودند، غاشیه این مرد مردانه را برگرفتندی، و منت بر جان خود نهاندی، همچنان خوان سالار فقر محمدی اوست، مابه طفیل او ذوق می کنیم و همگی ذوق و شوق ما از قدم مبارک اوست". همه درویشان و شاگردان شیخ انصاف داده به بیان وی آفرین کردند.^۲

"در تاریخ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار^۳ شیخی به نام "حمید" هم از معتقدان شیخ صدرالدین قونیوی بر شمرده شده و در ردیف شیخ سعید فرغانی و شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی اسم وی یاد شده، ممکن است شیخ حمید با عراقی هم صحبت بوده باشد.

در مجالس العشاق در ترجمه^۴ حال شیخ اوحدی مراغه ای نگاشته شده است: "در آن زمان هجده کس از اولیاء در مجلس درس حضرت شیخ صدرالدین قونیوی فصوص الحکم می خواندند مثل شیخ عراقی و امیر حسینی و شیخ سعید فرغانی و شیخ اوحدی یکی از آن هجده است"^۵. درباره امیر حسینی و اوحدی مراغه ای در زمینه مرید و شاگرد بودن شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و شیخ اوحالدین کرمانی و همدوره بودن با شیخ، از قول دولت شاه در همین فصل تحت عنوان "عراقی و سهروردیان بغداد" بحث رفته و واقعه را مجعول و بی بنیاد ذکر شده است. بنابر این همدوره بودن اینها در خدمت صدرالدین قونیوی نیز درست به نظر نمی رسد و جز مجالس العشاق هیچ مرجع و مدرک دیگری در دست نیست.

بهر حال از تمام یاران و همدرسان خویش در اقامت قونیه، ارتباط شیخ عراقی با مؤید الدین جندی محکم تر به نظر می آید، یکی به روایت درست یا نادرست سیر العارفین که شیخ مؤید الدین عراقی را به خدمت شیخ صدرالدین قونیوی رسانده و دیگری، به شهادت موثق که شیخ عراقی دویست از آن شیخ مؤید الدین جندی را در کتاب لمعات خویش نقل کرده است، مانند:

فالبحر بحر علی ماکان فی قدم ان الحوادث امواج وانهار
لا یعجبک اشکال تشاکلها عن تشکل فیها فیهی استاره

۱ - نفحات الانس : ۵۵۹ - ۵۶۲.

شیخ سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی در تصوف شاگرد صدر الدین قونیوی است و خرقه ارادت از دست شیخ نجیب الدین علی بن یزغش شیرازی سهروردی پوشیده است. اولین شارح کتاب فصوص الحکم ابن عربی شیخ سعید فرغانی است. همچنین اولین شارح قصیده تائیه ابن فارض مصری هم اوست. (نامه مینوی : ۴۹۵).

۲ - مناقب العارفین ۱ : ۳۶۰ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۰۸.

۳ - مسامرة الاخبار : ۹۱ - اخبار سلاجقه روم : ۴۱۹ - کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران ۲ : ۴۴.

۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۷۱.

۵ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۸۰ - نفحات الانس : ۵۵۹.

د- عراقی و مشایخ سلسله طریقت مولوی

شیخ از مشایخ سلسله مولویه باسر سلسله آن مولانا جلال الدین رومی، بدون شك روابط داشته است. علاوه بر آن در دوران سکونت در روم، با اصحاب خاص دیگر مولانا هم ممکن است دیدار کرده باشد که به گفته صاحب مناقب العارفين "مقبول کمال الاحرار شیخ محمود نجار رحمۃ الله روایت کرد که روزی در مدرسه مبارک سماع عظیم بود و خدمت شیخ عراقی که از عارفان زمان بود در آن ساعت حالتی کرده، خرقة و تخفیفه اش افتاده می گشت و بانگهای زد، همانا که حضرت مولانا در گوشه دیگر سماع می کرد و خدمت مولانا اکمل الدین طیب با جمیع اکابر و علما نگاهداشت می کردند".^۱

و به روایت دیگر همان کتاب شیخ در تعزیت مولانا حضور داشت، در آن موقع عراقی حتماً باید با برخی از یاران مولانا برخورد کرده باشد که نوشته است: "همچنان روز زیارت کمال الدین امیر محفل بر سر راه ایستاده القاب هریکی را می گفت و دعای می کرد، همانا که چون خدمت شیخ صدرالدین رسید خطاب کرد که بسم الله ملک المحققین، شیخ الاسلام فی العالمین و دعای گفت. شیخ فرمود: شیخ الاسلام در عالم یکی بود او نیز رفت،... همانا که فخرالدین عراقی بیرون آمد و روانه شد و جمعیت آن جماعت اندک اندک متفرق گشت و بساط نشاط رابه کلی نور دیدند".^۲

از این روایات پیداست که در مجالس سماع مولانا و در مجلس ترحیم وی کسان زیادی شرکت کرده اند و شاید شیخ عراقی با بعضی از آنها آمیزش داشته است، لیکن غیر از اسامی مذکور، از هم مجلسان و هم نشینان دیگر عراقی اطلاعی به دست نیامد. البته به قول بعضی از مؤلفان و ارباب سیر شیخ باشمس الدین تبریزی ملاقات داشته است. در زیر ارتباط عراقی را با مولانا جلال الدین و شمس الدین تبریزی مورد بررسی قرار می دهیم.

مولانا جلال الدین رومی^۳

مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی سر حلقه متصوفه ایران و فروزنده ترین ستاره آسمان

۱ - مناقب العارفين ۱: ۳۹۹.

۲ - مناقب العارفين ۲: ۵۹۴.

۳ - برای تفصیل شرح حال مولانا جلال الدین رومی رک:

مثنوی ولدی - مناقب العارفين، فصل سوم رساله فریدون بن احمد سپهسالار - تاریخ گزیده ۱: ۷۹۱ - نفحات الانس ۴۵۹: - ۴۶۴ - تذکره دولت شاه: ۲۱۳ - ۲۲۳ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۱۰۸ - ۱۱۰ - مجالس المومنین ۲: ۱۰۹ - ۱۱۵ - سفینه الاولیاء: ۱۰۸ - ۱۰۹ - ریاض السیاحه: ۱۹۴ - ۲۱۵ - ریاض العارفين: ۷۹ - طریاق الحقایق ۲: - ۳۱۳ - خزینة الاصفیاء: ۲۷۶ - ۲۷۸ - تجلیات عرفان: ۲۹ - ۵۳ - باکاروان حله: ۲۰۵ - ۲۳۸.

عرفان اسلام قرن هفتم هجری قمری است. وی به القاب گوناگون از قبیل "مولانا" و "مولوی" و "رومی" و "ملای روم" و "خداوندگار" معروف است. فرزند سلطان العلماء بهاءالدین محمد معروف به بهاء ولد بلخی است که در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ ق - ۱۲۰۷ م در بلخ - از مراکز مهم فرهنگ اسلامی و ایرانی - ولادت یافت. پدرش بهاء ولد که در آن شهرواعظ و مفتی بود به سبب رنجش از سلطان خوارزمشاه (۵۹۶ - ۶۱۷ ق / ۱۱۹۹ - ۱۲۲۰ م) هنگامیکه مولانا کودکی خرد سال بود از بلخ بیرون آمد و به قصد زیارت مکه معظمه از راه نیشابور و بغداد مسافرت گزید. گفته اند که چون بهاءالدین ولد در نیشابور به دیدار شیخ فریدالدین عطار نایل آمده، عطار سفارش تربیت مولانا به وی کرده و نسخه ای از مثنوی اسرار نامه را به او اهداء نموده و به پدرش فرموده: "زود باشد که این پسر تو آتش درسوختگان عالم زند".^۱

مولانا بهاء ولد در بازگشت از مکه همراه خانواده اش، چندی در سوریه گذرانید، سپس رخت به آسیای صغیر کشید و مدتی در شهرهای مختلف روم بسربرد. در آخر به خواهش سلطان سلجوقی روم علاء الدین کیقباد (۶۱۶ - ۶۳۴ ق / ۱۲۱۹ - ۱۲۳۶ م)، در شهر قونیه اقامت گزید و همانجا در سال ۶۲۸ ق - ۱۲۳۱ م درگذشت.^۲

هنگام وفات پدر، مولانا بیست و چهار ساله بود و مراحل تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت در نزد والد بزرگوار طی کرده بود چنانکه در جانشینی وی به وعظ و فتوی پرداخت، بعد از آن سید برهان الدین محقق ترمذی - که از شاگردان سابق بهاء ولد و در سلك اولیای طریقت مقامی خاص داشت - از خراسان به قونیه آمد و مولانا را تحت تربیت و ارشاد خویش گرفت و مدتی او را به حلب و دمشق فرستاد.^۳ و اندک اندک با معارف صوفیه آشنایی تمام داد و داخل رشته طریقت کرد. به اینطریق مولانا مدت نه سال در خدمت سید برهان الدین محقق گذرانید. سید برهان الدین در سال ۶۳۸ ق - ۱۲۴۰ م در قونیه وفات یافت و همانجا مدفون گشت.

بعد از وفات سید برهان الدین مولانا، بدون اینکه در ظاهر شیخ و پیشوایی داشته باشد، همچنان موافق آداب طریقت به کار عبادت و ریاضت مشغول شد که مریدان بروی جوشیدند و حوزه وعظ و تدریس او رونق گرفت. در آن وقت مولوی در حدود چهل سالگی مردی به تمام معنی عالم عارف و جامع شریعت و - طریقت بود که ناگهان دیدار و ملاقات مولانا شمس الدین محمد

۱ - تذکره دولت شاه: ۲۱۴ - ریاض العارفین: ۷۹.

۲ - مناقب العارفین: ۱: ۳۲.

۳ - طبق روایت رساله فریدون سپهسالار: ۲۴ - ۲۵، مولانا در اقامت خویش در دمشق با مشایخ بزرگ زمان مصاحب بوده، چنانکه می نویسد: "دیگر وقتی که خداوندگار ما در محروسه دمشق بود، چند مدت با ملک العارفین موحد مدقق کامل مکمل صاحب الحال والقال شیخ محی الدین عربی، و سید المشایخ و المحققین الشیخ سعد الدین حموی و سید المشایخ شیخ عثمان الرومی، و موحد و مدقق عارف کامل فقیر ربانی شیخ اوحید الدین الکرمانی، و ملک المشایخ والمحدثین شیخ صدر الدین القونوی صحبت فرموده اند".

تبریزی در سال ۶۴۲ ق - ۱۲۴۴ م رخ داد. آمیزش شمس الدین تبریزی احوال مولانا را به کلی دگرگون ساخت و فصلی تازه در زندگانی او به وجود آورد که با احوال سابقش سرتاپا متمایز بود. شمس الدین تبریزی چنان درون مولانا اثر نمود که او را از حالت زهد و خلوت و رهبری شریعت و طریقت برون آورده، به عاشقی دلباخته و شیدا و شاعری ترانه گوی و سماع جوی مبدل ساخت.^۱ مدت صحبت ایشان که يك چند با جدائی هم همراه بود بیش از سه چهار سال طول نکشید، در سنه ۶۴۵ ق - ۱۲۴۷ م شمس تبریزی ناگهان غیبت کرد و دیگر هیچ نشانی از وی به دست نیامد.

باری غیبت ناگهانی شمس، مولانا را بیش از پیش به دنیای عشق و هیجان کشانید، کار او به شوریدگی و آشفته‌گی حال انجامید و مدت هفت سال در این حال می سوخت و می ساخت و غزلهای دیوان شمس یادگار این شور و هیجان روحانی اوست. در سال ۶۵۲ ق - ۱۲۵۳ م یکی از مردان عارف صاحب‌دل و مرید عامی ساده ای به نام شیخ صلاح الدین زرکوب که صحبت شمس الدین را درک کرده بود، چنان با گرمی لطف و محبت به وی پیوست که تا حدی موجب آرامش و تسلی خاطر او گردید. مصاحبت و مجالست شیخ صلاح الدین با مولانا مدت ده سال طول کشید و در ۶۶۲ ق - ۱۲۶۴ م او نیز وفات یافت.^۲

پس از او حسام الدین حسن چلبی (م. ۶۸۳ ق - ۱۲۸۳ م) - يك اخي زاده کرد نژاد ارومیه - که پدرانش از فتیان و جوانمردان نامدار ولایت بودند و او از ارباب طریقت مولانا شده بود، تا پایان عمر مولانا مصاحب و محبوب او بود.^۳ مدت هم‌نشینی و همدمی او نیز با مولانا ده سال از ۶۶۲ تا ۶۷۲ ق / ۱۲۶۳ تا ۱۲۷۳ م - سال وفات مولانا - طول کشید.

به وجود آمدن مثنوی معنوی و کلام آسمانی و شاهکار جاودانی، یادگار همان روزگار صحبت و دوستی مولانا با حسام الدین چلبی است و شروع مثنوی در همان سال اول صحبت یعنی ۶۶۲ ق - ۱۲۶۳ م اتفاق افتاده است. ذکر حسام الدین چلبی در مثنوی بسیار آمده، چنانکه مولانا مثنوی را به تعبیر شاعرانه "حسامی نامه" گفته است.^۴

آثار عرفانی مولانا شامل نظم و نثر است و همچنانکه مثنوی معنوی به خواش و تقاضا و تشویق حسام الدین چلبی به وجود آمده، دیوان شمس تبریزی به یاد مولانا شمس الدین تبریزی سروده شده و مقداری از غزلیات به نام صلاح الدین زرکوب نیز گفته است. از این امر پیداست، مولانا تاجه حدی به مصاحبان و مریدان خودش ارادت داشته که به واسطه عشق و عقیدت، آثار خویش را هم به

۱ - تفسیر مثنوی مولوی، همائی: ۵۶ - ۵۷.

۲ - همان: ۵۸.

۳ - باکاروان حله: ۲۱۲.

۴ - تفسیر مثنوی مولوی، همائی: ۵۹.

۵ - رساله زندگانی مولانا فصل نهم - سوانح مولوی، شبلی: ۳۶ - ۸۴.

نام آنها منسوب کرده است. از آثار منظوم مولانا علاوه بر مثنوی و غزلیات، مقداری رباعیات نغز نیز در دست است.

اما آثار منشور مولانا عبارتست از فیه مافیه و مکاتیب و مجالس سبعة. فیه مافیه مجموعه تفریرات مولانا است که در مجالس خود بیان فرموده و پسر او بهاء الدین معروف به سلطان ولد (م. ۷۱۲ ق - ۱۳۱۲ م) یکاکی دیگر از اصحاب وی یاد داشت کرده، بدین صورت در آورده است. مکاتیب که دست کم بیشتر آنها به خط خود مولانا است و همه آنها دارای مطالب عرفانی نیست بلکه غالباً حاوی مطالب خصوصی است که به سفارش مریدان در اوقات مختلف به بزرگان عهدنگارش یافته است. مجالس سبعة مجموعه مواعظ و مجالس مولانا است که به وجه اندرز و به طریق تذکیر بر سر منبر بیان فرموده است.

به این طریق مولانا جلال الدین تصوف اسلامی و شعر فارسی عرفانی را به اوج کمال رسانیده، سرانجام کار خانقاه راه پسر خود سلطان ولد و مریدانی دیگر وا گذاشت، در پنجم جمادی الآخر ۶۷۲ ق - ۱۲۷۳ م رخت هستی از جهان پستی بریست و در قبه خضرا در نزدیکی پدر در قونیه مدفون شد و به روایت افلاکی چنانکه اشارت رفت شیخ عراقی در آن زمان در قونیه بود.^۱

در مناسبات شیخ و مولانا جلال الدین رومی تردیدی نیست. شیخ فخرالدین عراقی، زمانیکه در آسیای صغیر بسر می برد بیشتر اوقات خود را در قونیه می گذرانید و با مولانا جلال الدین مولوی به رشته دوستی پیوسته شده بود. شمس الدین احمد افلاکی در مناقب العارفین سه بار به این نکته اشاره کرده است.^۲ همچنین به روایت سلم السموات نیز شیخ پس از زیارت مکه و مدینه "به جانب شام و روم افتاده و در قونیه روم با مولانا جلال الدین محمد رومی و شیخ صدرالدین قونیوی صحبت داشته است"^۳ چنانکه قبل از این هم گذشت، رشته دوستی و یگانگی مولانا با صدرالدین قونیوی - استاد عراقی - استوار بوده و این دو شیخ بزرگوار با یکدیگر آمیزش داشتند و در مجالس سماع امرا و بزرگان قونیه حضور بهم می رسانیدند و عراقی نیز در این مجالس و محافل شرکت می کرد.^۴ پاره ای از حکایتی از کتاب مناقب العارفین که در آن ذکر مشارکت عراقی و مولانا در یک محفل سماع رفته است - در آغاز همین مبحث آمده است.

بدیع الزمان فروزانفر در رابطه مولوی و عراقی سخن مهمی گفته است چنانکه در شرح بیت

۱ - مناقب العارفین ۲: ۵۹۴ - ۵۹۶.

۲ - همان ۱: ۳۶۰ و ۳۹۹ - ۴۰۰ و ۲: ۵۹۴ - ۵۹۶.

۳ - سلم السموات ۵: ۲۰ - ۲۱ - بزرگان و سخن سراپان همدان: ۷۱.

۴ - رسالة زندگانی مولانا: ۱۲۴ - مجلة وحید آباد ۱۳۵۰: ۱۱۶۸ که در آن دکتر حسن سادات ناصری تحت عنوان "ارتباط افکار خواجه و مولانا" شیخ عراقی و مولانا جلال الدین را مورد بررسی قرار داده است.

مثنوی معنوی:

“هرکسی از ظن خودش دیار من
از درون من نجات اسرار من”

می نویسد که اگر فرض کنیم شکایت مولانا درست است پس مولانا را مردم روزگار وی به خوبی نمی شناختند و یاران او نیز در شناخت درجه و مقام معنویش یکسان نبودند و هیچ کس حقیقت او را چون شمس الدین تبریزی و صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی که یاران گزین وی بودند، در نیافته بود و همین معنی را افلاکی از قول شیخ شاعر و صوفی معروف چنین نقل می کند: “پیوسته شیخ فخرالدین در سماع مدرسه حاضر شدی و دائماً از عظمت مولانا بازگفتی و آه ها زدی و گفتی که او را هیچ کسی کماینی ادراک نکرد، درین عالم غریب آمد و غریب رفت”^۱.

در ارتباط عقاید و افکار مولانا جلال الدین رومی و شیخ باید گفت که نزد هر دو عارف بزرگ تصوف و عرفان به شکل شور و جذبه های عشقی در آمده است. بنا بر این قطع نظر از اشتراك افکار دیگر، به عقیده “عشق” هر دو شیخ نگاهی می اندازیم. بدون شك عشق نقطه دایره سیر روحی هر دو شیخ است. در بیان اندیشه های عرفانی زبان مولانا و عراقی از شور و مستی و عشق الهی جوش می زند. از آن باده که آنها مست شده اند، بازهم می خواهند و هیچ وقت سیر نمی شوند. این موج گرم و سوزانی که در غزلیات مولانا و عراقی احساس می کنیم ناشی از اینست که در تن های آنان چیزی نامحسوس تر و غیر قابل لمس تر و قوی تر به کار افتاده است. عشق محور دایره پهناور است که دیوان شمس تبریزی و مثنوی مولوی از يك طرف و دیوان غزلیات و مثنوی عاشقانه و رساله لمعات عراقی از سوی دیگر در آن سرگردانند. صاحبان این آثار هرچه می گویند و بهرچه دست می زنند و به هرسو که می روند، در اطراف همین محور می گردند. چنانکه دیوان غزلیات عراقی محتوی همان مطالب عرفانی دیوان شمس تبریزی می باشد^۲. در ذیل بعضی نزدیکی های لفظی و معنوی اشعار آنها مذکور می افتد:

مولوی:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست^۳
عراقی:

يك لحظه دیدن رخ جانانم آرزوست يك دم وصال آن مه خوبانم آرزوست^۴

۱ - شرح مثنوی شریف ۱: ۱۲ - مناقب العارفین ۱: ۴۰۰ - یاد نامه مولوی: ۱۳ - ۱۴.

۲ - سیری در دیوان شمس: ۸۷.

۳ - کلیات شمس ۱: ۲۵۵.

۴ - کلیات عراقی: ۲۵۹.

مولوی:

آمد من بیدل و جان ای پسر رنگ من بین، رازبر خوان ای پسر^۱
عراقی:

سربسرا زلف جانی ای پسر خوشتر از جان چیست؟ آنی ای پسر^۲
مولوی:

باصد هزارستان آمد خیال یاری درپای اوبمیرا، هرجا بود نگاری^۳
عراقی:

تا چند عشق بازیم بر روی هرنگاری چون می شویم عاشق بر چهره توباری^۴
مولوی:

بیایا که شدم در غم تو سودائی در آدر آ که به جان آمدم ز تنهائی^۵
عراقی:

بیایا که بی تو بجان آمدم ز تنهائی نماند صبر و مرابیش ازین شکیبائی^۶
و نیز قابل مقایسه است:

پیش ازین کاند ر جهان باغ و می وانگور بود از شراب لایزالی جان مامخور بود^۷
عراقی:

هنوز باغ جهان را نبود نام و نشان که مست بودم از آن می که اوست جهان^۸
گذشته از این نزدیکی های فکری و شباهتهای لفظی در برخی از غزلیات مولوی و عراقی، در این تردیدی نیست که مثنوی مولانا جلال الدین دارای عظمت افکار است که در شعر عراقی نمی توان یافت. ولی با وجود آن از نظر شور و شوق و از نظریان نغز و خوش آهنگ عراقی نیز بی مانند است.

۱ - کلیات شمس ۳: ۱۲.

۲ - کلیات عراقی: ۲۰۹.

۳ - کلیات شمس ۶: ۲۱۱.

۴ - کلیات عراقی: ۲۷۷.

۵ - کلیات شمس ۶: ۲۹۵.

۶ - کلیات عراقی: ۲۹۵.

۷ - کلیات شمس ۲: ۱۱۲.

۸ - کلیات عراقی: ۸۹.

مولانا شمس الدین تبریزی^۱

مولانا شمس الدین محمد بن علی بن ملک داد تبریزی یکی از عرفای نامدار و شخصیت‌های بزرگ الهی قرن هفتم هجری قمری است. مولانا جلال الدین درالقاب وی چنین گفته است: "المولی الاعزالد اعی الی الخیر خلاصة الارواح سرالمشکوة والزجاجة والمصباح شمس الحق والدین نورالله فی الاولین والآخرین"^۲. دیگر به لقب "شمس پرند" و "زردوز"^۳ مشهور است.

دربارهٔ حسب و نسب شمس مابین تذکره نویسان اختلاف رای وجود دارد. بعضی او را از نژاد کیا بزرگ امید اسماعیلی دانسته اند. برخی او را پسر بزاز از شهر تبریز نوشته اند. در هر حال ظاهراً بزرگان خاندان وی اهل تبریز بودند، و او مدتی در تبریز به تعلیم و تربیت پرداخت. وقتی در علوم ظاهر مهارت یافت، ذوق سلوک و تصوف و عرفان دامنگیر او شد. در بدایت حال مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزی گشت.^۴ برخی گفته اند تربیت از شیخ رکن الدین سجاسی یافته که شیخ او حدالدین کرمانی نیز مرید وی است و به قول بعضی شاگرد بابا کمال جندی بوده است و می‌شاید که به صحبت هر سه رسیده و از همه تربیت گرفته و اکتساب فیض کرده باشد.^۵ ناگفته نگذاریم، شمس الدین تبریزی در مقالات از اغلب بزرگان و عرفای معاصر خود نام برده اما ذکری از شیخ رکن الدین سجاسی و بابا کمال جندی به میان نیاورده است.

پیش از آنکه شمس در افق قونیه و مجلس مولانا نورافشانی کند، در شهرها و کشورهای مختلف می‌گشت. اغلب در بغداد و حلب و شام و روم می‌زیست و به خدمت بزرگان زمان می‌رسید و گاهی مکتب داری می‌کرد. "منقولست که چون حضرت مولانا شمس به شهر ارزن الروم رسید به مکتب داری مشغول شد"^۸. زمانی شمس الدین در اثناء مسافرت به بغداد رسید و شیخ او حدالدین

۱ - برای شرح حال مولانا شمس الدین تبریزی رک:

مقالات شمس - مثنوی ولدی - مناقب العارفین، جلد دوم، فصل چهارم - نفحات الانس: ۴۶۴ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۹۹ - ۱۰۲ - سفینه الاولیاء: ۱۷۹ - ریاض السیاحه: ۸۴ - ۸۷ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۵ - خزینة الاصفیاء ۲: ۲۶۸.

۲ - مناقب العارفین ۲: ۶۳۰ - نفحات الانس: ۴۶۴ - مقالات شمس، مقدمه: ط.

۳ - مناقب العارفین ۲: ۶۱۵، رساله زندگانی مولانا: ۵۰ - باکاروان حله: ۲۱۰.

۴ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۵.

۵ - رساله زندگانی مولانا: ۴۹ - مجله آریانا، شماره ۵ و ۶، سال ۲۳: ۳۳۱ در مقاله ای به عنوان "مولانا بلخی و شمس تبریزی" که نویسنده اش می‌نویسد: "از مطالعه و بررسی اقوال پیشین بدین نتیجه می‌رسیم که شمس تبریزی و پدرش هندی الاصل بوده اند".

۶ - مناقب العارفین ۲: ۶۷۹ - و نیز مقایسه شود با: مقالات شمس: ۹۸.

۷ - نفحات الانس: ۴۶۴ - ۴۶۵ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۷.

۸ - مناقب العارفین ۲: ۶۹۳.

کرمانی را آنجا دریافت، پرسید که در چیستی؟ گفت: ماه را در آب طشت می بینم. فرمود: که اگر در گردن دنبال نداری چرا بر آسمانش نمی بینی^۱. مراد شیخ اوحدالدین آن بود که جمال مطلق را در مظهر انسانی لطیف می جوید و شمس تبریزی بروی آشکار کرد که اگر از غرض شهوانی عاری باشی همه عالم مظهر جمال کلی است و او را در همه جامی توان دید. وقتی دیگر شمس در شهر حلب بود و در حجره مدرسه به ریاضت می پرداخت و پیوسته نمد سیاه پوشیدی و پیران طریقت او را کامل تبریزی خواندندی^۲. همچنین نوشته اند که شمس تبریزی همیشه لباس قلندرانه می پوشید و کلاه مخصوص خویش بر سر داشت و بیشتر عمر خود را در سفر گذرانید و به سبب جهانگردی های بسیار "شمس پرنده" خوانده می شد.

داستان ملاقات و برخورد شمس با مولانا جلال الدین را اصحاب سیر به اختلاف نوشته اند. حاصل آنکه شمس یکبار در شهر دمشق - آنگاه که مولانا مشغول تحصیل بود - وی را ملاقات کرد، و پس از آن روز شنبه ۲۶ جمادی الآخر سنه ۶۴۲ ق - ۱۲۴۴ م در اثناء مسافرت به قونیه رسید^۳ و در خان شکرریزان فرود آمد. مولانا در آن زمان مشغول تدریس بود. شمس مولانا را چنان مجذوب خویش کرد که مولانا ترك تدریس کرد و به او پیوست. مولانا او را خضرو رهبر خویش تلقی کرد، و به خانه خودش برد و مدتی مصاحب بودند و مولانا از او به هیچ کس دیگر نمی پرداخت. این امر موجب نارضائی مریدان مولانا گشت. آنها شمس را آزار دادند، شمس از دست مردم بستوه آمده، از قونیه به دمشق رفت. مولانا نگران شد و پسرش سلطان ولد را به رسالت دنبال وی فرستاد. شمس رسالت سلطان ولد را پذیرفت و باز به قونیه آمد و مانند اینکه معشوق به عاشق رسید مولانا شاد گشت اما این تجدید صحبت طولی نکشید و شمس دوباره ناپدید شد و بنابه اغلب روایات این غیبت شمس در سال ۶۴۵ ق - ۱۲۴۷ م رخ داده - است^۴. بعدها شایعه ای پدید آمد که شمس در همین سال مرده یا کشته شده است. بعضی گفته اند که قبر مولانا شمس الدین در قونیه به جنب مولانا بهاء الدین ولد است. به روایتی در مدرسه مولانا، پهلوی بانی مدرسه امیر بدرالدین مدفون است. و به قول برخی غیر از چند قطره خون هیچ دیده نشد. در واقع از آن روز تا حالا نشانی از آن سلطان معنی پیدانیست^۵.

۱ - مناقب العارفين ۲: ۶۱۶ - عرفات العاشقین خطی ملک، ذیل عنوان "عرفه شیخ عراقی" که مولف آن واقعه مذکور را با تفاوت اندک میان شمس الدین تبریزی و فخر الدین عراقی رخ داده است.

۲ - رساله زندگانی مولانا: ۵۳.

۳ - مقالات شمس: ۸۴ - نفحات الانس: ۴۶۵.

۴ - مناقب العارفين ۲: ۶۸۶ - نفحات الانس: ۴۶۷ - مثنوی ولدی همائی: ۵۴.

۵ - مناقب العارفين ۲: ۷۰۰ - ۷۰۱ - نفحات الانس: ۴۶۷.

۶ - طرایق الحقایق ۲: ۳۱۷.

طبق روایت مناقب العارفين "شمس الدین مردی بود متاهل و منکوحه مولانا شمس الدین کیمیا خاتون زنی بود جمیله و عقیفه"^۱، لیکن از اولاد و اعقاب او هیچ اطلاعی در دست نیست. شمس الدین تبریزی تنها درویش عامی ژنده پوشی نبوده، بلکه مرد عالم و عارف و درس خوانده ای بوده و به قول افلاکی "در علم کیمیا نظیر خود نداشت"^۲. بنا به گفتار جلال الدین همائی شمس در شعرو ادبیات فارسی و عربی و فقه و حدیث و فلسفه و کلام و عرفان و تفسیر قرآن تسلط کافی داشت و دلیل روشن این امر مجموعه مقالات اوست که به صورت کتابی تدوین شده است.^۳ اما از عبارات و مطالب مقالات پیداست که این کتاب را شمس خود تألیف ننموده بلکه یادداشتهای روزانه مریدان است که در مجالس او با کمال بی ترتیبی فراهم نموده اند. دیگر از آثار شمس ده فصل از معارف و لطایف اقوال او را می توان اسم برد که افلاکی در مناقب العارفين نقل کرده است.^۴ و مثل این می ماند که این معارف شمس گویا مستخرج و مقتبس از همان مقالات اوست که چاپ شده است. علاوه بر آن منظومه ای به نام مرغوب القلوب ه مشتمل بر صد و پنجاه بیت به شمس تبریزی منسوب کرده اند که بی هیچ شبهتی از آن او نیست.

در مورد ملاقات شیخ با مولانا شمس الدین تبریزی درمباحث پیشین مانند ورود در تصوف (فصل دوم) و بابا کمال جندی و رکن الدین سجاسی (درهمین فصل)، تقریباً بررسی شده است، بنابراین تکرار نمی شود. فقط همین قدر می گوئیم که پیشتر از همه صاحب جواهر الاسرار مفسر مثنوی مولوی، عراقی و شمس تبریزی را از تربیت یافتگان بابا کمال جندی نوشته، و بعد کسانی دیگر از تذکره نویسان بدین قصه شاخ و برگهایی داده اند و بعضی به جای بابا کمال جندی اسم "رکن الدین سجاسی را" ثبت نمودند. گذشته از مآخذ دیگر میرزا فرصت شیرازی در آثار عجم ارتباط شیخ عراقی و شمس تبریزی را طور دیگر نشان داده است که در احوال عراقی ضبط می نماید" گویند با شمس الدین تبریزی در چله خانه ریاضات می کشیده اند." اما به طوریکه قبلاً هم تذکر داده شد، اگر عراقی قبل از سال ۶۴۱ ق - ۱۲۴۳ م در نواحی ایران یا عراق عجم مانده و یا باز آمده باشد، در آن صورت بعید نیست که در خانقاه بابا کمال جندی، شمس الدین تبریزی را دیده باشد. ولی در مآخذ قدیمی

۱ - مناقب العارفين ۲: ۶۴۱.

۲ - همان: ۶۲۶.

۳ - تفسیر مثنوی مولوی، همائی: ۵۶.

۴ - مناقب العارفين ۲: ۶۵۳ به بعد - اما بنا به گفتار بدیع الزمان فروزانفر در رساله زندگانی مولانا: ۹۱ "فصول ده گانه که افلاکی به شمس الدین نسبت می دهد نیز محتمل است که اقتباس و انتخابی از مقالات باشد، چه بعضی آن فصول از جهت لفظ و معنی شباهت کامل دارد..." البته برخی عبارات معارف شمس و مقالات شمس که به کلی دارای توافق نیست ممکن است این تفاوت به دست مرتب کنندگان و نساخان نسخه ها رخ داده باشد.

۵ - رساله زندگانی مولانا: ۹۱ - وحید آذر ۱۳۵۱: ۱۰۶۲.

۶ - آثار عجم: ۷۱.

تر مانند مقالات شمس تبریزی و مناقب العارفین افلاکی چنین چیزی دیده نمی‌شود. بنابراین احتمال دیدار عراقی و شمس تبریزی هست اما به طور قطع نمی‌توان گفت که به یکدیگر رسیده‌اند و باهم ریاضت‌ها کشیده‌اند.

گذشته از دیدار و صحبت اگر از نظر ارتباط فکری به شیخ و شمس الدین تبریزی نگاهی بیندازیم، تفاوت زیادی مابین عقاید عرفانی آنها به چشم می‌خورد. دلیل آن، واقعه ملاقات اوحدالدین کرمانی با شمس الدین تبریزی است^۱ که با وجود داشتن یک پیرمعنی شیخ رکن الدین سجاسی روش جداگانه‌ای در طریقت برگزیده‌اند و شمس تبریزی اصول جمال پرستی اوحدالدین کرمانی را مورد انتقاد قرار داده است از طرف دیگر شیخ در طریقه جمال پرستی و شاهد بازی، با اوحدالدین کرمانی دارای اشتراك عقیده است. بنابراین روشن است، از نظر روش عرفانی، شمس تبریزی با شیخ نیز توافق عقیده نداشته است.

برخی دیگر از اولیاء و علماء معاصر عراقی

گذشته از مشایخ صوفیه و عرفاء معاصر شیخ که زیرعنوان چهار سلسله تصوف آنها را مورد بررسی قرار داده شده، از مطالعه دیوان عراقی برمی‌آید که وی با "شیخ عزیزالدین محمدالحاجی" هم ارتباطی داشته و در مدح او قصیده‌ای سروده است :

اگر وقت سحر بادی زکوی یار در جنبد دل بیمار مشتاقان زهرسوزار در جنبد
ولی حق عزیزالدین محمد حاجی آن عاشق که گرد کعبه وحدت همه صد بار در جنبد^۲

همچنین در قصیده دیگری که در ستایش "شیخ حمیدالدین احمد الواعظ" سروده، اسم "کریم الدین" هم وارد است :

رو سحر خاك كف پای کریم الدین بوس
تا معطر شود آفاق ز تو هر سحری^۳

و نیز به روایت مقدمه دیوان عراقی، در اواخر روزگار سکونت وی در روم مولانا امین الدین

۱ - مناقب العارفین ۲: ۶۱۶ - مقالات شمس: ۳۴۷ - رساله زندگانی مولانا: ۵۳.

۲ - کلیات عراقی: ۶۹ - ۷۰.

۳ - همان: ۹۶.

حاجی^۱ صحبت اوراد رک کرده و کسب فیض کرده بود. ولی افسوس که غیر از کلیات شیخ درباره کسان نامبرده از کتب تواریخ و سیرت‌نامه حال هیچ اطلاعی به دست نگارنده نرسیده است.

در ارتباط شیخ با مولانا امین الدین حاجی چنان ذکر رفته است. زمانی که خواجه شمس الدین صاحب دیوان جوینی را برای ضبط اموال و املاک امیر معین الدین پروانه به روم فرستادند، مولانا شمس الدین العبیدی^۲ و مولانا همام الدین^۳ و امین الدین حاجی در صحبت خواجه بودند. چون این بزرگان نزدیک شهرتوقات رسیدند، بقیه بیرون شهر ماندند و مولانا امین الدین داخل شهر گردید و به وقت غروب آفتاب در خانقاه شیخ رسید. شیخ عراقی آن وقت به ادای نماز مغرب مشغول بود. مولانا امین الدین نیز نماز خواند. بعد از ادای نماز به یکدیگر سلام گفتند و احوال پرسیدند، یکدیگر را شناختند و نشستند و سخن در سیر و سلوک راندند. مولانا امین سه روز در خانقاه عراقی قرار گرفت. هر دو بزرگ از مصاحبت و مکالمت یکدیگر آسودند و از غم های جهان فانی فراغت یافتند. روز چهارم مولانا خانقاه عراقی را ترک گفت و به خدمت خواجه شمس الدین رفت و واقعه همنشینی و هم مجلسی عراقی را باز گفت که: "از مشرب او شربت‌ها چشیدم و سخن‌ها شنیدم که همه عمر از کس نشنیدم، اگر نه اشتیاق خواجه و یاران غالب شدی همه عمر در صحبت او بودمی و از او مفارقت نجستمی".^۴

۱ - در میخانه: ۴۲ "سلطان المحققین امین الحق والدین حامی مله قدس الله سرور و ههما" مرقوم است.

۲ - تاریخ و صاف: ۸۳ - حبیب السیر ۳: ۱۹۱ "شمس الدین عبیدی در سلک اعظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تألیف و بر صحایف روزگار می نگاشت، از مؤلفاتش متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است."

۳ - تاریخ و صاف، آیتی: ۸۳ - دیوان همام ترجمه حال: ۴۳ - ۴۵ که دکتر رشید عیوضی او را "همام تبریزی شاعر معروف" گردانیده است که ذکرش در فصل آخر خواهد آمد.

۴ - کلیات عراقی، مقدمه: ۵۹ - ۶۰ - عشاقنامه، سوانح عمری: ۲۰ - میخانه: ۴۱ - ۴۲.

فصل ششم

انعکاس نفوذ پیشوایان و صوفیان متقدم در آثار عراقی

تصوف، به عنوان راهی برای رسیدن به کمال معنوی و وصال حقیقی دارای جنبهٔ درونی و وحی اسلامی و الهام الهی است که در واقع قلب و حقیقت درونی یا باطنی آن به شمار می رود. هر چند نام "صوفی" و "تصوف" در دوره‌های متأخر پیدا شده، ولی حقیقت تصوف و اصول عقاید و روشهای آن به آغاز وحی می رسد و با ظاهر و باطن اسلام، به آن نحو که در قرآن کریم و احادیث شریف بیان شده و، با اصول عقاید اسلامی ارتباط بسیار محکم دارد. کسانی که در دنیای تصوف وارد می شوند و همچون سالک طریقت و طالب حقیقت زندگی می کنند، در نظر آنها نخستین و کاملترین متصوف و عارف پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) است و پس از وی حضرت علی بن ابی طالب (ع) عالترین نمایندهٔ باطن دین اسلام است.

تفاوتی که بین وحی اسلامی و تصوف و مسالک عرفانی پدید است اینکه شریعت وحی را به وجود پیامبر اسلام (ص) خاتمه یافته می شمارد و معتقد است که وحی به نام پیامبر خاتم ختم است، لیکن صوفیه چشمهٔ الهام و اشراق را منقطع نمی دانند و دلهای مستعد را که راه پر مخاوف عرفان نور دیده و تعلیم و تدبیر پیر کامل دیده از فیضان لطف حق و لمعان نورلایزال محروم نمی دانند.

در زمان حضرت پیغمبر (ص) که درهای آسمان هنوز باز بود، منبع وحی اجازه نمی داد که سنت دین اسلام به دو قسمت ظاهر و باطن یا شریعت و طریقت منقسم شود، گو اینکه جوهر هر دو از همان آغاز وجود داشته است، بدین طریق در طول مدت دو قرن اول اسلامی که سنت دینی بسیار نیرومند بود - طریقت خاصی از تصوف و عرفان پدیدار نشد. اما زهاد صدر اسلام و قراء قرآن و راویان حدیث که تعلیمات حضرت پیغمبر (ص) را برای نسلهای پس از اصحاب او زنده نگه می داشتند، بسیاری از ایشان از اولیاء الله به شمار می روند. تصوف به این ترتیب سیمای باطنی تعلیمات پیغمبر (ص) است که رفته رفته در قرنهای دوم و سوم شکل منظمی پیدا کرده و نام "تصوف" به خود گرفت که مقصود از آن همان تعلیمات باطنی اسلام است. تصوف در این دوران همچون عنصر مشخصی در اجتماع اسلامی آغاز به تجلی کرد و اصول عقاید و روشهای آن توسط دستگاه های طریقتی انتشار یافت که هر کدام از آنها را مرشدی اداره می کرد و غالباً به نام او نامیده می شد.

چنانکه از آن زمان تاکنون به همین نام شناخته می شود و ادامه دارد.^۱

عموم مشایخ صوفیه و عرفا و محققین علما متفقند براینکه سند خرقه جمیع سلاسل صوفیه منتهی می شود به خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی (ص) و سرور اولیاء حضرت علی مرتضی (ع)، به استثنای نقشبندیه که به خلیفه اول نیز خود را پیوسته می شمارند.^۲ در هر صورت تمام صوفیان و ارباب طریقت عشق و محبت به خاتم نبوت و شاه سالار ولایت را نشان داده اند.

شیخ نیز نسبت به حضرت پیغمبر (ص) عشق و علاقه فراوانی دارد. دریای عشق محمدی در جاننش جوش می زند. ایمانش بدو از روی تقلید و کورکورانه نیست. شیخ عراقی محمد (ص) را مظهر تام و تمام حق می داند و بدین جهت به او عشق می ورزد. در واقع هر کسی ذره ای معرفت دارد و از نسیم عشق بوئی به جاننش رسیده است، به زنجیر عشق محمدی گرفتار است. شیخ آنقدر شیفته پیغمبر بود، که زمانیکه به مدینه منوره رفت، هنگام زیارت روضه مطهره روی به خواجه کائنات (ص) نهاد و قصایدی چند منظوم ساخت.^۳ در دیباجه مثنوی عشاقنامه پاره ای از ابیات در نعت پیغمبر (ص) سرود و او را صوفی خواند.^۴ در آغاز لمعات جز اینکه صلوة و سلام بر او فرستاد، قطعه ای پر مغز و نغز در شان او گفت و به زبان خود او مقامات و مراتب عالیه وی را منعکس ساخت و در میان مطالب کتاب لمعات نیز جای جای از احادیث و اخبار استشهاد جست و عبارات را مزین نمود.

۱ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی): ۸۳ - ۸۵ و ترجمه احمد آرام: ۱۱۲ - ۱۱۵.

۲ - طرایق الحقایق ۲: ۳۵۴ - ۳۵۵ - تذکرة الاولیاء مقدمه دکتر استعلامی: ۳۸.

۳ - قصاید عراقی در شان حضرت پیغمبر (ص) با مطلع های زیر:

عاشقان چون بر در دل حلقه سودا زنند	آتش سودای جانان در دل شیدا زنند
راه باریکست و شب تاریک و مرکب لنگ و پیر	ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر
(همان: ۸۱)	
شهبازم و شکار جهان نیست در خورم	ناگه بود که از کف ایام بسریرم
(همان: ۸۶)	
قبله روی صوفیان بارگه صفای او	سرمه چشم قدسیان خاک در سرای او
(همان: ۹۱)	
ای رخت مجمع جمال شده	مطلع نور ذوالجلال شده
(همان: ۹۵)	

۴ - آربری عشاقنامه: ۳۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۰ - شیخ عراقی در نعت حضرت پیغمبر (ص) چنین می گوید:

... صوفی خانقان الرحمان عالم علم "علم القرآن" ...
 خواجه بارگاه کونین اوست سالک راه قباب قوسین اوست ...

۵ - آغاز قطعه به این نحو است: (کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۵)

گفتا: بصورت ارچه ز اولاد آدمم از روی مرتبت به همه حال برترم

شیخ اگرچه به خلفای راشدین ارادت داشته و آن‌ها را "مرشد دین"، خوانده است، ولی به احتمال بیشتر از دیگران تحت تأثیر حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و معتقد به مقام وی بوده است به دلایل زیر:

اولاً، از نظر احوال زندگانی. چنانکه به روایت جامع دیوان عراقی و نویسنده مقدمه آن، قریب به یک ماه پیشتر از ولادت عراقی پدرش امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) را به خواب دید که فرمود: "بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای، که جهانگیر خواهد بودن"^۲.

ثانیاً، از نظر آثار عرفانی. عراقی در رساله حمله که تفسیری است کوتاه و پر معنی، حضرت علی (ع) را به زبان حضرت پیغمبر (ص) مورد تعظیم و تکریم قرار داده است به این نحو: "تعریف خلق مر خلق را در خلق چیست؟ آنست که مصطفی (ص) می فرماید: "انا مدینه العلم و علی بابها"^۳، شعر:

در دو زخم از زلف تو در چنگ آید از حال بهشتیان مرا ننگ آید
و ربی تو به صحرای بهشتم خوانند صحرای بهشت (بر) دلم تنگ آید

مصطفی علیه السلام خلق است تعریف کرد که علی بود مر خلق را که صحابه بودند..."^۴. ثالثاً، از نظر انتساب طریقت. شیخ عراقی از لحاظ سلسله انتساب طریقت نیز به واسطه های گوناگون صوفیان، به علی (ع) می پیوندند و بعد از راه وی به پیغمبر اعظم (ص) منسلک می شوند. صرف نظر از پیشوایان دین و زهد اسلام که بعد از پیغمبر (ص) صحابه و ائمه و تابعین بودند، از قرن سوم به بعد چهره های نامداری در تصوف اسلامی پدیدار گشتند که کلمات فصیح و نافذ ایشان بر جای مانده و در روح صوفیان نسلهای پس از آن منعکس شده است چنانکه می بینیم، کلمات و سخنان و عقاید برخی از پیشروان تصوف، در آثار و تصانیف شیخ عراقی نیز انعکاس یافته است.

از دیدگاه عراقی پیشوایان و صوفیان متقدم را باید به سه دسته تقسیم کرد:
الف - پیشروان تصوف، که عراقی به آنها توجه داشته و اقوال و سخنان آنان را در آثار و تصانیف خویش نقل کرده است.

۱ - آربری عشاقنامه: ۳۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۳۱.

"چار یارش که مرشد دینند همه اندر مقام تحسینند"

۲ - کلیات عراقی، مقدمه: ۴۸ - عشاقنامه، سوانح عمری: ۵.

۳ - تحلیل اشعار ناصر خسرو: ۵۰.

۴ - حمله نسخه عکسی مملوکه نگارنده.

- ب - متصوفان عاشق، که از لحاظ فکر و عقیده عشق و جمال پرستی شیخ عراقی تأثیر آنان قرار گرفته و حکایاتی در شان آنها سروده است.
- ج - شعرای عارف، که تصوف و عرفان را با شدت بسیار وارد شعر فارسی کردند و عراقی به آنها نظری داشته است.

الف - عراقی و پیشروان تصوف

گفتیم که تصوف و عرفان در قرن سوم شکل منظم یافت و به صورت فرق مختلف تدوین شد. در قرون چهارم و پنجم صوفیان و عارفان نامدار روی کار آمدند و به تربیت سالکان راه طریقت مشغول شدند. اکثر این پیشوایان تصوف دارای سخنان و کلمات و مؤلفات و مصنفات بودند و در کتب صوفیه احوال و مقالات آنها به تفصیل آمده است. عموم صوفیان به احترام مشایخ متقدمین قایل اند، شیخ نیز آنها را مورد توجه قرار داده و در آثار خویش، به خصوص لمعات، در مباحث عشق و عرفان منقولات آنان را نقل کرده است. گاهی صریحاً اسم صوفی را می برد و از او نقل قول می کند. گاهی فقط کلمات شطح آمیز آنها مانند: "سبحانی" و "انا الحق" و "لیس فی جبتی سوی الله" را در عبارات و ابیات خویش می گنجاند. گاهی از اشعار نغز آنها عبارات خویش را قدرت و نیرو می بخشد.

اینک به طور اختصار، به ترتیب زمانی در باب عارفان و صوفیان پیشین و اقوال و سخنان آنان با شواهد از آثار شیخ بررسی می شود.

یحیی بن معاذ رازی

ابو زکریا یحیی بن معاذ رازی از جمله معاصرین و مصاحبین بایزید بسطامی است.^۱ وی چشمه روضه رضا، نکته کعبه رجا، ناطق حقایق، واعظ خلایق، مرد مراد و لطیف روزگار بود. خلقی عجب داشت و بسطی را باقبض آمیخته بود. در طریقت سخنان محبت آمیز بیان می کرد و گستاخ درگاه ایزدی بود. چون وعظی شافی داشت، او را یحیی واعظ می گفتند. وی را در علم و عمل قدمی راسخ و به لطایف و حقایق عرفانی زبانی مخصوص بود و وی موصوف به مجاهده و مشاهده و صاحب تصنیف بود.^۲ سال وفات وی ۲۵۸ق - ۸۷۱م مذکور است.

شیخ در لمعات مکالمه یحیی معاذ رازی و بایزید بسطامی را در باب عشق چنین می نویسد:

۱ - نفحات الانس: ۵۶ - طرایق الحقایق ۲: ۱۷۴.

۲ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۳۶۱.

”معاذ رازی رحمه الله علیه به ابویزید نوشت که ، بیت:

مست از می عشق آن چنانم که اگر

یک جرعه از این بیش خورم نیست شوم

بایزید قدس سره در جواب نوشت ، شعر:

شربت الحب کاساً بعد کاس

فما نفد الشراب ولا رویت

شعر:

گر در روزی هزار بارت بینم

در آرزوی باردگر خواهم بود^۱

در تذکرة الاولیاء عطار ، سخن یحیی معاذ رازی درباره عشق چنین منقول است: گفت: ”اگر دوزخ مرا بخشند، هرگز هیچ عاشق را نسوزم از بهر آن که عشق ، خود او را صد بار سوخته است. سالی گفت: ”اگر آن عاشق را جرم بسیار بود، او را نسوزی؟“ گفت: ”نه ، که آن جرم اختیاری نبوده باشد که کار عاشقان اضطراری است نه اختیاری“^۲.

بایزید بسطامی

بایزید طیفور بن عیسی بسطامی ، سلطان العارفین ، برهان المحققین، اکبر مشایخ و اعظم اولیاء خراسان بود. در خانواده کبری به دنیا آمد و از پیشوایان بزرگ صوفیان به حساب آمد. ریاضات و کرامات او بسیار است. پیوسته در مقام قرب و هیبت و غرق آتش محبت بود. روایات او در حدیث و فقه عالی است. پیش از او کسی را در معانی طریقت چندان استنباط نبود که او را^۳. وی پایه گذار مکتب طیفوریه است که سکر و مستی و بیخودی معنوی را یگانه راه رهائی از خود پرستی می دانست و برای وجد روحی اهمیت زیادی قایل بود. تحت تأثیر جذبه های قلبی خویش سخنانی مانند ”سبحانی ما اعظم شانی“ می گفت که صوفیه شطیحات می خوانند^۴. این چنین سخنان وی منجر به عقیده اتحاد و حلول گشت. چنانکه در تعلیم بایزید اهمیت بسیار به اصل ”فنا“ داده شده

۱ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۶.

۲ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۳۶۴.

۳ - همان : ۱۶۰.

۴ - برای تفصیل شطیحات بایزید بسطامی ر.ک : شرح شطیحات ، روزبهان : ۷۸ - ۱۴۷.

است. از جمله سخنان او درین باب داستان حج اوست که سرانجام منتهی شد به اینکه از هستی خویش توبه کند.^۱ جنید بغدادی درباره وی گفت: "بایزید در میان ما چون جبرئیل است در میان ملائکه".^۲ بایزید بیشتر عمر خود را در بسطام گذرانید و در سال ۲۶۱ق - ۸۷۴م درگذشت و همانجا مدفون شد.^۳

شیخ مقداری از اقوال بایزید بسطامی را با ذکر نام او در لمعات مندرج ساخته است: ابو یزید رحمة الله علیه را گفتند: "کیف اصبحت؟ گفت، لا صباح عندی ولا مساء، بیت:

آنجا که منم، نه بامدادست و نه شام
نه بیم و نه امید، نه جای و نه مقام

همانا که صبح و شام برای کسی است که دارای صفتی باشد در حالیکه برای من صفتی نیست، مصراع: چون نیست مرا ذات صفت چون باشد؟"^۴

در جای دیگر در لمعات، عراقی می نگارد: "ابو یزید رحمة الله علیه این آیت بشنید: "یوم نحشر المتقین الى الرحمن و فدا " نعره ای زد و گفت: "من یکون عنده الی این یحشر؟" ه.

همچنین شیخ عراقی در مورد "دل" از افتخار و مفاخره بایزید و سخن جنید بغدادی اینطور یاد می کند: "ابو یزید قدس سره از سعت دایره دل خود چنین خبر داد که "اگر عرش و آنچه دروست، در گوشه دل عارف گذر کند عارف از آن خبر نیابد." جنید گفت: "چگونه خبر یابد، زمانیکه حادث باقدیم مقترن شود از حادث اثری نمی ماند. ابو یزید چون نظر در چنین دل کند، که محدث را درو اثر نبود، همه قدیم ببیند، لا جرم "سبحانی" گوید".^۵

علاوه بر آن عراقی بدون اشارت به نام بایزید بسطامی، فقط کلمات او را در آثار و اشعار خویش گنجانیده است، مانند:

"سبحان ما اعظم شانی من مثلی وهل الدارین غیری"^۶.

۱ - ارزش میراث صوفیه: ۷۳ - کشف المحجوب: ۱۳۴.

۲ - تذکرة الاولیاء، دکتر استعلامی: ۱۶۰.

۳ - نفحات الانس: ۵۶ - نگارنده در سال ۱۳۵۰ ش - ۱۹۷۱م از زیارت مرقد بایزید و عبادتگاه دیرین او در بسطام مشرف شده است.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۹.

۵ - همان: ۳۹۰.

۶ - همان: ۳۹۹.

۷ - همان: ۳۸۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۱۶۶.

و "انا عند المنكسرة قلوبهم و عند المندرسة قبورهم"^۱.
و نیز ابیات زیر ملاحظه شود:

تراچون از تو بستاند نمانی جسمله او ماند
تو آنگه خواه انا الحق گوی و خواهی گوی "سبحانی"^۲
"سبحانی" آن نفس زمن اربش نوی بدانک
آن او بودند من، به سوی هیچ ننگرم^۳
چون ز "سبحان" شدی تو "اعظم شان"
گرد هستی خود ز خود بنشان^۴

سهل بن عبدالله تستری

سهل بن عبدالله تستری از اصحاب و مریدان و شاگردان ذو النون مصری و از اقران و معاصران جنید بغدادی است. کنیت وی ابو محمد است و وی از محتشمان اهل تصوف و کبار علمای این طایفه است. از مذهب امام ابو حنیفه اقتدا می کرد و در وقت خود سلطان طریقت و برهان حقیقت بود. براهین او بسیار است. در معاملات و اشارات بی بدل و در حقایق و دقائق بی همتا بود. علمای ظاهر گویند که او جامع میان شریعت و حقیقت بوده. طریقه سهلیه منسوب به اوست و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است. هدف اصلی این مکتب مقاومت در برابر خواهشهای نفس است و پیروان آن با ریاضت کشی به تربیت نفس می پرداختند. صاحب کشف المحجوب نوشته است: "سهل بن عبدالله تستری آن روز که از مادر بزاد صایم بود و آن روز که از دنیا برفت نیز صایم بود"^۵. سرانجام وی در محرم سال ۲۸۳ ق - ۸۹۵ م به عمر هشتاد سالگی از دنیا رخت بر بست^۶.

شیخ در ضمن بیان عین الیقین و حق الیقین در لمعات قول او را چنین یاد کرده است: "از سهل

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۱۸۶.

۲ - کلیات عراقی: ۱۰۳.

۳ - همان: ۱۱۲.

۴ - آربری عشاقنامه: ۷۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۰.

۵ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۳۰۴.

۶ - نفحات الانس مقدمه توحیدی پور: ۱۳۹.

۷ - کشف المحجوب: ۴۱۶.

۸ - نفحات الانس: ۶۶ - سفینه الاولیاء: ۱۳۴.

بن عبد الله تسترى رحمة الله عليه پرسیدند که: "ما اليقين. گفت: اليقين هو الله. پس تو نیز: واعبد ربك، حتى ياتيک اليقين، بيت:

در این ره گریه ترک خود بگوئی
یقین گردد ترا کوتو، تو اوئی^۱

همچنین در بیان کیفیت مراقبه محب مر محبوب را، قول وی چنان نقل شده است: از سهل تسترى پرسیدند که "ما مراد الحق من الخلق؟" گفت ما هم علیه، حریت اینجا از جانبین معتذر می نماید، چه هر جا که نسبت آمد، حریت رفت، بيت:

آزادی و عشق چون نمی آید راست
بنده شدم و نهادم از یک سو خواست^۲

ابو بکر وراق

ابو بکر محمد بن عمر وراق حکیم ترمذی از بزرگان مشایخ صوفیه و خزانه علم و حکمت بود که در تجرید و تفرید کمالی داشت. اصل وی از ترمذ است. ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی (م. ۲۴۰ ق - ۸۵۴ م) را دیده و با محمد بن علی حکیم ترمذی (م. ۲۵۵ ق - ۸۶۹ م) صحبت داشته بود. در معاملات و آداب نظیرنداشت چنانکه مشایخ صوفیه وی را "مودب اولیاء" خوانده اند^۳. او را در ریاضات و آداب تصوف تصانیف بسیار و دیوان شعر بوده. از کتب آسمانی علاوه بر قرآن مجید، تورات و انجیل و زبور را نیز خوانده بود^۴. مریدان را از سفر منع می کرد و می گفت: "کلید همه برکتی صبر است در موضع ارادت، تا آنگاه که ارادت تو را درست گردد. چون ارادت درست شد، اول برکتها بر تو گشاده گشت، ه. سال در گذشت وی در کتاب فضایل بلخ ۲۹۴ ق - ۹۰۶ م مندرج است^۵.

شیخ در باب تجلیات وحدت وجود، قول ابو بکر وراق را در رساله لمعات چنین نقل کرد: "ابوبکر وراق رحمة الله عليه گفت: "لیس بینی و بین ربی فرق، الا ائی تقدمت بالعبودیه"، گفت:

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۵.

۲ - همان: ۴۰۶.

۳ - کشف المحجوب: ۱۷۹.

۴ - نفحات الانس: ۱۲۳.

۵ - دکتر استعلامی تذکره الاولیاء: ۵۳۴.

۶ - فضایل بلخ: ۲۶۲.

افتقار و استعداد من مفتاح خزاین جود اوست^۱. مولانا عبد الرحمن جامی همین عبارت را در شرح لمعات واضح تر بیان کرد: "یعنی میان من و پروردگار من در معنی مدخلیت در فیضان وجود کمالات تابعه مر وجود را فرقی نیست، مگر آنکه من به عبودیت و افتقار و استعداد پیش آمدم و پروردگار من بر ربوبیت^۲".

ابو الحسین نوری

ابو الحسین احمد (یا محمد) بن محمد نوری باللقاب "امیر القلوب" و "قمر الصوفیه" خوانده شده است. مولد و منشاء وی بغداد است و پدرش از مردم بغسور بود که شهریست مابین هرات و مرو^۳. ابو الحسین نوری مرید سری سقطی و از اقران جنید بود و ذو النون مصری را دیده بود. در طریقت مجتهد و صاحب مذهب می باشد که او را در طریقت براهینی قاطعه هست. طریقه وی را نوریه گویند و قاعده مذهبش آنست که تصوف را بر فقر تفضیل نهد. معاملتش موافق جنید است. وی مجذوب وحدت و قبله انوار بود. عشقی با کمال و شوقی بی نهایت داشت. آنچه از عشق الهی گفته مخصوصاً موجب آزار وی گشته بود. یکی از نوادر طریقت او آنست که در صحبت ایثار می فرمود چنانکه گفت: "صحبت با درویشان فریضه است و عزلت ناپسندیده"^۴. مشایخ فرموده اند که هیچ کس در زمان ابو الحسین نوری چون او نیکو طریقت و عالی سخن نبوده است. وفات وی در سال ۲۹۵ق - ۹۰۷م اتفاق افتاده است.

شیخ در بیان تنوع تجلیات حق تعالی و ترقی سالک، در مرحله وصال، سخن ابو الحسین نوری را چنین گنجانید: "اصحاب رای پنداشتند که چون واصل شدند غرض حاصل گشت و به غایت مراد رسیدند و بالیه ترجعون پیوستند، هیئات، منازل راه وصل تا ابد قطع نمی شود و چون رجوع نه از آنجا بود، که صدور بود، سلوک کی منقطع شود؟ راه کی برسد؟ اگر مرجع عین مصدر باشد پس آمدن چه فایده دهد؟ نوری رحمة الله علیه از دوری و بی نهایتی این راه چنین خبر داد، شعر:

شهدت ولم اشهد لحاظاً لحظة
وحسب لحاظ شاهد غیر مشهد

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۶.

۲ - لمعات مع شرح جامی: ۱۲۳.

۳ - نفحات الانس: ۷۸.

۴ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۴۶۴.

۵ - سفینه الاولیاء: ۱۳۷ - ۱۳۸.

اگر واصلان را شوق باعث نیاید، در طلب اولی واعلی، بر آن قدرکه یافتند، اقتصار کنند.^۱

جنید بغدادی

ابو القاسم جنید بن محمد بن جنید قواریری نهاوندی بغدادی سلطان طریقت، منبع اسرار، شیخ المشایخ عالم، امام الائمه جهان و مقتدای اهل تصوف بود. وی را سید الطایفه، لسان القوم، عبد المشایخ، طاووس العلما و سلطان المحققین خوانده و نوشته اند. اصل وی از نهاوند و مولد و منشاء وی بغداد بوده. در مذهب شافعی و سفیان ثوری فقیه به شمار می آمد و بیشتر مشایخ بغداد در عصر او و بعد از او مذهب وی داشته اند. در طریقت به صحبت حارث محاسبی رسیده و مرید و خواهر زاده سری سقطی بوده. طریقه او مبتنی بر صحو و هوشیاری است به خلاف اصحاب بایزید که اهل سکر و مستی هستند - و منسوبان و مخلصان وی را جنیدیه خوانند. ابو سعید خراز و ابومحمد رویم و ابو الحسین نوری و ابو بکر شبلی و امثال آنها از شاگردان و پیروان معروف وی بوده اند، لیکن نسبت مشایخ جمیع سلسله های تصوف بعدی نیز به او می پیوندند.^۲ منتهی وی در زهد و تقوی و عشق و عرفان بی نظیر و سر آمد روزگار بود. در اشارات و حقایق و معانی تصانیف عالی داشت^۳ و در حدود سال ۲۹۸ ق - ۹۱۰ م از جهان فانی به دار باقی شتافت.^۴

در صفحات پیش بیان کردیم که شیخ با چهار سلسله معروف تصوف عصر خویش ارتباطی داشته است و به وسیله هر چهار سلسله نسبت وی به جنید بغدادی می رسد. چنانکه از مطالعه آثار شیخ هم معلوم می شود که وی بیشتر از دیگران اقوال و سخنان جنید بغدادی را در تصانیف خویش منقول ساخته است. در رسایل منثور خویش، به صراحت با ذکر نام جنید، کلمات و عبارات او را نقل کرده است. مثلاً در رساله لمعات در جاهای مختلف چنین می نویسد:

"شیخ جنید رحمه الله علیه گفت: سی سالست تا با حق سخن می گویم و خلق می پندارند که جنید با ایشان می گوید." به سمع موسی هم او شنید، که به زبان شجره سخن گفت: انی انا لله رب العالمین، بیت:

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۷.

۲ - در کشف المحجوب: ۱۶۱ آمده است: "تا جمله اهل طریقت بر امامت وی متفق اند و هیچ مدعی و متصرفی را در وی اعتراض و اعراض نیست."

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۴۱۶ - ۴۱۷ - تاریخ ادبیات دانشگاه پنجاب لاهور ۳: ۱۳۷ که در آن از کتاب عمده حضرت جنید بغدادی اسم برده شده است.

۴ - نفحات الانس: ۸۰ - سفینة الاولیاء: ۳۷ - ۳۸.

خود می گویند راز و خود می شنوند
و زما و شما بهانه بر ساخته اند^۱

در لمعه پنجم، در بیان اختلاف مظهر حق، قول جنید "لون الماء لون انائه" در دو مورد چنین نقل گردید: جنید رحمه الله علیه بهر چه گفت "لون الماء لون انائه"؟ می گوید، صورت به حکم اختلاف آینه، هر دم به صورت دگر مبتدل می شود چنانکه دل به حسب تنوع احوال... اگر می خواهی که از نفحات آن نفس بوئی به مشام تو رسد، در کارستان "کل يوم هو فی شان" نظاره شو، تا عیان بینی که تنوع تو در احوال از تنوع اوست در رشتون و افعال، پس معلوم کنی که "لون الماء لون انائه"، این جا همان رنگ دارد که "لون المحب لون محبوبه"^۲.

در لمعه پانزدهم نوشته است: "از جنید قدس سره پرسیدند که ما التوحید؟ گفت از مطربی شنیدم که می گفت:

وغنی لی منی قلبی وغنیت کماغنی
وکنّا حیث ماکانوا وکانوا حیثما کنا^۳

و نیز در باب "فقر" قول جنید چنین مذکور شده است: قال الجنید قدس سره "الفقیر لا یفتقر الی نفسه ولا الی ربّه"^۴.

همچنین عراقی در یکی از منشآت که در جواب نامه برادر خود شمس الدین نگاشته بود از جنید به این طرز یاد کرده است: "از جنید رحمه الله علیه پرسیدند بعد از وفات او ما فعل الله بک، گفت طاحت تلك الاشارات و فینت تلك العبارات و ما نفعنی الا رکیعات کنت اركعها قبل السحر" ه.

عراقی سخن معروف جنید "لیس فی جبتی سوی الله" را در مثنوی عشاقنامه در دو مورد به این طریق گنجانده است:

کرده از جان و دل به کویش روی "لیس فی جبتی سوی الله" گویء

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۱.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۲ - ۳۸۳ و نیز همان: ۳۸۷ که بدون ذکر نام وی قولش مذکور افتاده است.

۳ - همان: ۳۹۳.

۴ - همان: ۴۰۰.

۵ - منشآت عراقی، مجموعه ملی (جدیدی) شماره ۴: ۴۹.

۶ - آبروی، عشاقنامه: ۷۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۴.

مظهر نام دوست را بنهفت "لیس فی جبتی سوی الله" گفت،

حسین بن منصور حلاج

ابو المغیث حسین بن منصور حلاج از مستان و مشتاقان طریقت بود. حالی قوی و همتی عالی داشت. آن قتیل فی سبیل الله، شیر بیشه تحقیق درغایت سوز و اشتیاق می ماند. بی قرار و شوریده روزگار و عاشق صادق و پاکباز بود^۱. سرگذشت زندگی و مرگ او پرشور ترین داستانهای روحانی صوفیه به شمار می رود.

منصور حلاج در بیضاء فارس - از نواحی ایران - چشم به جهان گشود. در اوان جوانی شوق و علاقه بسیار به زهد و ریاضت پیدا کرد، به شوشتر رفت و مرید سهل بن عبدالله تستری شد. بعد رو به بغداد نهاد و از شاگردان عمر بن عثمان مکی و جنید نهاوندی گشت. از بغداد به مکه رسید. پس از تکمیل مراحل سلوک در بغداد و مکه، به سیاحت نواحی مختلف عراق و ایران مانند بصره و خوزستان و فارس و خراسان پرداخت. می گویند به هندو ترکستان نیز مسافرت کرد، و به قول بعضی تا حدود چین رفت. چنانکه در بازگشت از این سفرها به اظهار بعضی کارهای غریب و خارق پرداخت که در عقاید و افکار او پدیدار شده بود. دعوای حلّول و اتحاد از او نقل شد. بدین جهت مشایخ صوفیه در شان وی آراء مختلف داشته اند^۲. به عقیده عده ای مردود است و به نزدیک گروهی مقبول^۳. بعضی مریدان در حق او سخنان گزاف می گفتند و برخی ظاهراً بالوهیت او قایل بودند. همچنین احوال و واقعات حلاج، امرا و فقها و برخی از صوفیه را برضد او برانگیخت و متهم شد که "انا الحق" گفته است و دعوی الوهیت دارد. منتهی به محاکمه وی پرداختند و در سال ۳۰۹ ق - ۹۲۱ م به دارش زدند، جسدش را آتش زدند و خاکستر آن را به دجله ریختند^۴.

آنچه بروی آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت به مرتبه اعلی رسد، عاشق در آتش بسوزد، او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید، هرچه بیند از یار شناسد، روز و شب در دیده ظاهر و باطن او یار باشد، و جز یار در دو

۱ - آربری عشاقنامه : ۷۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۶۰.

۲ - برای تفصیل شرح حال حسین بن منصور حلاج رک : قوس زندگی منصور حلاج که کتابی به قلم لویی ماسینیون، ترجمه فارسی دکتر عبد الغفور روان فرهادی به وسیله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به سال ۱۳۴۸ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء : ۵۸۳.

۴ - نفحات الانس : ۱۵۰.

۵ - کشف المحجوب : ۱۸۹.

۶ - ارزش میراث صوفیه : ۷۵ - ۷۷.

عالم هیچ نداند و نبیند، چون عاشق برین منوال گردد، هرچه در نظرش آید، از کثرت یار پندارد، پس حسین بن منصور حلاج درین حالت بود که از بیخبری و جذبه عشق "انا الحق" گفت.^۱

وی را تصانیف ازهر و کتابهای عجیب و سخنان غریب بسیار است. علی بن عثمان هجویری صاحب کشف المحجوب پنجاه پاره تصنیف وی را دیده بود.^۲ اشعاری^۳ هم داشت که پر بود از معانی بلند و دعویهای غریب و شطحیات از قبیل: انا الحق وانا الله و امثال آنها.^۴

حلاج سر حلقه شهداء صوفیه به شمار می رود. به این علت و از نظر عقاید و افکار خویش در تصوف اسلامی دارای اهمیتی خاص است. اکثر عارفان و شاعران متصوف در آثار و اشعار خویش همواره از وی به احترام یاد می کنند و اقوال وی را در آثار و ابیات خود می گنجانند.

شیخ که عارف عاشق و دلسوخته ایست به حلاج - که به عنوان قهرمان عشق و سلطان عشق شناخته شده است - علاقه ای خاص دارد. بنابر این ذکر این عنصر فداکار و نشانه ایشار در آثار و اشعار شیخ عراقی ناگزیر است. دکتر محمود بامداد در کتاب حافظ شناسی یا الهامات خواجه در مبحث شطحیات عراقی و حلاج را در یک ردیف قرار داده و در این زمینه آنها را از "حافظ شیرازی" برتر

۱ - سفینه الاولیاء: ۱۴۲.

۲ - کشف المحجوب: ۱۹۱.

۳ - بنا به گفتار آقای کیوان سمیعی در مقدمه شرح گلشن راز، لاهیجی: ۶۵ منصور حلاج فقط چند قطعه شعر عربی سروده و هیچ شعر فارسی نگفته بود، ولی نا گفته نگذاریم دیوان منصور حلاج شامل اشعار فارسی، با تخلص حسین در غزلیات اولین بار در بمبئی (هند) به سال ۱۳۰۵ هجری چاپ شد. بعد در تهران تجدید چاپ کردند و اخیراً باز در تهران طبع گردیده و به حسین بن منصور حلاج نسبت داده شده است. حال آنکه دیوان اشعار از حسین کاشی است.

در آن دیوان منسوب به حلاج، جز از غزلیات، یک چند ترجیع بند هم مندرج است و از آنها پیدا است که سراینده ترجیعات نظری به آثار عراقی داشته است به دلایل زیر:

مقطع یکی از ترجیعات معروف عراقی ملاحظه شود (کلیات عراقی: ۱۲۸):

می بین رخ جانفزای ساقی در جام جهان نمای باقی
مقطع یکی از ترجیعات دیوان منصور حلاج: ۲۴۲ چنین است:

پر کن قدح و بیار ساقی زان باده جانفزای باقی
همچنین مصراع عربی شیخ عراقی: "لیس فی الدار غیر نا دیار" که با اندک تفاوت در جاهای مختلف اشعار و آثار وی نقل شده است (کلیات عراقی: ۸۱، ۱۲۱، ۱۲۲ و لمعات: ۳۹۹) در ترجیع بند دیوان منصور حلاج: ۲۴۷ نیز وارد است به این طریق:

که در عالم نمی بینم بجز یار و مافی الدار غیر الله دیار

۴ - برای تفصیل سخنان شطخ آمیز حسین بن منصور حلاج رک: شرح شطحیات، روزبهان: ۳۷۳ - ۴۵۴.

۵ - در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پایان نامه دکتری به عنوان حسین بن منصور حلاج و تأثیرش در ادبیات فارسی تا پایان قرن هفتم نگارش یافته است. برای تفصیل بیشتری در این مورد به آن رجوع شود که به شماره ۳۸ در کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران موجود است.

دانسته است چنانکه می نویسد: "... پس چگونه می توان او را مانند عراقی و منصور حلاج و غیره خواند؟"^۱

عراقی در مؤلفات و ابیات خویش از حسین بن منصور، به کلمات "حلاج" "انا الحق"، "دار" یاد کرده است، بدین طریق:

در لمعات می نویسد: "حلاج را پرسیدند که بر چه مذهبی؟ گفت بر مذهب خدا.

آن کس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا برد؟ ای نداشت
این رنگ همه هوس بود یا پنداشت او بی رنگست، رنگ او باید داشت^۲
در دیوان اشعار در جاهای مختلف چنین می گوید:
آندم که گفته اند انا الحق زیخودی
آندم بدانکه ایشان، ایشان نبوده اند^۳

گر عراقی گفت انا الحق پیش مردم این زمان
برسردارش زغیرت ناگهان خواهیم کرد^۴

مکن فاش این سخنها همچو حلاج
بیاویزندت از دار، ای عراقی
در مثنوی عشاقنامه خویش به این طرز به وی عقیدت می ورزد.
جان انا الحق زنان و تن بردار فارغ از جنت و گذشته زنار
علم اتحاد بر بسته لشکر خشم و آز بشکسته^۵

علاوه بر آن عراقی، بدون اینکه از حلاج اسم ببرد یا اشاره ای بکند، در دو مورد در رساله لمعات در ضمن شرح مطالب عرفانی، برای تقویت معانی و معارف حقانی، ابیات عربی حلاج را

۱ - حافظ شناسی: ۲۴۲.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۳.

۳ - کلیات عراقی: ۱۱۲.

۴ - همان: ۱۸۰.

۵ - همان: ۲۸۴.

۶ - آربری عشاقنامه: ۵۴ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۴۴.

نقل می کند، مانند:

انامن اهوی ، و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدننا ،

سبحان من اظهر ناسوته سر سنا لاهوته الشاقب
ثم بدا فی خلقه ظاهراً فی صورت الاكل والشارب^۲

ابو محمد جریری: (الشیخ علی الجریری)

قبل از اینکه به معرفی "ابو محمد جریری" بپردازیم باید توضیح داد که شیخ عراقی در کتاب لمعات از اسم "الشیخ علی الجریری" یاد کرده است، ولی بامطالعه کتب معتبر فارسی زبان صوفیه از قبیل، کشف المحجوب هجویری، تذکرة الاولیاء عطار، نفحات الانس جامی، طریق الحقایق معصوم علیشاه چنان معلوم می شود که شیخی به نام "علی الجریری" نیست. بنابراین به گمان غالب "الشیخ علی الجریری" همان "شیخ ابو محمد جریری" است که در کتب مذکور، شرح حال او را نوشته اند. در کتاب مناقب العارفين افلاکی نام "شیخ علی جریری" ضبط شده است که در دمشق بود و نسبت به سماع علاقه داشت.^۳

بهر صورت ابو محمد بن احمد بن حسین جریری ولی قبه ولایت، صفی کعبه هدایت، یگانه وقت و برگزیده روزگار بود. وی صحبت سهل بن عبدالله تستری و جنید بغدادی را دریافته و از همه اصناف علوم خبر داشت. در فقه مفتی و امام وقت به شمار می رفت. اصول نیک می دانست و در طریقت تصوف تابه حدی رسیده بود که جنید به او گفت: "مريدان مرا ادب آموز و ریاضت فرمای".^۴ همچنین جنید به مریدان گفت: "ولی عهد من اوست". چنانکه پس از جنید او را به جای وی بنشانند. آداب او چنان بود که فرمود: "بیست سال است تا پای در خلوت دراز نکردم و حسن ادب باخدای اولیتر".^۵ وفات وی در سال ۳۱۲ یا ۳۱۴ ق - ۹۲۴ یا ۹۲۵ م در جنگ قرامطه از تشنگی اتفاق افتاد.^۶

شیخ در باب "فقر" قول وی را چنین نقل کرد: "وقال الشيخ علی الجریری الفقير عندي من لا

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۸ - عرفای اسلام، (انگلیسی): ۱۵۱ و ترجمه شریه: ۱۴۱.

۲ - همان: ۳۸۶ - همان: ۱۵۰ - همان: ۱۴۰.

۳ - مناقب العارفين افلاکی ۲: ۶۴۱.

۴ - کشف المحجوب: ۱۸۷.

۵ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۵۷۹.

۶ - نفحات الانس: ۱۳۹ - ۱۴۰ - سفینه الاولیاء: ۱۴۳.

قلب له و لا رب له"، در این حال که فقیر از سروجود خود برخاست و باعدم خود بساخت، اگر به چشم خود نظری به جمال دوست کند، عکس ظلمت نابود خودش در نظر آید، خود را ببند، برقع "سواد الوجه فی الدارین" بر روی افگند...^۱.

ابو طالب مکی

شیخ ابو طالب محمد بن علی بن عطیه الحارثی المکی صاحب کتاب قوت القلوب است که مجمع اسرار طریقت و رموز حقیقت است. بعضی گفته اند که در دقایق طریقت و معارف تصوف اسلام کتابی مانند قوت القلوب نوشته نشده. نسبت ابو طالب مکی در تصوف به سهل بن عبد الله تستری می رسد به این ترتیب: شیخ ابو طالب مکی مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری است و شیخ ابو الحسن مرید پدر خود ابو عبد الله احمد بن سالم و وی مرید سهل بن عبد الله تستری است. مولد و منشاء ابو طالب مکی مکه معظمه بود. مدتی در بصره بسر برد. بعد از آن به بغداد رفت و در آنجا در ماه جمادی الاخر سنه ۳۸۶ ق - ۹۹۵ م درگذشت.^۲ شیخ در رساله لمعات، در دو مورد "ابو طالب مکی" و در یک جا صاحب قوت القلوب قید نموده و از وی نقل قول کرده است به این طریق:

در بیان اختلاف مظهر حق تعالی شیخ عراقی نوشت: "ازین جاست که هرگز در یک صورت دوبار روی ننماید و در دو آینه به یک صورت پیدا نیاید، ابو طالب مکی رحمه الله علیه می فرماید که: لا يتجلی فی صورة مرتین و لا يتجلی فی صورة لاثنین:

چون جمالش صد هزاران روی داشت	بود در هر ذره دیداری دگر
لاجرم هر ذره را بنمود باز	از جمال خویش رخساری دگر
چون یکست اصل عدد از بهر آنک	تا بود هر دم گرفتاری دگر ^۳

همچنین در بیان تنوع تجلیات معشوق حقیقی مقوله ابو طالب مکی به این نحو آمده است: "ابو طالب مکی رحمه الله علیه گفت: هو خالق العدم، كما هو خالق الوجود"^۴. در بیان حجب نورانی و ظلمانی عراقی، از ابو طالب مکی چنین یاد کرده: "پس حجب او

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۴۰۰.

۲ - نفحات الانس: ۱۲۱ - سفینه الاولیاء: ۱۵۸ - طرایق الحقایق ۲: ۴۰۲.

۳ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۲.

۴ - همان: ۳۹۶.

اسماء و صفات او اند، چنانکه صاحب قوت القلوب فرموده است: "حجب الذات بالصفات و حجب الصفات بالافعال". و اگر به حقیقت نظر کنی حجاب او هم تواند بود، به شدت ظهور محتجبست و به سطوت نورمستتر^۱. پس هیچ دیده را تاب اشراق انوار آن نیست.

ابو الحسن خرقانی

شیخ ابو الحسن علی بن جعفر خرقانی^۲ غوث و قطب روزگار خود، بحر اندوه راسخ تراز کوه، سلطان سلاطین مشایخ و پادشاه اهل طریقت و حقیقت بود. دایم بدل در حضور و مشاهده، و به تن در ریاضت و مجاهده مشغول بود^۳. انتساب وی در تصوف به سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی است، هر چند ولادتش مدتی بعد از وفات شیخ بایزید اتفاق افتاده است^۴. اما به ظاهر اجازه و تربیت از شیخ ابو العباس قصاب آملی یافته و معاصر شیخ ابو سعید ابو الخیر بود. شیخ ابوسعید زیارت وی کرد و وی را با او در هر فن محاورات لطیف بود^۵. از مؤلفات شیخ خرقانی نور العلوم در مبانی عرفان مشهور است که نسخه موجود آن را یکی از شاگردانش بعد از مرگ مرشد خود در ده باب تدوین نموده بود. نسخه منحصری ازین کتاب در کتابخانه موزه بریتانیا، لندن موجود است و نیز به ترجمه زبان روسی در شوروی طبع شده است^۶. سال وفاتش ۴۲۵ ق - ۱۰۳۴ م و مزارش در خرقان بسطام است^۷.

شیخ در بیان تنوع تجلیات معشوق، در جائیکه سخنان صوفیان دیگر را مندرج ساخت، از شیخ ابو الحسن خرقانی چنین نقل قول کرد: "ابو الحسن خرقانی رحمة الله علیه این جا رسید فریاد بر آورد و گفت: انا اقل ربی بستین"^۸.

صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی در ضوء اللغات - شرح لمعات عراقی - از قول ابوالحسن خرقانی به این طرز یاد برد: "آنکه شیخ ابو الحسن گفت، انا اقل من ربی بستین". هم آشکارکننده و هویداگرداننده آن سخن است، یعنی من که عبدم از رب خود به دو سال یا به دو چیز

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۱.

۲ - در کشف المحجوب: ۲۰۴ "ابو الحسن بن احمد الخرقانی" مرقوم شده است.

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۶۶۱.

۴ - نفحات الانس: ۲۹۸ - سفینه الاولیاء: ۷۴.

۵ - ریاض العارفین: ۳۴.

۶ - کشف المحجوب: ۲۰۴ - ۲۰۵.

۷ - صفا تاریخ ادبیات: ۱: ۶۲۲.

۸ - تاریخ گزیده لندن: ۱: ۷۸۵ - ریاض العارفین: ۳۴.

۹ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۶.

کمتر^۱.

دیگر باید متذکر شد، مقوله‌ی "هو خالق العدم" که شیخ عراقی از مقالات ابو طالب مکی مضبوط ساخته است، مولانا عبد الرحمن جامی و صاین الدین صدرترکه اصفهانی از اقوال شیخ ابو الحسن خرقانی نگاشته اند، به این طریق:

مولانا عبد الرحمن جامی در اشعة اللمعات می نویسد: ابو طالب مکی رحمة الله علیه چون سخن خرقانی را قدس الله سرهما بشنید فرمود که ابو الحسن خرقانی راست می گوید: هو خالق العدم، كما هو خالق الوجود^۲.

صاین الدین ترکه اصفهانی در ضوء اللمعات می گوید: دفع آن سخن را شیخ ابو الحسن می آورد که "هو خالق العدم" که هو خالق الوجود^۳.

خواجه عبد الله انصاری

لقب و کنیت و اسم و نسبت آنجناب شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبد الله بن ابو منصور محمد انصاری است^۴. وی از اعقاب حضرت ابو ایوب انصاری صاحب رحل حضرت پیغمبر (ص) و از کبار مشایخ و علمای راسخ بود. ولادتش در هرات به سال ۳۹۶ ق - ۱۰۰۵ م اتفاق افتاد. او از کودکی طبعی توانا و زبانی گویا داشت، به زبان های عربی و فارسی شعر می سرود، در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب و احادیث پیغمبر شهرت داشت. در تصوف به خدمت شیخ ابوالحسن خرقانی زانوی تلمذ زده، به او اخلاص و ارادت داشته و جانشین او بوده است^۵. علاوه بر او از مشاهیر متصوفه عهد خویش مانند شیخ ابو سعید ابو الخیر نیز اکتساب فیض کرده است. اقامتش بیشتر در هرات بود و در آنجا به تعلیم و ارشاد اشتغال داشت تا به سال ۴۸۱ ق - ۱۰۸۸ م در گذشت و همانجا آسود^۶.

گفته شد که خواجه عبد الله انصاری شعر می گفت و به خصوص در رباعی تفنن داشت، لیکن شهرت خواجه از باب کتب و رسایل عرفانی اوست که حاوی مسایل شریعت و طریقت است.

۱ - چهارده رساله صاین الدین ترکه، ضوء اللمعات : ۲۹.

۲ - لمعات مع شرح جامی : ۱۲۴.

۳ - چهارده رساله صاین الدین ترکه، ضوء اللمعات : ۳۰.

۴ - ریاض العارفین : ۳۷.

۵ - در نفحات الانس : ۳۳۴ نوشته است : "... وی گفته که من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد". خواجه عبد الله در علم حدیث به حدی قوی دست بود.

۶ - نفحات الانس : ۳۳۶ - ریاض العارفین : ۳۷.

۷ - سفینه الاولیاء : ۱۶۶.

از آثار او کتاب طبقات صوفیه و تفسیر قرآن معروف است. بر اساس همین تفسیر خواجه، تفسیر معروف کشف الاسرار و عدة الابرار نوشته شد. دیگر از رسالات او مناجات نامه، زاد العارفين، کثر السالکین، قلندر نامه، محبت نامه، الهی نامه، هفت حصار، رساله دل و جان و رساله واردات را باید اسم برد. در این رسایل سبک نگارش و شیوه وی، موزون و مسجع است.^۱

شیخ سخنان خواجه عبد الله انصاری را، برخلاف اقوال صوفیان دیگر به زبان فارسی منقول ساخت، به این طریق:

"شیخ الاسلام رحمه الله علیه گفت: هر گاه که مخلوقی بنا مخلوقی قایم گردد آن مخلوق در آن نامخلوق متلاشی شود و چون حقیقت صافی شود، منی عاریت بود، منی چیست؟ گفتن من و تو، اگر تویی به حقیقت، پس حق کو؟ و اگر حق است حق یکی بود، نه دو، بیت:

من و تو کرد آدمی را دو

بی من و تو تو من بدی من تو^۲

در جای دیگر در لمعات آمده:

شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رحمه الله علیه گفت: حق تعالی خواست که صنع خود ظاهر کند، عالم آفرید، خواست که خود را ظاهر کند، آدم را آفرید، بیت:

آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم

پوشیده دل آدم ناگاه بردر آمد^۳

از این مبحث گذشته می توان نتیجه گیری کرد که از تمام بزرگان مذکور، شیخ، به شیخ بایزید بسطامی و جنید بغدادی و حسین بن منصور حلاج توجه خاصی مبذول داشته است. حقیقت اینست که این هر سه شیخ بزرگوار از بنیان گذاران و پیشروان بزرگ تصوف و عرفان اسلامی به شمار می روند. کلمات و شطحیات آنها از قبیل "سبحانی ما اعظم شانی"، "لیس فی جبتی سوی الله"، "انا الحق"، "انا الله" و "انا من اهوی و من اهوی انا" تصوف اسلامی را تازگی بخشیده اند، لیکن باید گفت که در آن زمان بازار تصوف هنوز گرم نبوده و اهل شرع و فقه و حدیث به خلاف اینچنین سخنان معرفت آمیز بر سر پیکار شده بودند. چنانکه اهل ظاهر در این مخالفتها موفق شدند و در

۱ - صفاتاریخ ادبیات، چاپ اول (۱۳۳۶): ۲: ۹۱۲.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۴.

۳ - همان: ۴۰۴ - این قول خواجه عبد الله انصاری ظاهراً مأخوذ است از حدیث قدسی: کنت کنزاً مخفياً، فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. (لاهیجی شرح گلشن راز: ۷).

نتیجه حلاج بر سردار رفت. چنانکه ماجرای حلاج صوفیه را به حفظ و کتمان اسرار خویش وادار کرد که عراقی نیز اشاره می‌کند:

مکن فاش این سخنها همچو حلاج
بیساوزندت از دار، ای عراقی^۱

واقعۀ حلاج پیشرفت تصوف را متوقف نکرد. اما صوفیه از این داستان عبرت و احتیاط آموختند. به همین علت است که از قرن چهارم به بعد صوفیه برای اظهار کمالات خویش اصطلاحات مجازی را به کار می‌بردند و معنی خاص خود می‌گرفتند. بازهم فقها و متشرعین و طبقه حاکمه باتعقیب و تکفیر صوفیه خود را حافظ شریعت و مورد اعتماد عامه نشان می‌دادند. واقعۀ عین القضاة همدانی از آنجمله بود که بعد از حلاج پیش آمد. علت اساسی تفاوت مابین اهل ظاهر و اهل باطن مسئله وحدت وجود بود^۲ که به وسیله بایزید و جنید و حلاج و دیگران وارد تصوف اسلامی گردید و توسعه پیدا کرد و به صورت عشق الهی و فنا و بقا منتهی شد. رفته رفته تصوف اسلامی در ادب فارسی راه یافت و عقاید و افکار صوفیانه به صورت شعر در آمد و در استعمال اصطلاحات عرفانی به صورت مجازی اضافه شد.

در هر حال تأثیر این سه بزرگ در متصوفان بعدی نمایان است. عارفی همچون شیخ اکبر محی الدین ابن عربی، در سنت دینی اسلامی، بیش از همه صوفیان متقدم مخصوصاً از حلاج پیروی کرده و بسیاری از اقوال وی را در آثار خود آورده، دیگر بایزید بسطامی است که گفته‌های صوفیانه وی را غالباً نقل کرده است^۳ شیخ عراقی که از شاگردان باواسطه ابن عربی است. از این لحاظ ممکن است تحت تأثیر ابن عربی به بایزید و حلاج هم احترام گذاشته باشد و از سوی دیگر حتماً مقالات و مقامات آنها عراقی را زیر نفوذ خود قرار داده است. در باب جنید گفته شده که به واسطه های گوناگون، سلسله طریقت شیخ عراقی به وی می‌رسد، بنابراین خواه نخواه او هم در عراقی نفوذ کرد. حاصل آنست که عراقی بیشتر از دیگر صوفیان متقدم، اقوال و کلمات اینها را در آثار خویش نقل کرده و مطالب خود را هرچه جالب تر ساخته است.

۱ - کلیات عراقی: ۲۸۴.

۲ - شبلی نعمانی در سوانح مولوی رومی: ۱۴۰ زیر عنوان توحید و وحدت وجود می‌نویسد: "در نزد علمای ظاهر معنی توحید این است که سوای خدا خدای دیگری نیست و نیز در ذات و صفات خدا شریک و همتائی وجود ندارد. لیکن در فرهنگ تصوف معنی این لفظ بدل می‌شود، چه در نزد حضرات صوفیه معنی توحید اینست که سوای خدا چیز دیگر در عالم موجود نیست، یا آنچه که موجود است کلاً خداست و این را "همه اوست" گویند.

بها وحدت حق زکثرت خلق چه باک
صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

۳ - سه حکیم مسلمان (انگلیسی): ۱۰۱.

ب - عراقی و متصوفان عاشق

گفته شد که هر یک از مشایخ صوفیان بنیاد کار و طریقت خود را بر روش یکی از مقامات تصوف یاسیر در یکی از احوال عرفان بنا نهاده و در پایداری آن کوشیده اند. مثلاً از پیشروان بزرگ مذکور، طریقهٔ بایزید بسطامی سکر و مستی و بیخودی معنوی است. وی در احوال به سکر یعنی غلبهٔ محبت حق و در معاملات به ترک صحبت و اختیار عزلت اهتمام می ورزید. ابوالقاسم جنید بغدادی بر خلاف بایزید حالت صحو و هوشیاری معنوی را بالاتر از حالت مستی می دانست و برای پرورش و تربیت مریدان مراقبت باطن و محبت الهی را لازم قرار می داد. حسین بن منصور حلاج قایل به حلول و اتحاد بوده و باعشق خدائی و فنا به مقام وصال رسیده است.

عده ای از عرفا در تهذیب نفس عشق را مؤثر ترین عامل می شمارند و طریق عشق و محبت را از تمام احوال و مقامات دیگر عرفانی مفید و مهمتر می دانند، زیرا به عقیدهٔ آنان اساس تمام مفاسد اخلاقی خود پرستی است که عشق آتش در بنیاد آن می زند^۱. بدین طریق آنها به جای خویشتن پرستی از صور زیبا و معتقد به "المجاز قنطرة الحقیقه" می شوند. عاقبة الامراز راه مجاز به حقیقت می رسند. این دسته از صوفیه از راه تعشق و محبت مجازی طی سیر و سلوک می کردند چنانکه در برخی از کتب مسطور است: "جماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و به مطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند و در آن صور مشاهده جمال مطلق حق سبحانه می کرده اند و به صورت حسی مقید نبوده اند"^۲.

حاصل اینکه شیخ عراقی از حلقه همین نوع صوفیان بوده است. وی را مهمترین و بزرگترین نمونهٔ پیشوایان جمال پرستی باید شمرد ولی جمال پرستی و شاهد بازی در تصوف اسلامی ریشهٔ کهن دارد، تذکرهٔ مجالس العشاق مشحون از همین نوع داستانهاست که برخی از متصوفان اسلام از عشق مجازی و جمال پرستی وارد مسلک طریقت شدند و به محبت الهی و عشق حقیقی واصل به حق شدند. بعضی از این صوفیان عاشق متقدم اینقدر بر شیخ عراقی تأثیر و نفوذ گذاشتند که او علاوه بر اینکه از برخی از آنها در لمعات یاد برده، در مثنوی عشاقنامه نیز حکایتی چند در شانسان سروده است که اینجا ذکر می شود.

۱ - دیوان منصور حلاج پیشگفتار: ۸.

۲ - نفحات الانس: ۵۹۱ - و نیز مقایسه شود با مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمة الله: ۷۴ - ۷۵ - عشق و عرفان: ۱۴۴ که مؤلف آن عین القضاة همدانی را نیز شامل متصوفان عاشق پیشه کرده است.

شیخ ابو بکر شبلی

شیخ ابو بکر دلف بن جحدر شبلی^۱ یا جعفر بن یونس شبلی از کبار و اجله مشایخ و از معتبران و محتشمان طریقت اسلامی بود. وی امام اهل تصوف و وحید عصر خویش به شمار می‌رفت. در باب اصل و مولد وی مابین مؤلفان اختلاف رای وجود دارد. در نفحات الانس جامی مذکور است که اصل وی از اشرو سنه از توابع فرغانه - بود و خراسانی الاصل و بغدادی المولد و المنشاء بود^۲. در هر صورت بیشتر زندگانی وی در بغداد گذشت. مرید خاص سید الطایفه جنید بغدادی بود و خرقه از دست او پوشیده بود.

نوشته اند که پدر شبلی حاجب الحجاب خلیفه وقت بود و خود شبلی نیز در ابتدا امیر دماوند بود. بالاخره در مجلس محمد خیر نساج (م. ۳۲۲ ق - ۹۳۴ م) رفت و توبه کرد و وی او را نزد جنید فرستاد^۳. جنید شبلی را تربیت کرد و فرمود: "هر قومی را تاجی است و تاج این قوم شبلی است"^۴. شبلی مذهب مالکی داشت و فقیه و محدث بود. خودش می‌گوید: "سی سال فقه و حدیث خواندم تا آفتابم از سینه برآمد. پس به درگاه آن استادان شدم و احادیث بسی شنوده و نوشته بود. به حال و علم بی همتا و اشارات و عبارات و رموز و اسرار او بیش از آنست که در حدود حصرو احصا آید. وی در علوم طریقت و معرفت یگانه دوران بوده. از مؤلفات او نام اسرار العارفين و چندی اقتباسات آن به دست است ولی نسخه ای از آن پیدا نیست. در ملفوظات و مقالات صوفیان چشتیه شبه قاره هند از قبیل، فواید السالکین و راحت القلوب اقتباساتی از اسرار العارفين خواجه شبلی مندرج است، به این طریق: در فواید السالکین آمده: "در اسرار العارفين خواجه شبلی می‌نویسد که وقتی به جانب بدخشان مسافر بودم بزرگی را دریافتم که صفت او در تقریر بیاید، سلام کردم، فرمود بنشین، بنشستم و چند روز در صحبت او ملازمت نمودم..."^۵.

در راحت القلوب روایت شده: "در اسرار العارفين نوشته دیدم که چون مسلمان در ارادت کسی درآید اول غسل کند، اگر بتواند شب زنده دارد، خیریت خود و خیریت مرید خود از حضرت الوهیت درخواست کند"^۶.

باز در راحت القلوب چنان مذکور افتاد: "بعد از آن فرمود که در اسرار العارفين نوشته دیدم که

۱ - کشف المحجوب: ۱۹۵.

۲ - نفحات الانس: ۱۸۰ - طریق الحقایق ۲: ۴۴۷.

۳ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۶۱۵.

۴ - سفینه الاولیاء: ۳۹.

۵ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیاء: ۶۱۴.

۶ - فواید السالکین خطی مرکزی: ۲.

۷ - راحت القلوب عکسی مرکزی: ۶۱.

خلوت چهل روزست چنانچه شیخ عبد الله تستری نیز فرموده است و در احادیث تابعین بیشتر همین آمده است.^۱

این بود نمونه ای از عبارات اسرار العارفین خواجه . علاوه بر آن یک مقدار ابیات عربی او را جامی در نفحات الانس نقل کرده است.^۲

بنابه روایت تذکرة الاولیاء ، شیخ شبلی " از جهال زمانه بسیار رنج کشید و در رد و قبول و غوغای خلق بمانده بود و پیوسته قصد او کردند تا او را هلاک کنند چنانکه حسین منصور را، که بعضی از سخنان او طرفی با حسین داشت. سرانجام شبلی در سنه ۳۳۴ ق - ۹۴۵ م از دنیای فانی به دار باقی شتافت.^۳

شیخ ابو بکر شبلی در آتش شوق چنان گرم بود که روحش هیچ وقت آرام نمی گرفت، چنانکه برای تسکین خاطر بر سر منبر هنگام تذکیر و وعظ اسرار و رموز را آشکارا می گفت. در این زمینه شیخ مکالمه مختصر مابین جنید بغدادی و ابو بکر شبلی را در رساله لمعات نقل می کند بدین جهت: "جنید با شبلی قدس سرهما عتاب کرد که " سری که ما در سردابها پنهان می گفتیم تو بر سر منبر آشکارا کردی." گفت: " ما ابالی انا اقول و انا اسمع وهل فی الدارین غیری. رباعی:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی	از دولت آن زلف چو سنبل شنوی
چون ناله بلبل از پی گل شنوی	گل گفته بود، گرچه ز بلبل شنوی ^۴

در کشف المحجوب از سخنان شیخ شبلی در باب چشم سرو چشم دل چنین مذکور است: " به حقیقت تا حق تعالی ارادت شهوت از دل کسی پاک نکند چشم سر از غوامض آن محفوظ نگردد و تا ارادت خود اندر دل کسی اثبات نکند چشم سر از نظر بغیر محفوظ نگردد.^۵

شیخ در مثنوی عشاقنامه به مناسبت اندیشه و عقیده شبلی در باب عشق داستانی سروده و به

۱ - راحت القلوب ، عکسی مرکزی : ۶۴ از مطالب منقول اسرار العارفین چنان معلوم می شود که کتابی بود در اصول تصوف و عرفان ، و شبلی آن را برای تربیت سالکان و طالبان نوشته بود و نیز از قراین پیدا است که این کتاب به دست صوفیان چشتیه شبه قاره پاکستان و هند، در قرن ششم و هفتم هجری افتاده بود و مورد استفاده آنها قرار می گرفت .

۲ - نفحات الانس : ۱۸۰ - ۱۸۲ .

۳ - نگارنده در نوروز سال ۱۳۴۹ ش - ۱۹۷۱ م هنگام مسافرت در بغداد به زیارت مرقد شیخ شبلی مشرف شده است .

۴ - کلیات عراقی ، لمعات : ۳۹۸ .

۵ - کشف المحجوب : ۱۹۶ .

اثبات رسانده که شبلی دلداده حسن و عشق بود و مریدان را نیز همین گونه تعلیم می داد و به وسیله عشق و دوستی حسن صیقل ارواح آنها می کرد و آنان را از راه مجاز به حقیقت می رسانید. اینک برخی از ابیات آن داستان ملاحظه شود که چه طور شبلی مریدی را تربیت و پرورش می داد:

<p>مستعد و محصل و فاضل طالب اصل بود و تارک فرع رخ سوی خانقاه شبلی کرد... عشق فرمود اولاً به مرید و ندر آن عشق نیک صادق شو تا رسانم ترا به عالم دل... دل بدو داد و عشق او بخريد... خرمنش جملگی به باد برفت اونه معدوم ماندونی موجود که بغایت رسد کار مرید... قفل جهل از در دلش بگشود...</p>	<p>بود معروف زاده ای عاقل کرده تحصیل علم و حکمت و شرع مرد سالک، جوان صاحب درد شیخ شبلی ز عالم تجرید گفت: اول به حسن عاشق شو پس بیا چون صفات شد حاصل در گذر گه کسی که اول دید چون خودی خودش زیاد برفت عشق اوئی او ز او بسر بود شیخ شبلی به چشم حال پدید زان مجازش حقیقتی بنمود</p>
--	---

بابا کوهی شیرازی

شیخ ابو عبد الله علی بن محمد بن عبد الله معروف به بابا کوهی و ابن باکویه شیرازی از مشایخ بنام اواخر قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم هجری است. به روایت تاریخ گزیده در جوانی مرید شیخ ابو عبد الله محمد بن خفیف شیرازی شد.^۲ مدتی با شیخ ابو العباس نهاوندی (م. ۳۷۰ ق - ۹۸۰ م) مصاحب بود و میان ایشان در رموز طریقت و حقیقت سخنان بسیار رفته بعد از آن از شیراز سفر کرده به نیشاپور رفت و با استاد امام ابو القاسم قشیری و شیخ ابوسعید ابو الخیر ملاقات کرد. پس از آنکه در خدمت و صحبت اصحاب کمال اکتساب علوم معنوی نموده به شیراز بازگشت و در مغاره کوهی که در شمال شیراز واقع است منزوی شد. همه مشایخ صوفیه و علما و فقرا ملازمت صحبت وی می کردند. بالاخره در سال ۴۴۲ ق - ۱۰۵۰ م ارتحال نمود^۳ و در دامن کوه شیراز مدفون

۱ - آربری عشاقنامه : ۵۶ - ۵۷ - کلیات عراقی ، عشاقنامه : ۳۴۵ - ۳۴۶.

۲ - تاریخ گزیده لندن ۱ : ۷۸۵.

۳ - نفحات الانس : ۳۲۰ - ۳۲۱.

گردید. مزارش تکیه گاه اهل نیاز است و جمعی از هنود وی را نانک شاه خوانده‌اند.^۱
 بابا کوهی در علوم و معارف متبحر بوده است. دکتر قاسم غنی در تاریخ تصوف در اسلام وی را
 باشیخ عطار و مولانا رومی و شیرین مغربی اسم برده و در ردیف شعرای صوفی مشرب محسوب
 داشته است.^۲ وی بی شک نزد شعرا و عرفای قرن هفتم هجری مانند سعدی و عراقی مورد احترام
 قرار گرفته است. سعدی در باب پنجم بوستان حکایتی در شان او سروده که با این بیت آغاز می شود:

ندانی که بابای کوهی چه گفت
 به مردی که ناموس را شب نخفت^۳

دیوان اشعار منسوب به بابا کوهی از رضا قلی خان هدایت دیده شده، و در این اواخر دو مرتبه در
 شیراز چاپ شده است.^۴ وی کوهی تخلص می نموده و این ابیات از اوست:

روح بحریت که عالم همه غرقند در او بس عجب دامن اگر جسم کف دریائیت
 ظاهرو باطن ذرات جهان اوست همه نیست اشیاء اگر او عین همه اشیائیت

و نیز:

دلادربوته عشقش چوزربگدازوصافی شو
 وگرنه قلب میمانی و آن صراف می آید

بابا کوهی از صوفیان عاشق مسلک بوده است. در سبب هدایت وی داستان عشق او را چنین
 حکایت می کنند که در ابتدای امر به دختر پادشاه زمان خود عاشق شد و چون به هیچ وجه وصالش
 ممکن نبود، از روی مصلحت در کوه خارج شهر به مجاهدت و ریاضت مشغول شد. اهالی شهر از
 حالت و طاعت او خبر یافتند و پادشاه را از آن اطلاع دادند، پادشاه به عبادتگاه او رفته، معتقد وی
 گشت و برای شرف دامادی او آماده شد. لیکن چون چاشنی عبادت و پایه معرفت آنجناب به
 مدارج اقصی و مدارج اعلی رسیده بود و به مصداق المجاز قنطرة الحقیقه جذبه عشق دختر وی را
 به ولای مطلق کشیده بود، از قبول آن امتناع نمود و بر وصل محبوب مجازی قرب معشوق حقیقی را

۱ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه: ۲۱۳.

۲ - تاریخ تصوف: ۳۷۰.

۳ - بوستان سعدی: ۱۷۲.

۴ - دیوان شیخ علی مشهور به بابا کوهی چاپ دوم، مقدمه ناشر.

۵ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه: ۲۱۳ - طرائق الحقایق ۲: ۴۹۸.

۶ - همان: ۲۱۴.

ترجیح داد. ولی از طرف دیگر جذبه محبت نهانی آن دختر دامن صبر را رها کرده بود. او پرده از کار برانداخت و به خدمت بابا کوهی رسید. تا اینجا که دوئی از میان برخاست و هر دو در آن کوه به عبادت اشتغال ورزیدند تا رحلت نمودند.^۱

تصور می رود که اول از همه شیخ عراقی این حکایت عشقی بابا کوهی را در مثنوی عشاقنامه به نظم در آورده است و بعد ارباب سیر و اصحاب تذکرة ها از او برداشته شاخ و برگهایی داده اند. در ذیل برخی از ابیات حکایت بابا کوهی^۲، منقول از عشاقنامه عراقی ملاحظه شود:

بود صاحب دلی به دانش و هوش	در نواحی فارس تره فروش
از قضای خدا و صنع اله	می گذشت او به راه خود ناگاه
پیش قصری رسید و در نگرید	صورت دختر اتابک دید
صورتی خوب دید حیران شد	دل مجموع او پریشان شد
قرب سالی زعشق می نالید	که رخ خوب دوست باز ندید...
تا بدو خادمی پیام آورد	کین گذشت از حکایت آن کرد...
لیک گر صادقی درین معنی	راه برگریو بگذر از دعوی
به فلان کوه رو مقامی ساز	کنج گریو مگوی باکس راز...
چون شوی در میان خلق علم	به اتابک رسد حدیث تو هم
چون اتابک تو را مرید شود	اندوهت را فرح پدید شود
چون که عاشق پیام دوست شنید	امر او رابه جان و دل بگزید
شد به کوهی که او اشارت کرد	چار دیوارگی عمارت کرد
واندر آنجا چنانکه دختر گفت	از عبادت نیارمید و نخفت ^۳

شیخ احمد غزالی

شیخ المشایخ مجد الدین ابو الفتوح احمد بن محمد بن محمد غزالی طوسی از بزرگان طوس و مقتدایان صوفیه و پیشوایان عشاق ربانی، و برادر کوچکتر حجة الاسلام شیخ ابو حامد محمد بن محمد غزالی است. وی در آغاز عمر به زهد و انزوا و صحبت صوفیان مایل بود و به تعلیم علوم دینی

۱ - ریاض العارفین، چاپ دوم مهدیه: ۲۱۳ - طرایق الحقایق ۲: ۴۹۷ - ۴۹۸ - دیوان شیخ علی مشهور به باباکوهی، چاپ دوم، مقدمه: د.

۲ - آربری عشاقنامه: ۸۱.

۳ - همان: ۸۱ - ۸۳ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۱ - ۳۶۲.

رغبت داشت و از جمله فقهاء عصر در مذهب شافعی بود. علاقه و توجه بیشتری به وعظ داشت و او را در وعظ بیانی نیکو بود. وی از سال ۴۸۸ تا ۴۹۸ ق - ۱۰۹۴ تا ۱۱۰۴ م که حجة الاسلام محمد غزالی به سفرده ساله خود رفت، به نیابت از او در مدرسه نظامیه بغداد تدریس می کرد. سال وفاتش ۵۱۷ ق - ۱۱۲۲ م و مدفن او در قزوین است.^۱

احمد غزالی در طریقت پیرو شیخ ابو بکر نساج طوسی (م. ۴۸۷ ق - ۱۰۹۳ م) بود.^۲ و خودش چنانکه اشاره گردید، از کبار اقطاب شمرده می شد و غالب سلاسل صوفیه به جناب شیخ احمد غزالی می پیوندید. چندی از تربیت یافتگان معروف او عبارتند از: عین القضاة همدانی (م. ۵۳۳ ق - ۱۱۳۸ م)، ابو الفضل بغدادی (م. ۵۴۴ ق - ۱۱۴۹)، ابو النجیب سهروردی (م. ۵۶۳ ق - ۱۱۹۷) و احمد خطیبی بلخی (جد بزرگ مولانا رومی). به روایتی برادر بزرگش محمد غزالی را نیز درد طلب و میل سلوک و معرفت حق به وسیله شیخ احمد حاصل شده بود. چنانکه مقالات پر معنی ما بین هر دو برادر در کتب عارفان مسطور است. می گویند که روزی امام محمد غزالی، شیخ احمد غزالی را گفت نیک درویشی، اگر در طریق شریعت بیش از این کوشش می نمودی بهتر بود. احمد غزالی گفت شما نیز نیک دانشمندید اگر در معرفت حقیقت اهتمام بیش از این می فرمودید، احسن بود. پس از آن امام محمد رؤیا دید و بر کمالات شیخ احمد اعتراف آورد و خود را روبروی وی چون طفلی پیش معلم دانست.^۳ شیخ احمد غزالی را در تصوف و عرفان تصانیف معتبر و تألیفات مشهور و رسایل و اشعار بی نظیر است. مهمترین آثار وی عبارت است از: لباب الاحیاء، الذخیره فی علم البصیره، بحر الحقیقه، رساله العشقه، رساله سوانح العشاق، رساله عینیه و مکاتیب.^۴

رساله سوانح العشاق احمد غزالی در عرفان اسلامی دارای اهمیت فراوانی است. با آن رساله مکتب عشق الهی مابین صوفیان و صاحبان رواج بیشتری و پیشرفت زیادی یافت. کتاب لمعات بر سنن و روش نگارش آن تحریر شده است. چنانکه عراقی در دیباچه لمعات می گوید، این کلمه ای چند در بیان مراتب عشق بر سنن سوانح شیخ احمد غزالی، به زبان وقت املا کرده می شود. اما علی قلی خان واله داغستانی در تذکره ریاض الشعراء^۵ و مولانا عبد الغنی خان فرخ آبادی در تذکره الشعراء^۶ نوشته اند که شیخ عراقی لمعات را به طرز سوانح محمد غزالی به قلم در آورده بود. بدون شک و تردید آنها به اشتباه بزرگی افتاده اند. همانطور که بیشتر از این هم بیان شد شیخ عراقی لمعات را به

۱ - نوائی تاریخ گزیده: ۶۶۴.

۲ - نفحات الانس: ۳۷۴ - هفت اقلیم ۲: ۱۹۵.

۳ - طرائق الحقایق ۲: ۵۶۷ - ۵۶۸.

۴ - صفا تاریخ ادبیات چاپ اول ۲: ۹۳۳ - ۹۳۴.

۵ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.

۶ - ریاض الشعراء، عکسی مرکزی ۳: ۲۴۶.

۷ - تذکره الشعراء: ۸۸.

الهام دروس فصوص الحکم ابن عربی، در خدمت صدرالدین قونوی در شهر قونیه تألیف فرموده بود و معتقدات عرفانی و معنوی آنها در آن متجلی است. لیکن از نظر شیوه نگارش و به کار بردن اصطلاحات عشق و عاشق و معشوق بیشک شیخ عراقی تحت تأثیر احمد غزالی قرار گرفته است. اینک برای تطبیق نزدیکی های فکری هر دو شیخ از سوانح و لمعات به طور نمونه عباراتی مشابه هم نقل می گردد:

سوانح:

معشوق به همه حال معشوقست پس استغنا صفت اوست و عاشق به همه حال عاشقست و افتقار همیشه صفت او. عاشق را همیشه معشوق در باید لا جرم افتقار صفت او بود معشوق را هیچ چیز در نباید، که خود را دارد، لا جرم استغنا صفت او بود.^۱

لمعات:

عشق سلطنت و استغنا به معشوق داد و مذلت و افتقار به عاشق. عشق مذلت از عزت عشق کشدنه از عزت معشوق، چه بسیار باشد که بنده بود. غنا صفت معشوق آمد و فقر صفت عاشق.^۲

سوانح:

عشق رابطه پیوندست، تعلق بهر دو جانب دارد، چون نسبت عشق بین العاشق و المعشوق درست آید پیوند ضروری گردد از هر دو جانب که خود مقدمه یکیست.^۳

لمعات:

اشتهاق عاشق و معشوق از عشق است و عشق در مقرر عز خود از یقین منزّه و در حریم عین خود از بطون و ظهور مقدس، بلی بهر اظهار کمال از آن روی که عین ذات خودست و صفات خود را در آیینۀ عاشقی و معشوقی بر خود عرضه کرد.^۴

سوانح:

عشق پوشیدست و هرگز کس ندیدستش عیان
لافهای بیهده تا کی زنند این عاشقانه

۱ - سوانح احمد غزالی به اهتمام بیانی: ۲۸.

۲ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۹ - ۴۰۰.

۳ - سوانح احمد غزالی: ۱۲.

۴ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۷.

۵ - سوانح احمد غزالی: ۵ و ۳۹.

لمعات :

عشق در پرده می نوازد ساز عاشقی کو که بشنود آواز؟

عشقم که درد و کون مکانم پدید نیست عنقای مغربم که نشانم پدید نیست^۱
علاوه بر آن شیخ در مثنوی عشاقنامه خود در مشرب عشق و عاشقی شیخ احمد غزالی و وصف ذوق جمال پرستی او دو حکایت سروده که اینجا ذکر می شود.

پسری داشت شحنه تبریز حسن او دلفریب و شور انگیز...
شیخ عالم، امام غزالی آن جهان علوم را والی
گشت آگاه زان گزیده خصال صفتش فهم کرد از استدلال...
اسب عزم از زمین ری زین کرد میل دیدار آن نگارین کرد
از می اشتیاق او شد مست پای در ره نهاد و دل بر دست...^۲
از حکایت دیگر هم به چند بیت اکتفا می شود:

شیخ الاسلام، امام غزالی آن صفا بخش حالی و قالی
واله حسن خوبرویان بود در ره عشق دوست پویان بود
بود چشم صفای آن صادق برنگاری، زجان چنان عاشق
که همی شد سوار اندری و ز مریدان زد فزون در پی
دلبری دید همچو بدر تمام که برون آمد از یکی حمام...
شیخ را چون نظر بدو افتاد صورت دوست دید باز استاد
از دل و جان درو همی نگرید هر نظر او بروی دیگر دید...^۳

در اینجا ناگفته نگذاریم، این حکایت دوم رادر ریاض العارفین^۴ و طرایق الحقایق^۵ و غزالی نامه^۶، به اشتباه به نام حجة الاسلام محمد غزالی منسوب کرده اند در صورتیکه هر دو حکایت دارای توافق است و در هر دو داستان شیخ احمد غزالی از "ری" سوار اسب می شود و عزیمت به جای دیگر می کند. بعد در این امر تردیدی نیست، شیخ احمد غزالی بی شک سرور عاشقان و پیشوای عارفان دلسوخته بوده است و مؤلفان و دانشمندان متقدم به این جهت اشاراتی کرده اند و همانطور

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.

۲ - آربری عشاقنامه: ۷۲ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۵۶.

۳ - همان: ۹۳ - همان: ۳۶۹.

۴ - ریاض العارفین: ۱۶۴.

۵ - طرایق الحقایق ۲: ۵۷۸ - ۵۷۹.

۶ - غزالی نامه: ۲۰۴.

که مذکور شد از سوانح و لمعات اشتراک عقیده و توافق اندیشه عشق هر دو شیخ لایح و هویدا و واضح و آشکار است.

گمان می رود که مؤلفان و محققان در کتب مزبور، از ترکیب "امام غزالی" به سهو افتاده اند چون لقب "امام" با اسم حجة الاسلام محمد غزالی معمول و متداول است. ممکن است آنها بدین وجه وی را مراد عراقی تصور نموده باشند. حال آنکه مشایخ صوفیه اینچنین امور را مراعات نمی کنند و در تألیفات خویش از بزرگان باللقاب گوناگون یاد می برند. شیخ احمد غزالی چنانچه گفتیم سر حلقه اکثر سلاسل تصوف است و صوفیه او را امام و پیشوا هم می خوانند. مؤلف تذکره مجالس العشاق وی را "امام ربانی" می گوید، به این طریق:

شیخ کام و امام ربانی	کرده در عهد خویش سلطانی
جان او معدن محبت شوق	دل او منبع معارف و ذوق ^۱

جلال الدین همائی در غزالی نامه نوشته است.^۲

گذشته از این همه بحث و فحص، این دو بیت شیخ احمد غزالی را در بعضی از تذکره ها به نام عراقی نسبت داده اند که سر تا سر سهو است، زیرا که به سند تاریخ گزیده و قرینه دیگر ابیات از آن احمد غزالی است.

چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد بسافقر اگر بود هوس ملک سنجرم
تا یافت جان من خبر از ملک نیم شب صد ملک نیم روز به یک جونمی خرم^۳

شیخ روز بهان بقلی

شیخ ابو محمد روز بهان بن ابونصر بقلی فسوی شیرازی معروف به شیخ شطاح فارس، سلطان عرفاء و برهان علماء و قدوه عشاق بود. مولد وی شهر فسا از توابع شیراز است. در بدایت جوانی شغل بقالی داشت ولی روزی آن را ترک گفت و روی به تصوف آورد. حافظ قرآن شد و علوم تفسیر

۱ - مجالس العشاق خطی ادبیات : ۵۸.

۲ - غزالی نامه : ۲۵۹.

۳ - تاریخ گزیده : ۶۶۴ - هفت اقلیم ۲ : ۱۹۵ از احمد غزالی نقل کرده اند. ولی ریاض الشعرا عکسی مرکزی ۳ : ۲۴۶ - مخزن الغرائب عکسی مرکزی ۳ : ۲۶۹ به عراقی نسبت داده اند.

و حدیث و فقه و عرفان را به درس خواند، سپس به رسم صوفیه به کرمان و عراق و حجاز و شام و مصر مسافرت‌ها کرد. در اسکندریه در سماع صحیح بخاری با شیخ ابو النجیب سهروردی شرکت جست^۲ و خرقه تصوف از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام پوشید^۳. شیخ روزبهان صاحب وجود و ذوق و استغراق بود. گویند که پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ و تذکیر گفت. روزی شنید که زنی به دختر خود نصیحت می‌کرد که حسن را به هیچ کس اظهار مکن. شیخ گفت: حسن و عشق از روز اول عهدی بسته اند و حسن تنها و منفرد راضی نیست، می‌خواهد با عشق قرین باشد. از شنیدن این سخن، در اصحاب شیخ وجد برپا شد^۴. شیخ روزبهان از ذوق سماع نیز سرشار بود ولی در آخر عمر از آن باز ایستاده. سال درگذشت وی ۶۰۶ ق - ۱۲۰۹ م و آرامگاه او در شیراز است.

شیخ روزبهان صاحب تصانیف عدیده است در تفسیر و تأویل، شرح احادیث، فقه، اصول، تصوف و عرفان اشعار نیکو و پر معنی و پر شور می‌سرود. کتاب *عبر العاشقین* وی مانند *رسالة لمعات عراقی* در معانی عشق و معرفت نوشته شده است. شیخ روزبهان در جایی در باب عشق چنین اظهار نظر کرده است: "...سرشت گوهر عشق در ازل بوده است در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است. آنکه عشق او را روی بنماید، جوهر صفتش ازین خاکدان برآید:

عشق برتر ز عقل و از جانست
لی مع الله وقت مردان است^۵

شیخ عراقی در برتری عشق از عقل چنین گفته: "رتب عشق بر تر از آنست که به قوت عقل و فهم و بیان گرد پیرامون سرا پرده اجلال او توان گشت یا به دیده کشف و عیان به جمال حقیقت او نظر توان کرد:

۱ - *عبر العاشقین* به تصحیح کرین و معین، ترجمه احوال.

۲ - شد الازار: ۲۴۳.

۳ - روزبهان نامه، تحفة العرفان: ۱۷.

۴ - نفحات الانس: ۲۵۶ - مجالس العشاق خطی ادبیات: ۷۵.

۵ - به روایت نفحات الانس: ۲۵۶ شیخ روزبهان در کتاب *الانوار* فی کشف الاسرار آورده است که قوال باید خوب روی بود. سفینة الاولیاء: ۱۷۶.

۶ - *عبر العاشقین* به تصحیح کرین و معین، آثار روزبهان - غیر از کتاب *عبر العاشقین*، تفسیر *عرایس البیان* و کتاب *الانوار* فی کشف الاسرار و شرح شطیحات از آثار معروف او به شمار می‌روند.

۷ - *عبر العاشقین*: ۱۴۴.

تعالی‌العشق عن همم الرجال وعن وصف التفرق والوصال^۱

شیخ روز بهان همواره مورد توجه عارفان و صوفیان بزرگ بوده. شیخ اکبر محی الدین ابن عربی - موحد کامل و عارف واصل - در فتوحات مکیه خویش، در ذکر علوم معرفت حکایتی از عشق صوری وی بیان می‌کند که در نفحات الانس و طرایق الحقایق منقول شده است.

نوشته اند که زمانی شیخ روزبهان در مکه مجاور بود. ناگاه به محبت زنی مغنیه مبتلا شد و هیچکس نمی‌دانست و آن وجد و صیحه‌های روز بهان که در وجد فی الله می‌زد، همچنان باقی بود، اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان از برای مغنیه. چون روزبهان پی برد که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که وجد و صیحات وی این زمان نیز از برای خدای تعالی است، به مجلس صوفیه حرم آمد و خرقة خود در آورد و پیش ایشان انداخت و قصه خود را با مردم بگفت که نمی‌خواهم در حال خود ریاکار باشم، از آن پس خدمت مغنیه را لازم گرفت. اصحاب وی حال عشق و محبت وی را به مغنیه گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است. چون مغنیه شنید همانگاه توبه کرد و خدمت وی را پیش گرفت. پس از آن محبت آن مغنیه از دل وی زایل گشت، به مجلس صوفیه باز آمد و خرقة خود در پوشید^۲.

شیخ درباره فکر جمال پرستی و عشق مجازی روزبهان بقلی در عشاقنامه چنین می‌گوید:

آن به صدق و صفا فرید جهان...	پیر شیراز، شیخ روز بهان
سرور جمله واصلان بود او	شاه عشاق و عارفان بود او
روز به بود و روز به ترشد	چون به ایوان عاشقی برشد
روز شب کرده بود و شبها روز	سالها باجمال جان افروز
که رخس دیده را جلامی داد... ^۳	داشت او دلبری فرشته نهاد

اینچنین داستانهای متعدد در باب شیخ روز بهان نگاشته اند، صرف نظر از دیگران از مطالعه مثنوی عشاقنامه شیخ عراقی معلوم می‌شود که عراقی در دو مورد دیگر نیز حب جمال و جذبه عشق وی را توصیف کرده است. هر چند واضح نیست مگر از قراین معلوم می‌شود که اشاره به همان است. یک جا گوید:

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۷۶.

۲ - نفحات الانس: ۲۵۷ - طرایق الحقایق ۲: ۶۴۱.

۳ - آربری عشاقنامه: ۸۸ - ۸۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۶.

و عظم گفتم به خطه شیراز	آن شنیدی که عاشقی جانباز
خاطرش کاشف دقایق بود...	سخنش منبع حقایق بود
	در جای دیگر سراید:
بریا مدتی چو طاعت کرد...	عاشقی بی قرار از سر درد
همه از ساکنان در گاهش...	هم رعیت مرید و هم شاهش
پس غم خویش و بی نیازی او	عشق بقلی و چاره سازی او
که چه بی التفاتی از وی دید...	و آنکه آن شب برفت و واگردید

حاصل این مبحث آنست که این صوفیان و نجم الدین کبری نیز که ذکرش در فصل گذشته رفت از نظر عشق ربانی و حب جمال انسانی توجه شیخ عراقی را جلب کرده اند و او به عقیدت و احترام بسیار داستانهای عشقی آنان را در مثنوی عشاقنامه خویش نقل کرده است و از بعضی ایشان در کتاب لمعات هم اسم برده. از قراین و شواهد چنان به نظر می رسد که از همه این مشایخ، شیخ احمد غزالی در شیخ عراقی بیشتر نفوذ کرده. شیخ احمد غزالی یکی از بزرگترین تکتازان و علمداران مذهب عشق الهی است و در رفتار و گفتارش بلکه در هر دمی که زده این عقیده آشکار است.

هر چند تأثیر و نفوذ مذهب عشق الهی شیخ احمد غزالی در عراقی، گفته شد لیکن اینجا باز اشاره می گردد. اول اینکه شیخ عراقی در آغاز لمعات ادعای پیروی از روش نگارش رساله سوانح وی کرده. دوم در مثنوی عشاقنامه در دومورد با ذکر نام و مقام وی حکایتها سروده. سوم مولانا عبدالرحمن جامی و برخی دیگر از مؤلفان متقدم و متأخر احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و عراقی را به لحاظ فکر و اندیشه عشق و حب الهی در یک ردیف شمرده اند که در موارد مختلف مذکور افتاده است. چهارم اینکه شیخ احمد غزالی با چند واسطه و سلسله عرفانی از بزرگان شجره طریقت تصوف شیخ عراقی است. بنابر این احمد غزالی ناگزیر وی را در ضمن معتقدات و احساسات عشق و جمال پرستی زیر نفوذ قرار داده است.

در حقیقت مسئله عشق و تأثیر آن یکی از اسرار مخفی طبیعت است و اکتساب این قوه الهی بسته به مقدار نیروی عشق و محبت و به قدر استعداد و نصیب هر کس است. نزد شیخ عراقی عشق مرکز حیات عالم و محور ترقی و تکامل بنی آدم است. عشق یگانه رابطه ایست که همه آفریدگان را به یکدیگر و با آفریدگار خود مربوط می سازد. عشق دیده مرد عاشق را از دیدن چیزهای دیگر غیر از معشوق خود - می پوشاند. منتهی عاشق به درجه ای می رسد که گوئی جز او و جز معشوق او

۱ - آربری عشاقنامه : ۵۹ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۴۷.

۲ - آربری عشاقنامه : ۸۳ - ۸۵ - کلیات عراقی، عشاقنامه : ۳۶۳ - ۳۶۴ که به جای "عشق بقلی" "عشق نقلی" مندرج گردیده است.

آفریده ای در جهان نیست. بر هر چیز که می نگرد به یاد معشوق می افتد، در هر چیز عکس معشوق را می بیند. چنانکه عراقی گوید:

نیست کاری به آنم و اینم
صنع پروردگار می بینم^۱

ج - عراقی و شعرای عارف

میان ارباب حال بعضی از حضرات صوفیه که سرمایه عشق و محبت از طریق تصوف به دست آنها آمده، عموماً اظهار آن به شعر می کردند. بدین سبب که تصوف و عرفان و شعر و شاعری بسیاری از موارد جهات مشترکی دارد، از لحاظ توجه به ذوق و شور و عواطف و احساسات، عشق و حال از یک منبع الهام می گیرد. چنانکه متصوفه و شعرا خیلی زود یکدیگر را دریافتند و نزدیک بهم شدند. این سلسله از قرون چهارم و پنجم شروع و در قرون ششم و هفتم، خاصه از قرن هفتم به بعد در نهایت قوت و استحکام ظاهر گردیدند.^۲

نخستین دوبیتی ها و رباعی های صوفیانه و عاشقانه توسط بابا طاهر عریان همدانی (م. ۴۱۰ ق - ۱۰۱۹ م) و شیخ ابوسعید ابوالخیر (م. ۴۴۰ ق - ۱۰۴۸ م) سروده شد. اما دوبیتی های بابا طاهر - با اینکه از قبیل فهلویات است به واسطه قدمت زمان و معانی عرفانی بسیار جالب توجه است.^۳ شیخ ابوسعید در مجالس و مواعظ خودگاه گاه به طور تفنن، افکار و خیالات تصوف را بارباعی های دلانگیز بیان می نمود. این زمانی بود که تصوف و شعر بهم دیگر آمیخته شدند و در شعر و شاعری فارسی روح و وجد و ذوق و مستی و شور به وجود آمد.^۴ ولی معروف اینست که سنائی غزنوی اولین کسی است که تصوف را وارد شعر فارسی کرد و از مقاصد صوفیان به زبان شعر سخن گفت و به عنوان بنیان گذار شعر صوفیانه شمرده شد. حال آنکه به یقین می دانیم که سنائی نخستین سراینده شعر صوفیانه نیست. البته امتیاز سنائی و درخشندگی فوق العاده او از آن جهت است که وی تمام مقاصد صوفیان را - من البد والی الختم - در شعر فارسی وارد کرد و نه تنها قصیده های مفصل مطول در بیان اصول تصوف سرود، بلکه در مثنوی گرانقدر حدیقه الحقیقه و کلام دیگر

۱ - کلیات عراقی، عشاقنامه: ۳۶۷ - آربری عشاقنامه: ۹۰.

۲ - شعر و ادب فارسی: ۹۲.

۳ - هر چند دوبیتی های بابا طاهر عریان همدانی به زبان محلی لری سروده شده و به اوزان از قبیل اشعار فهلویات شمرده شده، ولی خیلی نزدیک به زبان فارسی است و فهمیدن آنها برای فارسی زبانان مشکل نیست.

۴ - سوانح مولوی رومی: ۴۹.

خود نیز به شیواترین بیانی بازگشت.^۱ پس از سنائی عطار نیشابوری مثنویات عدیده در تصوف نوشت که از میان آنها منطق الطیر شهرت زیادی حاصل نمود. از جمله شعرای متصوف متقدم بابا طاهر عریان همدانی بیشتر از دیگران شعر عاشقانه را به حرکت درآورد و نغمه عشق را پاکیزه تر و لطیف تر از پیشینیان سرود و شراره ضعیفی در بیان عشقی انداخت که بزرگان قرون ششم و هفتم و هشتم هجری خرمن ها بدان افروخته و جهانی را سوخته‌اند.^۲ از سایر این بزرگان شیخ فخرالدین عراقی با باباطاهر آشنا تر به نظر می‌رسد. علاوه بر اینکه هر دو بزرگوار از آب و خاک همدان برخاسته‌اند، کلام آنها از نظر سوختگی و شوریدگی و قلندری و درویشی قابل تطبیق است، ولی عمل نمودن بر این امر درین مختصر میسر نیست. و در اینجا بحث را فقط به پیشروان بزرگ شعر عرفانی فارسی یعنی سنائی و عطار اختصاص می‌دهیم. و تأثرات افکار آنها را در آثار و اشعار شیخ به اختصار خاطر نشان می‌کنیم.

حکیم سنائی غزنوی

شیخ الحکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی شاعر عالیمقدار و عارف بزرگ و نامدار نیمه دوم سده پنجم و نیمه اول سده ششم هجری قمری است. ولادتش در اواسط قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) در غزنین اتفاق افتاد. وی با پدر شیخ رضی الدین علی لالای غزنوی ابنای عم، و از مریدان خواجه ابو یعقوب یوسف بن ایوب همدانی (م. ۵۳۵ق - ۱۱۴۰م) بوده است.^۳ سنائی در آغاز جوانی شاعر درباری و مداح شاهان غزنوی بود ولی بعد از سفر خراسان و اقامت چند ساله در آن دیار و ملاقات با مشایخ تصوف در او تغییری ایجاد شد و کارش به زهد و انزوا و تأمل در حقایق عرفانی کشید. در این زمان است که او به سرودن قصاید معروف خود در زهد و وعظ و عرفان و ایجاد منظومه های مشهور از قبیل حدیقه الحقیقه، طریق التحقیق، سیر العباد الی المعاد، کارنامه بلخ و امثال آنها توفیق یافت و نخستین بار قصاید و منظومه های خاصی را به بحث در مسایل تصوف و عرفان اختصاص داد. وفاتش به سال ۵۴۵ق - ۱۱۵۰م واقع شد و مقبره او در غزنین زیارتگاه خاص و عام است.^۴

دولتشاه سمرقندی در باب سنائی می نویسد: "چند قصیده او در توحید و معارف بی نظیر

۱ - سبک خراسانی در شعر فارسی: ۵۱۶.

۲ - دیوان بابا طاهر مقدمه مصحح: ۱۲.

۳ - نفحات الانس: ۵۹۵ - سفینه الاولیا: ۱۶۷ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه: ۳۳۳.

۴ - گنج سخن ۱: ۳۱۱.

است و بزرگان تتبع آن نموده اند، و یکی اینست:

طلب ای عاشقان خوش رفتار

طرب ای شاهدان شیرین کار...^۱

و این قصیده را شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ فخر الدین عراقی و غیر ایشان تتبع کرده اند و جواب گفته^۲:

شیخ فخر الدین عراقی، در جواب سنائی، به همان وزن و قافیه ظاهراً قصیده زیر را سروده است:

طاب روح النسیم بالاسحار این دور التمدیم بالا دوار

در خمایم کولب ساقی نیم مستیم کوکرشمه یار...^۳

قصیده معروف دیگر سنائی که شیخ عراقی از آن پیروی کرده به مطلع زیر است:

مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی

ازین آیین بیدینان، پشیمانی پشیمانی^۴

شیخ عراقی قصیده خویش را چنین آغاز می کند:

دلا دربزم عشق یار، هان، تاجان برافشانی

که باخود درچنان خلوت نگنجی گرهمه جانی ه

از این قصیده سنائی معلوم می شود که وی نخست به فلسفه یونان آشنا بوده ولی پس از ورود

در میدان تصوف و عرفان ذوق ایمان به مخالفت آن پرداخت و چند جا زبان به انتقاد ورد گشود، به این طریق:

شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین

که محرومند ازین عشرت هوس گویان یونانی

برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی^۵

عراقی هم به همان شیوه پند و موعظت گفت:

۱ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۱۱۷.

۲ - تذکره دولت شاه: ۱۰۹ - ۱۱۰ - نقد ادبی: ۴۵۸.

۳ - کلیات عراقی: ۸۰ و ۱۲۲.

۴ - دیوان سنائی، دکتر مظاهر مصفا: ۳۴۷.

۵ - کلیات عراقی: ۹۷.

۶ - دیوان سنائی، دکتر مظاهر مصفا: ۳۴۸.

برون از شرع هر راهی که خواهی رفت گمراهی
 خلاف دین هر آن علمی که خواهی خواند شیطانی
 ز صرافان یونانی دغلستان که قلابند
 ندارد قلبشان سکه ز دار الضرب ایمانی^۱

عراقی در پایان قصیده از سنائی یاد کرده و مصراع نخستین قصیده او را به تضمین آورده به

این طریق:

عراقی گرکنی ادراک رمز اهل طیر و سیر
 چه دانی منطق مرغان ، نگردي چون سلیمانی
 ترا آن به که با جانان ثناگوئی سنائی را
 مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی^۲

در غزلیات حکیم سنائی و عراقی نیز قربت لفظی و معنوی دیده می شود و به احتمال قوی

عراقی در به کار بردن اصطلاحات عارفانه و عاشقانه و قلندرانه از سخن سنائی رنگهائی گرفته است^۳

به این نحو:

سنائی: الف

الف: جانا بجز از عشق تو دیگر هوسم نیست
 سوگند خورم من که به جای تو کسم نیست
 ب: عشق رخ تو بابت هر مختصری نیست
 وصل لب تو در خور هر بیخبری نیست^۴

عراقی:

جز دیدن روی تو مرا رای دگر نیست
 جز وصل توام هیچ تمنای دگر نیست

سنائی:

ای گمشده وفای تو این نیز بگذرد
 وافزون شده جفای تو این نیز بگذرد^۵

۱ - کلیات عراقی: ۹۸.

۲ - همان: ۱۰۳.

۳ - دیوان سنائی یاد داشت دکتر مظاهر مصفا: ۲۱۱.

۴ - همان: ۳۹۱.

۵ - کلیات عراقی: ۱۵۸.

۶ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۱۳.

عراقی:

تاکی کشم جفای تو این نیز بگذرد
بسیار شد بلای تو این نیز بگذرد،

سنائی:

راحتی جان را به گفتار ای پسر
آفتی دل را به کردار ای پسر،

عراقی:

سر بسر از لطف جانی ای پسر
خوشر از جان چیست آنی ای پسر،

سنائی:

باز ماندم در بلائی الغیث ای دوستان
از هوای بیوفائی الغیث ای دوستان،

عراقی:

مبتلای هجر یارم الغیث ای دوستان
از فراقش سخت زارم الغیث ای دوستانه

گذشته از نکته های مربوط به افکار و اشعار سنائی و عراقی در قصاید و غزلیات مثنوی بی نظیر حدیقه الحقیقه که بر کمال سنائی در شعر و بیان و وجدان ارباب معرفت و توحید، دلیلی قاطع و برهانی ساطع است، نیز شیخ عراقی را متأثر کرد. صاحب میخانه در مورد شیخ عراقی نوشته که "مثنوی به طرز حدیقه به رشته نظم در آورده و در آن میان غزل گوئی فرموده".^۱ جز از وزن مابین حدیقه و عشاقنامه شباهت دیگری هم وجود دارد، آن اینست که سنائی حدیقه را در ده باب منقسم ساخت، عراقی نیز عشاقنامه را در ده فصل سرود. ولی اگر از نظر محتویات به حدیقه و عشاقنامه نگاهی بیندازیم، هر چند هر دو مثنوی در پیرامون مطالب عرفانی نوشته شده، لیک از حیث تنوع و کثرت و قوت معانی، مثنوی عراقی به هیچ وجه به پایه حدیقه نمی رسد، اما هم سلاست و انسجام آن بیشتر

۱ - کلیات عراقی: ۱۷۶.

۲ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۴۱.

۳ - کلیات عراقی: ۲۰۹.

۴ - دیوان سنائی دکتر مظاهر مصفا: ۴۹۵.

۵ - کلیات عراقی: ۲۵۳.

۶ - میخانه: ۴۸.

است و هم درد و سوز آن افزونتر^۱.

حقیقه سنائی در بیان حالات و معاملات عرفا، اولین منظومه مهم صوفیانه ایست و سنائی در آن به مطابقت با شریعت مقید بوده است و در بیان عقاید و تعالیم خویش به ذکر قصص و تمثیلات پرداخته و مخصوصاً داستانهای از احوال و مقامات زهاد و صوفیه پیشین آورده است. سنائی باب پنجم را "فی فضیله العلم و معنی العشق و حالاته"^۲ نام نهاده است. ممکن است این قسمت اندکی با عشاقنامه عراقی قابل مقایسه باشد، چونکه عراقی تمام معانی را در پیرامون عشق و عاشق و معشوق بیان نموده و داستانهای عشقی صوفیان بزرگ را نقل کرده است و جالب و مطبوع و مهم اینست که عراقی در ضمن حکایات و تمثیلات غزلیات گرم و سوزنده را در آن گنجانده و مثنوی را طرحی نو بخشیده است. از نظر ارزش و اهمیت همانطور که پس از حقیقه، مثنوی منطق الطیر و مثنوی معنوی مولوی به وجود آمد، مثنوی عشاقنامه هم منشاء ایجاد منظومه‌هایی به نام عشاقنامه و ده نامه گردید که در فصلی دیگر درباره اش سخن خواهد رفت. چند نفر از تذکره نویسان مثنوی به نام عشق نامه در آثار سنائی یاد کرده و به حکیم نسبت داده اند. حال آنکه به قول محققان انتساب این مثنوی به وی مسلم نیست و به اشتباه در جمله آثار او داخل شده است^۳.

حاصل آنست که شیخ در آثار و اشعار خویش به حکیم سنائی توجه داشته، حتی مصراع‌ی از

حدیقه الحقیقه:

"همه هیچند هیچ، اوست که اوست"^۴

و اشعاری متعدد از سنائی در رساله لمعات خویش گنجانده است و نیز در ضمن عشق پسران ه هم هر دو شیخ قابل مقایسه هستند که این موضوع در فرصت دیگری مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

شیخ عطار نیشاپوری

شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابو بکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشاپوری شاعر و عارف نام آور ایران در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری می زیسته است. در ابتدای حال شغل عطاری را که از پدر به ارث برده بود ادامه می داد. بعد بر اثر تغییر حال در سلک صوفیان و عارفان

۱ - ارزش میراث صوفیه: ۱۸۱.

۲ - حدیقه الحقیقه: ۵۸.

۳ - مثنوهای حکیم سنائی، مقدمه مدرس رضوی: ۴ اما در همین مجموعه مثنویات سنائی، عشق نامه نیز چاپ شده است.

۴ - حدیقه الحقیقه: ۱۰۹ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۹۲.

۵ - درباره سنائی ر.ک به دیوان سنائی یاد داشت دکتر مظاهر مصفا: ۶۲ و در باب عراقی از فکر عشق مجازی او بارها در این رساله سخن رفته است.

درآمد و به قرینه دیباچه تذکرة الاولیاء^۱ به خامه خود عطار و بنا به گفته مولانا جامی^۲ و دیگران که از پی او قدم برداشته اند، عطار مرید مجد الدین بغدادی بود. به روایت دولتشاه سمرقندی عطار در ابتدا توبه بردست شیخ رکن الدین (م. ۵۴۹ق - ۱۱۵۳م) کرد و به صحبت بسیار از اکابر مشایخ رسید^۳ ولی خرقه تبرک از دست شیخ مجد الدین بغدادی پوشید و نیز دولتشاه نوشته که شیخ عطار در جوانی فیض از قطب عالم قطب الدین حیدر (م. ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م) یافته^۴ و نیز به قول جامی "بعضی گفته اند که وی اویسی بوده است". گذشته از این همه اقوال مؤلفان متقدم، مطابق تحقیق جدید به وسیله استاد فروزانفر^۵ پیر او به احتمال قریب بیقین سعد الدین ابو الفضل بن الریب بنده است^۶.

بهر حال عطار به جهان تصوف ورود یافت و قسمتی از عمر خود را بر رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکه تا ماوراء النهر بسیاری از مشایخ را زیارت کرد و در همین سفرها و ملاقات ها بود که در خدمت مجد الدین بغدادی به کسب مقامات پرداخت و از سرآمدان اهل عرفان شد. بعد از این سفرها در زادگاه خود - قریب به شهر نیشابور - رحل اقامت افکند و در همانجا به سال ۶۱۸ق - ۱۲۲۰م در حمله مغول به مرتبه شهادت رسید. مقبره او نیز همانجا برقرار است^۷.

عطار به داشتن آثار عرفانی فراوان در میان شاعران متصوف ممتاز است. دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات او پر است از معانی دقیق و عالی عرفانی. غیر از دیوان مفصل عطار، از مثنویهای متعدد او اسرار نامه، الهی نامه، خسرو نامه، شتر نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر و امثال آنها مشهور است. علاوه بر آن یک مقدار مثنویهای دیگران به نام او منسوبست. از میان مثنویهای دلانگیز او، از همه مهمترو شیواتر - که باید آن را تاج مثنویهای عطار دانست - منطق الطیر است^۸. شاید شیخ در قصیده ای که فی مدارج السیر و معارج الطیر سروده^۹، جز از آیه کریمه^{۱۰} به طور ایهام به آن هم اشاره کرده باشد که می گوید:

۱ - دکتر استعلامی تذکرة الاولیا: ۹.

۲ - نفحات الانس: ۵۹۹.

۳ - تذکرة دولت شاه: ۲۰۸ - ۲۰۹.

۴ - همان: ۲۱۲.

۵ - شرح احوال عطار فروزانفر: ۳۷.

۶ - گنج سخن ۲: ۱۰۸.

۷ - صفات تاریخ ادبیات، چاپ اول ۲: ۸۶۳.

۸ - دیوان عراقی عکسی مرکزی، شماره ۳۸۶: ۵.

۹ - "وورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علّمنا منطق الطیر" رک: قرآن (نمل) ۲۷: ۱۶.

عراقی، گرکنی ادراک رمز اهل طیر و سیر چه دانی منطق مرغان؟ نگردي چون سلیمانی^۱

عطار به متصوفه پیشین علاقه وافر داشت، نشانه آن تذکرة الاولیاء او و داستانهای زیادی در باب آنها در مثنویات اوست^۲. خود وی نیز از معاصران گرفته تا متأخران مورد تمجید و تحمید آنها قرار گرفته است و در علو حال وی کس را مجال سخن نیست. مولانا جلال الدین مولوی او را به منزله روح و سنائی را چون چشم او معرفی کرده و گفته است.

عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم^۳
شیخ محمود شبستری در گلشن راز فرماید:
مرا از شاعری خود عار ناید
که در صد قرن چون عطار ناید^۴

و نیز در سخنان مولانا جلال الدین رومی مذکور است که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال به روح فرید الدین عطار تجلی کرد و مربی او شد. مولانا عبد الرحمان جامی شاعر و عارف نامی درباره او گفته است: "و آن قدر اسرار توحید و حقایق، از واق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنان هیچ یک ازین طایفه یافت نمی شوده. بدین طریق عطار همواره مورد احترام بزرگان واقع شده است.

از مطالعه و تتبع در آثار عراقی و شیخ فرید الدین عطار چنان پی برده شده که شیخ عراقی به آثار و اشعار عطار توجه داشته است. دکتر عبد الحسن زرین کوب می نویسد که "فی المثل شعر عطار و عراقی لازمه اش آشنائی است با حکمت عرفان صوفیه"^۵. چنانکه شیخ عراقی در رساله لمعات دریان توحید و معرفت و وحدت وجود، سه بیت اول از غزل عطار را نقل کرده که به قرار زیر است:

- ۱ - کلیات عراقی: ۱۰۳.
- ۲ - شرح احوال عطار فروزانفر: ۵۰ - ۵۱.
- ۳ - نفحات الانس: ۵۹۹.
- ۴ - ریاض العارفین چاپ دوم مهدیه: ۱۸۲ - این بیت محمود شبستری را دکتر تقی تفضلی سر دفتر دیوان غزلیات و قصاید عطار از انتشارات انجمن آثار ملی قرار داده است.
- ۵ - نفحات الانس: ۵۹۹ - ۶۰۰ - سفینه الاولیاء: ۱۷۸.
- ۶ - شعر بی دروغ، شعر بی نقاب: ۱۳۸.

هرگدائی مرد سلطان کی شود؟ پشه ای آخر سلیمان کی شود؟
 پس عجب اینست کین مردگدا چونکه سلطان نیست سلطان کی شود؟
 بوالعجب کاریست بس نادر رهی این چوعین آن بود آن کی شود؟
 همچنین عراقی در رسالهٔ حمدله که تفسیر مختصری است مقطع یکی از غزلیات عطار را در
 ضمن مطالب معنوی گنجانده است:

تو از عطار بشنو کانچه اصلست
 برون نی از تو و همسایه تست^۱

و نیز غزلی، هم در دیوان عطار مندرج است و هم در کلیات عراقی ثبت است و عجب اینست که
 آن غزل در نسخه های معتبر خطی دیوان عراقی وجود دارد و در بعضی نسخه ها که عیناً دیوان عطار
 مبسوط است. در این صورت به طور قطعی رای نمی توان داد که آیا غزل از عطار است یا از عراقی؟
 بهر حال قربت فکری هر دو و شیخ را نشان می دهد و به مطلع زیر آغاز می شود:

جانا، حدیث حسنت درداستان نگنجد
 رمزی زراز عشقت در صد زبان نگنجد^۲

در کتاب سیری در دیوان شمس نوشته است: "دیوان غزلیات عطار و عراقی محتوی همان مطالب
 عرفانی دیوان شمس تبریزیست. تار و پود هر سه آنها از افکار صوفیانه و تغزلهای عاشقانه ترکیب
 یافته است. در دیوان عطار زمینهٔ اصلی تصوف است و غزل برای زیبایی و رنگ و روغن زدن بدان به
 کار رفته و در اشعار عراقی زمینهٔ اصلی غزل و افکار عرفانی به آن ملاحظت و جذبه و معنویت بیشتری
 داده است. هر دو گوینده صاحب سبک و شیوه ممتازند یعنی انسان احساس می کند در غزلهای این
 دو گوینده دقت و هنر و صنعت به کار رفته است. در صورتیکه بسیاری از غزلهای دیوان شمس مانند
 صدای متوالی امواجست که باد آنها را به صخره های ساحل می کوبد"^۳.
 اینک نمونه هائی از غزلیات عطار و عراقی که از نظر فکر و اندیشه و وزن و قافیه نزدیک به هم
 است.

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۵ - دیوان غزلیات و قصاید عطار، دکتر تفضلی: ۲۵۲.

۲ - رسالهٔ حمدله، نسخه عکسی متعلق به نگارنده - دیوان عطار: ۲۹

۳ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۱۲۲ - کلیات عراقی: ۱۶۹.

۴ - سیری در دیوان شمس: ۷۸ - ۸۸.

عطار

چون زمرغ سحر فغان برخاست
ناله از طاق آسمان برخاست^۱

عراقی:

ناگه از میکده فغان برخاست
ناله از جان عاشقان برخاست^۲

عطار:

در سرم از عشقت این سودا خوشست
در دلم از شوق این غوغا خوشست^۳

عراقی:

در سرم عشق تو سودائی خوشست
در دلم شوق تمنائی خوشست^۴

عطار:

دست باتو در کمر خواهیم کرد
قصد آن تنگ شکر خواهیم کرده

عراقی:

یاد آن شیرین پسر خواهیم کرد
کام جان را پرشکر خواهیم کرد^۵

عطار:

یک روز بتم مست به بازار برآمد
گرد از دل عشاق به یکبار برآمد^۶

عراقی:

ناگه بت من مست به بازار برآمد شور از سر بازار به یکبار برآمد^۷

۱ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۲۰.

۲ - کلیات عراقی: ۱۵۰.

۳ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۵۰.

۴ - کلیات عراقی: ۱۵۵.

۵ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۱۴۶.

۶ - کلیات عراقی: ۱۷۸.

۷ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۲۰۶.

۸ - کلیات عراقی: ۱۸۸.

عطار:

بجز غم خوردن عشقت غمی دیگر نمی دانم
که شادی در همه عالم ازین خوشتر نمی دانم^۱

عراقی:

دلی یسا دلبری؟ یا جان و یا جانان؟ نمی دانم
همه هستی توئی، فی الجمله این و آن نمی دانم^۲

کلام عطار ساده و گیرنده با عشق و اشتیاق همراه است، زبانش نرم و گفتارش دلانگیز، از دلی سوخته و عاشق و شیدا برمی آید. عطار حقایق عشق و عرفان را به نحوی بهتر در دلها جایگزین می سازد که مولانا رومی وی را قدوة عشاق می خواند.

هفت شهر عشق را عطار گشت
ماهنوز اندر خم یک کوچه ایم^۳

از سوی دیگر شیخ عراقی که مسلماً عاشق سوخته ایست و با سخنان گرم و پرشور، از سوز درون و شوق باطن و کمال نفس خویش حکایت می کند. کلامش ساده و استوار و استادانه و پر از سوز و گداز است. به قول زرین کوب، شیخ عراقی "در منظومه ده فصل خویش با وزن حدیقه سنائی، لحن پر درد و سوز عطار را جمع دارد"^۴. و این شوق اوگاه با تأمل در معارف و حقایق عرفانی و گاه با توصیفات بدیع و کم سابقه ای از حالات سالکان و واصلان آمیخته است.

شیخ عطار عشق را یکی از هفت مرحله سلوک می دانست و عشق مجازی نیز که پلی برای وصول به عشق الهی است. در نظر وی دارای مقامی ارجمند است. به همین علت است که در مثنوی منطق الطیر و مثنویات دیگر حکایات عشقی را منقول ساخته که از آنجمله داستان شیخ صنعان^۵، یکی از داستانهای معروف عاشقانه و هیجان انگیز و شاهکارهای عطار است. در این داستان شیخ صنعان از مجاز به حقیقت برگشته بود. شیخ عراقی نیز در مثنوی عشاقانه خویش بر همین فکر و اندیشه است.

۱ - دکتر تفضلی دیوان غزلیات و قصاید عطار: ۴۱۸.

۲ - کلیات عراقی: ۲۳۹.

۳ - صفاتاریخ ادبیات، چاپ اول ۲: ۸۶۵.

۴ - ارزش میراث صوفیه: ۱۸۱.

۵ - صورتگر تجلیات عرفان: ۲۱.

۶ - منطق الطیر چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۶۷ و نیز شرح احوال عطار، فروزانفر: ۳۲۰.

به احتمال قوی عراقی همچنان به داستانهای عاشقانه شیخ عطار نظر داشته بود، چنانکه حکایت کوتاه و پرمعنی شیخ عراقی که در آن عشق را وسیله کمال آدمی دانسته است. منتهی سنائی و عطار، در میان متصوفان و عارفان سخن سرای ایرانی دارای مقامی شامخ و ارجمندند. سنائی را به تمام معنی اولین شاعر متصوف زبان فارسی گفته اند و عطار دنبال کننده روش و شیوه اوست و هر دو به عنوان پیشوای مولوی در این زمینه شناخته شده اند. هرچند مشرب تصوف و عرفان، عراقی را به سنائی و عطار نزدیک می کند، لیکن باید گفت که در اشعار سنائی و عطار رنگ تصوف عملی غالب تر از عرفان نظری است. حال آنکه در آثار عراقی، به قول برخی از دانشمندان، جنبه عرفان نظری غلبه یافته است چنانکه وی تأثیر و نفوذ شیخ محی الدین ابن عربی را پذیرفته است. لیکن بنابر تحقیق و تشریح و توضیح شیخ یار علی شیرازی در کتاب اللمحات فی شرح اللمعات، شیخ عراقی ابیات متعدد از سنائی و عطار را در لمعات که خلاصه ای از معتقدات ابن عربی است، گنجانیده است.

شیخ عراقی نخستین شخصیتی است که افکار تصوف و اصطلاحات عرفان و گفتار ابن عربی را با ذوقیات شعری و نثری فارسی آمیخته و در قالب نظم و نثر در آورده و سخنان بلند و معانی عالی او را لباسی موزون پوشانیده، مکتب عرفانی او را به فارسی زبانان شناسانیده و در ایران و ترکیه فعلی و شبه قاره توسعه و گسترش داده است به نحوی که بعد از آن عقاید و آراء ابن عربی در این ممالک راه پیدا کرده و بیش از پیش روبرو ترقی و پیشرفت گرفته است.

۱ - ملاحظه شود بیت معروف مولوی:

عطار روح بسود و سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم

(نفحات الانس: ۵۹۹)

فصل هفتم

تأثیر افکار عراقی در تصوف اسلامی و ادب فارسی

عراقی از صوفیان و شاعران و نویسندگان بزرگ و معروف قرن هفتم هجری است وی نه فقط در عصر خویش معروف و مشهور بوده و با عارفان معاصر روابط داشته بلکه پس از زمان خویش نیز صاحب مقامی شامخ و دارای پیروانی بوده است که مکتب فکری او را دنبال کردند و در انتشار عقاید وی در مشرق زمین سعی بسیار نمودند.

پیروان او را به سه دسته می توان تقسیم کرد:

الف: اعقاب و احفاد

ب: پیروان طریقت

ج: مقلدان و شارحان آثار

الف - اعقاب و احفاد

برای اطلاع مفصل از اولاد و احفاد شیخ مآخذ معتبر و مهم دو کتاب تذکرة الانساب تألیف مولانا عماد الدین خراسانی و تاریخ منظوم تصنیف ملا نادر قاضی القضاة مولتان است که متأسفانه هر دو کتاب به دست نگارنده نرسیده است. بنابراین ناچار تذکرة حضرت صدرالدین عارف^۱ و مقاله ای که در مجله هلال به عنوان " فخر الدین عراقی و خانواده او در مولتان " منتشر شده ، مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف تذکرة صدرالدین عارف و نویسنده مقاله از مآخذ مزبور مطالب را اخذ نموده اند. مولانا عماد الدین خراسانی در تذکرة الانساب نسب نامه این خانواده جلیل را از عصر خلیفه اول تا زمان خودش به رشته تحریر در آورده است^۲، اما ظاهراً این سخن مولود اعتقاد پیروان و معتقدان بعدی به نظر می آید، چنانکه نظایر آن در حالات و مقامات غالب پیشروان صوفیه و بزرگان دین دیده می شود. بهر صورت آنچه از مطالعه احوال اولاد و اعقاب شیخ عراقی برمی آید، اینست که هر یک از آنان علامه دوران و صاحب نسبت و طریقت بوده و از کبیر الدین فرزند شیخ گرفته تا امروز همه آنها پیوسته در مراکز مهم دین و عرفان از قبیل مولتان و خراسان و دمشق و مکه و مدینه زندگی کرده و در همه جا بساط ارشاد و هدایت گسترانیده اند. اکنون به خدمات دینی و عرفانی آنان شمه ای اشاره می شود.

۱ - تذکرة صدر الدین عارف : ۱۳۶ - ۱۵۱.

۲ - مجله هلال تیر ماه ۱۳۴۷ : ۱۶ - ۱۹.

۳ - همان : ۱۹.

شیخ کبیر الدین

شیخ کبیر الدین یگانه فرزند دلبند شیخ عراقی و نوه دختری شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی

بود.^۱

عراقی هر چند عارف مجذوب بود و همیشه در حالت عشق و مستی بسر می برد، پسر خویش را بسیار محبوب می داشت و برایش قطعه ای سرود که سه بیت آن در دیوان وی موجود است:

فرزند عزیز، قرة العین کبیر	بأذات خدادار همه احوال نصیر
بپذیر به یادگار این نسخه زمن	میکن نظری درو ولی یادگیر
می خواست پدر که باتو باشد همه عمر	اما چه توان کرد؟ چنین بد تقدیر ^۲

معلوم می شود که شیخ عراقی این قطعه را پس از رحلت شیخ بهاء الدین زکریا هنگام ترک گفتن مولتان گفته، یا به روایت تذکره صدر الدین عارف، عراقی این قطعه را از دمشق به مولتان فرستاده بود.^۳

از سوی دیگر کبیر الدین نخستین نواده در خانواده شیخ بهاء الدین زکریا بود، بنابر این همه به او محبت داشتند. به روایتی چون عراقی قلندری وارسته و درویشی مغلوب الحال و عاشقی مدهوش در تجلیات الهی بود فرزندش را شیخ بهاء الدین تربیت فرمود و در ردیف خلفای بزرگ خویش مثل لعل شهباز قلندر، عراقی، حسن افغان و سید جلال الدین بخاری جای داد.^۴ به روایت نویسنده مقدمه دیوان عراقی کبیر الدین در مولتان خلیفه طریقه سهروردی بوده و به جای شیخ بهاء الدین زکریا نشسته به تربیت سالکان مشغول گردیده بود. اما جاذبه پدرش بر او غلبه کرد، راه دمشق در پیش گرفت و به خدمت شیخ عراقی رسید و مدتی در صحبت وی گذراندید مگر عراقی در آن زمان به سن کهولت رسیده بود و چون وی وفات یافت، کبیر الدین را جانشین او کردند.^۵ شیخ کبیر الدین از هر دو طرف پدر و مادر بزرگی به ارث گرفته بود و به قولی "او درویش بلند

۱ - عراقی از یک پسر بیش نداشت. البته بعضی ها به اشتباه شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی (م. ۷۲۴ ق - ۱۳۲۴ م) را فرزند دیگر شیخ عراقی دانسته اند - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۵ - این مطالب در فصل دوم تحت عنوان "ازدواج و اولاد" مورد بررسی قرار داده شده است.

۲ - کلیات عراقی: ۱۰۵.

۳ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۳۷.

۴ - همان: ۱۳۶.

۵ - کلیات عراقی، مقدمه: ۶۴ - ۶۵.

پایه و واعظ بی مثل و شاعر قوی دست بود ولی حیف که کلامش در دسترس نیست^۱. غیر از آن از آثار شیخ کبیر الدین، اطلاعی به دست نگارنده نرسیده است. مؤلف خزینة الاصفیا تاریخ وفات شیخ کبیر الدین را سال ۷۰۰ق - ۱۳۰۰م یاد کرده و به طرز مخصوص خویش رباعی سروده است:

چون کبیر الدین کبیر الاولیا . رفت از دنیا به حق ورزید عشق
سال ترحیلش چو جستم از خرد گشت روشن از خردنور دمشق^۲
(۷۰۰)

ملا نادر در شرح حال شیخ کبیر الدین، سال وفاتش را در ۷۳۶ق - ۱۳۳۵م چنین به نظم در آورده است:

باتو گویم سال رحلت آن کریم سی و شش پس هفتصد سال ای فهیم
پنج کم صد سال عمرش یاد دار در دوشنبه شد سوی دار القرار^۳
مدفن کبیر الدین را در صالحیه دمشق در نزد پدر نگاشته اند.

شیخ ابراهیم

شیخ کبیر الدین یک پسر بیش نداشت که اسمش شیخ ابراهیم عراقی بود. در سال ۶۷۱ق - ۱۲۷۲م در شهر مولتان به دنیا آمد. وی بهره جذب و مستی را از آباء واجداد ارث برده بود و او نیز در سال ۶۸۷ق - ۱۲۸۷م همراه کبیر الدین از مولتان به دمشق به خدمت جد امجد خود رسیده بود. پس از درگذشت بزرگان خویش به زیارت حرمین شریفین رفت. مدتی در مدینه طیبه بسر برد. بالاخره در همانجا به سال ۷۷۲ق - ۱۳۷۰م به رحمت حق پیوست و در بقیع مدفون شد.

شیخ حمید الدین

شیخ حمید الدین فرزند شیخ ابراهیم بود. برای فراگرفتن علم و دانش به خراسان رفت. در آنجا دختر امیر خراسان بروی فریفته گشت و شیخ حمید الدین به خانه دامادی امیر پذیرفته شد و

۱ - تذکره صدر الدین عارف: ۱۳۸.

۲ - خزینة الاصفیا: ۳۴.

۳ - مجلة هلال تیر ماه ۱۳۴۷: ۱۷.

در همان دیار به تربیت طالبان حق مشغول گردید. پس از مدتی شیخ حمید الدین با زن و پسران خویش کمال الدین و بدر الدین - برای حج خانه کعبه و زیارت روضه مطهر به سرزمین حجاز عزیمت نمود. بدر الدین و پدرش در مدینه منوره ماندند و به تفاوت دو ماه در همانجا از عالم فانی به دار باقی شتافتند و هر دو در بقیع به خاک سپرده شدند.

شیخ کمال الدین

شیخ کمال الدین فرزند شیخ حمید الدین پس از زیارت حرمین شریفین با مادر خویش به خراسان برگشت و بر مسند ارشاد پدر فایز گردید. وی عالم جید و متبحر بود و نسبت ولایت را هم داشت. در سال ۷۴۶ق - ۱۴۴۲م زندگی را بدورد گفت و قبرش در خراسان مرجع خواص و عوام است.

شیخ حسام الدین

پس از شیخ کمال الدین پسرش شیخ حسام الدین مسند آرای خلافت شد. او هم عالم بزرگ و زاهد با صفا بود. در عمر هشتاد سالگی به سال ۹۰۱ق - ۱۴۱۵م فوت کرد و در خراسان آسود.

شیخ معین الدین

شیخ معین الدین شهسوار فرزند شیخ حسام الدین هم مانند بزرگان خویش ورود در میدان تصوف یافت. او به غایت غیور و از حطام دنیوی قطعاً نفور بود. همه اوقات در عالم استغراق بسر می برد. در سنه ۹۳۹ق - ۱۵۳۲م درگذشت و در خراسان مدفون شد.

شیخ وجیه الدین

شیخ وجیه الدین فرزند شیخ معین الدین در علوم متداوله یکتای روزگار بود. وی محبت وطن آبائی خود را در سر داشت، به زیارت مرقد مبارک شیخ بهاء الدین زکریا به مولتان رفت و در دارالعلوم قطب الدین کاشانی تدریس آغاز کرد و در همان جابابیک عارفه از خانواده قریشی به رشته ازدواج پیوسته شد و با او به خراسان برگشت. از بطن این عقیقه دو فرزند - عبدالکریم و عبدالرحیم تولد یافتند که هر دو عالم باعمل و از اولیاء الله به شمار می رفتند. در ایام اخیر شیخ وجیه الدین باز

به مولتان رسید و به سمت معلمی در دارالعلوم کاشانی گزیده شد. در ۹۷۱ ق - ۱۵۶۳ م بدرود حیات گفت و در پهلوی قطب الدین کاشانی در مولتان به خاک سپرده شد.

شیخ عبدالکریم

از فرزندان شیخ وجیه الدین، شیخ عبدالکریم به غایت رقیق القلب و عالم متبحر بود. چشمش همواره از خشیت الهی اشکبار بود و هرکسی به صحبت و تربیت وی می آمد همان کیفیت رقت بر او مستولی می شد. او در ۱۰۳۶ ق - ۱۶۲۶ م رحلت فرمود. قبرش در خراسان است.

شیخ محمود

بعد از شیخ عبدالکریم پسرش شیخ محمود خرقة خلافت پوشید. وی صاحب کشف و کرامت و خلوت دوست بود. از اختلاط اهل دنیا به کلی احتراز می جست. صائم الدهر و قائم اللیل بود. دریکروز ختم کلام مجید می فرمود و همه اوقات خود را در اوراد و اذکار صرف می نمود. در سنه ۱۰۹۴ ق - ۱۶۸۲ م در عمر صد و سی سالگی در خراسان وفات یافته و همانجا آسوده است.

شیخ عبدالله

شیخ عبدالله المعروف به حاجی موسی پس از پدر شیخ محمود، خرقة خلافت در برگرد و از خراسان سوی حجاز هجرت فرمود و در مدینه منوره طرح اقامت افکند. یازده سال تمام در مسجد نبوی دزس داد و به لقب شیخ الحدیث خوانده شد. سپس از آنجا به خراسان برگشت و در سال ۱۱۲۸ ق - ۱۷۱۵ م در همان دیار فوت کرد.

حافظ علی محمد

پس از شیخ عبدالله فرزند او حافظ علی محمد در خراسان به پیشوائی نایل آمد. ذات وی برای مخلوق خدا سرتاپا رحمت و رأفت بود. مولانا عمادالدین خراسانی مؤلف تذکرة الانساب از مریدان و معتقدان اوست. ملا نادر وی را چنین توصیف می کند:

گرچه من عالم بسی گردیده ام
این چنین مرد خداکم دیده ام
وی در ۱۱۷۴ ق - ۱۷۶۰ م در خراسان درگذشت.

مولانا محمد حیات ۱

وی فرزند ارجمند حافظ علی محمد بود. علوم متداوله را یاد گرفته و حافظ و قاری خوش سخن بود. پس از رحلت پدر بزرگوار به مولتان سفر کرد و همانجا اقامت گزید و در تربیت طالبان علم و ادب و تصوف اشتغال ورزید. در سال ۱۲۰۹ ق - ۱۷۹۴ م فوت کرد و در مولتان مدفون شد.^۲

مولانا محمد موسی پاك

وی فرزند مولانا محمد حیات بود. پس از پدر برمسند ارشاد نشست. حافظ قرآن مجید و در علوم دینی یکتای روزگار بود، به لقب کلیم الله شهرت یافت. علاوه بر پدر خویش بردست خواجه غریب نواز محمد جمال الله مولتانی نیز بیعت کرد و کسب فیض نمود. مولانا محمد موسی صاحب آثار متعددی است لیکن متأسفانه از تصانیف او هیچ در دست نیست. ملا نادر قاضی مولتان و سراینده تاریخ منظوم در اخبار و احوال خانواده عراقی، از ارادتمندان مولانا بود. مولانا در سال ۱۲۶۱ ق - ۱۸۴۴ م جان به جان آفرین سپرد. مزارش در مولتان است.^۳

خواجه محمد خدا بخش

پس از مولانا محمد موسی پاك فرزند یگانه وی خواجه محمد خدا بخش جانشین پدر گردید و به لقب محبوب الله ثانی مشرف گشت. مردی زاهد و متقی بود. خامه وی اعجاز رقم بود و نفس او مستجاب الدعوات، معتقدین جوق در جوق از دعاها مستفیض می شدند. تاریخ وفاتش ۱۳۱۱ ق - ۱۸۹۳ م است قبرش در پهلوی پدر است.^۴

- ۱ - در تذکره صدر الدین عارف: ۱۴۴ اسمش "سلطان الاولیاء حضرت حافظ محمد" یاد شده است.
- ۲ - در مجله هلال تیر ماه ۱۳۴۷: ۱۹ تمام این شرح زندگی به نام "جان محمد" خلیفه حافظ علی محمد و پسر خوانده وی نسبت داده شده است.
- ۳ - در مجله هلال تیر ماه ۱۳۴۷: ۱۹ سال وفات مولانا محمد موسی پاك ۱۲۵۲ - ۱۸۳۶ م نوشته است.
- ۴ - در مجله هلال تیر ماه ۱۳۴۷: ۱۹ سال وفات خواجه محمد خدا بخش ۱۳۲۶ ق - ۱۹۰۷ م ضبط شده است.

مولانا محمد نظام بخش ۱

اونیز مانند پدر خود یکتای روزگار بود و تفسیر و حدیث و فقه می گفت. نزد معاصرین مرتبه عالی داشت. مؤلف اینس السالکین نوشته است که: "حضرت ولی نعمی ذات، ملکی صفات، قدسی درجات، مظهر الجمال والکمال، مولانا ملجانا حضرت مولوی نظام بخش خلف الرشید حضرت خواجه خدا بخش مولتانی محبوب الله ثانی ثمر بوستان خلافت جمال الله و محبوب الله است" سال ترحیلش ۱۳۲۶ ق - ۱۹۰۷ م مذکور است.

مولانا محمد حسین بخش

در مجله هلال، صاحب مقاله، مولانا محمد حسین بخش را پسر خواجه محمد خدا بخش نوشته و پس از پدر برمسند خلافت نشانده است و مؤلف تذکره صدرالدین عارف درنسبت مولانا محمد حسین بخش ساکت مانده است. به هر صورت مولانا محمد حسین بخش صاحب کشف و کرامت بود. بیشتر اوقات خود را در اوراد و اذکار و تسبیح و تهلیل می گذرانید. بالاخره منبع جود و سخا در محرم الحرام ۱۳۷۹ ق - ۱۹۵۹ م از دارفانی به عالم باقی شتافت و در جوار مزار جد بزرگوارش در مولتان به خاک سپرده شد.

مولانا محمد حسین بخش سه پسر دارد - مولانا شاه بخش و مولانا حافظ دلدار بخش و مولانا حافظ بشیر احمد. در حال حاضر مولانا حافظ دلدار بخش سجاده نشین درگاه خانواده شیخ است. او نیز مثل نیاکان خود حامل فتوحات و کمالات معنوی است و هزاران کس را در حلقه ارادت و عقیدت کشیده است. در زبان های فارسی و اردو شعر می گوید و حافظ تخلص می نماید. حاصل اینکه سوانح این خانواده نجیب و شریف و مختصری از احوال زندگی اعقاب و احفاد عراقی به این جهت در خور تذکر بود که همگی از زمان گذشته تا امروز افراد مقدس و رجال بزرگ و در علم و عرفان سرآمد روزگار بوده اند. درین روزها نیز افراد این خاندان در مولتان ارباب دانش و بینش و فرهنگ و معرفت به شمار می روند و شهرتی بسزا دارند. به این طریق، مقام و رتبتی در دنیای تصوف و عرفان اسلامی از زمان شیخ نصیب این خانواده عالیقدر شده بود تا حال کم و بیش قایم و دایم است.

ب - پیروان طریقت عراقی

شیخ باچهار سلسله بزرگ تصوف زمان خویش رابطه نزدیکی داشته است ولی از آن سلاسل

چهارگانه طریقت با مکتب سهروردی و ابن عربی رابطه اش قوی تر بود. بنابراین در طریقه او نفوذ و تأثیر هر دو سلسله نمایان است بلکه باید گفت که از - معتقدات شیخ محی الدین ابن عربی بیشتر متأثر بوده و نخستین کسی است که به زبان فارسی عقاید و افکار وی را انتشار داده است.

دکتر احسان یار شاطر مؤلف کتاب شعر فارسی در عهد شاهرخ، درجائی که درباب فرق مختلف متصوفه زمان شاهرخ میرزا (۸۰۷ - ۸۵۰ ق / ۱۴۰۴ - ۱۴۴۶ م) بحث می کند، می نویسد: "صوفیه نقشبندی به حقیقت پیرو عقاید شیخ محی الدین ابن عربی و تابعین او مانند شیخ عراقی هستند". علاوه بر آن مریدان و معتقدان شیخ عراقی در فصل دوم تذکر داده شده است. وی بعضی از مشایخ صوفیه را تحت تعلیم و تربیت خویش قرار داده که بعدها تعلیمات او را منتشر ساخته اند. از این نظر دو طریقه تصوف را ذکر می توان نمود که در هر دو سلسله تأثیرات شیخ عراقی به نحوی منعکس می شود: ۱ - سلسله سهروردیه مولتان ۲ - سلسله پیر جمالیه.

این هر دو سلسله شعبه ایست از سلسله سهروردیه بغداد که مشایخ وی هم از سلسله سهروردی و هم از مکتب ابن عربی تعلیم و تربیت می گرفتند. چنانکه به قول جلال الدین همائی صوفیان قرن هفتم و هشتم هجری که سلسله مشایخ سهروردیه را تشکیل می دهند از قبیل شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی - که به روایتی از بزرگان سلسله پیر جمالیه است^۲ در تحت تعلیم و تربیت دو کتاب یا دو مکتب بودند یکی مکتب علمی ابن عربی و دیگر مکتب عملی سهروردی. به این طریق که علوم عرفانی را از کتب ابن عربی و اعمال طریقت و رسوم خانقاه را از عوارف المعارف سهروردی یاد می گرفتند^۳. عراقی که نماینده معتبر هر دو مکتب عرفانی و سلسله طریقت است، از راه سلسله سهروردیه مولتان معتقداتش در شبه قاره انتشار یافت و به وسیله سلسله پیر جمالیه تعلیمات او در ایران منتشر شد.

اکنون نفوذ شیخ عراقی در هر دو سلسله طریقت به اختصار ذکر می شود:

۱ - شعر فارسی در عهد شاهرخ: ۲۴.

۲ - مؤلف طرایق الحقایق ۲: ۳۵۶ سلسله پیر جمالیه را در سلاسل چهارده گانه معروفه بدین قرار بیان نموده است:

"و اما سلسله ارادت و اتصال طریقت ایشان به جناب معروف بدین ترتیب است: وی مرید پیر مرتضی علی اردستانی است، و او مرید شیخ محمد زوارهئی بوده و او مرید خواجه عز الدین حسین الکاموسی، و او مرید والد خود خواجه صابن الدین اصفهانی، و او مرید والد خود خواجه زین الدین عبد السلام، و او مرید خواجه امام الدین محمد بوده، و وی مرید شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی، و وی مرید شیخ شهاب الدین سهروردی، و وی مرید عم خود شیخ ابو النجیب عبد القاهر سهروردی، و وی مرید شیخ احمد غزالی، و طریق وی به جناب معروف مکرر ذکر شد."

۳ - مصباح الهدایه مقدمه همائی: ۴۵ - ۴۶.

سلسله سهروردیه مولتان

اگرچه درباب این سلسله طریقت در روابط شیخ بامشایخ سهروردیان مولتان بحثی مفصل رفته است ولی چون سند خرقه شیخ عراقی متعلق به همین سلسله عرفانی است و باورود او در این مکتب نوعی تحول به وجود آمده، ناگزیر باید در فیضان شیخ عراقی این سلسله را هم متذکر بشویم. سر سلسله سهروردیه مولتان شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی بود و شیخ عراقی شاعر و عارف بزرگ از شاگردان و تربیت یافتگان معروف ویست. هنگامیکه شیخ عراقی باقلندران جهانگرد سرگردان بود و به عشق قلندر پسر بسر می برد، شیخ بهاءالدین زکریا عراقی را از آن عشق مجازی نجات داد و در قلبش شمع عشق حقیقی روشن ساخت. گذشته از تربیت و هدایت شیخ بهاءالدین، شمه ای از احوال زندگانی عراقی نیز نشان دهنده امریست که عراقی چنان استعداد فوق العاده ای برای درک معرفت الهی داشت که در چله خانه شیخ زکریا درده روزی به مرتبه کمال رسید، و نتوانست اسرار و رموز معنوی رانگه بدارد، و بی محابا غزل معروف خویش را انشاء کرد.^۱

در این شکی نیست که شیخ بهاءالدین زکریا مرشد حقیقی و پیر روحانی شیخ عراقی بود و مقامش خیلی بالاست و عراقی چندین قصیده در مدح وی سروده و مرثیه پردردی در وفات وی گفته است. این همه کلام عراقی نشانه عقیدت فراوان وی به مرشد خویش است. باوجود این شیخ عراقی در بعضی موارد بر مرشد خود تأثیر می گذارد، مثلاً سماع در طریقه سهروردیه رواج زیادی نداشت بلکه همانطور که از ماخذ معتبر برمی آید، مشایخ سهروردیه به ندرت سماع می کردند. شیخ بهاءالدین زکریا نیز در این زمینه پیروی پیر خود شیخ شهاب الدین سهروردی می کرد و به سماع توجه زیادی مبذول نمی داشت، لیکن به علت همنشینی و همدمی با عراقی علاقه شیخ به سماع بیشتر شد. مریدان دیگر شیخ زکریا از شعر گوئی و سماع شیخ عراقی ناراحت بودند و حسد می ورزیدند و شکایت ها پیش شیخ زکریا می کردند که این نو وارد سنت طریقه سهروردی را درهم شکسته است. اما شیخ زکریا هیچ وقت او را از شعر گفتن و سماع منع نمی کرد بلکه می گفت "شمارا منع است و او را منع نیست".^۲

پس از شیخ بهاءالدین زکریا به روایت مقدمه دیوان عراقی، شیخ برمسنده خلافت وی نشست، لیکن معروف اینست که بعد از شیخ زکریا پسرش شیخ صدرالدین عارف و بعد از او پسرش شیخ رکن الدین ابوالفتح ریاست سهروردیان مولتان را برعهده داشتند و تربیت طالبان حق می نمودند. در

۱ - کلیات عراقی: ۱۹۳.

نخستین باده کاندلر جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

۲ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۲.

ارتباط این دو بزرگ باشیخ عراقی در فصل پنجم بحث رفته و تکرار آن مناسب نیست. اینک فقط به این نکته اشاره می شود که چه طور شیخ عراقی معتقدات و تعلیمات بزرگترین عارف زمانه شیخ محی الدین ابن عربی را به وسیله شیخ صدرالدین عارف در شبه قاره هند منتشر می ساخت؟
مسلم است که شیخ عراقی بعد از وفات شیخ زکریا مولتان را ترك گفت و برای حج و زیارت به مکه معظمه و مدینه منوره رفت. پس از زیارت حرمین شریفین به خدمت شیخ صدرالدین قنوی در قونیه رسید و در حلقه درس او شرکت جست و از شاگردان محبوب او شد. به استفاده از درس فصوص الحکم ابن عربی رساله لمعات را تألیف نمود و به سبب آن در تصوف و عرفان اسلامی نامبردار گردید. رساله لمعات در ادب فارسی و تصوف اسلامی دارای اهمیت بزرگیست، حتی شامل کتابهای درسی عرفانی است. از قرائن معلوم می شود که شیخ عراقی در حین حیات خویش آن را برای درس عرفانی به کار می برد و با ارباب طریقت و طالبان حقیقت مکاتبه می کرد و به آنها اصول عرفان و عشق حقیقی را یاد می داد. در مکتوبی که به برادر خویش نوشته ظاهراً ذکر لمعات را به میان آورده که در فصل "بررسی آثار و تصانیف عراقی" زیر عنوان منشآت و مکاتیب باز گو شد. علاوه بر آن به وسیله همین کتاب در باب تعلیمات ابن عربی نامه ای به نام شیخ صدرالدین عارف از قونیه به مولتان نگاشته که به روایت تذکره سیر العارفين^۱ در فصل پنجم در ارتباط شیخ عراقی با صدرالدین عارف آمده است و اینجا از تکرار صرف نظر می شود.

به این طریق به کوشش عراقی و وسیله صدر الدین عارف سلسله تعلیمات و عقاید و آراء ابن عربی در هند راه یافت و پس از آن کم کم رواج پیدا کرد. برخی از مشایخ شبه قاره بر کتب ابن عربی و لمعات عراقی شرح ها نوشته اند و حواشی تحریر نموده اند که ذکر آن خواهد آمد.
و نیز ناگفته نماند که عارف بزرگ سید امیر حسینی هروی تربیت یافته همین سلسله سهروردیه مولتان است و در جواب سئوالات وی مثنوی گلشن راز شیخ محمود شبستری پدید آمد که از شاهکارهای ادبی و عرفانی ایران به شمار می رود و بهترین نمونه ایست از عرفان نظری اسلامی. در این صورت می توان توجیه کرد که در افکار سید امیر حسینی و در مثنوی نامبرده یکنوع تأثیر عرفان ابن عربی و عراقی ظهور کرده است.

سلسله پیر جمالیه

سلسله پیر جمالیه منسوب به پیر جمال الدین احمد اردستانی مشهور به پیر جمال و معروف به عاشق اصفهانی از عارفان بنام ایران و سرآمد سخنوران و نویسندگان قرن نهم هجری است. پیر جمال، در قصبه اردستان از مضافات اصفهان به دنیا آمد و از اکابر عرفای عهد شاهرخ میرزبان امیر

تیمور گشت. بنا به نوشته صاحب تذکره ریاض العارفین "قطب العاشقین و غوث الموحدین شیخ المجرّد و عارف الموحّد جمال الدین محمد پیر یست شوریده جان و صافی ضمیر و شیرین زبان، حاوی فضایل صوری و معنوی و جامع خصایل انسانی و ملکی مرید جناب پیر مرتضی اردستانی بوده، در خدمت آنجناب تحصیل مراتب معنوی نموده، از اماجد محققین و اعظام عارفین گردید و مدتی به طریق سیاحت در ولایات گردش گزید. صاحب چندین هزار بیت متین است و مثنویاتش پسندیده موحّدین است".^۱

به روایت دیگر پیر جمال در نثر و نظم قادر و ماهر بوده و همه اقسام شعر را نیکو می ساخته و در کتابهای خود بیشتر به شرح و تفسیر سوره و آیات کریمه قرآن و احادیث ماثوره از حضرت پیغمبر (ص) و شرح بیانات عرفاء و اشعار شعرای صوفی مسلک پرداخته و مکرر به ابیات آنها تمثّل جسته و کلیات آثار او - که هنوز به صورت نسخه های خطی در کتابخانه های مختلف جهان محفوظ است - گنجینه اخلاق و آداب و سیر و سلوک است.^۲

مؤلف طرایق الحقایق گوید، نسخه ای از کلیات آثار پیر جمالی را که شامل بیست و هشت کتاب و رساله و متجاوز از پنجاه هزار بیت بوده، در دست داشته که اسامی بعضی از آنها بدین قرار است:

- ۱- احکام المجین ۲- استقامت نامه ۳- بدایة المجبه ۴- بدایة المعرفة ۵- تنبیه العارفین ۶- دیوان قصاید ۷- روح القدس ۸- شرح الکوز ۹- شرح الواصلین ۱۰- غزلیات و ترجیعات ۱۱- فتح الابواب ۱۲- کشف الارواح ۱۳- کثر الدقایق ۱۴- محبوب الصدیقین ۱۵- مرآة الافراد ۱۶- مشکوة المجین ۱۷- مصباح الارواح ۱۸- معلومات ۱۹- مفتاح الفقر ۲۰- مهر افروز ۲۱- ناظر و منظور ۲۲- نور علی نور ۲۳- نهاية الحکمه و غیره.^۳

آثار جمالی جز کتاب قصاید و غزلیات و رباعیات و ترجیعات و مستزادات و مثنویات همه مرکب از نظم و نثر است و تشیع وی از نثر و نظم آشکار است. پیر جمال در سال ۸۷۹ق - ۱۴۷۴م وفات یافت و یابہ قولی شهید شد.^۴

پس از شرح حال مختصر پیر جمال اردستانی، می پردازیم به خود سلسله طریقت وی. سلسله پیر جمالیّه از شعب سلسله سهروردیه است. به قول جلال الدین همائی "از شیخ ابو النجیب سهروردی چند رشته تصوف منشعب می شود که یکی از آنها سلسله معروف سهروردیه است و دیگر سلسله پیر جمالیّه که از امام الدین محمد از شاگردان شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی منشعب می گردد و عموم این سلسله ها از طریق شیخ شهاب الدین سهروردی جاری شده است".^۵ به

۱- ریاض العارفین: ۷۲.

۲- فهرست مجلس ۳: ۵۴۵.

۳- طرایق الحقایق ۲: ۳۵۵ - ریحانة الادب ۱: ۳۱۲.

۴- طرایق الحقایق ۲: ۳۵۵.

حقیقت سلسلهٔ پیر جمالیه نیز به او می پیوندد خواه از راه شیخ نجیب الدین علی بن بزغش شیرازی باشد یا به واسطه شیخ عراقی.

به روایت بستان السیاحه سلسلهٔ پیر جمالیه صریحاً متعلق می شود به عراقی که مؤلف آن در ذکر سلسلهٔ پیر جمال چنین می نویسد: "پیر جمال الدین صوفی اردستانی و او از پیر مرتضی اردستانی، و او از پیر امام الدین نائینی، و او از شیخ علا الدوله زواری، و او از شیخ زین الدین نائینی، و او از شیخ امام الدین پدر خود شیخ عبدالسلام کاموسی، و او از مریدان شیخ عبد السلام بابا عارف مقارنی و شیخ محمد اصفهانی و شیخ عبد السلام استماع نموده از شیخ عراقی، و او از بهاء الدین زکریای مولتانی و او از شیخ شهاب الدین سهروردی".^۱

صاحب طرایق الحقایق هم روایت مذکور را منقول ساخته است و هم سلسلهٔ ارادت و اتصال طریقت پیر جمال را از راه شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی به شیخ شهاب الدین عمر سهروردی رسانده است.^۲

طوریکه ذکر شد مشایخ و بزرگان طریقه سهروردی هم از مؤلفات ابن عربی اکتساب فیض می کردند و هم از عوارف المعارف سهروردی استفاده می کردند و اصول طریقت را یاد می گرفتند. شیخ عراقی، بدون تردید نمایندهٔ معروف هر دو سلسلهٔ تصوف - سهروردی و ابن عربی - بوده است، و سالکان طریقت و طالبان حقیقت و تشنگان معرفت ظاهراً کتب شیخ محی الدین ابن عربی به خصوص فتوحات مکیه و فصوص الحکم را از عراقی استماع می نمودند، پیداست شیخ عبد السلام نیز دارای همین سعادت بوده است و سپس کسانی دیگر سلسله وار از وی فیض برده اند تا اینکه نوبت رسید به پیر جمال اردستانی که سلسلهٔ طریقت به نام او موسوم شده است.

رویه مرفته از تمام شعب که به شیخ شهاب الدین سهروردی منتهی می شود سلسلهٔ پیر جمالیه در سرزمین ایران معروف تر است و در قرنهای متوالی با تربیت روحانی مردم خدماتی بسزا انجام داده است و بنابه گفتار مؤلف بستان السیاحه این سلسله را باید تراوش فیض روحانی عراقی قرار داد.

ج - مقلدان و شارحان آثار عراقی

آثار مشایخ صوفیه از حیث معانی و مطالب بلند عرفانی در دنیای تصوف اهمیت خاصی دارد، خواه این آثار شامل نظم باشد یا مشتمل بر نثر. همانطور که اولاد و اعقاب مشایخ، و پیروان و معتقدان طریق بزرگان برای بسط و توسعه مکاتب معنوی آنها بسیار مهم اند، آثار و تصانیف

۱ - بستان السیاحه : ۳۷۸.

۲ - طرایق الحقایق ۲ : ۳۵۶.

پیشوایان بزرگ ما هم برای تربیت و هدایت حقیقی مردم وسیله عمده ای است. در آثار برخی از صوفیه صحبت از عشق خدائی غالب است. شیخ عراقی هم یکی از آنهاست که تمام آثار و اشعار او آکنده از عشق و معرفت و آرزوی وصال است که هدف نهائی سالک و عارف است. عشق عراقی همچنانکه از احوال و آثار و اشعار او برمی آید گاه مجازی است، ولی حقیقت اینست که شیخ عراقی عشق مجازی را زیر پا گذاشته به بام حقیقت برآمده یا بالفاظ دیگر از راه مجاز به حقیقت رسیده است. در جایی گوید:

عشق مشاطه ایست رنگ آمیز که حقیقت کند به رنگ مجاز^۱
چنانکه معروف است از آثار منظوم او دیوان غزلیات و مثنوی عشاقنامه شهرت بسزائی داشته که شاعران بعدی از آنها پیروی و تقلید نموده اند. از آثار منشور وی^۲ کتاب لمعات شهرت جهانی پیدا کرده و عارفانی بر آن شرحهای متعددی نوشته اند که در همین قسمت معرفی خواهیم کرد.
به این طریق بحث ما راجع به تقلید و شرح آثار عراقی به سه قسمت منقسم می شود:

۱ - مقلدان غزلیات

۲ - پیروان عشاقنامه

۳ - شارحان لمعات

۱ - مقلدان غزلیات

در فصل "بررسی آثار و تصانیف عراقی" زیر عنوان دیوان اشعار یاد آور شده ایم که شیخ در اکثر انواع سخن فارسی طبع آزمائی کرده است. قصایدی که در شان بزرگان و در توحید و معرفت سروده، در ادب فارسی دارای ارزش است. ترکیبات و ترجیعات و رباعیات او باشور و شوق و جذبه

۱ - کلیات عراقی، لمعات: ۳۸۳.

۲ - از آثار منشور عراقی رساله مصطلحات صوفیه هم در میان ارباب علم و عرفان مشهور است و رساله های فراوان به روش آن نگارش یافته است. هر چند بعضی از ارباب دانش در تألیف آن از شیخ عراقی شک داشته اند ولی ما به دلائل مستند از مؤلفات شیخ عراقی گردانیده ایم، باز هم از تفسیر و شرح رساله ای دیگر اصطلاحات تصوف در اینجا مصلحتاً صرف نظر می کنیم و این مسئله را می گذاریم برای موقعه دیگر.
ضمناً متذکر می شویم که نگارنده - محمد اختر چیمه - یک رساله دیگر که به نام اصطلاحات دیوان حافظ به صورت نسخه های متعدد در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و برخی از کتابخانه های دیگر جهان شرق محفوظ است به راهنمایی دکتر مهدی محقق تصحیح و تحشیه نموده و در مقدمه ای که روی آن نوشته رساله های مختلف اصطلاحات صوفیان را در آنجا ذکر کرده و در پیدایش و تاریخچه و مآخذ اصطلاحات عرفانی بحثی مفصل رانده است. امید است که اگر خداوند تعالی توفیق بدهد، روزی با تجدید نظر در آن رساله و با نظری به رساله های دیگر اصطلاحات تصوف و نظر خصوصی به رساله مصطلحات صوفیه شیخ عراقی آن را منتشر بسازد و نیز رساله هایی که در تقلید رساله شیخ عراقی تألیف شده، آنها را هم آن وقت مورد تحقیق قرار بدهد.

آمیخته، خبر از معارف و حقایق عرفانی می دهد. ولی همانطور که در سابق هم مذکور شد هنر اصلی عراقی از آثار منظوم وی در غزل است. به قول بعضی از دانشمندان اخیر^۱ همیشه او را در غزل به استادی مسلم داشته اند و برخی از غزلیات او در متتهای شهرت بوده^۲ و مقبول خاص و عام است.

در قرن ششم هجری تأثیر افکار عرفانی و نفوذ عقاید تصوف در شعر فارسی به حدی مؤثر افتاد که اکثر گویندگان این زمان توجهی به غزل داشته و کم و بیش در این نوع سخن طبعی آزموده اند. شعرائی مانند انوری ابیوردی و جمال الدین اصفهانی که بستگی بامشرب تصوف نداشتند در قسمت لفظ غزل را پیش بردند و گویندگانی مثل سنائی غزنوی و خاقانی شروانی و نظامی گنجوی و عطار نیشاپوری که یا خودشان از پیشوایان تصوف و یا از الهام گیرندگان آن بودند در قسمت معنی موجبات پیشرفت و تکامل غزل را فراهم آوردند^۳. باز هم می بینیم که تا قرن ششم هجری اگرچه تصوف کلیه مراحل تحول و تکامل را پیموده و به صورت تام خود تجلی کرده بود ولی هنوز در اعماق روح و قلب کلیه طبقات رسوخ نکرده و بر معتقدات آنها به طور صریح تسلط نیافته بود.

در این صورت شیوع و پیشرفت تصوف در قرن هفتم هجری و آشنائی همه طبقات مردم با اصول عقاید متصوفه امری کاملاً طبیعی بود. به همین دلیل دیری نگذشت که تصوف از صورت اختصاصی قرون پنجم و ششم خارج شد و به صورت مکتب عمومی در آمد. در این دوران در گوشه و کنار خانقاه ها برپا شد، مشایخ و بزرگان به کار هدایت و ارشاد سالکان طریقت و طالبان حقیقت همت گماشتند صاحبان دلان روی از مدارس برتافتند و داروی تربیت از پیران طریقت بستند^۴. ولی بنابر ترس از زاهدان خشک و طبقه حاکمه، برخی از صوفیان و پیشوایان که ذوق شعری داشتند در ارتباط تصوف و شعر پناهی در غزل گرفتند و در پرده اصطلاحات مجازی بیان مطالب معنوی می کردند. بظاهر با معشوق مجازی سخن می گفتند و در واقع باخدای حقیقی در گفتگو بودند. این امر باعث شد که غزل به تدریج تغییر ماهیت دهد و صورت لطیف و شور انگیزی مناسب با ذوق و حال عارفانه و لطافتی که خاص افکار عرفانی است پیدا کند.

در نتیجه می بینیم، باهمه کشتارها و غارتها که بر اثر حمله ترکان و مغولان در ایران در قرن هفتم هجری رخ داد، استادانی مثل مولوی و عراقی و سعدی روی کار آمدند و غزل را شکل منظمی دادند. اگرچه ذوق و لطافت عرفانی و بیان نکات بلند معنوی خاصه غزلیات مولوی است، لیکن غزل سعدی نیز یکباره از تأثیر تصوف و عرفان برکنار نبود و لطف و روانی و مظهر عشق سوزان مجازی در غزلیات سعدی بیشتر انعکاس یافته است. غزل شیخ عراقی را باید بین هر دو قرار گذاشت که هم

۱ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۴۱ - و نیز مقایسه شود با: صفا تاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۵۷۷.

۲ - تحول شعر فارسی: ۲۲۴ - ۲۲۵.

۳ - همان: ۲۳۷ - ۲۳۸.

دارای لطافت عرفانی است و هم دارای جنبه عشق مجازی، ولی شور و عشق و جذبه و حقیقت و معرفت او به جای خود دارای امتیازی است و بر مجازش غالب است.

از این سه استاد دوره مغول که بگذریم غزلسرایان مهم دیگری نیز قبل از حافظ شیرازی ظهور کرده اند از آنجمله همام تبریزی (م. ۷۱۴ ق - ۱۳۱۴ م)، امیر خسرو دهلوی (م. ۷۲۵ ق - ۱۳۲۴ م)، امیر حسن سجزی (م. ۷۳۷ ق - ۱۳۳۶ م)، اوحدی مراغه ای، خواجوی کرمانی (م. ۷۵۳ ق - ۱۳۵۱ م)، عماد فقیه کرمانی (م. ۷۷۳ ق - ۱۳۷۱ م) و سلمان ساوجی (م. ۷۷۹ ق - ۱۳۷۷ م) ۱، که جز یکی دو نفر از اینها همه ذوق عرفان را هم چشیده اند و زمینه را برای حافظ هموار ساخته اند. چنانکه پس از این بزرگان ادب فارسی، ستاره فروزان غزل فارسی - خواجه حافظ شیرازی - در آسمان ادبیات ایران طالع گردید و غزل را به اوج کمال رسانید.

در فاصله میان حافظ و جامی که خاتم شاعران بزرگ و عارفان معروف است، چند غزلسرای دوره تیموری که سخنانشان عادتاً ذوق عرفانی دارد شهرت یافتند، مانند کمال خجندی (م. ۸۰۸ ق - ۱۴۰۵ م)، ملا محمد شیرین مغربی تبریزی (م. ۸۰۹ ق - ۱۴۰۶ م)، عصمت بخاری (م. ۸۲۹ ق - ۱۴۲۵ م)، شاه نعمت الله ولی کرمانی (م. ۸۳۴ - ۱۴۳۰ م)، شاه قاسم انوار (م. ۸۳۷ ق - ۱۴۳۳ م)، شیخ آذری اسفراینی طوسی (م. ۸۶۶ ق - ۱۴۶۱ م) و پیر جمالی اردستانی ۲. برخی از اینها در تصوف مقامی بسزا داشته اند، مثل شاه نعمت الله ولی و پیر جمالی که سلاسل طریقت را منظم ساخته اند، ولی از همه اینها از نظر بیان افکار و عقاید عرفانی و نظری در غزل ملا شیرین مغربی خیلی نزدیک به شیخ عراقی می شود که هر دو مربوط به مکتب ابن عربی می باشند ۳.

در همین اوان یعنی در قرن نهم هجری مولانا جامی ظهور کرد و سخن فارسی بر او خاتمه یافت. البته ما به علت نبودن مجال کافی از بحث و گفتگو درباره تمام این گویندگان عرفانی

۱ - تحول شعر فارسی: ۲۷۰.

۲ - گنج سخن مقدمه ۱: ۷۰.

۳ - از سعدی تا جامی: ۲۴۶ به قول براون: "شیخ مغربی سلسله طریقتش به صوفی بزرگ شیخ محی الدین ابن عربی منتهی می شود که تأثیر و نفوذ افکار آن بزرگ تا زمان حاضر در ایران باقی است و مابین ایرانیان بسیاری از شعرای صوفیه از پیروان او بوده اند مانند شیخ عراقی، اوحید الدین مراغی و مغربی و آخرین آنها جامی است." علی اصغر حکمت (مترجم) در ضمن تأثیر و تأثر شیخ عراقی و مغربی چنین تحشیه نموده است: "مغربی در یکی از غزلهای پرشور خود از عراقی و سنائی به تجلیل یاد می کند و می گوید:

نشود کسی عراقی، به حقایق عراقی
نشود کسی سنائی، به معارف سنائی"

(از سعدی تا جامی: ۴۴۶ - دیوان شمس مغربی: ۱۲۴).

براون در جائی دیگر نیز شیخ مغربی را در عداد طبقه شعراء صوفیه ایران مانند سنائی و عطار و مولوی و عراقی به حساب آورده است و بیتی از او چنین نقل نموده است:

از موج او شده است عراقی و مغربی
و زجوش او سنائی و عطار آمده

(تاریخ ادبیات (انگلیسی)، براون ۳: ۳۴۴ - از سعدی تا جامی: ۴۵۷ - دیوان شمس مغربی: ۱۰۸).

خوددارای می‌کنیم و بحث و تحقیق را اختصاص می‌دهیم به حافظ - غزلسرای درجه اول ایران - و جامی - خاتم شعرای بزرگ و متقدم فارسی - و می‌بینیم که چه طور آنها به عراقی عقیدت داشته و از غزلیات نغز او پیروی و تقلید نموده اند؟

خواجه حافظ شیرازی^۱

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی یکی از بزرگترین شاعران پارسی گوی و غزلسرای ایران است. مولانا عبد الرحمن جامی وی را بالقاب "لسان الغیب" و "ترجمان الاسرار" یاد نموده و نوشته است: "هر چند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت جسته باشد، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ کس را به آن اتفاق نیفتاده. یکی از عزیزان سلسله خواجهگان قدس الله تعالی اسرار هم فرموده است که هیچ دیوان به از دیوان حافظ نیست، اگر مرد صوفی باشد"^۲.

ولی به قول محمد گلندام - جامع دیوان حافظ - "هم اصحاب ظاهر را بدو ابواب آشنائی گشوده و هم ارباب باطن را از او مواد روشنائی افزوده، در هر واقعه ای سخنی مناسب حال گفته و برای هر معنی لطیف غریبه ای انگيخته، و معانی بسیار به لفظ اندک خرج کرده، و انواع ابداع در درج انشا درج کرده"^۳.

ولادت حافظ در اواسط نیمه اول قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) در شیراز اتفاق افتاد. وی در همان شهر علوم ادبی و شرعی و حکمی و عرفانی را تحصیل نمود و به علت آن که قرآن مجید را ازبر داشت در اشعار خویش حافظ تخلص می‌کرد. اهمیت و عظمت حافظ در آنست که او مضامین عرفانی و عشقی را به نحوی در هم آمیخت که از دو شیوه غزل عارفانه و عاشقانه سبک واحد جدیدی به وجود آورد. افکار خود را با الفاظ بسیار زیبا و باتوجه به صنایع لفظی بیان کرد و بر اثر قدرت فراوان در سخنوری غالباً مضامین عالی و معانی بسیار در ابیات کوتاه گنجانیده و غزل فارسی را به تکمیل رسانید. ترکیباتی که حافظ در اشعار خویش آورد، تازه و بدیع و بی سابقه است و کمتر شاعری را ازین حیث می‌توان با او مقایسه کرد. معانی عرفانی و حکمی حافظ اگرچه تازگی

۱ - درباره شرح احوال و آثار و افکار و عقاید خواجه حافظ تا به حال کتابها و مقالات زیادی منتشر شده و هنوز هم محققان و دانشمندان مشغول تحقیقات و تفحصات بیشتری در این زمینه هستند و این امر آینده نیز ادامه خواهد داشت. در اینصورت هر چند حافظ محتاج به شرح نیست، ولی چون ما از نظر شباهت بین اقوال و افکار، عراقی حافظ را مقایسه می‌کنیم خود را موظف می‌دانیم که قبل از پرداختن به مقایسه غزلیات آنها، شرح مختصری از زندگانی و شاعری وی از مآخذ قدیم و معتبر بنویسیم تا تشنگی از بین برود.

۲ - نفحات الانس: ۶۱۴.

۳ - دیوان خواجه حافظ قزوینی، مقدمه جامع دیوان: ق.

ندارد لیکن چون با احساسات لطیف و گاه با هیجانات شدید روحی او آمیخته شده جلای خاصی یافته است. بهر حال غزلهای حافظ از بهترین نمونه های سخن فارسی و از عالیترین نمودارهای علو فکرویی است.^۱ او به سال ۷۹۱ ق - ۱۳۸۸ م در شیراز درگذشت و همانجا مدفون شد. بقعه وی مرجع خاص و عام است.

بنابر تحقیق و تدقیق در دیوان حافظ و شاعران دیگر زبان فارسی، استادان و دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که شاعر بزرگ ما در دواوین شعرای بزرگ گذشته و سخنوران نامی معاصر خود تتبع فرموده و آنها را مورد توجه قرار داده و از آثار آنان استفاده کرده و حتی برخی از غزلهای آنها را استقبال نموده است. سید عبد الرحیم خلخالی در دیباچه ای که بر دیوان حافظ نوشته، این مطلب را چنین شرح می دهد، بعضی از اساتید غزل مانند مولوی رومی، شیخ عراقی، خواجوی کرمانی، عماد فقیه کرمانی، سلمان ساوجی، کمال خجندی و به خصوص استاد غزل شیخ سعدی شیرازی، غزلیاتی در سبک و شیوه خواجه حافظ داشته اند و حافظ نیز غزلیات ایشان را تقلید و پیروی نموده است.^۲ سید خلخالی برای توضیح این مطلب بعضی از اشعار شعرای متقدم و معاصر حافظ را به طرز مقایسه آورده است.

حسین پژمان بختیاری نیز در مقدمه دیوان حافظ به این امر اشاره ای نموده و میان اشعار و غزلیات شعرای دیگر و خواجه مقایسه کرده است. چنانکه در مورد "خواجه و عراقی" چنین می نویسد: "خواجه به دیوان این شاعر از نظر عرفان توجهی داشته آن را مطالعه نموده، و برخی از غزلهایش را استقبال کرده و احیاناً پارچه هایی از گفتارش را تضمین فرموده است"^۳. بعداً آقای پژمان چهار بیت از اشعار عراقی و حافظ و نیز غزلی هم آهنگ از آنها را به طور نمونه نقل کرده است.

دکتر عبد الحسین زرین کوب در کتاب از کوچه رندان زیر عنوان "سرود زهره" هنگامیکه تأثیر سنائی و عطار را در دیوان حافظ بررسی کرده، درباره نفوذ عراقی و مولوی در اشعار حافظ نوشته است: "از سایر عرفا هم با عراقی آشنا بوده است و هم حتی با مولوی. از عراقی حتی به تصریح نام هم می برد و یک جا غزلیات عراقی را در عبارتی که از ابهام خالی نیست سرود خویش خوانده است. از بعضی اشعارش نشانه هایی به دست می آید حاکی از اینکه شعر عراقی، در ذهنش بی تأثیر

۱ - گنج سخن ۲: ۲۹۸.

۲ - دیوان خواجه حافظ دیباچه خلخالی: کج.

۳ - دیوان خواجه حافظ مقدمه پژمان: ۱۱۰.

نبوده است.^۱

این نکته که خواجه حافظ مانند شیخ در زمرهٔ آزادتمندان مرشدی بوده یا نبوده، چندان اهمیتی ندارد. بنابه گفتار اکثر محققان امروزی خواجه حافظ ذوق عرفانی را دارا بوده، چنانچه حقایق و معارف عرفانی از کلامش پیداست. لیکن مسلم است که خواجه حافظ به طرز عرفا و مانند شیخ عراقی سیاحت های دور و دراز نکرده بود بلکه تمام عمر در زادگاه خویش جایگزین شده و از شیراز بیرون نرفته و همانجا با نیک و بد زمانه آشنا گشته بود و در عین حال شاهباز فکرش در فضای لایتنهای اندیشه بال گشوده و در پرواز بوده است.^۲

میان سال وفات شیخ عراقی و خواجه حافظ صد و سه سال تفاوت است در این یک قرن دیوان شیخ عراقی تدوین شده و اشعار وی محبوب و مرغوب خلایق گشته و در میان مردم معروف شده بود. چنانکه معلوم است خواجه حافظ اشعار شیخ عراقی را خوانده، و غزلیات عراقی را سرود خویش گفته است.^۳ در اینصورت پیداست خواجه حافظ از دیوان شیخ عراقی استفاده می جسته است. اینک بعضی از غزلیات عراقی و خواجه که قافیه وردیف آنها یکی است و مضامین و معانی آنها نیز نزدیک به همدیگر است:

عراقی :

به یک گره که دو چشم بر ابروان انداخت
هزار فتنه و آشوب در جهان انداخت^۴
چو آفتاب رخت سایه بر جهان انداخت
جهان کلاه ز شادی بر آسمان انداخت

۱ - از کوچهٔ دندان: ۹۳ - ۹۴.

۲ - ایندو ایرانیکاج ۱۲، ش ۳، بخش فارسی: ۲ که مقاله ای به عنوان " نفوذ عراقی در اشعار حافظ " به قلم آقای پرفسور دکتر ی. د. آهوجیه شامل ۱۱ صفحه نگارش یافته است.
- ۴۶

غزلیات عراقی است سرود حافظ
که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

(تزوینی دیوان حافظ: ۹۸).

۴ - کلیات عراقی: ۱۴۵ - دکتر پرویز ناتل خانلری در مجله سخن شماره اسفند ۱۳۴۳ - فروردین ۱۳۴۴، صص ۳۳۹ - ۳۴۱ در مقایسه همین دو غزل عراقی و حافظ، غزلی از سعدی نیز با مطلع زیر مندرج ساخته است.
چه فتنه بود که حسن تو در جهان انداخت
که یکدم از تو نظر بر نمی توان انداخت؟

(مصفا دیوان سعدی شیرازی: ۳۵۴)

۵ - کلیات عراقی: ۱۴۵.

حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت،^۱

عراقی:

در کوی خرابات کسی را که نیازست
هشیاری و مستیش همه عین نمازست،^۲
ساز طرب عشق که داند که چه سازست؟
کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تازست
از میکده آواز برآمد که: عراقی
دریاز تو خود را، که در میکده بازست،^۳

حافظ:

المنة لله که در میکده بازست
زانروکه مرا برادر او روی نیازست،^۴

عراقی:

از پرده برون آمد یارم قدحی در دست
هم پرده ما بدید هم توبه ما بشکسته

حافظ:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
مست از می و میخواران از نرگس مستش مست،^۵

عراقی:

صبا وقت سحر گوئی زکوی یار می آید
که بوی او شفای جان هر بیمار می آید،^۶

۱ - قزوینی دیوان حافظ: ۱۳.

۲ - کلیات عراقی: ۱۵۴.

۳ - مغان: ۱۵۳ - ۱۵۴.

۴ - قزوینی دیوان حافظ: ۲۹.

۵ - کلیات عراقی: ۱۴۷.

۶ - قزوینی دیوان حافظ: ۲۰.

۷ - کلیات عراقی: ۲۰۱.

حافظ:

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد
دل شوریده ما را به بودر کار می آورد،

عراقی:

نظر ز حال من ناتوان دریغ مدار
نظاره رخت از عاشقان دریغ مدار،

حافظ:

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو، به عاشق بیدل خبر دریغ مدار،

نگاهی به اشعار مزبور روشن می سازد که خواجه حافظ در موقع سرودن غزلیات مذکور، دیوان شیخ عراقی را در نظر داشته و از آن استفاده برده است. اکنون چند مطلع دیگر از غزلهای هم آهنگ این دو سراینده بزرگ زبان فارسی را یاد آور می شود:

عراقی:

صلای عشق که ساقی ز لعل خندان
شراب و نقل فرو ریخته به مستانش،

حافظ:

چو بر شکست صبا زلف عنبر افشانش
به هر شکسته که پیوست تازه شد جانسه

عراقی:

بیا که خانه دل پاک کردم از خاشاک
درین خرابه تو خود کی قدم نهی؟ خاشاک،

۱ - قزوینی دیوان حافظ: ۹۹.

۲ - کلیات عراقی: ۲۰۷.

۳ - قزوینی دیوان حافظ: ۱۶۷.

۴ - کلیات عراقی: ۲۱۷.

۵ - قزوینی دیوان حافظ: ۱۸۹.

۶ - کلیات عراقی: ۲۲۰.

دلی که آتش عشق تواش بسوزد پاک
زبین آتش دوزخ چرا بود غمناک؟^۱

حافظ:

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان برخاک
از آن گناه که نفی رسد به غیر چه باک^۲
هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک^۳

عراقی:

ای دل و جان عاشقان شیفته لقای تو
سرمه چشم روشنان خاک در سرای تو^۴

حافظ:

تاب بنفشه می دهد طره مشکسای تو
پرده غنچه می درد خنده دلگشای تو^۵

عراقی:

تا چند عشق بازیم بر روی هر نگاری
چون می شویم عاشق بر چهره تو باری^۶

حافظ:

شهریست پر ظریفان و زهر طرف نگاری
یاران صلاّی عشقست گر می کنید کاری^۷

از مقایسه بعضی از غزلیات شیخ عراقی و خواجه حافظ می توان دید که آنها از نظر افکار و الفاظ و معانی تا چه اندازه بایکدیگر نزدیک اند. نمونه ای دیگر ملاحظه شود:

عراقی:

بود آیا که خرامان زدرم باز آئی گره از کار فرو بسته ما بگشائی^۸

۱- کلیات عراقی: ۲۲۰.

۲- قزوینی دیوان حافظ: ۲۰۳.

۳- قزوینی دیوان حافظ: ۲۰۴.

۴- کلیات عراقی: ۲۶۲.

۵- قزوینی دیوان حافظ: ۲۸۴.

۶- کلیات عراقی: ۲۷۷.

۷- قزوینی دیوان حافظ: ۳۰۹.

۸- کلیات عراقی: ۲۹۴.

ای دل چو در خانه خمار گشادند می نوش که از می گره کار گشادند،

حافظ:

بود آیا که درمیکنده ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند^۲

مولانا عبد الرحمن جامی^۳

مولانا نور الدین عبد الرحمن بن احمد جامی از بزرگترین شعرا و ادباء و اساتید تصوف قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) و مشهور ترین گوینده بعد از حافظ و معروف ترین سراینده عهد تیموری و آخرین شاعر بزرگ مکتب عرفانی است. بسیاری از تذکره نویسان و محققان او را "خاتم الشعراء" فارسی زبان ملقب نموده اند. در صورتیکه شعر فارسی با مولانا جامی پایان نمی پذیرد بلکه در واقع در اشعار متأخرین فقدان مختصات و معنویات استادان پیشین بوده است، و به این نظر جامی را خاتم شعرای بزرگ ایران می شمارند. چنانکه صیت فضیلت و دانش و عرفان جامی نه تنها در خراسان که وطن اوست بلکه در تمام اقطار ممالک فارسی زبان از هندوستان و افغانستان و ماوراءالنهر تا آسیای صغیر و استانبول انتشار یافته، همچنین نام نامی او تا این روزگار نزد اهل ادب و تصوف قرین عزت و احترام است^۴.

نام پدر مولانا جامی، نظام الدین احمد دشتی و اسم جد وی شمس الدین محمد دشتی منسوب به محله دشت اصفهان بود که بعداً به سبب بعضی حوادث زمان، به خراسان پناهنده شده و در قصبه خرچرد جام اقامت گزیده بودند. مولانا جامی در همین قصبه به سال ۸۱۷ق - ۱۴۱۴م تولد یافت، تخلص جامی هم به مناسبت مولدش ولایت جام است و هم به حکم ارادتی که به شیخ الاسلام احمد جام معروف به ژنده پیل (م. ۵۳۶ق - ۱۱۴۱م) داشت، چنانکه خود فرماید:

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است

۱ - کلیات عراقی: ۱۹۲.

۲ - قزوینی دیوان حافظ: ۱۳۷.

۳ - در ضمن شرح احوال و آثار و عقاید و صفات مولانا عبد الرحمن جامی کتاب "خمسه المتجربین" به زبان ترکی چغتائی تألیف امیر نظام الدین علیشیرنوائی از معاصرینش و کتابی به نام "جامی" به زبان فارسی تصنیف علی اصغر حکمت از متأخرین در خور توجه خوانندگان است. علاوه بر اینها مدارک و مأخذ زیادی راجع به مولانا جامی در دست است که به آنها می توان نگاه کرد.

۴ - جامی، مقدمه: ۱.

لاجرم درجریده اشعار به دومعنی تخلصم جامی است^۱

تحصیلات جامی درهرات و سمرقند در علوم ادبی و دینی و عرفانی صورت گرفت. سپس پای به عالم تصوف نهاد و دست ارادت به مولانا سعدالدین محمد کاشغری نقشبندی (م. ۸۶۰ ق - ۱۴۵۵م) داد. مدتی در خدمت مرشد بسر برد و مشغول ریاضات و مجاهدات عرفانی و سلوک گشت و به برکت خدمات میمون پیر بزرگوار مقام عالی در فقر و تصوف حاصل کرد و مانند شیخ عراقی به شرف دامادی وی نایل گشت^۲ و به مرتبه ارشاد رسید و در سلک روسای طریقه نقشبندی درآمد که پس از وفات پیر و مرشد جانشین مسند طریق وی شد^۳. با این همه مقام و عظمت، مولانا جامی، به قطب دیگر سلسله نقشبندیه خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار (م. ۸۹۵ ق - ۱۴۸۹م) نیز سخت ارادت می ورزید و در سروده های خویش در بزرگداشت مولانا سعدالدین کاشغری و خواجه عبیدالله احرار سخن بسیار گفته است. وفات جامی به سال ۸۹۸ ق - ۱۴۹۲م اتفاق افتاد.

مولانا جامی در دوران حیات خویش همواره مورد توجه و ستایش خاص و عام بوده، حتی در نظر پادشاهان و امیران و بزرگان نیز قدر و منزلت فراوانی داشت. این امتیاز و افتخار مخصوص جامی از مرتبت و مقامی است که وی در عالم تصوف و عرفان به دست آورده و پیشوای طریقت بوده است. وی از سلاطین و امراء عهد خود مخصوصاً به سلطان حسین بایقراء (۸۷۵ - ۸۹۹ ق / ۱۴۷۰ - ۱۴۹۳م) و امیر علیشیر نوائی (م. ۹۰۶ ق - ۱۵۰۰م) تقرب یافته بود و ضمناً با سلاطین بزرگ معاصر هند و ترکیه مانند ابوالقاسم ظهیر الدین بابر گورگانی (۹۳۲ - ۹۳۷ ق / ۱۵۲۵ - ۱۵۳۰م) و سلطان محمد فاتح عثمانی (۸۵۵ - ۸۸۶ ق / ۱۴۵۰ - ۱۴۸۰م) نیز ارتباط داشت و آنها هم ارادت خاصی به مولانا جامی می ورزیدند^۴. در این زمینه مولانا جامی را می توان مشابه شیخ عراقی قرارداد، برای اینکه هر دو بزرگوار در عصر خودشان نزد سلاطین و امراء کشورهای مختلف اسلامی به دیده احترام نگریسته می شدند.

مولانا جامی شاعری بزرگ و محقق دقیق و عارفی ارجمند و صاحب آثار منظوم و منثور و کتب فارسی و تازی متعدد است. علاوه بر کلیات اشعار که مشتمل است بر سه دیوان غزلیات و ابیات متفرقه و هفت مثنوی که به نام هفت اورنگ معروف است، او را تألیفاتی است در تفسیر قرآن و علم

۱ - شفق تاریخ ادبیات ایران: ۲۴۳.

۲ - در کتاب رشحات عین الحیات: ۱۶۲، مؤلفش فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی مشتهر به صفی درباره همدمامادی خویش و مولانا جامی به خدمت مولانا سعدالدین کاشغری چنین مرقوم کرده است: "مخفی نماند که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس الله تعالی سره دو صبیبه داشتند که یکی به حباله حضرت مخدوم در آمد و دیگری حواله راقم این حروف شد".

۳ - تذکره دولت شاه: ۵۴۷.

۴ - نفحات الانس، مقدمه توحیدی پور: ۱۵۹.

حدیث و اثبات نبوت حضرت پیغمبر اسلام (ص) و ترجمه احوال اولیاء و صوفیه و در علوم ادبی مانند صرف و نحو عرب و قافیه و عروض و موسیقی و فن معما و سایر فنون^۱.
از میان اشعار مولانا جامی مثنویات و غزلیات او امتیاز بیشتری دارد ولی مقصود مادر اینجا فقط بحث غزل است. به قولی اهمیت دیوان مولانا جامی مبتنی بر غزلهای اوست و این غزلها جمله عاشقانه است، همان گونه که مولانا خود گوید:

هست دیوان شعر من اکثر غزل عاشقان شیدایی^۲

بنابر این در غزلیات مولانا جامی تصوف و عرفان همه جا بارنگ عشق و عاشقی و شور و هیجانی برانگیخته است و کمتر مضامین بکر و افکار تازه را متضمن است. نوشته اند جامی در غزل اغلب به استقبال و تضمین و تتبع غزل سرایانی همچون: سعدی، امیر خسرو، امیر حسن دهلوی، اوحدی مراغه ای، حافظ، کمال خجندی و دیگران رفته است^۳.

اما بدون شك و تردید مولانا جامی به آثار و اشعار شیخ نظری داشته و وی را صاحب النثر الفایق والنظم الرایق خوانده است. مسلم است که جامی لمعات شیخ عراقی را به نام اشعة اللمعات شرح و تفسیر نموده لیکن از مطالعه دیوان غزلیات بر می آید که جامی در غزل نیز از شیخ عراقی تتبع نموده و در تقلید او غزلیاتی سروده است، ولی جای تأسف است که محققان اخیر جز دکتر یوگ دایان آهوجہ ہندی^۴ (Dr. Yog Dayan Ahuja Of India) از نظر شباهت فکری و لفظی و معنوی در غزل های عراقی و جامی اغماض کرده اند. حال آنکه حقیقت اینست که هردو بزرگوار غیر از رسم طریقت خرقة پوشی، بیشتر از آبشخور شیخ محی الدین ابن عربی و شاگردش شیخ صدرالدین قونیوی سیراب شده اند و مکتب آنها را به خوبی گسترش داده اند و از معتقدات عرفانی آنها طالبان حقیقت راتریت فرموده اند و به روایتی مولانا جامی نیز مثل شیخ عراقی از ذوق زیبایی انسانی و عشق مجازی عاری نبوده است.

اینک در اینجا با ارائه نمونه هایی از غزلهای شبیه هر دو عارف شاعر اکتفای می شود:

عراقی :

۱ - از سعدی تا جامی : ۷۴۵.

۲ - دیوان کامل جامی : ۸۰۲.

۳ - دیوان کامل جامی مقدمه هاشم رضی : ۲۴۶ - ۲۴۷.

۴ - ایندو ایرانیکا ۱۷، ۳ : ۳۰ - ۳۸ - آریانا ۳، ۴ : ۳۳ - ۲۰۱ - ۲۰۷.

۵ - در تذکره مجالس العشاق خطی ادبیات : ۱۶۸ درباره مولانا جامی چنین نوشته است: "... در تألیفات بر طریق اهل تصوف تتبع حضرت شیخ محی الدین عربی و شیخ صدر الدین قونیوی کرده اند و در طریق اعجاز ید بیضا نموده. کم وقتی مجلس شریفش از منظوری خالی بوده..."

مشو، مشوز من خسته دل جدا ای دوست
مکن، مکن، بکف اندهم رهای دوست،

جامی:

چه گویم کز فراق چونم ای دوست؟ جگرپر درد و دل پر خونم ای دوست

دور از رخ تو چنانم ای دوست کز هستی خود به جانم ای دوست،
عراقی:

جز دیدن روی تو مرارای دگر نیست جز وصل توام هیچ تمنای دگر نیست،

ساقی، ارجام می دمام نیست جان فدای تو، دردی کمی نیست،
جامی:

به بزم زنده دلان ذکر دی و فردا نیست
صفای وقت جزاز باده مصفانیست

مارا به غم تو هیچ کم نیست
تا هست غم تو هیچ غم نیست،

عراقی:

گر آفتاب رخت سایه افگند بر خاک
زمینیان همه دامن کشند بر افلاک،

جامی:

- ۱ - کلیات عراقی: ۱۵۶.
- ۲ - دیوان کامل جامی: ۲۳۵.
- ۳ - کلیات عراقی: ۱۵۸.
- ۴ - همان: ۱۵۹.
- ۵ - دیوان کامل جامی: ۲۵۴.
- ۶ - همان: ۲۷۷.
- ۷ - کلیات عراقی: ۲۲۰.

به جوهر می رخشان که از زجاجه پاک چراغ عیش فروزد درین سراچه خاک،
عراقی:

مبندای دل، به جز دربار خود دل
امیداز هر که داری جمله بگسل^۱

جامی:

شتر با نامبند امروز محمل
مراباری چنین مپسند بر دل^۲

عراقی:

ما چو قدر و صلت، ای جان و جهان شناختیم
لاجرم در بوته هجران تو بگذاختیم^۳

جامی:

ما به رنجوری و مهجوری و دوری ساختیم
بزم وصل دوست را باد یگران پرداختیم^۴
چنانکه دیده شد به همانندی ها و هم آهنگی ها در شکل و مضمون اشعار عراقی و جامی برمی
خوریم. در زیر مطلع هائی از چند غزل دیگر هر دو بزرگوار ملاحظه شود:
عراقی:

خیز تا قصد کوی یار کنیم گذری بر در نگار کنیم^۵

جامی:

عید فطرت بیاتابه می افطار کنیم عیدگه خاک در خانه خمار کنیم^۶

عراقی:

بپرس از دلم آخر چه دل؟ که قطره خون
که بی تو زار چنان شد که من نگویم چون؟^۷

۱ - دیوان کامل جامی: ۴۸۸.

۲ - کلیات عراقی: ۲۲۳.

۳ - دیوان کامل جامی: ۴۹۷.

۴ - کلیات عراقی: ۲۴۳.

۵ - دیوان کامل جامی: ۵۲۶.

۶ - کلیات عراقی: ۲۴۹.

۷ - دیوان کامل جامی: ۵۶۸.

۸ - کلیات عراقی: ۲۶۰.

جامی :

دانی که چیست بر رخم این اشك لاله گون؟
عشقت چکاند از دل من قطره‌های خون^۱

عراقی :

دلربائی دل زمن ناگه ربودی کاشکی
آشنائی قصه دردم شنودی کاشکی^۲

جامی :

برسر آن کو سرمن خاك بودی کاشکی
پایمال آن بت چالاک بودی کاشکی^۳

درذیل علایم تشابه مابین کلمات و افکار هردو شیخ به خوبی پیداست و گاهی مولانا جامی درلفظ و معنی به شیخ عراقی بسیار نزدیک می شود مانند:

عراقی :

میان خاك و خون چون مرغ بسمل^۴

جامی :

به خاك و خون چومرغ نیم بسمل^۵

عراقی :

جمال خود به لباس دگر بیارائی^۶

جامی :

هر لحظه جمال خود نوع دگر آرائی^۷

از ترجیعات شیخ عراقی و مولانا جامی مثلی چنین است:

عراقی :

ای به توروز و شب جهان روشن بی رخت چشم عاشقان روشن

۱ - دیوان کامل جامی : ۶۲۶.

۲ - کلیات عراقی : ۲۸۷.

۳ - دیوان کامل جامی : ۷۴۷.

۴ - کلیات عراقی : ۲۲۳.

۵ - دیوان کامل جامی : ۴۹۷.

۶ - کلیات عراقی : ۲۹۹.

۷ - دیوان کامل جامی : ۷۳۸.

به حدیث توکام دل شیرین به جمال توچشم جان روشن^۱
جامی:

ای به روی توچشم جان روشن وز فروغ رخت جهان روشن
رخ به راه تو سوده مه که چنین تابد از اوج آسمان روشن^۲

رویه‌مرفته می توان گفت که اشعار عراقی بیش از مولانا جامی با عشق عارفانه آمیخته است و در اکثر موارد عراقی بر خلف بزرگوارش فایق به نظر می رسد.

در دوره مغول و تاتار تصوف به صورت سلاسل و مکاتب بزرگ صوفیه در آمد و شیوع بیشتری یافت. چنانکه در عصر شیخ که قرن هفتم هجری است درباره اش صحبت زیادی رفت. در عهد خواجه حافظ که قرن هشتم هجری است تصوف به همان صورت پیشین ترقی کرد و سلاسل طریقت از قبیل: صفویه (پیروان شیخ صفی الدین اردبیلی م. ۷۳۵ق - ۱۳۳۴م) و بکتاشیه (پیروان سید حاجی بکتاش ولی، م ۷۳۸ق - ۱۳۳۷م) و نقشبندیه (پیروان خواجه بهاء الدین نقشبندیه بخاری م. ۷۹۱ق - ۱۳۸۸م) و حروفیه (پیروان سید فضل الله استرآبادی م. ۷۹۶ق - ۱۳۹۳م) تأسیس شد. در دوره تیموری به زمان مولانا جامی که قرن نهم هجری است نیز بازار تصوف گرم بود و سلاسل عرفانی مانند نعمت اللهیه (پیروان شاه نعمت الله ولی کرمانی) و نوربخشیه (پیروان سید محمد نوربخش) و پیر جمالیه (پیروان پیر جمال الدین اردستانی) در تربیت سالکان طریقت کوشا بودند. به این طریق تصوف تا اواخر قرن نهم هجری به حسب سابق در پیشرفت بود.

در نتیجه غزل فارسی نیز وضع عرفانی و معنوی خویش را از دست نداد اما پس از مولانا جامی در دوره صفوی می بینیم که سلسله های صوفیه در حال انحطاط افتاده اند و از سوی دیگر در شعر این عهد سبک هندی متداول شد که به بیان مضامین دقیق و باریک متمایل است. هر چند در سبک هندی غزل پیش از هر نوع شعر دیگر معمول بود و غزل گویندگان این زمان و ادوار بعدی گاه بارنگ تصوف و افکار زاهدانه و درویشانه و گاه باوعظ و اندرز همراهست، لیکن کسی که مانند پیشروان به تمام معنی صوفی باشد و غزل صوفیانه و عارفانه سروده باشد، پیدا نیست.

البته درباره نظیری نیشاپوری (م. ۱۰۲۱ق - ۱۶۱۱م) می گویند که در اواخر حیات ترک دنیا کرده بود در غزل از مقلدان سر سخت حافظ است و در کلامش نکات عرفانی موجود است. بنابراین

۱ - کلیات عراقی: ۱۲۴.

۲ - دیوان کامل جامی: ۱۰۵.

اگر تفحصی در دیوانش و نیز در دیوان های غزل سرایان متأخر شود، شاید نکاتی در پیروی از غزل شیخ هم به دست بیاید ولی بحث در این زمینه خارج از حوصله این مختصر است.

در کتاب احوال و آثار فارسی شیخ بهائی در ضمن اشعار شیخ بهاء الدین محمد عاملی (م. ۱۰۳۰ ق - ۱۶۲۰ م) دانشمند و حکیم و عارف مشهور نوشته است که: "در غزل و رباعی بهائی سبک شعرای متصوف ایران را در کمال خوبی پیش گرفته و غالب سخن او به غزلیات معروف فخر الدین ابراهیم عراقی شاعر متصوف معروف قرن هفتم ایران و گاهی نیز به اشعار خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی شبیه شده است".^۱

پرفسور عباس مهرین شوشتری در تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران، در ترجمه شاه ولی الله محدث دهلوی (م. ۱۱۷۶ ق - ۱۷۶۲ م) که یکی از عالمان و دانشمندان و نویسندگان معروف و بزرگ زمان خویش بود و در اشعار "امی" تخلص می کرد، از دو غزل او بیتی چند نقل کرده است. چهار بیت اول بدون هیچ اشاره ای به تضمین و پیروی غزل شیخ عراقی از این قبیل است:

نخستین باده کاندر جام کردند	مزاجش عکس آن گلفام کردند
ز دریای قدم موجی برآمد	مر او را بحر امکان نام کردند
شراب وحدت از خم خانه غیب	مرا صبح ازل در کام کردند
امین رمز دقیقی باتو گویم	نه خود آغاز وهم انجام کردند ^۲

حتی در زمان اخیر فیلسوف و متفکر اسلامی و شاعر معروف پاکستانی علامه دکتر محمد اقبال لاهوری (م. ۱۳۵۸ ق - ۱۹۳۸ م) که خود را مرید روحانی مولانا جلال الدین رومی دانسته از شیخ عراقی و دیگران نیز تبعات می کرده، از شیخ عراقی چنین یاد کرده است:

۱ - احوال و آثار فارسی شیخ بهائی: ۱۲۵ - همچنانکه شیخ بهائی غزل عراقی را تضمین نموده و مخمس سروده است که در کتابهای مختلف مندرج است، مانند: علم بدیع در زبان فارسی: ۱۷۲ - ۱۷۳ - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی ۴۱۱: ۵ - ۴۱۲ که بندی از آن به قرار زیر است:

زحدوث پاک گشتم به قدم رهم ندادند	ز وجود هم گزشتم به عدم رهم ندادند
به کنشت سجده بردم به صنم رهم ندادند	"به طواف کعبه رفتم، به حرم رهم ندادند

که برون درچه کردی که درون خانه آئی؟"

(کلیات عراقی: ۲۹۶ و مقایسه شود با دیباچه نفیسی: ۴۱ - ۴۲).

و نیز ناگفته نماند، آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۲: ۲۹۱۰ و ۱۵: ۲۱۹ این مخمس را که در نسخه خطی شماره ۳۹۲۱: ۸۱ - ۸۳ وجود دارد، به نام شیخ عراقی نسبت داده است. به ظن غالب نگارنده ذکر تخلص "عراقی" که در مقطع یاد شده بود و شیخ بهائی آن را به تضمین آورده، دانش پژوه را به اشتباه انداخته است.

۲ - تاریخ زبان و ادبیات ایران عباس مهرین: ۱۲۹.

گهی شعرعراقی رابخوانم
 گهی جامی زند آتش به جانم^۱
 و به پیروی غزل معروف و شیوای شیخ عراقی، مطلع غزل اقبال به این طرز است.
 عراقی:

نخستین باده کاندر جام کردند
 زچشم مست ساقی وام کردند

اقبال:

فنا راباده هر جام کردند
 چه بی دردانه او راعام کردند^۲

به این طریق تأثرات غزل شیخ عراقی تا کنون در حکمای بزرگ و شعرای سترگ پارسیگوی نفوذ کرده است.

۲ - پیروان عشاقنامه یا ده فصل عراقی

عشاقنامه شیخ درباره عشق خدائی به طرز مثنوی نوشته شده و در آن عراقی شیوه مخصوصی را در شعر و ادب فارسی افزوده و استادی خود را نشان داده. مثنوی را به ده فصل دسته بندی کرده که به ده نامه موسوم و مرسوم شده و شهرت پیدا کرده است. مثنوی عشاقنامه یا ده فصل شیخ عراقی آنچنانکه شایسته بود هنوز مورد توجه واقع نشده است. نگارنده می خواهد که اهمیت آن را در اینجا نشان بدهد و مثنویهایی که در تقلید از روش او به وجود آمده به حد امکان تفسیر کند. چون شیخ عراقی صوفی و عارف بود، تمام آثار او پر است از نکات و لطایف عشق و معرفت و حقیقت و عشاقنامه هم همینطور و دیگر اینکه شیخ عارف شاعر و سوخته عشق الهی بود، یگانه

۱ - کلیات اقبال، ارمغان حجاز: ۴۴۰.

۲ - اقبال در راه مولوی: ۱۱۴ - ۱۱۵ - و نیز ملاحظه شود که اقبال مصراع اول غزل شیخ عراقی را در دو بیتی خویش چطور می گنجاند:

دلیل پختنگان را خام کردند	گناه عشق و مستی عام کردند
"نخستین باده کاندر جام کردند"	به آهنگ حجازی می سرایم

(کلیات اقبال، ارمغان حجاز: ۴۳۹)

و مصراع دیگر همان غزل عراقی را در دو بیتی دیگر چنین به کار می برد:

می برناکه من در جام کردم	بخود باز آورد رند کهن را
"زچشم مست ساقی وام کردم"	من این می چون مغان دور پیشین

(کلیات اقبال، پیام مشرق: ۱۹۷)

مثنوی او دارای سوز و درد و شور و شوق فراوانی است، و در ضمن شرح مطالب مثنوی غزلیات گرم و شورانگیز در آمیخته شده است. به این جهت عراقی در آن مبتکر طرز و شیوه جدیدی شد و این روش به زودی پس از او میان شاعران پارسی گوی مقبول گشت و در قرون هشتم و نهم هجری منشاء ایجاد منظومه هائی به نام ده نامه، عشاقنامه، محبت نامه گردید. با اینکه بعضی ها در روش مخصوص او تصرفاتی کرده اند ولی باز هم حق استادی به او سزاوارست و عراقی مؤسس آن مکتب به شمار می رود برای اینکه وی نخستین کسی است که همچنین مثنوی را به وجود آورد و رواج داد. پس از او دبستانی یا مکتبی پدید آمد و کسانی دیگر در این زمینه طبع آزمودند و در تقلید او مثنویها سرودند. مثنویهای عشاقنامه، محبت نامه یا ده نامه که با آمیزش غزل سروده شده و نسخه های آنها به صورت چاپی یا خطی یا عکسی به دست نگارنده رسیده، به قرار زیر است:

- ۱ - ده نامه منسوب به مولانا هماد الدین تبریزی
- ۲ - منطق العشاق یا ده نامه اوحدی مراغه ای
- ۳ - تحفة العشاق یا ده نامه رکن الدین صاین سمنانی
- ۴ - عشاقنامه یا عشق نامه عبید زاکانی
- ۵ - محبت نامه یا ده نامه ابن نصوص فارسی
- ۶ - روضة المحبین یا ده نامه ابن عماد خراسانی

از اسامی پیداست که همه ذوق عرفانی نجشیده اند ولی چون شیخ عراقی علاوه بر عارف بودن شاعر هم بوده، آنها در شعر او را پیروی نموده اند. پس در باب این سراینندگان و مثنوی های آنها به اختصار شرح باید داد.

گذشته از شش نفر مزبور از اسم خواجه عماد الدین فقیه کرمانی سراینده ده نامه ۱ و مولانا کاتبی ترشیزی (م. ۸۳۹ق - ۱۴۳۵م) گوینده ده باب هم باید یاد کرد. ۲. اما از مطالعه منظومه های هر دو شاعر چنان به نظر می آید که جز نام ربطی با روش مثنوی ده فصل شیخ عراقی ندارند. ده نامه عماد فقیه کرمانی مشتمل بر نامه هائی است که در مدح شاهان و وزیران و بزرگان نوشته است و ده باب کاتبی ترشیزی جز باب اول که "در طریق عاشقی" است در مطالب دیگر سروده شده و از دلایلی که کاتبی آن را به تأثیر عراقی نسوده یکی اینست که مثنوی فقط از حکایات آگنده است و غزل در آن شامل نیست و دیگر اینکه کاتبی در خاتمه مثنوی خویش در هر بیت یادی از یکی از شاعران پارسی

۱ - برای ده نامه خواجه عماد فقیه کرمانی رک: نسخه عکسی دیوان و مثنویات عماد فقیه کرمانی، کتابخانه مرکزی به شماره ۱۰۱۳: ۱۳۵ - ۱۵۵.

۲ - برای ده باب کاتبی ترشیزی رک: نسخه خطی دیوان کاتبی، کتابخانه مرکزی، به شماره ۳۶۸۳: ۴۳ پ - ۷۶.

گوی برده است از قبیل: فردوسی و انوری و نظامی و عطار و مولانا روم و سعدی و خسرو و امثال اینها، ولی از عراقی اسم نبرده. بنابراین پیدا است به مثنوی شیخ عراقی توجه نداشته است. علاوه بر بزرگان مذکور، اسامی چند کس دیگر از سرایندگان ده نامه ها نباید ناگفته بماند. به قول دولتشاه سمرقندی شاعرانی مثل مولانا عارفی هروی (م. ۸۴۲ق - ۱۴۳۸م)^۱ و مولانا یحیی سبیک نیشاپوری (م. ۸۵۲ق - ۱۴۴۷م)^۲ و خواجه محمود برسه (م. ۸۷۲ق - ۱۴۶۷م)^۳ و به گفته صفا گوینده به نام خواجهوی کرمانی (م. ۷۵۳ق - ۱۳۵۱م)^۴ هم ده نامه ها گفته اند ولی نشانی و اثری از نسخه های آنها تا به حال نرسیده است.

به روایت آربری (Arberry) پس از عراقی، پسر رومی سلطان ولد (م. ۷۱۲ق - ۱۳۱۲م) عشق نامه کوچکی نوشت که در ۱۸۸۸م (۱۳۰۶ق) در استانبول به چاپ رسید و پس از آن این شیوه در ترکیه و ایران رواج یافت.^۵ ولی متأسفانه نسخه چاپی یا خطی عشق نامه سلطان ولد به دست نیامد. مثنوی دیگر که به عشق نامه موسوم است از مثنویهای شش گانه شاه داعی شیرازی شاعر و عارف نامی قرن نهم هجری (م. ۸۷۰ق - ۱۴۶۵م) است. این مثنوی اگرچه به سبک شیخ عراقی نیست اما از تأثیر عراقی عاری هم نیست. به این طریق که تمام منظومه از مطالب عشق و معرفت پر است و از حکایات عارفانی مانند رابعه و بشر حافی و ذوالنون و بایزید و ابن عربی و شمس تبریزی و مولانا روم و شیخ عراقی و امثال اینها مزین است. در داستان عراقی، احوال زندگانی و افکار عاشقانه وی به صراحت بیان شده و بیانات گوینده مطابقت دارد با عبارات مقدمه دیوان عراقی، مثل اینکه شاعر از همانجا استفاده کرده است. بهر صورت از مآخذ مهم عراقی است که نزدیک تر به زمان اوست. آغاز داستان چنین است:

شیخ فخرالدین که بود اهل کمال
خوانده خود را (او) عراقی در مقال^۶

- ۱ - تذکره دولت شاه: ۴۹۶ در ذیل عارفی هروی نوشته که "در شیوه مثنوی ماهر بوده... و ده نامه نیز به نام وزیر به استحقاق، خواجه پیر احمد بن اسحاق گفته و غزلهای دلپذیر و مقطعات ملایم در آن کتاب درج نموده". شاید عارفی هروی از شیوه مثنوی ده نامه شیخ عراقی استفاده کرده باشد.
- ۲ - تذکره دولت شاه: ۴۷۰ در ذیل مولانا یحیی سبیک نوشته که "... و چند ده نامه به نظم آورده است".
- ۳ - همان: ۵۳۳ در ذیل محمود برسه نوشته که "... و ده نامه به نام علاء الدوله میرزا گفته است در صنعت تجنیس و رعایت قافیه مکرر نیز نموده، الحق نیکوست".
- ۴ - در گنج سخن مقدمه ۱: ۸۹ در ضمن مثنوی خواجهوی کرمانی اسم ده نامه چنین یاد شده است: "خواججوی کرمانی صاحب مصباح الهدایه و مونس الابرار و محبت نامه و صحبت نامه و ده نامه و روضة المحیین".
- ۵ - روزگار نو، ج ۱، ۳: ۲۷ - مجله در اسلام ۲۱ (۱۹۳۳): ۱۰۶ - فهرست کتابهای چاپی فارسی ۲: ۲۵۰۷.
- ۶ - دیوان شاه داعی شیرازی ۱: ۲۸۱.

اینک شش نفر مذکور از پیروان مثنوی عشاقانه یا ده فصل شیخ عراقی همراه با مثنویهای آنها معرفی می شوند.

مولانا همام تبریزی و ده نامه منسوب به وی^۱

مولانا همام الدین محمد بن علای تبریزی از شاعران و عارفان نامدار آذربایجان در دوره ایلخانان است. سال تولد وی در حدود ۶۳۶ق - ۱۲۳۸م بوده است. وی با آنکه پس از قطران تبریزی (م. ۴۶۵ق - ۱۰۷۲م) بزرگترین شاعر تبریز محسوب می گردد، اما در روزگار خود از گروه علما و عرفا به شمار می آمده و جنبه علم و عرفان وی بر هنر شاعری او غالب بوده است. دولتشاه سمرقندی او را با اوصاف "مفخر العرفا" و "مرد عارف صاحب دل" یاد کرده است و خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان، برای اداره امور خانقاه وی سالیانه مبلغ یک هزار دینار مقرر تعیین کرده بوده و این خانقاه تا زمان تألیف تذکرة الشعرا (سال ۸۹۲ق - ۱۴۸۶م) در تبریز معین بوده است.^۲

مولانا همام به طریق مشایخ صوفیه و بزرگان عرفاء مسافرتها کرده است. دکتر رشید عیوضی مصحح دیوان وی از سفرهای او به بغداد و روم و مکه تذکر داده است.^۳ سفر همام به روم پس از استخراج معین الدین پروانه، به معیت خواجه شمس الدین صاحب دیوان به وقوع پیوست. در آن هنگام خواجه صاحب دیوان شیخ را در خانقاه وی در شهر توقات دید ولی همام از این سعادت بی بهره ماند، تمام این داستان در مقدمه دیوان عراقی^۴ و تذکرة میخانه^۵ منقول است. از آثار همام، دیوان غزلیات و ابیات و مثنوی صحبت نامه را می توان اسم برد. در این مثنوی در چهار جا به مناسباتی چهار غزل نیز گنجانده شده است. به لحاظ این روش در مثنوی گوئی مولانا همام به شیخ عراقی نزدیک می شود. وفات همام به سال ۷۱۴ق - ۱۳۱۴م در تبریز اتفاق افتاده است.

در باب مثنوی ده نامه منسوب به مولانا همام تبریزی، تحقیق دکتر رشید عیوضی بدین منوال است: "ده نامه ایست عشقی در بحر هزج (مسدس مقصور یا محذوف) مشتمل بر یک هزار بیت که ناظم آن را محبوب القلوب خوانده است و آن از شاعری است که مدتها از بغداد و تبریز دور رفته و در باکوبه غریبی افتاده است، از جور فلک و غربت دردمند است و از اهل باکو شکایت دارد. نام

۱ - مثنوی ده نامه منسوب به خواجه همام الدین تبریزی در اواخر نسخه عکسی دیوان همام در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۹۵۰ محفوظ است.

۲ - تذکرة دولتشاه: ۱۴۱ - ۲۴۲ - دیوان همام، ترجمه حال: ۴۱.

۳ - دیوان همام، ترجمه حال: ۴۳ - ۴۶.

۴ - کلیات عراقی مقدمه: ۵۹ - ۶۰.

۵ - میخانه: ۴۱ - ۴۲.

شاعر "حریری" بوده است. او این ده نامه را در سال هشتصد هجری قمری منظوم ساخته و به نام شاه شیخ ابراهیم (سلطنت از ۷۸۴ تا ۸۲۱ هـ.ق در شروان) موشح کرده و در آغاز و انجام منظومه او را مدح گفته است.^۱

بهر صورت ده نامه ایست شیوا و نغز و قابل مقایسه با ده نامه های دیگر. از نظر سبک و اسلوب و مطالب و معانی، سراینده آن را به تنظیم و ترتیب نگاشته است. پس از "مناجات" و "نعت سید المرسلین" و "مدح شاه" و "سبب نظم کتاب" گوینده داستان عشقی را آغاز کرده و بعد به نظم ده نامه پرداخته است. نامه اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم از زبان عاشق و نامه دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق سروده و در هر نامه غزل و حکایت و عنوانات دیگر بالترتیب ثبت نموده است. با دو آب و پروانه و شمع و بلبل و گل و آئینه و شانه و ماه و آفتاب را به رسالت نزد عاشق و معشوق فرستاده است. به طور کلی منظومه ایست دلچسب و شیرین.

شیخ اوحدی مراغه ای و منطق العشاق یا ده نامه وی ۲

شیخ اوحدی مراغه ای از شعرای معروف متصوف اوایل قرن هشتم هجری است. ترجمه حال مختصر وی در فصل پنجم زیر عنوان "عراقی و سهروردیان بغداد" نگاشته شده. لذا اینجا از تکرار آن صرف نظر کرده، فقط به تحلیل و تجزیه مثنوی منطق العشاق یا ده نامه اش اکتفا می شود.

مثنوی منطق العشاق یا ده نامه، از نظر تاریخی، شاید اولین منظومه ایست که بعد از عشاقنامه یا ده فصل شیخ عراقی نوشته شد. اوحدی آن را در اوان جوانی، به عمر سی و شش سالگی، در سنه ۷۰۶ ق - ۱۳۰۶ م سروده^۲، و به قول خودش در آن روزگار گرفتار سختی ها بوده^۳

۱ - دیوان همام سرآغاز: ۱۴ - ۱۵.

۲ - مثنوی منطق العشاق اوحدی مراغه ای، همراه آثار دیگر وی، یک بار به اهتمام محمود فرخ در مشهد به سال ۱۳۳۵ ش چاپ شده و بار دیگر در کلیات اوحدی مراغه ای با تصحیح نفیسی در تهران به سال ۱۳۴۰ ش طبع مزین یافته است.

۳ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۷۹ درباره تاریخ اتمام مثنوی ده نامه و نامش چنین گفته است:
شب شنبه که بود آغاز هفته رجب را بیست روز از ماه رفته
به سال "واو" و "ذال" از سال هجرت به پایان بردم این در حال هجرت
چو دیدم در سخن خیر الکلامش نهادم "منطق العشاق" نامش

۴ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۵ در موقع سرودن مثنوی در احوال خویش چنان نوشته است:
در آن یام کز من دور شد بخت سراسر کارمن بی نور شد سخت...
چه شبها اندرین معنی که گفتم نه خوردم دست می داد و نه خفتم
فلک بر من بدینسان دور می کرد قضا بیدار و گردون جور می کرد

و به خواهش خواجه وجیه الدین شاه یوسف نبیره^۱ استاد البشر خواجه الدین طوسی آن را به نظم در آورده است.^۱ گویند هزار بیتی داشته^۲ ولی نسخه^۳ چاپی آن در کلیاتش با تصحیح سعید نفیسی، از پانصد و چهارده بیت فروتر نیست، در حالی که به گفته^۴ اوحدی دارای "پانصد بیت" است.^۲ سرآغاز مثنوی چنین است:

به نام آنکه ما را نام بخشید
زبان را در فصاحت کام بخشید^۲

همچنان چهار بیت دیگر در مدح خدا و رسول (ع) گفت. سپس با عنوانهای "در احوال خویش و صفت ممدوح" و "در دعای ممدوح خداوند زاده" و "در مذمت روزگار" و "در مناجات" قطعاتی چند سرود. بعد آغاز ده نامه کرد. نامه^۱ اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم را از زبان عاشق به معشوق و نامه^۲ دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق به عاشق در جواب گفته است. هر نامه مشتمل بر غزل، مثنوی یا فرد، آگاه شدن معشوق از حال عاشق - رسیدن نامه^۳ معشوق به عاشق یا رسیدن نامه^۴ عاشق به معشوق - شنیدن عاشق سخن معشوق یا شنیدن سخن عاشق، خلاصه سخن، حکایت و تمامی سخن است و منظومه به قطعه "در خاتمه کتاب" پایان می یابد. پیداست مثنوی منطق العشاق حاوی ده نامه عاشقانه منظوم است. داستانهای بسیار ساده و دلچسب و مختصر است درباره^۱ جوانی که به عشق دلبری و زیبا روئی گرفتار می گردد. جوان به سبب عشق "نگار ماهرخ" و "ترک پریش" روز به روز زرد رو و لاغر می شود. بالاخره به تنگ آمده به دست "باد" به دلبر خویش پیغام می فرستد. اوحدی این را چنین به نظم می آورد:

شنیدم کز هوسناکان جوانی به ناگه فتنه شد بر دلستانی

۱ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۵ - ۴۵۶ گوید:

که روزی قرة العین وزارت
وجیه دین و دولت شاه یوسف
نصیر الدین طوسی را نبیره
زمن ده نامه ای درخواست می کرد

۲ - کلیات اوحدی دیباچه نفیسی: ۴۵.

۳ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۷۸.

در آن مدت، که بود از محنت تب
دل مصباح گشت و فکرتم زیت

۴ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۵.

چراغ دوده علم و طهارت...
که دارد رتبت پنجاه یوسف
که عقل از خلقت او گشته خیره...
ز هر نوعی شفیعیان راست می کرد

جهان بر چشم من تاریک چون شب
بدین پرتو بگفتم پانصد بیست

رخش زرد و تنش باریک می شد جهان بر چشم او تاریک می شد
شبی بیدار بود، از عشق نالان پریشان گشته چون آشفته حالان
دلش را آتش سود ابر آشفست چو آتش تیز تر شد باد را گفت^۱

ولی معشوق اظهار بی نیازی می کند و با عاشق موافقت ندارد بلکه به او پند می دهد که این سودای خام را از سر بیرون کند، برای اینکه مقامش خیلی بالاست و سازش میان آنها ممکن نیست. معشوق در جایی به عاشق می گوید:

اگر صد چون تو میرد غم ندارم که سرگردان و عاشق کم ندارم
دلم سنگست، نرمش چون توان کرد؟ به آه سردگرش چون توان کرد؟...^۲

در آخر عاشق از پاسخ های معشوق مأیوس و ناامید می شود و آرزوی فراق و جدائی می کند. آن وقت دل معشوق نرم می شود و نامه آخر را به مهر و محبت می نویسد و اظهار خشنودی به وصل می کند. حتی منظومه بر اتحاد عاشق و معشوق پایان می یابد. مطلع غزل آخر مثنوی چنانست:

که روز غم بسر خواهد شد آخر
سخن نوعی دگر خواهد شد آخر^۳

به ظاهر داستان منظومه حاکی از عشق مجازی است ولی در واقع مقصود اوحدی از آن نشان دادن راه محبت خدای واحد و عشق حقیقی است. به مصداق "المجاز قنطرة الحقیقه" خداوند اول از سالک عاشق و محب آزمایش می کند، او را به عشق مجازی مبتلا می کند و ثبات و استقلال او را در عشق و محبت می بیند. چنانکه وقتی خودی عاشق از بین می رود، به خودی خود به جای مجاز به سوی حقیقت متوجه می شود و محب صادق و عاشق حق می گردد. همین هدف اصلی عرفای اسلامی عشاق ربانی است.

۱ - کلیات اوحدی، منطق العشاق: ۴۵۸.

۲ - همان: ۴۶۸.

۳ - همان: ۴۷۷.

رکن صاین سمنانی و تحفة العشاق یاده نامه وی

مولانا رکن الدین صاین سمنانی از شاعران شیرین گفتار و زیبا کلام قرن هشتم هجری و از جمله گویندگان معتبر است که میان دوره شیخ عراقی و خواجه حافظ روزگار می گذرانیده اند. اصل او از خراسان است. در روزگار طغاتی‌مور خان ایلخانی فرمانروای خراسان (۷۳۷ - ۷۵۴ ق / ۱۳۳۷ - ۱۳۵۳ م) تقرب زیادی یافته و منصب پیش نمازی بدو متعلق بوده، و به روایتی دیگر طغاتی‌مور خان او را به قضاوت سمنان برگزیده بود.^۲ بعد از آن در خدمت امرای اینجو و آل مظفر گذرانید و از سلسله اخیر امیر مبارزالدین (۷۱۳ - ۷۵۹ ق / ۱۳۱۳ - ۱۳۵۷ م) و پسرش شاه شجاع (۷۵۹ - ۷۸۶ ق / ۱۳۵۷ - ۱۳۸۴ م) را مدح گفت تا در حدود سال ۷۶۵ ق - ۱۳۶۳ م درگذشت.^۳

در تذکرة الشعراء مسطور است: "و رکن را اشعار دلپذیر است و دیوان او در عراق عجم مشهور است و ده نامه‌ای از قلم او رقم وجود یافت و غزلیات و قطعه‌ها درو درج کرده و بسیار مستعدانه گفته، که فضلا را در متانت و لطافت آن ده نامه نوازش خامه است".^۴ سید حسن در مقاله خویش "ده نامه‌ها در فارسی" به روایت تذکرة صحف ابراهیم و خلاصة الاشعار نوشته است که زمانی رکن صاین به زیارت مشهد مقدس رفت، آنجا در عشق شاهزاده جوان سال و خویر و امیر بهاءالدین گرفتار شد و همانجا به مناسبت آن شروع به سرودن مثنوی تحفة العشاق کرده.

تحفة العشاق اگرچه به طرز منطق العشاق سروده شده و در اکثر موارد با آن قابل مقایسه است لیکن به جهاتی دارای تفاوت هم است، مانند اینکه اوحدی داستان عشق جوانی دیگر را مطرح کرده است، حال آنکه رکن صاین حکایت عشق خود را میان آورده است. اوحدی به خواهش وزیری مثنوی نوشته، رکن صاین به میل خود منظومه را به نظم در آورده آغاز مثنوی تحفة العشاق با این بیت است:

به نام آنک اول عشق ازو خاست
به دست عشق ملک جان بیاراست

۱ - تذکرة دولتشاه: ۲۶۲ - ۲۶۳.

۲ - فهرست مزوی ۴: ۲۸۱۹.

۳ - گنج سخن ۲: ۲۶۳.

۴ - تذکرة دولت شاه: ۲۶۳.

۵ - ایندوایرانیکا (انگلیسی)، ۱۶، ۴: ۱۱ - ۱۲.

۶ - تحفة العشاق خطی ملک: ۲۵۰ پ - و نیز ناگفته نماند این مثنوی همراه دیوان رکن صاین به تصحیح پرفسور سید حسن به سال ۱۹۵۹ میلادی در هند چاپ شده است.

همچنان چندبیت دیگر در مدح خداوند کریم و پیغمبر علیه السلام و خلفاء راشدین گفته، سپس در نسخه خطی کتابخانه ملی ملک تهران عنوانش به این شرح است: "در سبب تألیف ده نامه گوید" بعد به بیان ده نامه ها پرداخته است.

نکته عجیب در این مثنوی اینست که در نسخه مذکور منظومه تانامه پانزدهم طول کشیده است اما نامه دوم و چهارم و ششم و هشتم و پانزدهم از غزل عاری است که لازمه مثنوی ده نامه است. به این دلیل می توان گفت که در نسخه تحریفاتی شده است و کاتب در نوشتن عنوان نامه ها به اشتباه افتاده است و مثنوی بدون تردید حاوی ده نامه منظوم عشقی است که در آغاز و انجام منظومه عنوانهایی "در سبب تألیف ده نامه" و "در ختم ده نامه" موجود است. تعداد ابیات منظومه به قول شاعر "پانصدبیت است"، ولی نسخه مذکور مشتمل بر چهارصد و پنجاه بیت است.

عبید زاکانی و عشاقنامه او^۲

خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی متخلص به عبید و مشهور به عبیدزاکانی از خاندان زاکانیان قزوین، مردی خوش طبع و اهل فضل بوده است.^۳ مدتی از عمر او در خدمات دیوانی و چندی در سفر گذشته است. اهمیت او خصوصاً در داشتن روش انتقادی و بیان مفاسد اجتماع با زبان شیرین و به طریق هزل و شوخی در آثار منظوم و منثور است. اما در میان آثار عبیدزاکانی مقداری اشعار جدی نیز از قصیده ها و غزلها موجود است و از آن ها گذشته مثنوی عشاقنامه و منظومه انتقادی موش و گربه و رساله های اخلاق الاشراف، ده فصل، دلگشا و صدپند را باید از آثار خوب او شمرد. عبید به سال ۷۷۲ ق - ۱۳۷۰ م وفات یافته است.^۴

مثنوی عشاقنامه عبیدزاکانی اگرچه دارای اختلاف از منظومه عشاقنامه شیخ عراقی و ده نامه های دیگران است زیرا که منقسم به ده نامه نیست، ولی چون اسم آن بامثنوی شیخ عراقی همانند است و

۱ - چنانکه رکن صاین در تاریخ و عدد ابیات و اسم مثنوی چنان می گوید:

ز هجرت مفصلد و پنجاه و یک سال	گشودم چهره شان در ماه شوال
چو زلف نو عروسان شد مطرا	مکمل شد به پانصد بیت غرا
به اندک مدتی کردم تماش	نهادم تحفة العشاق نامش

(تحفة العشاق خطی ملک: ۲۵۵ پ)

۲ - مثنوی عشاقنامه عبید زاکانی یک بار جداگانه در تهران به سال ۱۳۱۴ ش به طبع رسیده و علاوه بر آن در ضمیمه کلیات عبید زاکانی به سالهای متعدد در تهران چاپ شده است.

۳ - تذکرة دولت شاه: ۳۲۲.

۴ - گنج سخن ۲: ۲۷۲.

حاوی مضامین و معانی عاشقانه به همان قبیل مثنویهاست و صفاتی نیز این را در ردیف منظومه ها برشمرده که به تقلید مثنوی شیخ عراقی به وجود آمده است، لذا ما هم این را شامل مبحث مربوطه کردیم و اکنون در اینجا معرفی مختصری می نماییم.

مثنوی عشاقنامه را عبید در سال ۷۵۱ ق - ۱۳۴۹ م به نام شاه شیخ جمال الدین ابواسحق اینجو (۷۴۳ - ۷۵۸ ق / ۱۳۴۲ - ۱۳۵۶ م) مشتمل بر هفتصد و بیست و شش بیت منظوم ساخته و در نخستین قطعه مدح ممدوح نموده است. آغازش چنانست:

خدایاتاز این فیروزه ایوان

فرورد ماه و مهر و تیروکیوان^۲

سپس عبید تمام مثنوی را در پیرامون داستان عشق خویش سروده، چنانکه می گوید:

مرادل در غم دلداری افکند

به دام عشق گلرخساری افکند...^۳

به نظم آوردم این درد دل ریش

بهر کس باز گفتم قصه خویش^۴

اول، معشوق با او موافقت نمی کند و به او پند می دهد که از این فکر بیهوده صرف نظر کنند لیکن بعد به علت اصرار عبید راضی می شود. آن وقت عبید از صورت پرستی خویش پشیمان می شود و می گوید:

دلاتاچند از این صورت پرستی

قدم برفرق هستی زن که رستی...^۵

از شنیدن آن حالت معشوق زار می شود، و دوباره رجوع می کند. در آخر منظومه مناجات می سراید و برای موفقیت خویش و عاشقان دیگر از خداوند تعالی دعامی کند. عشاقنامه عبید مانند عشاقنامه های دیگر آمیخته است از شش غزل که دو غزل از همام تبریزی با ذکر نام او شامل منظومه گردیده است.

۱ - صفاتاریخ ادبیات، ج ۳، ۱: ۵۷۷.

۲ - کلیات عبید: ۱۴۷ در خاتمه مثنوی عشاقنامه راجع به اتمام منظومه می گوید:

به بهتر طالع و فرخنده تر فال

به نظم آوردم این درد دل ریش

۳ - کلیات عبید، عشاقنامه: ۱۱۵.

۴ - همان: ۱۱۷.

۵ - همان: ۱۴۷.

۶ - همان: ۱۳۶.

ابن نصوح فارسی و محبت نامه یا ده نامه او

ابن نصوح فارسی - که اسم کامل او خواجه کمال الدین فضل الله است از فضیله شعرای شیراز و بزرگ زادگان فارس بوده است. به قولی ابن نصوح در زمان سلطان ابوسعیدخان بهادر آخرین ملوک ایلخانیه (۷۱۶ - ۷۳۶ ق / ۱۳۱۶ - ۱۳۳۵ م) به وفور عقل و فراست و به کثرت علم و کیاست از همگنان برتر و برسر بوده است.^۱ به روایتی، وی در تصوف مرید شیخ علاالدوله سمنانی و در شاعری شاگرد سلمان ساوجی بوده است. اول شاعر درباری خواجه غیاث الدین بن رشیدالدین فضل الله همدانی بود و سپس در خدمت شاهان آل جلایر در عراق گذرانید و مخصوصاً سلطان احمد جلایر (۷۸۴ - ۸۱۳ ق / ۱۳۸۱ - ۱۴۱۰ م) عقیدت فراوانی به او داشت. ابن نصوح در سال ۷۹۳ ق - ۱۳۹۰ م درگذشت.^۲

بنابه گفته دولت‌شاه سمرقندی، ابن نصوح "به روزگار سلطان ابوسعید خان ده نامه ای نظم کرد به نام خواجه غیاث الدین محمد بن رشید وزیر و آن نسخه در میان مستعدان شهرتی عظیم دارد".^۳ ولی در نسخه خطی مثنوی محبت نامه یا ده نامه، موجود در کتابخانه ملی تهران، در قطعه‌ای نام ممدوح "جمال الحق والدینا والدین" یاد شده و شاعر او را به لقب "نظام الملک ثانی" خوانده است.^۴ همچنین مطابق نسخه دیگر نیز که در مدینه محفوظ است، محبت نامه به نام امیر جمال الدین علی بوالعز ساخته شده است.^۵

کیفیت نسخه محبت نامه کتابخانه ملی ملک تهران و محتویات آن به اختصار چنانست: مثنوی محبت نامه یا ده نامه در حاشیه کتاب خطی مندرج است. آغازش به این طریق می شود:

- ۱ - هفت اقلیم ۱: ۲۱۰.
 - ۲ - ایندو ایرانیکا (انگلیسی) ۱۶: ۴، ۱۶ - تاریخ نظم و نثر نفیسی ۱: ۲۱۱ که سال درگذشت او ۷۳۷ ق - ۱۳۳۶ م نگاشته است.
 - ۳ - تذکره دولتشاه: ۲۵۰.
 - ۴ - محبت نامه خطی ملک: ۱۹۳ پ.
 - ۵ - فهرست مزوی ۴: ۳۱۷۳.
- کهن دیر جهان را مهدی مهد
جمال الحق والدینا والدین
که کلکش می کند اظهار معجز
که نام او نشد مهرست احکام
- نظام الملک ثانی آصف عهد
به دانش عمده الملک سلاطین
چراغ دودمان نسل بوالعز
دو عالی پایه را آمد علی نام

به نام آنک نامش حرز جانهاست ثنائش روز و شب ورد زیانهاست
کلیمی گشته هر نطق از کلامش محبت نامه ها نامی ز نامش^۱

پس از آن در منظومه فقط سه عنوان "نعت النبی" و "مناجات" و "سبب نظم کتاب" مندرج است و جای بقیه عناوین در تمام نسخه خالی مانده است. به دقت و مطالعه معلوم شده که منظومه مانند ده نامه های دیگر، دارای غزل و مطالب عشقی است و مثل رکن صاین و عبید زاکانی، این نصوص نیز این را در باب احوال عشق خویش سروده است که گوید:

خبر دارم که در عهد جوانی که خوانندش بهار زندگانی
سرم سودای عشق دلبری داشت که باجان رشته زلفش سری داشت^۲
البته این نصوص مانند شیخ عراقی از ظاهر به باطن می رود که می گوید:
نظر بر صورت ظاهر ندارم
مرید قدرت صورت نگارم^۳

نسخه حاضر محتوی ۱۱۳۰ بیت و هشت غزل است و از انجام افتاده است. چنین به نظر می آید که این نسخه شامل هشت نامه است و دو نامه آخر از بین رفته است.

ابن عماد خراسانی و روضة المحبین یا ده نامه او^۴

ابن عماد خراسانی شیرازی مردی فاضل و عالمی نامدار تقوی شعار بوده است. اصل او از خراسان بوده اما در شیراز می زیسته است. پرفسور سید حسن در مقاله "ده نامه ها در فارسی" به اشتباه او را پسر خواجه عماد فقیه کرمانی دانسته است. ابن عماد غزلهای پسندیده دارد و به قصاید نیز میلی داشت. دیوانش در قاهره محفوظ است. سال وفاتش ۸۰۰ ق - ۱۳۹۷ م ثبت شده است.^۵ به گفته دولت شاه سمرقندی ده نامه ابن عماد مشهور است و افتتاح آن اینست:

۱ - محبت نامه خطی ملک : ۱۹۰ پ.

۲ - محبت نامه خطی ملک : ۱۹۴ پ

۳ - همان : ۱۹۵ پ.

۴ - مثنوی روضة المحبین ابن عماد خراسانی در تهران به سال ۱۳۱۴ ش چاپ شده است. (فهرست کتابهای چاپی فارسی ۱ : ۸۵۹).

۵ - ایندو ایرانیکا (انگلیسی) ۱۶، ۴ : ۱۷.

۶ - تذکره دولت شاه : ۳۵۱ - روز روشن : ۱۸.

الحمد لخالق البرایا والشکر لواهب العطایا
ای نام تو صدر هر کتابی آرایش فصل هر خطابی^۱

در نسخه خطی مثنوی روضة المحیین یا ده نامه ابن عماد محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۲۳، عنوانهای آغاز منظومه "فی نعت النبی" و "مناجات" و "سبب نظم کتاب" و "در بیان عشق گوید" آمده و چنین آغاز گشته است:

این طرفه حکایتی است بشنو و ز عشق روایتی است بشنو
گویند که گشت نوجوانی سرگشته مهر دلستانی
عشق رخ آن نگار سرمست بر بود عنان عقلش از دست^۲

همان که نوجوان عاشق و دل سوخته زیبا روئی، مثل جوان مثنوی منطق العشاق اوحدی باد صبا را وسیله پیغام می سازد^۳. سپس شاعر زیر عنوان "در صورت حال گوید" شرح مطالب می دهد و بعد نامه ها را به ترتیب شروع می کند به طرز پیشرو خویش - اوحدی - نامه اول و سوم و پنجم و هفتم و نهم را از زبان عاشق و نامه دوم و چهارم و ششم و هشتم و دهم را از زبان معشوق منظوم ساخته و در هر نامه غزلی در آمیخته است.

به طور کلی منظومه به روش ده نامه های دیگران دارای مطالب و معانی عشق و عاشقی است و ابتکاری از گوینده به نظر نمی آید. در آخر قطعه ای "در خاتمت کتاب" سروده و در آن اسم مثنوی روضة المحیین و تعداد ابیاتش هفتصد و شصت و تاریخ اتمام کتاب (۷۹۴ق - ۱۳۹۱م) مندرج گردیده است^۴ و بر قطعه "در نصیحت فرماید" منظومه پایان می یابد.

۱ - روضة المحیین خطی مرکزی، شماره ۳۳۲۳: ۱ پ.

۲ - همان: ۵ ر.

۳ - همان: ۵ پ ابن عماد چنین گوید:

چون هیچ کسی نیافت محرم جز باد صبا نداشت همدم
با باد زبان بگشاد گفت، ای، دل و جان من بتو شاد...

۴ - روضة المحیین خطی مرکزی شماره ۱۹۵۵: ۱۴۱ پ

القصة مه ربیع الاول این نظم بدیع شد مکمل
در هفتصد و شصت بیت غرا چون طره دلبران مطرا...
منظوم بسان عقد پروین موسوم به روضة المحیین
از هجرت مدت محمد رفته نود و چهار و هفتصد

البته در روضة المحیین خطی مرکزی شماره ۳۳۲۳: ۲۸ ر مصراع آخر به این طریق آمده: "رفته بد از و چهار و هشتصد" که ظاهراً بازمان حیات مؤلف درست در نمی آید.

پس از بررسی مثنویهای عشاقنامه، محبت نامه و ده نامه ها به این نتیجه می‌رسیم که به دلایل تاریخی شیخ عراقی مبدع و مبتکر این روش خاص مثنوی است و پس از او اولین کسی که به این سبک و اسلوب مثنوی مبادرت جسته، اوحدی مراغه‌ای است. اوحدی در آغاز منطق‌العشاق به زبان ممدوح خویش - شاه یوسف - می‌گوید:

دل از ده نامه‌های کهنه سیر ست	بگو ده نامه‌ای شیرین که دیرست
قلم در گفته‌های دیگران کش	ترا داریم، وقت دیگران خوش
زبهر نام خود ده نامه‌ای ساز	محبت را نبویی، جامه‌ای ساز

این ابیات را می‌توان دلیل این امر دانست که قبل از اوحدی و غیر از شیخ عراقی کسانی دیگر هم ده‌نامه‌ها سروده‌اند ولی چون نام و نشانی و نسخه‌ای از آنها در دست نیست، بنابر این بدون تردید شیخ عراقی را مؤسس این شیوه مثنوی باید شمرد. لیکن متأسفانه سید حسن در مقالت خویش به عنوان "ده نامه‌ها در فارسی" از شیخ عراقی اصلاً اسمی نبرده است.

رویه‌مرفته درده نامه‌ها که مورد بحث ما قرار گرفته دیده شد که شاعران بعدی بیشتر از سلف شیخ عراقی به خلف او - شیخ اوحدی - توجهی داشته‌اند و در منظومه‌های خودشان از او پیروی نموده‌اند. اما هیچ‌کس از اینها به لحاظ گرمی و گیرندگی و شورانگیزی و نکات عشق و عرفان و تصوف به پایه و مرتبه شیخ عراقی نرسیده است. بی‌شک یگانه مثنوی عراقی است که پراست از شور و شوق و جاذبه معنوی و روحانی خود وی و تعلیمی است برای دیگران.

بهر صورت یکی از مختصات مهم این چنین منظومه‌ها توأم کردن غزل با مثنوی است. این خاصیت گذشته از ده نامه‌ها در مثنویات دیگر مانند صحبت نامه همای تبریزی^۲ و قران السعدین امیر خسرو دهلوی^۳ نیز وجود دارد و این سبک و شیوه در شعر فارسی طبق اسناد و مدارک موجود به احتمال قوی از اواخر قرن هفتم هجری به وسیله شیخ عراقی معمول و متداول شده است. در دوران اخیر علامه دکتر محمد اقبال لاهوری که به عنوان شاعر و متفکر اسلامی معروفست - به این سبک بسیار متمایل بوده است و به جز دو مثنوی نخست - اسرار خودی و رموز بیخودی - در سایر مثنویهای خویش غزل را گنجانیده است. چنانکه جاوید نامه او از غزلهای شیوا و دلانگیز آگنده است، و به گفته بعضی‌ها "این سبک شاید نخستین بار در تاریخ شعر فارسی به دست اقبال شروع شده است"^۴. حال

۱ - کلیات اوحدی، منطق‌العشاق: ۴۵۶.

۲ - دیوان همای، صحبت نامه: ۲۵۷ - ۲۸۱.

۳ - روزگارنوح، ۳: ۲۸.

۴ - اقبال در راه مولوی: ۹۸.

آنکه بدون تردید این شیوه و اسلوب هفت قرن پیش از اقبال در شعر و ادب فارسی معمول و جاری بوده است.

۳ - شارحان لمعات عراقی ۱

در فصل سوم درباره کتاب لمعات شیخ سخن رفته است. لمعات بیگمان یکی از شاهکارهای ادب فارسی و عرفان اسلامی است.^۱ هر لمعه ای از آن بحرست متضمن جواهر کشف و لالی وجدان، و حدیقه ای است مشتمل بر ازهار علو و اشجار عرفان، در بیان منازل عشق و محبت و در ذکر مقامات توحید و معرفت...^۲ به این علت لمعات از همان زمان تألیف در ردیف کتب درسی تصوف اسلامی جای گرفت. چنانکه دکتر صفا در تاریخ ادبیات در ایران در مبحث "صوفیه قرن هفتم هجری" می نویسد: "کتابهای فصوص الحکم و فتوحات مکیه و فکوک و لمعات و قصاید ابن فارض و شرحهای آنها از قرن هفتم به بعد در شمار کتابهای درسی عرفانی در آمدند و هنوز هم همین حال را دارند"^۳. لمعات چون تلخیص معتقدات و تعلیمات ابن عربی است، فهم و ادراک آن برای عموم سالکان طریقت و طالبان حقیقت کار دشوار و سنگین بود، بنابراین برخی از بزرگان عرفا و مشایخ صوفیه، در زمان های مختلف به شرح و تفسیر آن پرداختند که برای یاد گرفتن اصول تصوف و عرفان، برای رهروان معرفت آسان و سهل بشود.

شارحان لمعات را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

اول، آنهاییکه شروح آنها در کتابخانه های مختلف جهان به صورت نسخه ها باقی مانده است. دوم، آنهاییکه شرح و تفسیر یا حواشی بر لمعات، در کتب تاریخی و عرفانی به نام شان منسوب شده، ولی از نسخه های آنها خبری در دست نیست.

۱ - تعداد شروح لمعات عراقی در فهرس و کتب مختلف به این قرار است:

- ۱ - در کشف الظنون ۲: ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ سه شرح مندرج است.
 - ۲ - در فهرس المخطوطات الفارسیه ۲: ۹۷، چهار شرح مبسوط است.
 - ۳ - در تاریخ ادبیات فارسی، اته: ۱۷۷، پنج شرح مسطور است.
 - ۴ - سعید نفیسی در دیباچه کلیات عراقی: ۳۸ - ۳۹ شش شرح مذکور کرده است.
 - ۵ - ریتر دانشمند آلمانی، در مجله در اسلام، ۲۱ (۱۹۳۳): ۹۵ - ۹۹ هشت شرح را ذکر نموده است.
 - ۶ - خانم دکتر ممتاز بیگم در تأثیر معنوی ایران در پاکستان: ۱۲، ده شرح را متذکر شده است.
- نگارنده رساله به طور کلی هفده شرح به دست آورده است.
- ۲ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی شماره ۵۷۱۳: ۲.
 - ۳ - صفاتاریخ ادبیات ج ۳، ۱: ۱۷۰.

شارحان دسته اول لمعات

شروح قسمت اول رساله لمعات به قرار زیر است:

- ۱ - اللمعات فی شرح اللمعات از شیخ یار علی فرزند عبد الله تبریزی شیرازی
- ۲ - شرح لمعات عراقی از درویش علی بن یوسف الکرکری
- ۳ - شرح لمعات عراقی از شاه نعمت الله ولی کرمانی
- ۴ - ضوء اللمعات از صابین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی
- ۵ - التنبیهات فی شرح اللمعات از ناشناس به نام امیر عبد الخالق
- ۶ - شرح لمعات عراقی از سید محمد نور بخش
- ۷ - اشعة اللمعات از مولانا عبد الرحمن بن احمد جامی
- ۸ - شرح لمعات عراقی از شیخ عبد القدوس گنگوهی
- ۹ - معدن الاسرار از شیخ نظام الدین تهانیسری
- ۱۰ - شرح لمعات عراقی از مؤلف ناشناس
- ۱۱ - شرح لمعات عراقی از محمد زاهد
- ۱۲ - مشارق اللمعات
- ۱۳ - انعکاس اشعة اللمعات ۱

اینک عده ای از شارحان و شروح و تفاسیر دسته اول که نسخه های آنها مشهور افتاده یا اطلاعی درباره آنها به دست نگارنده رسیده، به اختصار معرفی می شوند.

۱ - نسخه های هشت شرح لمعات در کتابخانه های مختلف ایران و پاکستان مشهود افتاده و مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است. درباره آنها و مؤلفان آنان به اختصار بررسی خواهد شد.
از سایر شروح، نسخه خطی شرح لمعات عراقی تألیف شیخ عبد القدوس گنگوهی در کتابخانه شخصی دکتر ذاکر حسین در دهلی وجود دارد. (وحید، آذر ۱۳۵۲: ۹۴۴) بنابر این قطع نظر از نسخه، درباره شارح گفتگویی مختصر مذکور خواهد افتاد.

همچنین نسخه خطی شرح لمعات عراقی از مؤلف ناشناس در نجف اشرف (عراق) محفوظ است. (فهرست مزوی ۱۲۵۴: ۲)

و ذکر شرح لمعات عراقی از محمد زاهد، و مشارق اللمعات، و انعکاس اشعة اللمعات در مجله در اسلام ۲۱ (۱۹۳۳): ۹۶ - ۹۹ رفته است و از نسخه های خطی آنها در کتابخانه های خارج از ایران نشان داده شده است. لذا امکان رویت نیفتاد.

شیخ یار علی شیرازی واللمحات فی شرح اللمعات ۱

درباره ترجمه حال شیخ یار علی بن عبد الله تبریزی شیرازی اطلاعی در دست نیست. فقط این قدر معلوم است که از عارفان سده های هشتم و نهم هجری بوده و میان سالهای ۸۱۲ - ۸۱۶ ق / ۱۴۰۹ - ۱۴۱۳ م در گذشته است.^۲ از مطالعه لمحات برآمده که وی شرحی بر فصوص الحکم نیز نوشته است.^۳ علاوه بر آن ترجمه نثراللالی هم از او مانده است.^۴

مطابق نسخه های خطی محفوظ در اصفهان، نگارش لمحات در نیمه ماه جمادی الاول سال ۸۱۲ ق - ۱۴۰۹ م انجام گرفته است.^۵ آغازش چنان است: "سزای ثنای بیحد و لایق بقیاس وجود مقدس خدائی است که ... بعد درود بر افضل موجودات و اکمل مکونات حضرت محمد مصطفی (ص)، صلوة و سلام بر طایفه اولیاء عظام رساند و از شیخ بزرگوار و یگانه احرار فخر الدین ابراهیم عراقی و رساله لمعات وی یاد کرد و طوری نوشت که آن را دلیل اولین شرح لمعات می توان محسوب داشت." و چون مآخذ و مشارب این رساله از اذکار افکار مرتفع و مدارک و مارب این عجاله از اکثر عقول و فهم و اوهام ممتنع است، لا جرم بصایر ارباب بینش از ادراک آن قلیل و عقول اصحاب دانش از دریافت آن علیل مانده است. والی یومنا محققان متصوفه به حل آن نپرداخته اند و شرحی نساخته، اما چون این فقیر حقیر را گاه گاه در اثنای اشتغال به مطالعه و ملاحظه علوم حقیقه و معارف یقینیه اتفاق نظر بر آن جریده زیبا می افتاد و چند بار بعضی از خلص احبا... استشرح معضلات آن می کردند... در شرح لمعات شروع افتاد و آن را لمحات فی شرح اللمعات نام نهاد".^۶

شیخ یار علی مقدمه مشتمل بر چهار لمحہ نگاشت: ۱ - در بیان موضوع و مبادی و مسایل این علم ۲ - در بیان وجود حق سبحانه و تعالی و لوازم آن ۳ - در بیان غیب هویت و احدیت و واحدیت ۴ - در مراتبه الهیه و کونیه. پس از آن زیر عنوان "تنبيه" از اسامی و القاب ابن عربی، شیخ کبیر صدر الدین قونیوی، شیخ مطلق اوحد الدین کرمانی، حکیم سنائی، خواجه عطار و مولانا جلال الدین رومی یاد برد و همت بر شرح این رساله گماشت. در تمام کتاب از اقوال و کلام عارفان نامبرده استناد نمود و صرف نظر از پیشروان تصوف که شیخ عراقی سخنان و مقالات آنها را در رساله

۱ - لمحات فی شرح اللمعات شیخ یار علی شیرازی علاوه بر نسخه های خطی متعدد محفوظ در کتابخانه های مختلف جهان، یک بار در حاشیه اشعه اللمعات جامی به اشتباه منسوب به جامی، همراه رسالات دیگر در تهران به سال ۱۳۵۳ هجری قمری چاپ سنگی یافته است.

۲ - فهرست مزوی ۲: ۱۳۴۴.

۳ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی، شماره ۵۹۳۱: ۱۰.

۴ - فهرست مزوی ۲: ۱۵۷۸.

۵ - فهرست مزوی ۲: ۱۳۴۴.

۶ - لمحات فی شرح اللمعات عکسی مرکزی، شماره ۵۷۱۳: ۳.

خویش زینت داده بود، شیخ یار علی از بزرگانی مثل: شیخ ابو سلیمان دارائی، شیخ ابو سعید ابو الخیر، امام محمد غزالی، عین القضاة همدانی، شیخ ابو مدین مغربی، امام فخر رازی، شیخ نجم الدین کبری، شیخ ابو الحسن شاذلی، شیخ مؤید الدین جندی، شیخ سعید فرغانی، شیخ علاء الدوله سمنانی، شیخ عز الدین کاشی، شیخ کمال الدین عبد الرزاق کاشانی نیز سخنانی نقل نموده است. به هنگام نقل قول گاهی اشاره ای به برخی از مؤلفات عرفانی نیز کرده که اثبات بر مطالعه دقیق شارح است. همچنین اکثر اشعار و رباعیات مندرج در لمعات را به نام خود شیخ عراقی یا به نام حکیم سنائی و خواجه عطار و ابن فارض تشخیص داده است.

مؤلف عبارت و بیانات لمعات را به عنوان "قوله" مشخص کرده و در تمام کتاب عناوین لمحه، تنبیه، سؤال را تکرار نموده و گاه گاه تمثیل، تتمیم و ایضاح نیز داشته است. در ضمن شرح و تفسیر، شارح در بعضی موارد درباره عبارات رساله لمعات و بیانات عرفان و تصوف، به روش انتقادی نقد و نظرها داده است که دلیل بر کمال علم و تحقیق اوست.

درویش علی بن یوسف الکرکری و شرح لمعات^۱

از شرح احوال درویش علی فرزند یوسف الکرکری خبری نیست جز اینکه به گفته نفیسی، وی از متصوفه اوایل قرن نهم هجری بوده و کتابی در تصوف به نام زبدة الطريق دارد که در ۸۰۵ق - ۱۴۰۲م به پایان رسانیده و شرحی بر لمعات عراقی نیز نوشته است.^۲

آغاز شرح لمعات چنین است: "حمد بیحد و شکر بی عد ذات واجب الوجودی راست که وجود جمله موجودات از پر تو ذات اوست..." بعد از حمد خدا و نعت پیغمبر محمد مصطفی (ص) مؤلف اسم خویش را ذکر کرده و نوشته که: "بعضی از یاران جانی جویای علم توحید بودند، روز و شب به مطالعه رساله افضل المتأخرین و قدوة السالکین فخر الملة والدین ابراهیم المشتهر بالعراقی رحمه الله اشتغال می نمودند، هر چند عاشق الفاظ رنگین و عبارات شیرین وی بودند، اما از غایت صعوبت ترکیب و دقت معنی به تفسیر و تعبیر محتاج بودند، از این فقیر درخواست کردند که از بهر این نسخه شریفه شرحی بسازد و فقیر نیز بر حسب اشاره عزیزان در شرح لمعات شروع نمود"^۳.

۱ - به دلایل نسخه خطی شرح لمعات عراقی محفوظ در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران، شماره ۶۴۰۹: ۱ و نسخه خطی همان کتاب مملوکه کتابخانه شخصی دکتر ذاکر حسین دهلی (مجله وحید، شماره ۱۲۰، آذر ۱۳۵۲: ۹۴۴) نسبت مؤلف آن یعنی درویش علی "الکرکری" قید شده است اما سعید نفیسی در دیباچه کلیات عراقی: ۳۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ۱: ۲۸۴ و در تاریخ ادبیات ج ۳، ۲: ۱۱۹۸ نیش را به اشتباه "کوکهری" نوشته اند در صورتیکه به استناد "کرکر" از معجم البلدان ۷: ۲۴۰ نسبت کرکری درست و صحیح است.

۲ - کلیات عراقی دیباچه نفیسی: ۳۹ - تاریخ نظم و نثر در ایران ۱: ۲۸۴.

۳ - شرح لمعات درویش علی، خطی سپهسالار ۶۴۰۹: ۲۵.پ.

از این پس مؤلف مستقیماً به شرح متن لمعات پرداخته و مانند شیخ یار علی اقوال و ابیات ابن عربی، شیخ صدرالدین قونیوی، شیخ اوحدالدین کرمانی، خواجه سنائی، شیخ عطار و مولانا جلالالدین رومی را به طور شاهد آورده. علاوه بر آن اسامی سلطان ولد و شیخ عبد الرزاق و مولانا محمد شیرین نیز در نسخه دیده شده. شارح، شیخ عراقی را به "مصنف علیه الرحمة" یاد کرده، کلمات و ابیات لمعات را به عنوان "قوله" معرف ساخته و توضیحات را با کلمه "یعنی" تشخیص داده است. در میان عبارات "موکد این معنی است که گفته شد" بسیار تکرار شده. گاه گاه "بدان ای موحد" و یا "ای موحد" به طرز پند و موعظت، در آغاز جملات ذکر گردیده. در آخر هر لمعه نوشته شد: "فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف" یا به اختصار "فهم من فهم" یا فقط "فهم". سؤال و جواب هم داراست. شارح برای روشن ساختن بعضی حقایق و دقائق عرفانی، از تمثیلات و حکایات کوتاه استفاده کرده و آنها را عموماً با "نقلست" آغاز نموده است. در لمعه هجده تمثیلی مسطور است که عین همان، البته با الفاظ دیگر در لمحات شیخ یار علی هم مندرج است. شاید از یکدیگر گرفته باشند. گفتار درویش علی بن یوسف در تفسیر آیه مبارکه: "و ترى الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب"^۱ چنان مذکور است:

"نقلست که ارباب قلوب بعضی در خلوت در حرکت بودند و شیخ جنید علیه الرحمة ساکن بودند. گفتند: ای شیخ، تو نیز چرا حرکت نمی کنی، شیخ این آیت را برخواند، مراد شیخ آن بود که اگرچه ظاهر مظاهر ساکن می نماید اما باطنم در سماع است"^۲.

منتهی این شرحی است بسیار نغز و ارزنده و مورد استفاده سالکان طریقت و طالبان حقیقت.

شاه نعمت الله ولی^۳ و شرح لمعات^۴

سید نورالدین معروف به شاه نعمت الله ولی کرمانی فرزند میر عبد الله از اقطاب بزرگوار و مشایخ نامدار ایرانست که در سال ۷۳۱ق - ۱۳۳۰م به شهر حلب تولد یافت. نسب او به نوزده واسطه به حضرت پیغمبر (ص) می پیوندد. پس از تحصیل علوم ظاهری و صوری به سفر رفت و با بسیاری

۱ - قرآن (نمل) ۲۷: ۸۸.

۲ - شرح لمعات درویش علی، خطی سپهسالار، ۶۴۰۹: ۶۵.

۳ - برای تفصیل شرح احوال و مناقب و آثار و آراء و اولاد و یاران سید نعمه الله ولی کرمانی علاوه بر تألیفات دیگر رجوع شود به:

۱ - مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی.

۲ - طریق الحقایق جلد سوم که هر دو کتاب مستقلاً راجع به وی است.

۴ - در فهرس المخطوطات الفارسیه، قاهره، ۱: ۲۶ نام شرح لمعات شاه نعمت الله به عنوان الحاقات بر لمعات عراقی یاد شده است.

از اکابر زمان صحبت داشت و تربیت یافت اما در مکه معظمه در حلقهٔ مریدان شیخ عبد الله یافعی (م. ۷۶۸ ق - ۱۳۶۶ م) از مشاهیر مورخان و نویسندگان صوفیه آمد و از برکت انفس او از شاگردی به استادی و از مریدی به مرادی رسید و شروع به دستگیری سالکان و طالبان فرمود. بیشتر عمرش را در مصر و ماوراء النهر و هرات و یزد و ماهان کرمان بسر برد. شاه نعمت الله ولی که سرسلسله صوفیان نعمت اللهی است، چراغ تصوف اسلامی را در زمان خویش فروغ تازه ای بخشید و به نیکو ترین وجه روشن نگاه داشت و همه هواخواهان طریقت را به خصوص در ایران و هندوستان تحت الشعاع مکتب خود قرار داد. سرانجام به سال ۸۳۴ ق - ۱۴۳۱ م در سن کهولت درگذشت و در ماهان کرمان آرامگاه او معروف است.^۱

از شاه نعمت الله دیوان شعر^۲ و رسالات بسیار^۳ در علم تصوف باقی مانده است. یکی از آنها شرح لمعات عراقی است که در اینجا مورد نظر ماست. شاه برخلاف روش شارحان متقدم و متأخر، شرح لمعات خویش را بدون دیباچه و مقدمه با کلمات عربی شیخ چنین آغاز نمود: "الحمد لله الذی نور وجه حبیب به تجلیات الجمال..." پس از بیت شیخ ابن فارض مصری، بیتی از آن خود مندرج ساخت:

"بیا چون عارفان نعمة الله
بگو حمد اله الحمد لله"

- ۱ - تذکرهٔ دولت شاه: ۳۷۲ - ریاض العارفین: ۲۳۲ - از سعدی تا جامی: ۶۸۴ - گنج سخن ۲: ۳۲۴ - کلیات اشعار شاه نعمت الله مقدمهٔ دکتر جواد نور بخش.
- ۲ - در دیوان شاه نعمت الله نشانه های ارادت او به شیخ عراقی دیده می شود مثلاً در بیت تکراری ترجیع بندی، شاه از عراقی چنین یاد می کند.

جامی و شراب و رند و ساقی هم مغربی و هم عراقی
(کلیات اشعار شاه نعمت الله: ۷۱۳ - ۷۱۶)

شاه در دو رباعی خویش، به عراقی به این نحو خراج عقیدت می دهد:

گر قطره نمائد آب باقی باشد	ور کوزه شکست بحر ساقی باشد
عطار به صورت از خراسان گرفت	آمد عوضش شیخ عراقی باشد

در ملک تو گر خواجه عراقی باشد	شک نیست که مال شاه باقی باشد
گر می خواهی که رندکان جمع شوند	باید که یکی همیشه ساقی باشد

(کلیات اشعار شاه نعمت الله: ۸۵۴)

- ۳ - در ریاض العارفین: ۲۳۴ عدد رسالات شاه نعمه الله سیصد نوشته شده، از سعدی تا جامی: ۶۸۶ تعداد آنها به پانصد رسانده شده است. دکتر جواد نوربخش تاکنون صد رساله به دست آورده و در صدد چاپ آنهاست (کلیات اشعار شاه نعمت الله، مقدمهٔ نوربخش: ۲۰).

و به شرح قطعه مقدماتی عربی بپرداخت و متضمن از شیخ عراقی و کتاب لمعات وی چنین ذکر کرد: "...به التماس محبی محبان به محبت قدوة العرفا شیخ فخر الملة والدين عراقی علیه الرحمه، ذوقیات باللمعات خواهیم آمیخت"^۱. در آغاز گزارش لمعه هفتم، مثل اینکه به ابن عربی و فصوص الحکم وی اشاره کرده که می گوید: "و شیخ علیه الرحمه در فص الهیه در کلمه آدمیه فرمود...^۲ و در پایان همان لمعه شاه، در اشعار خویش از عراقی چنین یاد می کند:

... "نه جام و نه می نه رند و ساقی
نه مغربی ایسم و نه عراقی"^۳

به طور کلی شرح عارفانه ایست و در حین گزارش سخنان عراقی بارمز(ع) می آید و گفتار شاه نعمت اللههربندی بارمز(ن) آغاز می گردد.

صاین الدین ترکه اصفهانی و ضوء اللمعات

خواجه صاین الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی از اجله فضلاء و حکماء و عرفاء عصر شاهرخی است. وی در ابتدا نزد برادر بزرگ خود به تحصیل علوم اشتغال یافت و پس از آن به امر برادر، پانزده سال تمام به سیاحت بلاد اسلامی و تحصیل علوم عقلی و نقلی گذرانید. وی ضمن مسافرتهاى خود به حجاز و شام و مصر رفت و از بزرگانی متعدد اکتساب فیض کرد. دوبار به خراسان سفر کرد و در سفر دوم مورد لطف شاهرخ واقع شد و به منصب قضاء یزد رسید. لیکن با رسیدن به این مقام، صاین الدین، مورد بدگوئی و سعایت حاسدان و بد اندیشان قرار گرفت و به صوفی بودن متهم شد و تألیفات وی در این علم مورد استناد بدگویان قرار گرفت. وفات او در هرات به سال ۸۳۵ق - ۱۴۳۱م اتفاق افتاد.^۴

صاین الدین بر اثر کوشش و ذکاء خویش در علوم عقلی و نقلی و عرفانی و علوم غریبه مانند علم نقطه و حروف و اعداد و جز آن تبحر یافته و در این علوم به زبان تازی و دری کتابها نگاشت.

۱ - شرح لمعات شاه نعمت الله خطی مرکزی : ۵۸پ.

۲ - همان : ۷۲پ.

۳ - همان : ۷۶ر - این بیت با اندک تفاوت در شماره ۱۸۸ ذکر شده است.

۴ - مجموعه سخنرانیها : ۱۰۳ - ۱۰۵ - حبيب السیر : ۴ : ۹ - ۱۰ - مجالس المومنین ۲ : ۴۱ - ۴۲ که در گذشت صاین الدین را به سال ۸۳۰ق - ۱۴۲۶م ضبط کرده اند.

۵ - از نظر روش فکری گروهی، صاین الدین را متمایل به حروفیان یا لا اقل مؤثر در طریقه آنان می دانند.(مجموعه سخنرانیها: ۱۰۵).

وی علاوه بر جنبه های علمی به فنون ادب فارسی و عربی نیز آگاهی کامل داشت. گذشته از نشر نویسی شعر هم می سرود و غزلهای وی شیوا و نغز است^۱. صرف نظر از آثار دیگر او سخن را به ضوء اللغات وی اختصاص می دهیم.

کتاب ضوء اللغات شرحی است بر رساله لمعات شیخ که صاین الدین ابن ربه سال ۸۱۵ق - ۱۴۱۲م تألیف نموده^۲ و در خرداد ماه ۱۳۵۱ش - ۱۳۹۳ق - ۱۹۷۲م در تهران در مجموعه چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه چاپ شده است. سید ابراهیم دیباجی در مقدمه مجموعه رسایل در باب ضوء اللغات چنین می نویسد:

۱ - پیشترین سخن در بیان اینکه عراقی را از جانب صدر الدین قونوی و فصوص الحکم ابن عربی مدد رسید و از سوی سوانح العشاق شیخ احمد غزالی الهام یافت و همانها پایه و مایه کتاب لمعات قرار گرفت.

۲ - مقدمه در بیان موضوع علم عرفان از اصول و قواعد و حقایق و دقایق آن.

۳ - شرح بیست و هشت لمعه که کتاب لمعات بدان ترتیب یافته و بیان مشکلات هر لمعه و در آن عبارات عربی با عنوان "قوله" در صدر و جمله های فارسی با تعبیر "الی آخره" در ذیل ممتاز می گردد. در این شرح اشارات و افکار بعضی از فرزندگان عرفان اسلامی مانند ابن عربی، قونوی، عراقی و غیره را می بینید که با نثری پخته و محکم آراسته شده و پیرامون عشق... بحث شده و تعبیرات و ترکیبات خاصی آورده که در کمترونوشتی ای صورت تسطیر پذیرفته است^۳.

ضوء اللغات شرحی است بسیار پر مغز و پر معنی و شارح مانند شارحان دیگر لمعات، مطالب را زیاد شرح و بسط نداده، بلکه بالفاظ کمتر از خود لمعات، نکات و معارف عشق و تصوف را توضیح داده است.

شارح ناشناس و التنبیهات فی شرح اللغات^۴

مؤلف التنبیهات فی شرح اللغات به روش بزرگان، خودش را فقیر و حقیر نگاشته ولی متأسفانه اسم خویش را ذکر ننموده است. از مطالعه التنبیهات پی برده شد که رساله کشف الاسرار نیز از مؤلفات وی بوده است^۵.

۱ - چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه: ح - ط.

۲ - مجموعه سخنرانیها و مقاله ها: ۱۲۳.

۳ - چهارده رساله فارسی از صاین الدین ترکه: یج.

۴ - یگانه نسخه خطی کتاب التنبیهات فی شرح اللغات در یزد محفوظ است و از همان نسخه فیلم شماره ۲۴۸۶ و نسخه عکسی شماره ۵۸۲۰، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وجود دارد که مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است.

۵ - التنبیهات عکسی مرکزی: ۲۳.

یگانه نسخه التنبیهات از آغاز و انجام افتاده است. در آغاز نسخه موجود، مؤلف در سبب تألیف کتاب چنین می‌نگارد: "بعد هذا جمعی از اخوان صفا و خلان وفا که اعتقاد کرده بودند که این فقیر حقیر به قدر قابلیت بر اسرار عوارف الهیه مطلع کند و از انوار معارف اولیاء مقتبس شده التماس نمودند که کتاب لمعات را که درة البیضاء رسایل تصوف و شمة الزمراء وسایل تعرف است، شرحی می‌باید نوشت و رموز و اشارات آن را مبین و روشن در حیز تحریر در آورد که صغار و کبار را به مطالعه این کتاب میلی تمام است".^۱ تاریخ نگارش را ماه ذی الحجه سال ۸۶۴ - ۱۴۵۹م ثبت نموده و به نام امیر عبد الخالق مصدر شده که "آنحضرت را میل خاطر اشرف به مطالعه این کتاب بود" و نام کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات موسوم گردیده است.^۲

پس از آن مؤلف مقدمه‌ای نوشته و در آن سؤال از امام فخر رازی و جواب از شیخ نجم الدین کبری مرقوم ساخته است. بعد زیر عنوان تنبیه، عیناً مثل لمحات شیخ یار علی، اسامی شیخ محقق ابن عربی و شیخ کامل صدر الدین قونوی و شیخ مطلق اوحد الدین کرمانی و حکیم سنائی و خواجه عطار و مولانا جلال الدین رومی را با القاب فراوان یاد آور شده، اما نام عارف محمود شبستری و قاسم انوار تبریزی را بر لمحات اضافه نموده و شروع به شرح و تفسیر رساله لمعات عراقی کرده و از وی به "مصنف علیه الرحمة" یاد کرده است. صرف نظر از دیگران از بزرگان مثل علی بن ابی طالب (ع)، ذو النون مصری، شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف، امیر حسینی، حافظ شیرازی و سید نعمت الله ولی اسم می‌بریم که شارح ناشناخته، در نقل قول از آنها، از نویسنده لمحات قدمی پیش برده است.

رویه‌مرفته باید گفت که مصنف التنبیهات از لمحات شیخ یار علی استفاده جسته و تقلید نموده لیکن تصنیف را رنگ خودی داده. جز تنبیه عنوانی دیگر را تکرار نکرده. عبارات عربی را نسبتاً زیاد آورده و گنجانده. البته نساخ نسخه برای تشخیص کلمات رساله لمعات عراقی روی آنها خط کشیده است. نسخه مذکور التنبیهات از نظر تنظیم و ترتیب لمعات، از لمعه نوزده به بعد بی‌نظم شده و توافق با کتاب لمعات عراقی ندارد. و لمعه بیستم و بیست و یکم اصلاً در نسخه موجود نیست.

سید محمد نور بخش و شرح لمعات

سید محمد نور بخش از علما و عرفاء معروف ایرانی و مؤسس فرقه نوربخشیه در تصوف اسلامی است. نسبش به هفده واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌رسد، سید محمد در سنه ۷۹۵ق - ۱۳۹۲م متولد شد و بعد از تکمیل علوم معقول و منقول دست ارادت به خواجه اسحق

۱ - التنبیهات عکسی مرکزی : ۳.

۲ - همان : ۴.

ختلانی داد و پا برمسند خلافت خواجه نهاد. تألیفات و تصنیفات عالیه در تصوف و عرفان تحریر ساخت. شیخ محمد لاهیجی متخلص به اسیری صاحب شرح گلشن راز خلیفه سید محمد است. سال ارتحال سید ۸۶۹ق - ۱۴۶۴م است.^۱

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه خطی به شماره ۴۵۵۰ مشهود افتاد که عنوان کتاب شرح لمعات عراقی بر آن مندرج است و مؤلف مجهول و نامعلوم است. نگارنده از مطالعه این شرح لمعات به این نتیجه رسیده که احتمالاً شرحی است از سید محمد نوربخش به دو دلیل: اول اینکه در شرح بیت زیر:

”فی الجملة مظهر همه اسماست ذات من
بل اسم اعظم به حقیقت چو بنگرم“^۲

سید محمد نوربخش انسان کامل را توصیف کرد و او را یکی بیش ندانست و به ”قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب العالم“ ملقب ساخت و گفت که ”این امام زمان و هادی و مهدی افراد انسان باشد...“ و در جاهای دیگر هم ترکیب ”صاحب زمان“ بکار برد. دوم اینکه، در جایی قول علی (ع) را به زبان عربی نقل کرده و بعد چهار بیت به فارسی نوشته و به نحوی در بیتی اسم خودش را چنین ذکر نموده است:

”...نوربخش زمان شدم اکنون شد منور ز نور ما همه جا

تناسخ نبود این کز روی معنی ظهورهاست در عین تجلی“^۳

به این دلایل نگارنده گمان می کند که ممکن است شرح حاضر از سید محمد نوربخش باشد، زیرا که سید در عصر خویش مسئله مهدویت را بسیار اهمیت داده بود. علاوه بر آن سید به تصوف نظری ابن عربی هم توجه داشته و به آن معتقد بوده، چنانکه در این نسخه نیز از شیخ ابن عربی و فصوص و فتوحات وی سخنانی نقل کرده است.

نسخه شرح لمعات مذکور افتادگیهایی در ابتدا و انتها و واسط دارد و آنچه موجود است آن هم دارای پس و پیشی های فراوان است. و فقط لمعه های (۱، ۳، ۶، ۸، ۹، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۲) محفوظ

۱ - مجالس المومنین ۲: ۱۴۳ - ۱۴۸ - ریاض العارفین: ۲۵۱.

۲ - شرح لمعات خطی مرکزی، ۴۵۵۰: ۱۴.

۳ - همان، ۴۵۵۰: ۳۱.

است که شماره آنها از نه تجاوز نمی‌کند. در ضمن شرح مطالب، در دو مورد اشاره به شرح حق‌الیقین^۱ که اصل آن از شیخ محمود شبستری است - شده که از خود شارح است. در متن شرح لمعات عنوان "بدانکه" بسیار تکرار شده و در بعضی جاها عبارات شیرین و مسجع به نظر خورده است.

مولانا عبد الرحمن جامی و اشعة اللمعات^۲

شرح احوال مولانا عبد الرحمن جامی در همین فصل در قسمت "مقلدان غزلیات عراقی" بیان شد. اکنون مقصود صحبت فقط اشعة اللمعات - شرح کتاب لمعات عراقی - است.^۳ مولانا جامی برعکس کتب و شروح دیگر لمعات، اشعة اللمعات را با دو بیت عربی زیر آغاز کرد:

"لولا لمعات برق نور القدم
من یخرجنا من ظلمات العدم
من نحو حی الجود و حی الکرم
او یعصمنا هفوات القدم"

و حمد و ستایش خداوند کریم و پیغمبر اکرم (ص) به شیوه شیخ عراقی اما به زبان فارسی فرمود. به عنوان "اما بعد" دیباچه ای کوتاه مشتمل بر تعریف شیخ عراقی و توصیف رساله لمعات و سبب تألیف اشعة اللمعات و نام ممدوح و شیخین کبیرین محی الدین محمد ابن عربی و صدر الدین محمد قونوی مرقوم ساخت. آنچه از این دیباچه مختصر مستفاد می‌شود، امیر علیشیر نوائی از مولانا جامی درخواست مقابله و تصحیح لمعات را نموده و مولانا ظاهراً از اشتغال بدان اجتنابی داشته، سرانجام امر امیر علیشیر را پذیرفته و هنگامیکه بدان مشغول می‌شود مجذوب حقایق عرفانیه آن تألیف منیف گشته، به شرحش می‌پردازد و آن را اشعة اللمعات نام می‌دهد و اسم امیر علیشیر را به تعمیم و ایهام در دیباچه ذکر می‌نماید، آنجا که می‌گوید: "تا آنکه درین و لا اجل اخوان

۱ - شرح لمعات خطی مرکزی ۴۵۵۰: ۹ و ۳۲.

۲ - اشعة اللمعات جامی جز از نسخه های خطی فراوان یک بار به نام لمعات حضرت مولانا فخر الدین عراقی مع شرح حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در مطبع بشیر دکن (هند) بدون تاریخ و بار دیگر در مجموعه ای به نام شرح اشعة اللمعات مولانا جامی در تهران به سال ۱۳۵۲ - ۱۹۳۳ م طبع شده است.

۳ - مولانا جامی در دو رباعی خویش از لمعات عراقی چنین یاد کرده است:

توحید حق ای خلاصه مخترعات
رونی وجود کن که در خود یابی
باشد به سخن یاقتن از ممتنعات
سرکه نیابی ز فصوص و لمعات
(دیوان کامل جامی: ۸۱۱). و نیز در پایان اشعة اللمعات ملاحظه شود:

ای خاک درت کعبه ارباب خصوص
از پرتو روی و خاتم لعل لب
نازل شده ز آسمان به وصف تو نصوص
ظاهر شده سر لمعات و فصوص

(دیوان کامل جامی: ۸۲۲)

الصفاء واعز خلان الوفا سيرة الله على سیر عبادہ العرفا کہ نام خجسته فرجامش در اثنای این دعا به خوبترین صورتی از صوررمز و ایما بین "الله" و بین "عباده" سمت ادا یافت، استدعای مقابله و تصحیح آن نمود.^۱

پس از دیباچه، مولانا جامی، زیر عنوان "تمهید" مقدمه ای مفصل در حقایق و دقایق مختلفه عرفان و نکات و مصطلحات اهل تصوف به انضمام سؤال و جواب تحریر نمود.

بعد، به رفع مشکلات و شرح لمعات بیست و هشت گانه پرداخت.^۲ این شرح نیز مانند شروح دیگر لمعات، در بردارنده موارد و شواهدی از سخنان و گفته های عارفانی همچون ابن عربی و مرید و شاگرد برجسته او شیخ صدر الدین قونوی است، علاوه بر آنها مولانا جامی اقوال سرارباب ولایت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و شیخ ابوالحسن شاذلی و شیخ عطار و ابن فارض و امیر حسینی و خواجه ابو الوفا را هم در تفسیر مطالب و معانی عاشقانه و عارفانه، منقول ساخته است. از شیخ عراقی به عنوان "شیخ مصنف" یادها برده است گاهی اشاره می نماید که مراجعه به شروح دیگر لمعات کرده و از جهت تصحیح متن در برخی موارد نقد و نظرها داده است. آغاز هر لمعه عیناً نزدیک به ضوء اللمعات صابن الدین ترکه است. جامی هر چند از شروح پیشین استفاده کرده ولی در اشعه اللمعات روش جداگانه ای اختیار نموده است. اشعه اللمعات مجموعه بسیار ارزنده ایست مشتمل بر لطایف و معارف بیشمار علم تصوف، که به سال ۸۸۶ق - ۱۴۸۰م تألیف یافته^۳ و معروفتر و مفیدتر از شروح دیگر است.

شیخ عبد القدوس گنگوهی (Gangohi) و شرح اللمعات

قطب عالم شیخ عبد القدوس بن اسماعیل بن صفی الدین حنفی گنگوهی از اکابر اولیاء

۱ - اشعه اللمعات: ۳ - ۴ - جامی: ۱۸۱.

۲ - در مقدمه دیوان کامل جامی: ۲۹۳ آقای هاشم رضی به اشتباه شرح لمعات بیست و پنجگانه نوشته است.

۳ - در اختتام اشعه اللمعات در "قطعه فی التاریخ"، مولانا جامی در کلمه "اتمته" که به حساب "۸۸۶" در آید، تاریخ تألیف کتاب را بیان نموده است (اشعه اللمعات: ۱۲۸). لیکن در کتاب از سعدی تاجامی: ۶۵۵ تاریخ اتمام اشعه اللمعات سال ۸۸۵ ثبت گردیده است، که به احتمال قوی مؤلف آن از کلمه "اتمته" الف را محسوب نداشته است.

۴ - گنگوهی نسبت است از گنگوه - گنگوه در استان یو - پی (U - P) یعنی اترپردیش هند میان سهارنپور و کرنال شهر کوچکی است و مطابق سفة الاولیاء: ۱۰۱ "گنگوه از توابع دهلی است".

سلسله چشتیه صابریه^۱ هند است که در سنه ۸۶۰ ق - ۱۴۵۶ م متولد شد. وی صاحب علم و عمل و ذوق و حالت و دارای حلاوت وجد و سماع و شوق و اشتیاق بود. مرید و خلیفه شیخ محمد بن شیخ احمد عارف بن شیخ احمد عبد الحق ردولوی (Rudaulawi) بود و اعتقاد کامل به شیخ مؤخر الذکر داشت و از روحانیت او تربیت یافت. شیخ عبد القدوس به سه طریق، اولاد و خلفا و تصانیف خدمتی به تصوف اسلامی انجام داد.

وی را اولاد بسیار شد و پسران او همه عالم و عامل و متعبد و متلبس به لباس مشایخ بودند. خصوصاً شیخ رکن الدین که به مشرب فقر و درویشی قدم بر قدم پدر بزرگوار خود نهاد، نامدار است.^۲ از خلفا و مریدان وی شیخ جلال الدین تهنائیسری معروفتر و مهمتر از دیگران است که شیخ نظام الدین تهنائیسری را تربیت کرد و او به نام معدن الاسرار شرحی بر لمعات شیخ عراقی نوشت. از آثار و تصانیف شیخ عبد القدوس رساله نور الهدی، رساله قره العین، رساله قدسیه، رساله رشدیه یا رشد نامه، شرح عوارف المعارف، انوار العیون فی اسرار المکنون و مکتوبات قدوسیة را می توان اسم برد. درباره شرح لمعات شیخ عبد القدوس، در کتاب "شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی" - که به زبان اردو نگارش یافته - سخنی رفته است به این طریق که شیخ برای جلب توجه شیخ جلال تهنائیسری به شرح لمعات خویش در مکتوبی به او نوشت:

"باید که شرح لمعات در پیش دارند، تا هزاران و هزاران شوق و ذوق در کار دارند، هر چند مختصر است، شرحی است قدسی، نوری است علوی و کتابهای دیگر که این فقیر از سر سوختگی و دوختگی در تحریر آورده است هر چند ابراست، دفتر است. رمز دیوانگان و رندان، دیوانگان و رندان دانند، و زبان مرغان مرغان دانند"^۳.

شیخ عبد القدوس یک نوع برتری شرح لمعات از مؤلفات دیگر خویش نشان داده است، در مجله وحید شماره آذرماه ۱۳۵۲ شمسی نسخه خطی آن در کتابخانه شخصی دکتر ذاکر حسین (دهلی) رئیس سابق هند مذکور شده است^۴، ولی متأسفانه در دسترس نیست.

۱ - سلسله چشتیه صابریه شاخه ایست از سلسله چشتیه اجمیر که به نام مخدوم علاء الدین علی احمد صابر کلیری تأسیس شد. علی احمد صابر مرید فرید الدین گنج شکر بود و گنج شکر مرید قطب الدین بختیار کاکای و او مرید معین الدین چشتی اجمیری. و سلسله شیخ عبد القدوس، شیخ جلال تهنائیسری و شیخ نظام تهنائیسری به وی منتهی می شود. (آب کوثر: ۲۲۶).

۲ - شیخ رکن الدین فرزند شیخ عبد القدوس گنگوهی مرید و خلیفه ممتاز به نام عبد الاحد را تربیت ساخت (روز کوثر: ۲۲۳) که پسرش حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی در سلسله نقشبندی بیعت کرد و سلسله نقشبندی مجدده را بنیان نهاد.

۳ - شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی: ۴۳۳ که کتاب مستقل در باب شیخ نامبرده به زبان اردو نگارش یافته است.

۴ - مجله وحید شماره ۱۲۰، آذر ۱۳۵۲: ۹۴۴.

شیخ عبد القدوس به سال ۹۴۴ق - ۱۵۳۷م درگذشت مزارش در گنگوه واقع است.^۱

شیخ نظام الدین تھانیسری (Thanisari) ^۲ و معدن الاسرار ^۲

شیخ نظام الدین بن عبد الشکور فاروقی تھانیسری بلخی - جامع علوم ظاهری و باطنی، حاوی کمالات صوری و معنوی، واقف رموز شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مرید و داماد و خلیفه و جانشین عمومی خود شیخ جلال الدین تھانیسری (م. ۹۸۹ق - ۱۵۸۰م) و عارف سلسله چشتیه هند بود. از شاهان مغول گورکانی مانند جلال الدین اکبر (۹۶۲ - ۱۰۱۴ق / ۱۵۵۵ - ۱۶۰۵م) و نور الدین جهانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ق / ۱۶۰۵ - ۱۶۲۷م) اول احترام زیادی برای او قائل بودند، اما بعد به سعایت حاسدان و بدگوئی معاندان، دوبار وی را از هند جلای وطن کردند. در اخراج اول، شیخ به حرمین شریفین رفت و در دوران سکونت در مدینه طیبه شرحی بر لمعات عراقی تصنیف کرد و پس از مدتی باز به هند برگشت و در اخراج دوم به بلخ رفت و تا پایان حیات در آنجا ماند. سال وفاتش ۱۰۲۴ق - ۱۶۱۴م و به قولی ۱۰۳۶ق - ۱۶۲۶م است و مرقدش در بلخ واقع است.^۲

صاحب تذکره هفت اقلیم که عصر شیخ نظام را درک کرده درباره وی می نویسد: "خواص و عوام به خدمتش لوازم حسن عقیدت و ارادت به جای می آرند و با آنکه تتبع متداولات ننموده و از کتب صوفیه هیچ مطالعه نکرده، چند نسخه در تصوف تصنیف فرموده که جمله پسند اهل عرفانست".^۳ از تصانیف شیخ نظام معدن الاسرار، شرح لمعات، بحر التصوف، شرح سوانح احمد غزالی، تفسیر نظامی، رساله وحدت، رساله حقیقت، رساله بلخیه و رساله حسانیه را اسم برده اند.

۱ - اخبار الاخیار: ۲۱۵ - ۲۱۸ - سفینه الاولیاء: ۱۰۱ - انیس العاشقین خطی پنجاب: ۳۵ - ۳۹ - روز روشن: ۵۲۲ - تذکره علمای هند: ۱۳۰ - استوری ۱: ۹۶۷ - ۹۶۸.

۲ - تھانیسر (Thanisar) نام شهر قدیمی در ولایت پنجاب کشور هندوستان. (تاریخ ادبیات فارسی اته، ترجمه شفق: ۱۷۷).

۳ - نام شرح لمعات عراقی از شیخ نظام تھانیسری در خود نسخه خطی مخطوطات شیرانی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، به شماره ۴۷۶: ۳۵۰۰ معدن الاسرار مندرج است. (فهرست مخطوطات شیرانی ۲: ۲۵۲) - ولی استوری ۱: ۱۸ در فهرست خویش به عنوان شرح لمعات مکی یا مدنی یاد نموده است. در فهرست بودلین (انگلیسی) ۱: ۷۷۹ فقط به نام شرح لمعات مذکور است.

۴ - توزک جهانگیری ترجمه اردو ۱: ۱۴۰ و ۱۷۲ - انیس العاشقین خطی پنجاب: ۴۰ - ۴۲ - نزهة الخواطر ۵: ۴۱۸ - ۴۱۹ - تذکره علمای هند: ۲۴۱ - شیخ عبد القدوس گنگوهی و تعلیمات وی: ۵۴۰ - ۵۴۲.

۵ - هفت اقلیم ۱: ۳۵۱.

۶ - کتاب های تصوف به زبان فارسی ۲: ۲۰۴ - ۲۰۹.

نسخه خطی معدن الاسرار در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان) دیده شد. با اینکه نسخه ناقص الاول والاخر و کرم خورده است، دارای ارزش زیاد و کاملاً قابل استفاده است، به این جهت که ظاهراً یک دو ورق از آغاز و همینطور از انجام افتادگی دارد. آغاز موجود نسخه معدن الاسرار قسمتی از دیباچه به نظر می رسد که در آنجا مؤلف و شارح، اسم شرح و رساله لمعات و شیخ عراقی به صراحت و نام خویشتن و حضرت عبد الکریم و حضرت شیخ الهداء که به گمان غالب اسم یک نفر در دو مورد و دو جور است نگاشته شده. چنانکه عبارت این دیباچه کوتاه که در دست است، مقدار زیادی مشتمل است بر مناقب و مقامات و القاب "شیخین" که ظاهراً مراد عراقی و شیخ الهداء عبد الکریم هستند. طوریکه مولانا جامی در اشعة اللمعات نام میر علی شیر نوائی به ایهام مدون ساخت، شیخ نظام هم اسم خود به وضوح بیان نکرد بلکه در دو جابه رمز و ایما مذکور کرد. یک جامی گوید: "المتصنف به صفات الله بالتمام سید الطایفه حضرت شیخ نظام..."^۱ و جایی دیگر می نویسد: "بالتون والضاء بر ذمه این بنده واجب و لازم بود و چون از ایشان شرح واقع شده بود، بنابر آن کلمات چند در سلک تقریر و سمط تحریر انتظام یافت". معلوم می شود که شیخ نظام در روزگار اقامت در مدینه النبی از محضر حضرت شیخ عبد الکریم مستفید و مستفیض گشت و لمعات را شرح نمود.

بعد از دیباچه شارح به شرح کتاب لمعات پرداخت به این طریق: "بسمله. الحمد لله بدانکه الف و لام که در الحمد است از برای حسن است یا استغراق و حمد مصدر است..."^۲. و بالترتیب بیست و هشت لمعه را تفسیر کرد. از عراقی به "مصنف علیه الرحمه" یاد برد. متن و مطالب لمعات با "م" و کلمات و عبارات شرح با "ش" مشخص ساخت. در خاتمه نسخه حاضر در شرح لمعه بیست و هشتم، دو بیتی از مولانا جامی منقول شده است.^۳

چنانکه راجع به عده ای از شارحان لمعات عراقی و شروح آنها به حد امکان نگاشته شد برخی از مؤلفان و شارحان ناگزیر از یکدیگر تأثر پذیرفته اند. همانطور که در تعریف شیخ یار علی شیرازی و اللمعات فی شرح اللمعات نوشته آمد، لمحات اولین شرح لمعات عراقی به نظر می رسد و مؤلف ناشناخته التنبهات فی شرح اللمعات عیناً از طرز نگارش او پیروی کرده، تفسیری تحریر نموده است. درویش علی بن یوسف نیز دست کم از شیوه او استفاده برده. شاه نعمت الله ولی در شرح خویش سبک جداگانه ای ایجاد نموده. صابن الدین ترکه به روش فلسفی و عرفانی و حروفی

۱ - معدن الاسرار: ۲.

۲ - همان: ۳.

۳ - همان: ۱۳۰ دو بیتی از مولانا جامی ملاحظه شود:

آئینه انوار جمالش مائیم
دستان زن او تار نوازش مائیم

"گنجینه اسرار کمالش مائیم
دور افکن استار جلالش مائیم

خویش ضوء اللمعات را به اختصار تمام تألیف کرده. مولانا جامی بیشتر از دیگران اشعة اللمعات را نزدیک به ضوء اللمعات کرده، اما مطالب را کلاً با مراجعه به سخنان شیخ اکبر محی الدین ابن عربی و تلمیذ او شیخ صدر الدین قونوی و دیگر عرفا شرح و تفسیر فرموده. شرحی که به نام سید محمد نور بخش منسوب کردیم رنگ خویشتن دارد. شیخ نظام الدین در معدن الاسرار اسلوب جداگانه ای را انتخاب نموده است.

عموم نویسندگان و دانشمندان اشعة اللمعات جامی را شرح طراز اول به حساب می آورند، لکن به نظر نگارنده، اهمیت و عظمت لمحات شیخ یار علی، به لحاظ اولویت و قدمت، از همه شروح لمعات بیشتر و برتر است. گذشته از آن، اگر به مطالب نگاهی بیندازیم، بازهم ارزش آن کمتر نیست، بلکه به بعضی جهات پایه اش از اشعة اللمعات جامی نیز بلندتر است. مثلاً شیخ یار علی اکثر ابیات و رباعیات مندرج در لمعات را به نام سرایندگان اصلی آنها و مثوی معنوی مولوی کرده و گاه رمزی از اقتباس مضامین از دیگران را هم خاطر نشان کرده است. البته در روش انتقادی نسخه لمعات، هر دو را برابر باید شمرد.

شارحان دسته دوم لمعات

اکنون می پردازیم به شارحان دسته دوم رساله لمعات که از نسخه های آنها هنوز اطلاعی در دست نیست اما در کتب تذکره و تاریخ تفسیر هائی به نام آنها منسوب است. این شروح لمعات و مؤلفان آنها به قرار زیراند:

- ۱ - شرح لمعات از خاوری
- ۲ - شرح لمعات از برهان الدین عبد الله ختلانی
- ۳ - حواشی بر لمعات از شیخ سماء الدین دهلوی
- ۴ - شوارق اللمعات فی شرح اللمعات از عبد النبی شطاری

مولانا خاوری

شرح زندگانی مولانا خاوری در کتب تواریخ و سیر یافت نشده است، اما به روایت سعید نفیسی "ظاهراً وی در قرن نهم هجری می زیسته است"، مؤلف تذکره سیر العارفين از شرح لمعات وی چنین ذکر می کند: "و خاوری که شارح لمعات است او در شرح خود مسطور ساخته که شیخ، لمعات در صحبت شیخ صدر الدین قونوی نبشته است. چنانچه خاوری مذکور این بیت در شرح خود مرقوم نموده:

چو در سنبل چرد آهوی تاتار
نسیمش بوی مشک آرد به بازار^۱
این بیت البته عیناً در دیباچه ضوء اللغات صابن الدین ترکه اصفهانی نیز مندرج شده است.^۲

برهان الدین عبدالله ختلانی

بنابه گفته رضا قلی خان هدایت برهان الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر عرفا و فضلاء قرن نهم هجری - پانزدهم میلادی) بود. وی چند کتاب در تصوف محققانه و موحدانه نگاشت که از آن جمله کشف الحجاب و شرحی بر کتاب لمعات شیخ است. این بیت نیز از اوست:

گفتم بشمارم خم زلفینک جادوش
یک پیچ بپیچید و غلط کرد شمارم
سال درگذشت وی ۸۹۳ق - ۱۴۸۷م ضبط شده است.^۳

مولانا سماء الدین دهلوی

مولانا سماء الدین دهلوی سهروردی جامع العلوم ظاهری و باطنی و ورع و باتقوی بود و از دنیا به قدر مایحتاج اکتفا داشت. وی از مریدان و خلفای سید کبیر الدین اسماعیل (م. ۸۲۵ق - ۱۴۲۲م) نبیره سید جلال الدین بخاری مخدوم جهانیان جهان گشت عازف سلسله سهروردی است و پیش مولانا ثناء الدین - که از شاگردان میر سید شریف جرجانی (م. ۸۱۶ق - ۱۴۱۳م) است - تلمذ کرده بود. مدتی در مولتان ماند بعد به سبب ظهور بعضی حوادث و وقایع، آنجا را ترک گفت و در دهلوی سکنی گزید. آخر در همان دیار به سال ۹۰۱ق - ۱۴۹۵م رحلت نمود.

به روایت اخبار الاخبار و بعضی کتب دیگر، مولانا سماء الدین بر لمعات عراقی حواشی نوشته و برای حل معانی آن به طور کافی و وافی کوشیده لیکن جای تأسف است که نسخه‌ای از آن در دست نیست. همچنین رساله ای مسمی به مفتاح الاسرار که بعینه از رسایل شیخ عزیزالدین نسفی منقول است، از مؤلفات او محسوب می شود.^۴

۱ - سیر العارفین خطی پنجاب: ۱۵ - قصر عارفان خطی پنجاب: ۱۲۶ - ۱۲۷.

۲ - چهارده رساله فارسی از صابن الدین ترکه، ضوء اللغات: ۴.

۳ - ریاض العارفین: ۱۷۲ - مجمع الفصحا: ۲: ۸۶۷ - تاریخ نظم و نثر در ایران: ۱: ۲۸۴.

۴ - اخبار الاخبار: ۲۰۵ - خزینة الاصفیا: ۷۴ - تذکره علمای هند: ۸۰ - ۸۱.

عبد النبی شطاری^۱

اسم کاملش عبد النبی عماد الدین محمد عارف عثمانی است. عالم و فاضل و صوفی و عارف سلسله شطاریه هند است، در قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) می زیسته است. در شریعت پیرو امام ابو حنیفه و در طریقت مرید شیخ عبد الله صوفی شطاری^۲ - از علمای عظام و صوفیای کرام - بود. مؤلفات و مصنفات عالی از عبد النبی یادگار مانده است. فهرست تصانیف او که در تذکره علمای هند ثبت گردیده، بیشتر مشتمل است بر شروح کتب متقدم از قبیل شرح فصوص، شوارق اللمعات فی شرح اللمعات، شرح جام جهان نما، شرح حق الیقین و امثال آنها^۳.

شوارق اللمعات فی شرح اللمعات به ظن قوی شرح و تفسیر کتاب لمعات شیخ عراقی است که از نسخه آن خبری نیست.

کتاب لمعات شیخ ارزنده ترین نمونه ادبیات عرفانی در عشق خدائی و حقیقی است. از مطالعه شروح لمعات و فراوانی شماره تفسیر نامه هائی که بر متن و معانی آن نگارش یافته، بر می آید که لمعات یکی از رایج ترین کتابهای منشور زبان فارسی و تصوف اسلامی بوده است.

شیخ عراقی در اواخر قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) رحلت فرموده و چنانکه ملاحظه گردید لمعات به زودی پس از وی در میان ارباب تصوف و اهل عرفان مقبول شد. در قرون هشتم و نهم هجری کسانی چند به خصوص در سرزمین ایران به حل مشکلات آن پرداختند. نامی ترین این تفسیر نامه ها به عنوان اشعة اللمعات به دست مولانا جامی در اواخر قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) نگاشته شد و جامی همین شیوه را در رساله لواطج نیز به کار برد پس از جامی فلسفه عشق و عرفان در کشور پهناور هندوستان رواج یافت و کتابهای متعدد درباره آن پدید آمد که از جمله آنها عبارتست از تجلیات، مشاهدات، واردات و بوارق^۴. بالاخص از حواشی لمعات و شروح آن باید نام برد که نمونه بارز آثار و افکار عشق و عرفان است.

از بیانات گذشته روشن می شود که کتاب کوچک لمعات در قرون هشتم و نهم هجری در ایران و در قرون دهم و یازدهم در هندوستان اهمیت و مقبولیت و محبوبیت بسزائی به دست آورد و عجب اینکه در هند صوفیان و عارفان سلاسل مختلف سهروردیه و چشتیه و شطاریه به شرح و توضیح آن پرداختند و مکتب عرفانی ابن عربی و عراقی را به وسیله آن گسترش دادند.

۱ - "شطاریه یکی از سلاسل معروف تصوف است که به نام سلسله طیفوریه و بایزیدیه (منسوب به بایزید بسطامی) و خاندان عشقیه نیز نامیده می شوند، اگرچه همه سلاسل تصوف خود را اهل عشق می دانند اما شطار را اصل مذهب و طریقت همان عشق است". (نامه مینوی مقاله همائی: ۴۹۹).

۲ - به روایت اخبار الاخبار: ۱۷۱ "شیخ عبد الله شطاری از اولاد شیخ بزرگوار شهاب الدین سهروردی است".

۳ - تذکره علمای هند: ۱۳۴ - ۱۳۵.

۴ - روزگارنوج ۱، ۳: ۲۵.

ناگفته نگذاریم، گذشته از دراویش و مشایخ و صوفیه، امیران و شاهان و شاهزادگان هم از مطالب عرفانی و معنوی لمعات متأثر و به آن مشغوف می‌گشتند، چنانکه ذکر امیر عبد الخالق در گزارش کتاب التنبیهات فی شرح اللمعات گذشت. دیگر مؤسس سلسله شاهنشاهی گورکانیان هند میرزا ابو القاسم بابر (م. ۹۳۷ق - ۱۵۳۰م) از شوق مطالعه آن سرشار بود. شاهزاده درویش مسلک محمد دارا شکوه (م. ۱۰۶۹ق - ۱۶۵۹م) نیز به آن توجه داشته و در رساله حسنات العارفين و رساله حق‌نما سخنانی از آن منقول ساخته است.^۲

در خاتمه به مصداق گفتار بعضی از شارحان باید گفت که لمعات حقیقتاً بحری بیکران است که هرکس - از شاهان و درویشان، عاشقان و عارفان، اهل مجاز و اهل حقیقت از آن سیراب می‌شدند، سیراب می‌شوند و سیراب خواهند شد. برای اینکه لمعات "مصدریست از برای راست روی عاشقان و دلیلیست به جهت راهبری اهل عرفان"^۳.

و بی‌گمان همین رساله کوچک برای زنده نگه داشتن اسم عراقی در تصوف اسلامی و ادبیات عرفانی فارسی کافی است.

این بود خلاصه و چکیده سرگذشت پیربزرگوار، عاشق صمدانی و عارف همدانی، شیخ فخرالدین عراقی که در کمجان به دنیا آمد. در همدان سوخته عشق شد، به بغداد و شام سفرگزید در مولتان خرقه پوشید، در عمان مورد احترام قرار گرفت، در مکه حج بیت الله گزارد، در مدینه طیبه زیارت روضه مطهر کرد، در قونیه کسب فیض نمود، در توقات شیخ خانقاه شد، در مصر شیخ الشیوخ صوفیان شد، در دمشق واصل به حق گردید و در جوار مرقد شیخ ابن عربی مدفون گشت و آثار و افکار بلند پایه و عالی مرتبه‌ای از خود به جا گذاشت. از پیشوایان و صوفیان متقدم تأثیرها پذیرفت، با متصوفان و مشایخ معاصر روابط داشت، بر عارفان و بزرگان متأخر نفوذ کرد و مقام و منزلت بسزا و شایانی در تصوف و عرفان اسلامی و ادب فارسی به دست آورد.

جانا، حدیث شوق در داستان نگنجد رمزی ز راز عشقت در صد بیان نگنجد^۴

۱ مجالس النفايس: ۳۱۵ "بابر میرزا پادشاهی درویش مشربه مودب بوده و در کرم قدم بر قدم حاتم داشته بلکه از او اقدم و اکرم بود و به علم تصوف اشتغالی به کمال داشته و لمعات شیخ عراقی را مطالعه می‌نموده" - همان کتاب: ۱۲۶.

۲ - اوپانشادپیش گفتار جلالی نائینی: ۲۱۳ - ۲۱۶.

۳ - میخانه: ۲۷.

۴ - کلیات عراقی صفحه ۱۶۹.

فهرست اعلام

۱- نام اشخاص

۲- نام جاها

نام اشخاص

ابن قیم الجوزیه ۱۹۶
 ابن الکلبی ۶۴
 ابن نصوص فارسی ، خواجه کمال
 الدین فضل الله ۲۹۰، (۲۹۹)، ۳۰۰
 ابوبکر صدیق ۱۱، ۱۱۳
 ابو الحسن علی بن محمد بن
 یوسف القرشی ، شیخ ۶۰، ۲۳۰
 ابو الخیر ، شیخ ابو سعید ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۳۰۶
 ابو دردا ۱۱۳
 ابو ذر ۱۱
 ابو سعید خان، سلطان ۲۹۹
 ابو سعید مبارک بن علی المخزومی
 ۶۰
 ابو طالب مکی ، شیخ محمد بن علی
 بن عطیه الحارثی ۲۳۰، ۲۳۲
 ابو عبد الله احمد بن سالم ۲۳۰
 ابو علی ، شیخ ۵۹
 ابو الفتح ، رکن الدین ۱۷۳، ۱۷۷،
 (۱۸۶)، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۶۸
 ابو الفضل عبد الواحد بن عبد
 العزیز تمیمی، ۶۰
 ابو نواس ۸۸
 ابو الوفا، خواجه: خوارزمی
 ابهری، شیخ قطب الدین ۱۶۴
 ابی سفیان بن حارث قرشی ۱۹۰
 ابی الفتوح ۱۶۱
 اجمیری، خواجه معین الدین :
 چشتی

آدم ۱۱۳، ۱۴۲، ۱۷۰، ۱۷۱
 آذری : طوسی
 آرام، احمد ۱۰۷
 آربری ۳۴، ۶۸، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۰،
 ۲۹۱
 آسین پالاسیو ۸
 آملی، شیخ ابو العباس ۲۳۱
 آناکرون ۸۰
 آهوجہ، دکتر یوگ دایان ۷۷، ۹۰،
 ۱۰۶، ۲۷۷، ۲۸۳
 اباقاخان ۶۵، ۶۷، ۶۸
 ابدال چشتی، ابو حمد ۱۲
 ابراهیم (ع) ۸۶، ۱۱۳، ۱۴۳
 ابراهیم عراقی، شیخ ۲۶۲
 ابن تیمیہ ۱۹۶
 ابن رشد ۱۹۵
 ابن سینا ۹۲، ۱۴۶
 ابن عربی، شیخ اکبر محی الدین ،
 یک ، دو ، پنج، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۸،
 ۱۹، ۲۰، ۲۲، (۲۳)، ۲۴، ۲۵، ۲۶،
 ۴۶، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۱۱۹، ۱۲۵،
 ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷،
 ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۵، (۱۹۴)، ۱۹۵،
 ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۴،
 ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۹،
 ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۵،
 ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱
 ابن فارض مصری ۱۵، ۲۰، ۸۸،
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۰۳،
 ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۴

- اچی، شیخ جمال الدین ۱۸۴
 احمد، مولانا ۱۶۱
 ادهم ابراهیم ۶، ۱۲، ۱۱۳
 اردبیلی، شیخ صفی الدین ۲۸۷
 اردستانی، احمد: پیرجمالی
 اردستانی، مرتضی علی ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
 ارسطو ۷۹، ۱۹۵
 ارغون خان ۶۸
 اریستوبولس ۶
 اسپرنگر ۷۶
 استرآبادی، سید فضل الله ۲۸۷
 اسحاق، شیخ مجد الدین ۱۹۸
 اسرافیل ۱۴۲
 اسماعیل، شیخ عماد الدین ۱۸۷، ۱۸۸
 اسماعیل، سید کبیر الدین ۳۱۹
 اسماعیل، کمال الدین ۷۵
 اسوددینوری، احمد ۵۹
 اسیری لاهیجی، شیخ محمد ۳۱۲
 اشتهی همدانی، تاج الدین محمود ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱
 اصفهانی، جمال الدین ۲۷۳
 اصفهانی، کمال اسماعیل ۸۱، ۱۴۵
 افشار، ایرج ۹۳
 افغان، شیخ حسن ۱۸۱، ۲۶۱
 افلاطون ۷، ۱۴۶
 افلاکی، شمس الدین احمد ۶۱، ۱۳۶، ۱۶۵، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۸
 ۲۲۹، ۲۱۲
 اقبال لاهوری، دکتر محمد ۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۲
 اقتاجی ۶۲
 اقلیدس ۲۱۴
 اکبر، جلال الدین ۳۱۶
 اکبر، شیخ ۱۷۰، ۲۰۲
 اکمل الدین، مولانا ۲۰۴
 اکیموشکین، دکتر اولک ۱۱۵
 امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۲۱، ۳۲۰
 امام جعفر صادق (ع) ۱۱۳
 امام الدین، محمد ۲۶۷، ۲۷۰
 امام علی بن موسی رضا (ع) ۶۰
 امام موسی کاظم (ع) ۳۱۱
 امید اسماعیلی ۲۱۰
 امیر القلوب، ابو الحسین احمد (محمد) بن محمد نوری ۲۲۳
 امین الدین، مولانا ۱۲۰، ۲۱۳، ۲۱۴
 انصاری، ابو ایوب ۲۳۲
 انصاری، خواجه عبد الله ۱۲، ۲۳۲، ۲۳۳
 انوری، ابیوردی ۷۵، ۲۷۳، ۲۹۱
 اوحدی مراغه ای، رکن الدین بن حسین اصفهانی ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۲
 اویس قرنی ۱۱
 ایدمرالظاهری، عزالدین ۴۷، ۷۰
 ایکی، شمس الدین ۲۰۰، ۲۰۲

- ایلخانی ، طغایمور خان ۲۹۶
اینجو، شیخ جمال الدین ابو اسحق
۲۹۸
بابا طاهر عریان همدانی ۲۴۸، ۱۶،
۲۴۹
بابا کوهی شیرازی ، ابو عبد الله
علی بن محمد ۸۰، ۲۳۸، ۲۳۹
بابر گورگانی، ابو القاسم ظهیر
الدین ۲۸۲، ۳۲۱
باخرزی، شیخ سیف الدین ۱۷،
۱۵۷، ۹۲
بامداد، دکتر محمود ۲۲۷
بایزید بسطامی ۱۳ - ۱۱۳، ۱۵،
۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴، ۲۰۳، ۲۱۸،
(۲۱۱)، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳،
۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۱، ۳۲۰
بایقرا، سلطان حسین ۲۸۲
بخاری، خواجه بهاء الدین ۲۸۷
بخاری، سید جلال الدین: مخدوم
جهانیان جهانگشت
بختیار اوشی کاکی چشتی، خواجه
قطب الدین ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۱۵
بدر الدین، امیر ۲۱۱، ۲۶۳
بدلیسی، شیخ عمار یاسر ۱۵۷، ۶۲
بدیع الزمان فروزانفر ۱۹، ۳۴،
۱۳۷، ۱۶۲، ۲۰۷، ۲۵۴
یسراون، ادوارد ۸، ۷۶، ۹۰، ۱۳۹،
۱۶۵، ۲۷۴
بردسیری کرمانی، شمس الدین
محمد ۱۶۵
برسه ، خواجه محمود ۲۹۱
برنی ، ضیاء الدین ۶۳
بشر حافی ۱۲، ۲۹۱
بصری، شیخ ابو الحسن محمد بن
ابی عبد الله احمد ۲۳۰
بغدادی، ابو الفضل ۲۴۱
بغدادی، ابو القاسم جنید بن محمد
نهاوندی : جنید...
بغدادی، ابو منصور عبد القادر ۱۰
بغدادی شیخ، مجد الدین شرف
۹۶، ۱۰۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۵،
۲۵۴
بکتاش ولی، سید حاجی ۲۸۷
بکهری ، شیخ نوح ۱۷۳
بلال ۱۱
بلبن ، سلطان غیاث الدین ۶۳
بلخی ، ابو حامد بن خضرویه ۲۲۲
بلخی ، جلال الدین : رومی
بلوشه ۸
بند قداری، ملک ظاهر رکن الدین:
ببیرس
بند قداری، ملک صالح علی ۶۹
بندقداری صالحی، امیر علا الدین
۶۹
بودا ۶
بو العز ، امیر جمال الدین علی ۲۹۹
بو علی قلندر ، پانی پتی ، شرف
الدین ۴۴، ۲۶۱
بهاء الحق ، شیخ ۱۸۰
بهاء الدین، امیر ۲۹۶

- بهاء الدین، قاضی ۹۹
 بهاء ولد بلخی، بهاء الدین سلطان
 ولد ۵۹، ۶۱، ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۰۵،
 ۲۰۷، ۲۹۱، ۳۰۷
 بیابانی، شاه ترکمان ۱۷۳
 بیبرس، ملک ظاهر رکن الدین ابو
 الفتوح بندقداری صالحی ترکی
 ۴۶، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۱۰۴، ۱۴۰،
 ۲۵۴، ۳۱۵
 بی بی ناصر الدین ۶۴
 پروانه، امیر معین الدین ابوالمعانی
 سلیمان بن علی دیلمی ۴۶، ۴۸،
 ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۶،
 ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۰، ۱۳۷، ۱۴۰،
 ۱۴۱، ۲۱۴، ۲۹۲
 پژمان بختیاری، حسین ۲۷۶
 پیرجگجوت، سید شهاب الدین بن
 محمد کاشغری ۱۷۳
 پیرجمالی اردستانی، احمد، عاشق
 اصفهانی ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۴،
 ۲۸۷
 تبریزی، شیخ ابو سعید ۱۷۳
 تبریزی، شیخ جلال الدین ۱۷۳
 تبریزی، حافظ حسین کربلائی
 ۱۶۰، ۱۹۹
 تبریزی، شمس الدین ۳۸، ۳۹،
 ۹۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴ - ۲۰۶،
 ۲۰۸، (۲۱۰)، ۲۱۱ - ۲۱۳، ۲۵۶،
 ۲۹۱
 تبریزی، قاسم انوار ۳۱۱
 تبریزی: قطران
 ترشیزی: کاتبی...
 ترکه اصفهانی، صابن الدین ۱۷۰،
 ۲۳۱، ۲۶۷، ۳۰۴، (۳۰۹)، ۳۱۰،
 ۳۱۴، ۳۱۹
 ترمذی: محقق ترمذی، سید برهان
 الدین
 ترمذی، محمد بن علی حکیم ۱۴،
 ۲۲۲
 تستری، سهل بن عبد الله ۱۴،
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰،
 تستری، شیخ عبد الله ۲۳۷
 تغلق، سلطان غیاث الدین ۱۸۶
 تغلق، سلطان فیروز محمد شاه ۱۸۳
 تفضلی، دکتر تقی ۲۵۵
 تکودارخان، سلطان احمد ۶۷
 تورآندرا ۸
 تهنیسری، شیخ جلال الدین ۱۳۳،
 ۳۱۵، ۳۱۶
 تهنیسری، شیخ نظام الدین ۳۰۴،
 ۳۱۵، (۳۱۶)، ۳۱۸، ۳۱۷
 ثناء الدین، مولانا ۳۱۹
 جامی، حافظ علی ۱۰۶
 جامی، نورالدین عبد الرحمن،
 پنج، ۱۵، ۱۶، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۹،
 ۷۷، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۱،
 ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۲۳،
 ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵،
 ۲۷۴، ۲۷۵، (۲۸۱) - ۲۸۷، ۲۹۳

- ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰
 جبرئیل ۱۴۲
 جرجانی، میر سید شریف ۳۱۹
 جریری، ابو محمد ۱۱۳، (۲۲۹)
 جلال سرخ، جلال الدین: مخدوم
 جهانیان جهانگشت بخاری
 جلایر، سلطان احمد ۲۹۹
 جمالی دهلوی، شیخ ۸۹، ۹۰، ۱۰۳
 جمشید ۱۱۶
 جندی، بابا کمال ۳۸، ۳۹، ۴۸، ۶۱،
 ۹۵، ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۱۲
 جندی، شیخ مؤید الدین ۱۷۱
 ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۳۰۶
 جندی، شیخ نورالدین ۲۰۱، ۲۰۲
 جنید بغدادی ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶،
 ۶۰، ۶۲، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۹، ۲۰۳،
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، (۲۲۴)، ۲۲۵،
 ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵ - ۲۳۷،
 ۲۹۹، ۳۰۷
 جولیان بالدیك ۵۶، ۷۷
 جهانگیر، نور الدین ۵۶، ۳۱۶
 جیلانی: عبد القادر گیلانی
 جیلی، عبد الکریم ۱۴۳
 چاچی، بدر الدین ۱۷۱
 چشتی، خواجه معین الدین
 اجمیری ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۹، ۳۱۵
 چلبی، حسام الدین حسن ۲۰۶،
 ۲۰۸
 چیمه، محمد اختر ۲۷۲
 ۱۸۹، ۲۱۳
 حاجی، امین الدین ۲۱۴
 حاجی، مولانا مجد الدین ۱۷۳
 حاجی موسی، شیخ عبد الله ۲۶۴
 حارث محاسبی بغدادی ۱۲، ۱۳،
 ۲۲۴
 حافظ بشیر احمد، مولانا ۲۶۶
 حافظ دلدار بخش، مولانا ۲۶۶
 حافظ شیرازی ۱۵، ۱۶، ۸۷، ۹۵،
 ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۵۴، ۲۲۷، ۲۷۴ -
 ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۱۱
 حافظ علی محمد ۲۶۴
 حاکم، شیخ حمید الدین ۱۸۴ -
 ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲
 حبیب عجمی ۶۰، ۱۱۳
 حجة الاسلام، محمد: غزالی
 حریری ۲۹۳
 حسام الدین، شیخ ۲۶۳
 حسن، سید ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲
 حسن بصری ۱۱، ۶۰، ۱۱۳
 حسن (قوال): رومی
 حکمت، علی اصغر ۹۴، ۲۸۱
 حلاج، حسین بن منصور ۱۲، ۱۴،
 ۱۶، ۵۷، (۲۲۶)، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳ -
 ۲۳۵، ۲۳۷
 حموی، شیخ سعد الدین ۱۵۷،
 ۱۷۵، ۱۹۵، ۱۹۹
 حمید الدین بن شیخ ابراهیم ۲۶۲،
 ۲۶۳
 حمید الدین، شیخ احمد الواعظ
 ۱۸۹، ۲۱۳

- حیات ، مولانا محمد ۲۶۵
 خاقانی شیروانی ۷۵، ۲۷۳
 خان بهادر، سلطان ابو سعید ۲۹۹
 خاوری ۸۹، ۳۱۸
 ختلانی، خواجه اسحق ۳۱۱، ۳۱۲
 ختلانی، برهان الدین عبد الله ۳۱۸، (۳۱۹)
 خجندی، شیخ علاء الدین ۱۸۴
 خجندی، کمال الدین ۴۹، ۱۶۲، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۳
 خدا بخش، خواجه محمد ۲۶۵
 خراز، سعید ۱۱۳، ۲۲۴
 خراسانی، عماد الدین شیرازی ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۹۰، (۳۰۰)، ۳۰۱
 خرقانی، شیخ ابو الحسن علی بن جعفر ۲۳۱، ۲۳۲
 خسرو دهلوی، امیر ۱۷۴، ۲۷۴
 ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۲
 خضر(ع) ۸۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۱
 خطیبی بلخی، احمد ۶۱، ۲۴۱
 خلجی، علاء الدین ۱۸۶
 خلجی، سلطان قطب الدین مبارک شاه ۱۷۳، ۱۸۶
 خلخالی، سید عبد الرحیم ۲۷۶
 خواجهوی کرمانی ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۱
 خوارزمشاه، سلطان محمد ۱۶۰، ۲۰۵
 خوارزمی، خواجه ابو الوفاء ۱۵۷، ۳۱۴
- خوافی، زین الدین ابو بکر ۴۹
 خیرآبادی، احمد علی ۴۴
 داتا گنج بخش لاهوری ۱۷۲
 دارا شکوه، محمد ۳۴، ۳۲۱
 دارائی، شیخ ابو سلیمان ۳۰۶
 داعی شیرازی، شاه ۲۹۱
 دامغانی، علی بن محمد بن شرفشاه ۹۹
 دانش پڑوه، محمد تقی ۷۷، ۱۱۳، ۲۸۸
 داود(ع) ۱۱۳
 داود طائی، ابو سلیمان ۱۲، ۶۰
 دایه رازی، شیخ نجم الدین ابو بکر ۱۵۷، ۱۵۹
 درویش علی بن یوسف الکرکری ۳۰۴، (۳۰۶)، ۳۰۷، ۳۱۷
 دشتی ۷۵
 دشتی، شمس الدین محمد ۲۸۱
 دشتی، نظام الدین احمد ۲۸۱
 دوزی ۸
 دولتشاه سمرقندی ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۷۳، ۸۹
 ۱۶۶، ۱۶۷
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰
 دهخدا ۳۶
 دهلوی، امیر حسن ۱۷۴، ۲۸۳
 دهلوی، شیخ سماء الدین ۳۱۸
 ۳۱۹
 دهلوی، نظام الدین اولیاء ۱۷۴

۷۵، ۷۷، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹،
۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۳،
۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۳ - ۲۱۱،
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸،
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۸، ۳۰۵،
۳۰۷، ۳۱۱

رومی، حسن قوال ۵۵، ۱۳۷

رومی، عبد الله ۲۲

رویم بغدادی، ابو محمد ۵۹، ۲۲۴

ریاض، دکتر محمد ۹۴

زاهد، محمد ۳۰۴

زجاجی ۶۴

زرتشت ۴

زركوب، صلاح الدين ۲۰۶، ۲۰۸

زرياب خوئی، دکتر عباس ۶۴

زرينكوب، دکتر عبد الحسين ۸۱

۹۲، ۱۲۵، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۶

زكريا ملتانی، شيخ بهاء الدين، يك،

پنج، ۱۳، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۶،

۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳ - ۴۸، ۵۳،

۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۷۴، ۸۴، ۸۹،

۹۰، ۹۶، ۱۱۹، ۱۲۰ - ۱۲۳، ۱۳۶،

۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۲،

۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،

۱۷۷ - ۱۹۴، ۲۶۱، ۲۶۳،

۲۶۸، ۲۷۱

زمان ملك سعيد ۷۱

زنجانی، اخي فرج ۵۹

زوارثی، شيخ علاء الدوله ۲۶۷،

۲۷۱

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸،

ديباجی، سيد ابراهيم ۳۱۰

ديلمی، شمس الدين محمد ۱۰۵

دينسن رأس ۷۶

ديوجانوس ۷

ذاكر حسين، دکتر ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۵

ذوالنون مصري ۱۳، ۱۴، ۱۱۳،

۱۲۹، ۱۳۳، ۱۵۱، ۲۲۱، ۲۲۳،

۲۹۱، ۳۱۱

رابعه بصري ۱۱۳، ۲۹۱

رابعه عدويه ۱۲، ۱۵

رازی، امام فخر الدين ۲۵، ۳۵،

۱۹۵، ۳۰۶، ۳۱۱

رازی، نجم الدين: دايه...

رازی، يحيى بن معاذ ۲۱۸، ۲۱۹

ردولوی، شيخ محمد بن شيخ

احمد بن احمد عبد الحق ۳۱۵

رستم ۷

رسدی، مولانا نورالدين ۶۶

رضوی ۱۰۶

رکن الدين: بيبرس

رودباری، شيخ ابو علی ۵۹

روزبهان بقلی شیرازی شيخ ابو

محمد، چهار، ۱۷، ۶۲، ۷۷، ۸۰،

۹۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۴۷

روزبهان كبير مصري ۱۵۷

رومی، مولانا جلال الدين محمد

بلخی ۷، ۹، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۵، ۲۶،

۴۶، ۴۸، ۵۳ - ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۶،

- زوزنی، ملک افتخارالدین ۶۶
 زیدی، دکتر شمیم ۱۸۰
 زین العابدین (ع)، حضرت ۱۱۶
 ژننه پیل، شیخ الاسلام احمد جام
 ۲۸۱، ۱۲
 سادات ناصری، دکتر حسن ۲۰۷
 سادات هروی، امیر سید حسینی
 ۸۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۶، ۱۹۳،
 ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۶۹، ۳۱۱، ۳۱۴
 سجاسی، شیخ رکن الدین ۱۶۲،
 (۱۶۴)، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۰، ۲۱۲،
 ۲۱۳
 سجزی، امیر حسن ۲۷۴
 سخی سرور، سلطان لك داتا احمد
 ۱۷۲
 سراج الدین محمود، شیخ ۲۴۵
 سری سقطی ۱۲، ۶۰، ۱۱۳، ۱۵۱،
 ۲۲۳، ۲۲۴
 سعد الدین، ابو الفضل ۲۵۴
 سعدی شیرازی، پنج، ۷۵، ۸۷،
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۳۹، ۲۷۳
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۱
 سکندر ۷۹
 سلطان التارکین ناگوری، صوفی
 سوالی سعیدی، حمید الدین محمد
 بن عطا ۹۲، ۹۳، ۷۳، ۱۸۹، ۱۹۱
 سلطان ولد: بهاء ولد بلخی
 سلمان ۱۱
 سلمان ساوجی ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۹
 سلمان فارسی ۱۱۳
 سلمی، ابو عبد الرحمن ۱۴
 سله باف تبریزی، شیخ ابو بکر ۲۱۰
 سمرقندی: دولت شاه
 سمعانی ۳۶
 سمنانی، شیخ رکن الدین علاء
 الدوله ۱۹۶، ۱۹۷، (۲۹۶)، ۲۹۷،
 ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶
 سنائی، شیخ وجیه الدین ۱۸۶
 سنائی غزنوی، ابو المجد مجدود
 بن آدم، پنج، ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۷۵،
 ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۸، ۲۴۸، (۲۴۹)،
 ۲۵۰ - ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹،
 ۲۷۳، ۳۰۵ - ۳۰۷، ۳۱۱
 سهروردی، ابو محمد عمویه ۵۹
 سهروردی، شیخ شهاب الدین ۱۰،
 ۱۳ - ۱۵، ۱۷، ۲۰ - ۲۳، ۳۸، ۳۹،
 ۴۰، ۵۸، ۵۹، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۱۲ -
 ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۳،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،
 - ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۳،
 ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۶۷، ۲۷۰،
 ۲۷۱، ۳۱۱، ۳۲۰
 سهروردی، شیخ ضیاء الدین ابو
 النجیب عبد القاهر بن عبد الله ۱۲،
 ۲۰، ۵۹، ۶۲، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۷۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۷، ۲۷۰
 سهروردی، شیخ نجیب الدین علی
 بن بزغش شیرازی ۲۰۳، ۲۶۷،
 ۲۷۱، ۲۷۰

شیرازی، ابو عبد الله محمد بن
 خفیف ۱۲، ۵۹، ۶۲، ۱۱۳، ۲۳۸
 شیرازی، شیخ قطب الدین ۲۰۰
 شیرازی، نجیب الدین: سهروردی
 شیرازی، شیخ یار علی ۲۵۹، ۳۰۴،
 (۳۰۵)، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۷
 شیرکان یزدی، عمر بن محمد بن
 الحاج محمد بن ابی القاسم ۱۱۳
 شیرین مغربی کرمانی، ملا محمد
 ۲۳۹، ۲۷۴، ۳۰۷
 صاحب دیوان جوینی، خواجه شمس
 الدین بن بهاء الدین ۵۳، ۵۴، ۵۷،
 ۶۴، ۶۶، (۶۷)، ۶۸، ۶۹، ۷۹، ۸۰،
 ۸۱، ۱۰۴، ۱۲۰، ۲۱۴، ۲۹۲
 صاحب دیوان، خواجه سعد الدین
 محمد مستوفی ۶۸، ۶۹
 صاین سمنانی، رکن الدین ۲۹۰
 صفا، دکتر ۲۹، ۳۵، ۴۳، ۸۰، ۱۶۶،
 ۱۶۸، ۲۹۱، ۳۰۳
 صوفی، ابو حلیمان ۱۶، ۱۳۳
 صوفی سوالی سعیدی، حمید
 الدین: سلطان التارکین
 صهیب ۱۱
 ضیاء الدین، شیخ ۱۸۴
 طامة الكبرى: کبری، نجم الدین
 طیب، مولانا اکمل الدین ۱۳۶
 طرطوسی، شیخ ابو الفرج ۶۰
 طوسی، شیخ آذری اسفراینی ۷۵،
 ۲۷۴
 طوسی، ابونصر سراج ۱۴

سهروردی، قاضی وجیه الدین ابو
 حفص ۵۹
 سیاج، شیخ عثمان ۱۹۲
 سیبک نیشاپوری، مولانا یحیی
 ۲۹۱
 شاذلی، شیخ ابو الحسن ۳۰۶،
 ۳۱۴
 شاطر، دکتر احسان یار ۲۶۷
 شاه بخش، مولانا ۲۶۶
 شاه رخ، میرزا، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۰۹
 شاه ولی الله محدث دهلوی ۲۸۸
 شبستری، شیخ محمود ۱۲، ۱۴ -
 ۱۶، ۶۲، ۸۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۵۵،
 ۲۶۹، ۳۱۱، ۳۱۳
 شبلی، علامه ابو بکر ابودلف ۵۷،
 ۶۰، ۶۲، ۲۲۴، ۲۳۶ - ۲۳۸
 شجاع، شاه ۲۹۶
 شرف الدین عبد السلام ۳۰، ۳۱،
 ۹۶
 شطاح، شیخ ۱۵۷
 شطاری، شیخ عبد الله صوفی ۳۲۰
 شطاری، عبد النبی ۳۱۸، (۳۲۰)
 شفیق بلخی ۱۲
 شمس الاثم سرخسی ۶۱
 شمس الدین ۴۳، ۹۸، ۲۲۵
 شمس الدین، مولوی ۱۷۹
 شمس الدین محمد فرزند عبد
 الملك دیلمی ۱۰۶
 شهاب الدین محمود بن عیسی،
 ملک ۶۴

عراقی همدانی ، شیخ فخرالدین ،
 یک، چهار، شش، ۳، ۱۶، ۲۸، ۳۷،
 ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۶۱، ۶۳، ۶۵ - ۷۰
 (۷۲)، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۰ - ۸۵، ۸۷
 - ۹۰، ۹۲ - ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۶،
 ۱۱۷، (۱۱۹)، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۴،
 ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۸،
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۰،
 ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲،
 ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۷،
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴،
 ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۵۰ - ۲۵۲،
 ۲۵۶ - ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸،
 ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷ - ۲۸۲،
 ۲۸۴ - ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،
 ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۲۱
 عزالدین حسین کاموسی، خواجه
 ۲۶۷
 عزرائیل ۱۴۲
 عزیزالدین ، شیخ محمد حاجی
 ۲۱۳
 عصمت بخاری ۲۷۴
 عطار نیشاپوری، پنج، ۵، ۱۵، ۱۶،
 ۲۵، ۵۷، ۷۵، ۷۷، ۸۱، ۸۸، ۱۴۵،
 ۱۵۹، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۳۹، ۲۴۹،
 ۲۵۳، ۲۵۴ - ۲۵۹، ۲۹۱، ۳۰۵ -
 ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۴
 عطائی ، شیخ ۷۷
 علاء الدوله، میرزا ۲۹۱

طوسی ، خواجه نصیرالدین ۲۰۰،
 ۲۹۴
 ظهیر فاریابی ۷۵
 عارف ، شیخ صدرالدین ۴۱، ۴۳،
 ۱۴۲، ۱۷۳، ۱۷۷، (۱۸۳) - ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۶۹
 عارفی هروی ۲۹۱
 عاملی ، شیخ بهاء الدین محمد
 ۲۸۸
 عبد الاحد ۳۱۵
 عبد الخالق، امیر ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۲۱
 عبد الرحمن، مولانا ۳۰۴
 عبد الرحیم ۲۶۳
 عبد الرزاق، شیخ ۳۰۷
 عبد الرشید، مخدوم ۱۹۲
 عبدالسلام، خواجه زین الدین
 ۲۶۷، ۲۷۱
 عبد الغفار ۲۹، ۳۶
 عبد القادر ۱۱۲
 عبد القادر گیلانی، سید محی الدین
 محمد بن ابو صالح
 ۱۱۴، ۵۹، ۱۲ (جیلانی) ۱۶۳، ۱۷۲
 (جیلانی)، ۱۹۶
 عبد الکریم، شیخ ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۱۷
 عبید الله احرار، خواجه ناصر الدین
 ۲۸۲
 عبید زاکانی، خواجه نظام الدین
 عبید الله ۲۹۰، (۲۹۷)، ۲۹۸، ۳۰۰
 عبیدی ، شمس الدین ۲۱۴
 عذرا ۱۲۶

- علی (ع) ۱۱، ۳۳، ۳۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۲۱۵ - ۲۱۷، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴
- علی بن موسی رضا (ع) ۱۹۲
- علیشیر نوائی، امیر نظام الدین ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۱۷
- عماد الدین، شیخ ۴۰، ۷۳، (۱۸۷)
- عمار ۱۱
- عمان بن سباء بن یغثان بن ابراهیم
- خلیل الرحمان ۶۴
- عمر فاروق ۱۹۶
- عیسی (ع) ۶، ۸۶، ۱۱۳، ۱۸۵
- عین الزمان گیلی، شیخ جمال الدین ۱۵۷
- عین القضاة همدانی، سید علی ۱۴، ۱۷، ۹۲، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۳۰۶
- عیوضی، دکتر رشید ۲۹۲
- غریب یمنی، مولانا نظام الدین ۵۰
- غزالی طوسی، مجد الدین ابو الفتوح احمد بن محمد، چهار، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۵۹، ۶۲، ۷۷، ۸۰، ۹۰، ۹۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۴۰ - ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۷
- غزالی، حجة الاسلام امام محمد ۵، ۱۴، ۱۶، ۲۴۰ - ۲۴۴، ۳۰۶
- غزالی مشهدی ۷۷
- غنی، دکتر قاسم ۳۲، ۱۲۸، ۲۳۹، ۲۷۴
- فاتح عثمانی، سلطان محمد ۲۸۲
- فاطمه: قرطبی
- فاطمه بی بی، سلطان بی بی ۴۲، ۱۸۴، ۱۸۵
- فخر الدین: رازی
- فرخ آبادی، مولانا عبد الغنی خان ۱۶۲، ۲۴۱
- فرخ، محمود ۲۹۳
- فردوسی ۲۹۱
- فرست شیرازی ۲۱۲
- فرغانی، شیخ سعید الدین ۵۹، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۳۰۶
- فرمنش، دکتر رحیم ۹۳، ۱۰۵، ۱۱۱
- فروزانفر: بدیع الزمان
- فروغ حکمت، دکتر ۱۹۳
- فریدی، نور احمد خان ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۸۴، ۱۹۲
- فضل الله، شمس الدین ۱۸۷
- فضیل بن عیاض ۱۲
- فقیه کرمانی، عماد الدین ۲۱۴، ۲۷۶، ۲۹۰، ۳۰۰
- فلوطین: افلاطون
- فیثاغورث ۷
- فیلون ۶
- قاسم: غنی
- قاسم انوار، شاه ۲۷۴
- قاضی احمد ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۹۷، ۹۸، ۱۳۰
- قرطبی، فاطمه ۱۹۵
- قریشی الهنکاری، شیخ حمید
- الدین ابو حاکم ۱۷۳، ۱۹۰

- الرزاق ۹۵، ۱۹۷، ۳۰۶
 کاشغری نقشبندی، سعد الدین
 محمد ۲۸۲
 کاشی، مولانا حسین بن حسن ۱۶۱
 کاشی، شیخ عز الدین ۳۰۶
 کاموسی، شیخ عبد السلام ۲۷۱
 کبری، شیخ بهاء الدین ۱۶۱
 کبری، شیخ نجم الدین، پنج، ۱۵،
 ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۹۵،
 ۱۱۹، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹،
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۵، ۲۴۷، ۳۰۶، ۳۱۱
 کبیر الدین، شیخ بن عراقی ۴۳
 ۴۴، ۵۰، ۷۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
 کرامت شیرازی، رعنا حسینی ۱۵۹
 کربلائی، حسین: تبریزی
 کرخی، شیخ ابو محفوظ ۶۰
 کرمانی، شمس الدین: بردسیری
 کرمانی، خواجه عماد: فقیه ...
 کرمانی، ملا محمد: شیرین مغربی
 کرمانی، اوحد الدین، چهار، ۱۷،
 ۲۱، ۸۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۶۲،
 ۱۶۴، ۱۶۵ - ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۵،
 ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳،
 ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۳۰۵، ۳۰۷
 کرمانی، شاه نعمت الله ولی ۹۵،
 ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۰۴، (۳۰۷)، ۳۰۸،
 ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۷
 کشمی، خواجه هاشم ۱۹۷
 کلاباذی بخاری، ابو بکر ۱۴
 کلیری، مخدوم علاء الدین علی
 قزوینی، میرزا محمد بن عبد
 الوهاب ۸۴، ۱۶۴
 قشیری، امام ابو القاسم ۱۲، ۱۴،
 ۹۶، ۲۳۸
 قصری، شیخ اسماعیل ۱۵۷
 قطب الدین ابو المظفر منصور بن
 اردشیر العبادی ۱۱
 قطب الدین حیدر ۲۵۴
 قطران تبریزی ۲۹۲
 قمر الصوفیه، ابو الحسین احمد:
 امیر القلوب
 قندهاری، احمد بن محمد ۱۸۴
 قنقورتای، شهزاده ۶۲، ۶۴
 قونیوی، شیخ کبیر صدر الدین ابو
 المعانی محمد بن اسحق، یک، پنج،
 ۱۵، ۱۸، ۲۳، ۳۲، ۳۶، ۴۲، ۴۶،
 ۴۷، ۵۳، ۶۰، ۶۶، ۸۸، ۸۹، ۱۱۹،
 ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۹،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۸۹،
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، (۱۹۸)، ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۲ - ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۴۲،
 ۲۶۹، ۲۸۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰،
 ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸
 قونیوی، نصیر الدین ۲۰۳
 کاتبی ترشیزی، مولانا ۲۹۰
 کارادوو ۸
 کازرونی، ابو اسحق ۱۲
 کاشانی، خواجه زین الدین ۴۹
 کاشانی، قطب الدین ۲۶۳، ۲۶۴
 کاشانی، شیخ کمال الدین عبد

- احمد صابر ۳۱۵
کمال : خجندی
کمال الدین بن شیخ حمید الدین
۲۰۴، ۲۶۳
کوچک نوئین ۶۲
کوفی، ابو هاشم ۱۲
کیقباد، سلطان علاء الدین ۲۱،
۱۱۶، ۲۰۵
کیکاوس، سلطان عز الدین ۱۹۸
گرگانی، شیخ ابو القاسم ۵۹
گلندام، محمد ۲۷۵
گنج شکر، فرید الدین ۱۷۴، ۱۷۶،
۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۳۱۵
گنگوهی، عبد القدوس ۳۰۴،
(۳۱۴)، ۳۱۵، ۳۱۶
گولد زیهر ۸
گیلانی، سید محی الدین : عبد
القادر...
لاجین المنصوری، حسام الدین
۷۰، ۷۱
لالا غزنوی، شیخ رضی الدین علی
۱۵۷، ۱۵۹، ۱۷۵، ۲۴۹
لاهوری : اقبال ...
لاهیجی، شیخ محمد ۱۴۳
لعل شهباز قلندر مروندی، سید
عثمان ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۶۱
لک داتا، احمد : سخی سرور
لوئی ماسینیون ۱۰
ماکس هورتن ۸
مالک بن دینار ۱۱۳
مانی ۴، ۵
مایل هروی ۱۹۳
مبارز الدین، امیر ۲۹۶
مبارک غزنوی، شیخ نور الدین ۱۷۲
مجد الف ثانی، شیخ احمد
سرهندی ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۱۵
محاسبی : حارث
محسنی، متوچهر ۱۵۷
محقق، دکتر مهدی ۲۷۲
محقق ترمذی، سید برهان الدین
۶۱، ۲۰۵
محمد، خلیفه سید ۳۱۲
محمد بن واسع ۱۱۳
محمد حسین بخش، مولانا ۲۶۶
محمود بن شیخ عبد الکریم ۲۶۴
مخدوم جهانیان جهانگشت، سید
جلال الدین حسین بن احمد
بخاری ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۲،
۱۹۳، ۲۶۱، ۳۱۹
مرشنائی، یاسمین ۱۹۵
مستوفی، حمد الله ۲۸، ۳۶، ۷۳،
۱۵۹، ۱۶۸
مسیح ۵
مصری : ابن فارض
مصری، سلطان حسین اخلاطی
۱۶۹
مصری، نور الدین عبد الرحمن ۴۹
مظاهر مصفا ۲۵۳
معروف کرخی ۱۲
معین، دکتر محمد ۹۲

- معین الدین شهبسوار بن شیخ حسام الدین ۲۶۳
- مغربی، شیخ ابو عثمان ۵۹
- مغربی، شیخ ابو مدین ۳۰۶
- مفتی، شمس الدین ۱۶۱
- مکی، ابو طالب ۱۴
- مکی، عمر بن عثمان ۲۲۶
- ملتانی، بهاء الدین: زکریا ...
- ممشاد دینوری ۵۹
- منزوی، احمد ۱۰۶، ۱۱۱
- منیری، شیخ شرف الدین احمد بن یحیی ۱۷۳
- موسی (ع) ۶، ۲۶، ۸۶، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۴۲
- موسی پاک، مولانا محمد ۲۶۵
- موصلی، شیخ شرف الدین ۲۲
- مولانا، جلال الدین: رومی
- مولتانی، جمال الله ۲۶۵
- مولتانی، خواجه خدا بخش ۲۶۶
- مولوی، جلال الدین: رومی
- مهاویرا ۵
- مهرین شوشتری، عباس ۲۸۸
- میر سرخ بخاری، جلال الدین:
- مخدوم جهانیان
- میکائیل ۱۴۲
- میکلیگن ۲۱
- میهنی، شیخ ابو سعید ابو الخیر ۹، ۱۴، ۱۶
- نادر، ملا ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵
- ناگوری، حمید الدین: سلطان التارکین
- نائینی، امام الدین ۲۷۱
- نائینی، شیخ زبیر الدین ۲۷۱
- نجار، شیخ محمود ۲۰۴
- نجم الدین کاتبی ۳۵
- نساج، محمد خیر ۲۳۶
- نساج طوسی، شیخ ابو بکر ۵۹، ۲۴۱
- نسفی، شیخ عزیزالدین ۱۴۳، ۳۱۹
- نصر، دکتر سید حسین ۱۱، ۹۲
- نصر آبادی، ابو القاسم ۱۲
- نظام بخش، مولانا محمد ۲۶۶
- نظام الدین اولیاء: دهلوی
- نظامی گنجوی ۲۷۳، ۲۹۱
- نظیری نیشاپوری ۲۸۷
- نفیسی، سعید ۵۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶ - ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۷، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۸
- نوائی، میر: علیشیر
- نوائی، دکتر عبد الحسین ۳۴
- نوح ۱۴۲
- نور بانو ۱۸۴
- نوربخش، سید محمد ۱۸۱، ۲۸۷، ۳۰۴، (۳۱۱)، ۳۱۲، ۳۱۸
- نوربخش، دکتر جواد ۹۲، ۳۰۸
- نور بی بی ۴۲
- نوری، ابو الحسین ۱۲، ۱۴، ۱۲۹، ۲۲۴

هلاکو خان ۶۲، ۶۷
 همام تبریزی ۲۱۴، ۲۷۴، ۲۹۰،
 ۲۹۳، ۳۰۲
 همام الدین، مولانا ۲۱۴
 همائی، جلال الدین ۲۰، ۲۶،
 ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۶۷، ۲۷۰
 همدانی، خواجه ابو یعقوب یوسف
 بن ایوب ۲۴۹
 همدانی: بابا طاهر عریان
 همدانی، سید علی: عین القضاة
 همدانی، خواجه غیاث الدین بن
 رشید الدین ۲۹۹
 همگر، مجد الدین ۶۶
 هنری کرین ۹۲
 یافعی، شیخ عبد الله ۳۰۸
 یحیی ۱۱۳
 یحیی بن معاذ ۱۱۳
 یزدی، صفی الدین ۸۴، ۸۵
 یزدی، عمر بن محمد: شیرکان...
 یوسف (ع) ۸۶
 یوسف، شاه ۳۰۲
 یوسف بن حسین ۱۱۳
 یوسف بن سعد الله ۹۶

نهاوندی شیخ ابو العباس ۵۹، ۲۳۸
 نیکلا ۲۴
 نیکلسون ۸، ۹، ۱۳۸
 واسطی ابو بکر ۱۱۳
 واله داغستانی، علی قلیخان ۲۴۱
 وامق ۱۲۶
 وجیه الدین، خواجه ۲۹۴
 وجیه الدین بن کمال الدین علی
 شاه قریشی ۱۷۵
 وجیه الدین بن شیخ معین الدین
 ۲۶۳
 وحشی ۸۷
 وراق ترمذی، ابو بکر محمد بن
 عمر ۲۲۲
 ولی تراش: کبری، نجم الدین
 ونسینک ۸
 وون کریم ۸
 ویتفلد ۸
 هارتمان ۸
 هاشمی، احمد علی ۳۴
 هجویری، علی بن عثمان ۱۲، ۱۴،
 ۱۳۸، ۱۵۰، ۲۲۷
 هدایت، رضا قلیخان ۱۶۵، ۲۳۹،
 ۳۱۹
 هروی، امیرسید حسینی: سادات...

نام جاها

بخارا ۱۷۵، ۱۹۲	آذربایجان ۶۸، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۷، ۲۹۲
بدخشان ۲۳۶	آسیای صغیر ۱۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۸۱
بسطام ۲۳۱	ابهر ۱۶۴
بصره ۲۲۶، ۲۳۰	اترپردیش ۳۱۴
بغداد، دو، ۱۳، ۲۱، ۳۰، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۱۵۹، ۱۶۲ - ۱۶۵، ۱۶۷	اجمیر ۳۱۵
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۱	اچ ۱۸۱، ۱۹۲
بغسور ۲۲۳	اردستان ۲۶۹
بقیع ۲۶۲، ۲۶۳	ارزن ۲۱۰
بکهر ۱۹۲	ارومیه ۲۰۶
بلخ ۱۶۰، ۲۰۵، ۲۲۲، ۲۴۹، ۳۱۶	استانبول ۷۷، ۱۰۳، ۲۸۱، ۲۹۱
بمبئی ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۲۲۷	اسکندریه ۲۴۵
بنگال ۱۷۳	اشبیلیه ۱۹۵
بنگله دش ۱۷۳	اصفهان ۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۶۹
بیت المقدس ۱۷۵	۳۰۵، ۲۸۱
پاریس ۷۷	افریقا ۱۸
پاکستان، د، ۷۶، ۷۸، ۹۲، ۱۰۶	افغانستان ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۸۱
۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۲۳۷، ۳۰۴	اندلس ۱۶۹، ۱۹۵
پنجاب ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۲	ایران، الف، ب، پنج، هفت، ۴، ۸، ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۳۹، ۴۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۲۰
تبریز ۶۹، ۱۶۶، ۲۱۰، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۹۲	ایلی ۲۷
ترکستان ۱۷، ۱۶۱، ۲۲۶	باکو ۲۹۲
ترکیه ۴۶، ۲۵۹، ۲۸۱	

خضرا ۲۰۷	توقات ۳۰، ۴۶، ۵۴، ۶۱، ۶۶، ۶۸
خوارزم ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۵	۶۹، ۷۷، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۰، ۲۱۴
خوزستان ۲۲۶	۲۹۲، ۳۲۱
دجله ۲۲۶	تهانيسر ۳۱۶
دکن ۱۷۳، ۳۱۳	تهران، د، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱
دماوند ۲۳۶	۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۲ - ۹۴، ۹۶، ۱۰۰
دمشق، دو، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴
۵۲، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۱۴۱	۱۳۹، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۹۳
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶	۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۱، ۲۹۷، ۲۹۹
۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۶۰	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰
۲۶۱، ۲۶۲، ۳۲۱	۳۱۲، ۳۱۳
دهلی ۳۷، ۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶	جام ۲۸۱
۱۸۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹	جامع عتیق ۲۴۵
رامپور ۹۴	جبل الصالحیه، دو، ۵۲، ۷۱
رودخانه اهر ۶۸	جزایر بحر الروم ۲۷
رودنیل ۱۵۸	جند ۱۶۱
روم ۱۷، ۲۷، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹	جهنگ ۱۹۲
۵۳، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۱۱۹	جیحون ۱۶۱
۱۸۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷	چین ۲۲۶
۲۱۰، ۲۱۳، ۲۹۲	حجاز ۴۵، ۶۹، ۷۱، ۱۵۷، ۱۹۹
ری ۱۵۹، ۲۴۳	۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۹
زنجان ۱۶۳	حلب ۴۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱
سرهند ۱۹۶	۳۰۷
سمرقند ۲۸۲	حیدرآباد ۱۷۳
سمنان ۲۹۶	خراسان ۳۷، ۶۷، ۸۲، ۱۵۶، ۱۷۵
سند ۱۸، ۶۳، ۱۷۳، ۱۸۱	۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۶
سوریه: شام ۱۷، ۲۷، ۳۰، ۳۹، ۴۵	۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
۴۹، ۶۹، ۷۱، ۸۰، ۱۰۵، ۱۵۷	۲۸۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۰۹
۱۸۱، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۴۵	خرجرد جام ۲۸۱
۳۰۹، ۳۲۱	خرقان ۲۳۱

قرطبه ۱۹۵	سومنا ۳۷، ۱۸۸
قرم ۲۷	سهارنپور، ۳۱۴
قزوين ۲۹۷، ۲۴۱	سهرورد ۱۶۳
قونیه، ب، دو، ۴۶، ۶۰، ۶۱، ۹۰	شام: سوريه
۱۰۳، ۱۳۷، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۸۵	شامات، ب
۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۱ - ۲۰۳	شبه قاره، الف، پنج، ۴۱، ۷۶، ۷۸
۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۲	۸۱، ۹۲، ۱۷۰، ۱۷۲ - ۱۷۴، ۱۷۶
۲۶۹، ۳۲۱	۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹
کانپور ۷۶، ۷۷	۱۹۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۹
کرت کرور ۱۷۵	شوروی ۱۱۴، ۲۳۱
کرمان ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۴۵، ۳۰۸	شوشتر ۲۲۶
کرنا ۳۱۴	شیراز ۷۶، ۱۴۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴
کعبه ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۶۰، ۷۳، ۱۹۷	۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۹، ۳۰۰
۲۱۳، ۲۶۳، ۲۸۸	صالحیه ۵۲، ۱۹۵، ۲۶۲
کمجان، یک، ۳۲، ۳۲۱	طوس ۲۴۰
گنگوه ۳۱۴، ۳۱۶	عجم ۶۹، ۹۰، ۲۱۲، ۲۹۶
لاهور ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۸، ۱۷۴	عراق، الف، ۲۷، ۳۰، ۳۵، ۳۸، ۳۹
۱۷۸، ۱۷۹، ۳۱۶، ۳۱۷	۴۵، ۹۶، ۱۲۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۱
لکهنو ۷۶، ۸۳، ۱۸۸	۲۱۲، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۴
لندن ۲۹، ۹۳، ۲۳۱	عرب ۶، ۲۷، ۵۲، ۶۹، ۹۰
ماوراء النهر ۲۵۴، ۲۸۱، ۳۰۸	عمان، ب، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۶۴، ۶۵
ماهان ۳۰۸	۱۰۵، ۳۲۱
محروسه ۲۰۵	غارحرا ۱۱
محلہ بخاریان ۱۹۲	غزنین ۲۴۹
مدرسه نظامیه ۲۴۱	فارس ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۹۹
مدینه، دو، ۴۵، ۴۹، ۱۷۵، ۱۸۵	فرغانه ۲۳۶
۲۰۷، ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳	فسا ۲۴۴
۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱	قاهره، دو، ۴۶، ۴۹، ۵۴، ۷۰، ۹۴
مراغه ۱۶۶	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۹، ۳۰۰، ۳۰۷
مرسیه ۱۹۵	قرا باغ ۶۸

مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان، د

مرو ۲۲۳

مسجد نبوی ۲۶۴

مشهد ۱۰۶، ۲۹۳، ۲۹۶

مصر، ب، ۱۸، ۱۹، ۲۷، ۴۶، ۴۹،

۵۰، ۵۵، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۸۰،

۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۴۹، ۱۴۱،

۱۵۷، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۱،

۱۹۹، ۲۴۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱

مکه، دو، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۱۵۷، ۱۷۵،

۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۳۰،

۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۹۲،

۳۰۸، ۳۲۱

ملطیه ۱۹۹

مولتان، دو، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۵۰،

۵۳، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۳، ۱۰۳، ۱۶۷،

۱۷۲ - ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷ -

۱۹۴، ۲۶۰، ۲۶۹، ۳۱۹، ۳۲۱

نجف ۳۰۴

نهاد ۲۲۴

نیشاپور ۱۰، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۵۴

هرات ۴۹، ۱۰۶، ۱۶۷، ۱۹۴، ۲۲۳،

۲۳۲، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۰۹

هرمز ۶۴

همدان، یک ۳۲ - ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۵۳،

۹۴، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۵۸، ۱۸۱،

۲۴۹، ۳۲۱

هندوستان(هند)، ب، ۵، ۸، ۱۷،

۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۶۳،

۶۴، ۷۶، ۷۸، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۲۲،

۱۳۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱ - ۱۷۶،

۱۸۵ - ۱۸۸، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۳۷،

۲۸۱، ۳۰۸، ۳۱۳ - ۳۱۶، ۳۲۰،

۳۲۱

یزد ۱۱۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰

یمن ۶۴

یونان ۷، ۸۷، ۲۵۰

مآخذ و مدارک

نسخه های خطی و عکسی

- ۱ - اوحدی بلیانی ، تقی الدین عرفات العاشقین نسخه کتابخانه ملی ملک تهران، ش ۵۳۲۴.
- ۲ - تهانیسری، شیخ نظام الدین معدن الاسرار : شرح لمعات ، مخطوطات شیرانی، کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۴۷۶ / ۳۵۰۰.
- ۳ - چشتی دهلوی، خواجه نظام الدین اولیاء راحت القلوب ملفوظات خواجه فرید الدین گنج شکر، نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۶۶۳۷.
- ۴ - حسام، مولانا انیس العاشقین کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، ش ۱۹۶.
- ۵ - حسینی، امیر کز الرموز نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۸۹۰.
- ۶ - خراسانی، ابن عماد روضة المحیین : ده نامه نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۹۵۵ و ۳۳۲۳.
- ۷ - خیر آبادی، احمد علی قصر عارفان نسخه دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۷۶۷.
- ۸ - دارا شکوه، محمد مجمع البحرين نسخه خطی لینن گراد، ش ۷۳۶ و نسخه عکسی متعلق به نگارنده.
- ۹ - درویش علی شرح لمعات عراقی نسخه کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار تهران، ش ۶۴۰۹.
- ۱۰ - دهلوی، حامد بن فضل الله جمالی سیر العارفين نسخه کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۱۷۲۸ و مخطوطات شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۷۸۹ / ۳۸۲۲.
- ۱۱ - سمنانی، رکن الدین صابین تحفة العشاق: ده نامه کتابخانه ملی ملک تهران، ش ۴۷۵۱.
- ۱۲ - شیرازی: شیخ یار علی لمحات فی شرح اللمعات نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۹۳۱ و ۵۷۱۳.
- ۱۳ - عراقی، فخر الدین التنبیهات فی شرح اللمعات عراقی نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۵۸۲۰.
- ۱۴ - عراقی، فخر الدین حمدله: رساله ای در تفسیر نسخه خطی دارالکتب والوثائق القومیه قاهره، ش ۱۰۴۲.
- ۱۵ - عراقی، فخر الدین دیوان شیخ فخر الدین عراقی نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۸۶ و ۱۰۷۳.
- ۱۶ - عراقی، شیخ فخر الدین رساله لطیفه فی الذوقیات نسخه دارالکتب والوثائق القومیه قاهره، ش ۱۱۸۰ و نسخه عکسی متعلق به نگارنده و نسخه خطی دیگر در کتابخانه مرکزی دانشگاه

- تهران، ۳۲۹۹.
- ۱۷ - عراقی، فخرالدین کلیات عراقی (۳ مجلد)، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۱۰۹ و ۱۰۷۲.
- ۱۸ - عراقی، فخرالدین منشآت و مکاتیب عراقی کتابخانه ملی تهران، شماره جدید ۴ و نسخه عکسی متعلق به نگارنده.
- ۱۹ - فارسی، ابن نصوص محبت نامه: ده نامه نسخه کتابخانه ملی ملک تهران، ش ۴۹۲۵.
- ۲۰ - فاضل، میر محمد مخبر الواصلین مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۲۲۱ / ۳۲۲۶.
- ۲۱ - کرمانی، خواجه عماد الدین فقیه ده نامه ج ۳، نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۰۱۳.
- ۲۲ - کرمانی، شاه نعمت الله ولی شرح لمعات عراقی نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۸۷۵.
- ۲۳ - گازرگاهی، کمال الدین مجالس العشاق نسخه وقفی علی اصغر حکمت، کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۱۰۶.
- ۲۴ - گنج شکر، خواجه فرید الدین فواید السالکین ملفوظات خواجه قطب الدین بختیار کاکسی اوشی، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۲۶۵.
- ۲۵ - مبتلا، مردان علی خان منتخب الاشعار مخطوطات شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور، ش ۱۵۰۱ / ۴۵۵۱.
- ۲۶ - ناشناس مجموعه در علم کیمیا نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی تهران، ش ۲۷۸۰.
- ۲۷ - ناشناس: مجموعه رسائل خطی، وقفی علی اصغر علی حکمت، کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۳۴۶.
- ۲۸ - ناشناس مجموعه رسائل خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۱۱۴، ۲۴۴۹، ۲۹۵۰، ۳۲۹۹، ۳۹۲۱.
- ۲۹ - نور بخش، سید محمد سلسله الذهب نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۴۹۷.
- ۳۰ - نور بخش، سید محمد شرح لمعات عراقی نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۵۵۰.
- ۳۱ - نیشابوری، کاتبی ترشیزی ده باب کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۶۸۳.
- ۳۲ - واله داغستانی، علی قلی خان ریاض الشعراء نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ (۵ جلد) و ۵۸۰۱ (۵ جلد).
- ۳۳ - هاشمی، احمد علی مخزن الغرائب ج ۳، نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۶۷۰.
- ۳۴ - همایون تبریزی ده نامه نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱۹۵۰.

منابع فارسی

- ۱ - آدمیت ، محمد حسین رکن زاده دانشمندان و سخن سرايان فارس ج ۳ ، تهران ، ۱۳۳۹ خ.
- ۲ - آذر بیگدلی آتشکده تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی تهران، ۱۳۳۷ خ.
- ۳ - آربري عشاق نامه شيخ فخر الدين عراقی مع سوانح عمری وی بمبئی، ۱۳۵۷ ق.
- ۴ - آقسرائی ، محمود بن محمد مسامره الاخبار و مسایر الاخبار از عثمان توران، انقره، ۱۹۴۳ م.
- ۵ - آیتی، عبدالمحمد تحریر تاریخ و صاف تهران، ۱۳۴۶ خ.
- ۶ - ابن فارض دیوان ابن الفارض بیروت ، ۱۳۸۲ ق.
- ۷ - اته، هرمان تاریخ ادبیات فارسی ترجمه دکتر رضا زاده شفق ، تهران، ۱۳۳۷ خ.
- ۸ - ادوارد براون از سعدی تاجامی ترجمه علی اصغر حکمت، ج ۲ ، تهران ، ۱۳۳۹ خ.
- ۹ - ادوارد براون تاریخ ادبی ایران ترجمه علی پاشا صالح ، ج ۱ ، تهران، ۱۳۳۳ خ.
- ۱۰ - استخری ، دکتر احسان الله علی اصول تصوف تهران، ۱۳۳۸ خ.
- ۱۱ - اصفهانی ، صابن الدین علی بن محمد تزک چهارده رساله فارسی به تصحیح دکتر موسوی بهبهانی و سید ابراهیم دیباجی، تهران ، ۱۳۵۱ خ.
- ۱۲ - افلاکی ، شمس الدین احمد مناقب العارفين باتصحیحات تحسین یازجی، ۲ مجلد، انقره، ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ م.
- ۱۳ - اقبال، عباس تاریخ مغول ج ۱ ، ج ۲ ، تهران ۱۳۴۱ خ.
- ۱۴ - اقبال لاهوری، محمد احیای فکر دینی در اسلام ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۶ خ.
- ۱۵ - اقبال لاهوری ، مولانا کلیات اشعار فارسی از احمد سروش ، ج ۲ ، کتابخانه سنائی تهران ۱۳۴۳.
- ۱۶ - اکرم ، دکتر سید محمد اقبال در راه مولوی لاهور ، ۱۹۷۰ م.
- ۱۷ - اوحدی اصفهانی مراغی کلیات اوحدی (دیوان ، منطق العشاق ، جام جم) ، به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی ، تهران ، ۱۳۴۰ خ.
- ۱۸ - بابا طاهر عریان دیوان بابا طاهر عریان به تصحیح وحید دستگردی ، ج ۴ ، تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۱۹ - باباکوهی ، شیخ علی دیوان شیخ علی ج ۲ ، شیراز ۱۳۳۲ خ.
- ۲۰ - باقر ، محمد (مدیر خصوصی) تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند ج ۳ ، بخش اول ، ج ۱ ، دانشگاه پنجاب ، لاهور ، ۱۹۷۱ م.
- ۲۱ - بامداد ، دکتر محمود حافظ شناسی: الهامات خواجه ج ۲ ، تهران ، ۱۳۳۸ خ.

- ۲۲ - بدیع الزمان فروزانفر رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی ، ج ۲ ، انتشارات زوار ، تهران ۱۳۳۳ خ.
- ۲۳ - بدیع الزمان فروزانفر شرح احوال ونقد وتحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار نیشابوری تهران ، ۴۰ - ۱۳۳۹ خ.
- ۲۴ - بدیع الزمان فروزانفر شرح مثنوی شریف جزء یکم از دفتر اول ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶ ش.
- ۲۵ - بدیع الزمان فروزانفر کلیات شمس : دیوان کبیر ج ۱ ، ۱۰ مجلد ، تهران ۱۳۳۶ ش.
- ۲۶ - بدیع الزمان فروزانفر مناقب اوحید الدین حامد بن ابی الفخر کرمانی تهران ، ۱۳۴۷ ش.
- ۲۷ - بغدادی ، شیخ ابراهیم مناقب ابن عربی تحقیق الدكتور صلاح الدین المنجد ، بیروت ، ۱۹۵۹ م.
- ۲۸ - بقلی شیرازی ، روز بهان غیر العاشقین به تصحیح هنری کرین و دکتر محمد معین ، انستیتو ایران و فرانسه تهران ، ۱۳۳۷ خ ، به سعی دکتر جواد نور بخش ، انتشارات خانقاه نعمة اللهی ، تهران ، ۱۳۴۹ خ.
- ۲۹ - بلخی، جلال الدین محمد تفسیر نقد و تحلیل مثنوی جلال الدین محمد بلخی محمد تقی جعفری، ج ۵، تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۳۰ - بلخی ، شیخ صفی الدین ابو بکر عبد الله فضایل بلغ ترجمه فارسی عبد الله محمد حسینی بلخی، به تصحیح عبد الحی حبیبی ، تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۳۱ - پطرو سفسکی اسلام در ایران ترجمه کریم کشاورز ، تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۳۲ - پیراویسی ، محمد صادق چته ج ۱، تهران ، ۱۳۴۳ خ.
- ۳۳ - تبریزی، حافظ حسین کربلائی روضات الجنان و جنات الجنان به تصحیح جعفر سلطان القرائی ، جزء اول و ثانی ، تهران ، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۹ خ.
- ۳۴ - ترابی ، دکتر علی اکبر تاریخ ادیان تهران ، ۱۳۴۱ خ.
- ۳۵ - توحیدی پور ، مهدی گلنهای جاویدان در بوستان ادب ایران تهران ، ۱۳۳۶ خ.
- ۳۶ - جامی ، عبد الرحمن اشعة اللغات ، همراه چهار رساله از عزیز نسفی و رسالات دیگر تهران ، سنگی ، ۱۳۵۳ ق.
- ۳۷ - جامی ، عبد الرحمن دیوان کامل جامی از هاشم رضی، تهران ، ۱۳۴۱ خ.
- ۳۸ - جامی ، عبد الرحمن نفحات الانس من حضرات القدس به تصحیح مهدی توحیدی پور ، تهران ، ۱۳۳۶ خ.
- ۳۹ - جعفر قاسمی تأثیر معنوی ایران در پاکستان لاهور ، ۱۳۵۰ خ.
- ۴۰ - جنید شیرازی ، معین الدین ابو القاسم شد الازار فی حظ الازوار عن زوار المزار به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۲۸ خ.
- ۴۱ - جواد ، سید محمد رضا دائی تاریخ ادبیات ایران ج ۱ ، اصفهان ، ۱۳۳۹ خ.

- ۴۲ - چاچ، بدر قصاد بدر چاچ نولکشور، کانپور، ۱۳۰۱ق.
- ۴۳ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام سید عبد الرحیم خلخالی، تهران، ۱۳۰۶خ.
- ۴۴ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام حسین پژمان، تهران، ۱۳۱۸خ.
- ۴۵ - حافظ شیرازی دیوان حافظ به اهتمام قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۰خ.
- ۴۶ - حسن رامی، شرف الدین حقایق الحدایق به تصحیح سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱خ.
- ۴۷ - حسین، دکتر سید معارف اسلامی در جهان معاصر تهران، ۱۳۴۸خ.
- ۴۸ - حسینی، میر حسین دوست تذکره حسینی لکهنو، ۱۲۹۲ق.
- ۴۹ - حکمت، علی اصغر تاریخ ادیان بخش ۲، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۴۰خ.
- ۵۰ - حکمت، علی اصغر جامی تهران، ۱۳۲۰خ.
- ۵۱ - حکمت، علی اصغر سر زمین هند دانشگاه تهران، ۱۳۳۷خ.
- ۵۲ - خانلری کیا، دکتر زهرا راهنمای ادبیات فارسی ج ۱، تهران، ۱۳۴۱خ.
- ۵۳ - خیامپور، دکتر. ع فرهنگ سخنوان تبریز، ۱۳۴۰خ.
- ۵۴ - خواند میر حبیب السیر فی اخبار افراد بشر ۴ جلد، طبع خیام، تهران، ۱۳۳۰خ.
- ۵۵ - دارا شکوه، شاهزاده محمد اوپانشاد به سعی و اهتمام دکتر تارا چند و سید جلالی نائینی، تهران، ۱۳۴۰خ.
- ۵۶ - دارا شکوه سفینه الاولیاء نولکشور، کانپور، ۱۸۸۴م.
- ۵۷ - داعی شیرازی، شاه دیوان شاه داعی شیرازی مشتمل بر مثنویهای شش گانه مشهور به سته داعی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۹خ.
- ۵۸ - دانش پژوه روز بهان نامه تهران، ۱۳۴۷خ.
- ۵۹ - درخشان، دکتر مهدی بزرگان و سخن سرایان همدان ج ۱، تهران، ۱۳۴۱خ.
- ۶۰ - دشتی، علی سیری در دیوان شمس تهران، ۱۳۳۷خ.
- ۶۱ - دشتی، علی قلمرو سعدی تهران، ۱۳۳۹خ.
- ۶۲ - دهخدا، علی اکبر لغتنامه دهخدا ج ۳۱، شماره مسلسل ۷۹، تهران، ۱۳۴۱خ.
- ۶۳ - دهلوی، امیر حسن فواید الفؤاد ج ۱، لاهور، ۱۹۶۶م.
- ۶۴ - رازی، امین احمد هفت اقلیم به اهتمام جواد فاضل، ۳ مجلد، چاپ علمی، تهران، تاریخ ندارد.
- ۶۵ - رجائی بخارائی، دکتر احمد علی فرهنگ اشعار حافظ: شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ ج ۱، تهران ۱۳۴۰خ.
- ۶۶ - رومی، جلال الدین مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون، لیدن، ۱۹۲۵م.
- ۶۷ - رحمان علی تذکره علمای هند ج ۲، نولکشور، لکهنو، ۱۹۱۴م.

- ۶۸ - رزمجو، احمد حسین سیر سخن ج ۲، مشهد، ۱۳۴۵ خ.
- ۶۹ - زرینکوب، دکتر عبد الحسین ارزش میراث صوفیه تهران، ۱۳۴۴ خ.
- ۷۰ - زرینکوب، دکتر عبد الحسین از کوچه رندان تهران، ۱۳۴۹ خ.
- ۷۱ - زرینکوب، دکتر عبد الحسین باکاروان حله تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۷۲ - زرینکوب، دکتر عبد الحسین شعر بی دروغ شعر بی نقاب تهران، ۱۳۴۶ خ.
- ۷۳ - زرینکوب، دکتر عبد الحسین نقد ادبی تهران، ۱۳۳۸ خ.
- ۷۴ - زیدی، دکتر شمیم ناصر شرح احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی سهروردی و تصحیح خلاصه العارفین (پایان نامه دکتری) دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۵۰-۱۳۴۹ خ.
- ۷۵ - زیهر، گولد زهد و تصوف در اسلام ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، ۱۳۳۰ خ.
- ۷۶ - ژان اوین مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمه الله ولی کرمانی تهران، ۱۹۵۶ م.
- ۷۷ - سامی، شمس الدین قاموس الاعلام ج ۴، استانبول، ۱۳۱۱ ق.
- ۷۸ - سبزواری، مولانا حسین بن حسن جواهر الاسرار، شرح مثنوی مولوی نولکشور، لکهنو، ۱۳۱۲ خ.
- ۷۹ - سپهرم، امیر مسعود اشعار جاویدان پارسی ج ۱، تهران، ۱۳۳۹ خ.
- ۸۰ - سجادی، دکتر سید جعفر فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی تهران، ۱۳۵۰ خ.
- ۸۱ - سجادی، دکتر سید جعفر فرهنگ مصطلحات عرفاء و متصوفه و شعرا تهران، ۱۳۳۹ خ.
- ۸۲ - سرور لاهوری، مفتی غلام خزینه الاصفیا لاهور، ۱۹۸۳ م.
- ۸۳ - سرور لاهوری، مفتی غلام خزینه الاصفیا ۲ جلد، نولکشور، لکهنو ۱۸۷۳ م و ۲ جلد مطبوعه نولکشور، ۱۹۱۳ م.
- ۸۴ - سعدی شیرازی بوستان سعدی از رستم علی یف، تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۸۵ - سعدی شیرازی دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی از دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۴۰ خ.
- ۸۶ - سلطان ولد ولد نامه: مثنوی ولدی به اهتمام جلال الدین همائی، تهران، ۱۳۱۵ خ.
- ۸۷ - سمرقندی، دولتشاه تذکرة الشعراء به تصحیح محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ خ.
- ۸۸ - سنائی غزنوی حدیقة الحقیقه به جمع و تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۹ خ.
- ۸۹ - سنائی غزنوی دیوان سنائی به کوشش دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۶ خ.
- ۹۰ - سنائی غزنوی مثنویهای حکیم سنائی تصحیح و مقدمه محمد تقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ خ.
- ۹۱ - شاه نعمت الله ولی کلیات اشعار به سعی دکتر جواد نور بخش، ج ۲، انتشارات خانقاه نعمت اللهی، ۱۳۴۷ خ.
- ۹۲ - شبلی نعمانی، علامه سوانح مولوی رومی ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۲ خ.

- ۹۳ - شبلی نعمانی، علامه شعر العجم ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶.
- ۹۴ - شفق، دکتر رضا زاده تاریخ ادبیات ایران تهران، ۱۳۲۱ خ.
- ۹۵ - شمس مغربی دیوان شمس مغربی کتابفروشی اسلامیة تهران، ۱۳۴۸ خ.
- ۹۶ - شوشتری مهرین، عباس تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران تهران، ۱۳۵۲ خ.
- ۹۷ - شوشتری، قاضی نور الله مجالس المؤمنین ج ۲، تهران، ۱۳۷۶ ق.
- ۹۸ - شهاب الدین سهروردی، شیخ یحیی مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی به اهتمام دکتر سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸ خ.
- ۹۹ - شیروانی، زین العابدین بستان السیاحه ج ۱، کتابخانه سنائی تهران، تاریخ ندارد.
- ۱۰۰ - شیروانی، زین العابدین ریاض السیاحه به تصحیح اصغر حامد ربانی، تهران، ۱۳۳۹ خ.
- ۱۰۱ - صبا، مولوی مظفر حسین روز روشن به تصحیح رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۴۳ خ.
- ۱۰۲ - صبو، دکتر داریوش عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی تهران، ۱۳۴۹ خ.
- ۱۰۳ - صدیق خان، سید محمد شمع انجمن به اهتمام عبد المجید خان، بهوپال، ۱۲۹۳ ق.
- ۱۰۴ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۱، چ ۳، ۱۳۳۸ خ.
- ۱۰۵ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۲، چ ۱، ۱۳۳۶ ش و چ ۴: ۱۳۴۷ خ.
- ۱۰۶ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران ج ۳، بخش اول و دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۲ خ.
- ۱۰۷ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ تحول نظم و نثر پارسی تهران، ۱۳۳۳ خ.
- ۱۰۸ - صفا، دکتر ذبیح الله تاریخ علوم و ادبیات ایرانی تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۱۰۹ - صفا، دکتر ذبیح الله گنج سخن ۳ مجلد، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹ خ.
- ۱۱۰ - صورتگر، دکتر لطف علی تجلیات عرفان در ادبیات فارسی ج ۲، تهران، ۱۳۴۸ خ.
- ۱۱۱ - العبادی، قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر النصفیه فی احوال المتصوفه به تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی، تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۱۱۲ - عبد الرشید، خواجه تذکره شرعی پنجاب کراچی، ۱۳۳۶ خ.
- ۱۱۳ - عبید زاکانی کلیات عبید به تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۱ خ.
- ۱۱۴ - عراقی، فخر الدین کلیات عراقی نولکشور، لکهنو، ۱۳۰۹ ق.
- ۱۱۵ - عراقی، فخر الدین کلیات عراقی انتشارات شیخ الهی بخش، لاهور، تاریخ ندارد.
- ۱۱۶ - عراقی، فخر الدین ابراهیم همدانی کلیات شیخ فخر الدین عراقی بادیاچه و تصحیح سعید نفیسی، کتابخانه سنائی تهران، چ ۱، ۱۳۳۶ ش، و سوم و چهارم، ۱۳۳۸ خ.

- ۱۱۷ - عز الدین کاشانی، محمود بن علی مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه باتصحیح و تعلیقات جلال الدین همائی، ج ۲، تهران، تاریخ ندارد.
- ۱۱۸ - عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین تذکره الاولیاء دکتر محمد استعلامی، تهران، ۱۳۴۶خ.
- ۱۱۹ - عطار نیشابوری دیوان غزلیات و قصاید عطار به اهتمام دکتر تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۱خ.
- ۱۲۰ - عطار نیشابوری مصیبت نامه به اهتمام دکتر نورانی وصال، تهران، ۱۳۳۸خ.
- ۱۲۱ - عطار نیشابوری منطق الطیر به اهتمام دکتر سید صادق گوهرین، تهران، ۱۳۴۲خ.
- ۱۲۲ - عوفی، محمد لباب الالباب به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵خ.
- ۱۲۳ - عین القضاء همدانی غایة الامکان فی درایة المکان، یا رساله الامکنه و لازمه به کوشش دکتر رحیم فرمنش، تهران، ۱۳۳۹خ.
- ۱۲۴ - غریب یمنی، مولانا نظام الدین لطایف اشرفی (شامل ملفوظات سید اشرف جهانگیر سمنانی) ج ۲، هند، ۱۸۹۹م.
- ۱۲۵ - غزالی، امام محمد احیاء علوم الدین الجزء الرابع، مصر، ۱۳۰۶ق.
- ۱۲۶ - غزالی، امام محمد کیمیای سعادت ج ۳، تهران، ۱۳۴۵خ.
- ۱۲۷ - غزالی، شیخ احمد السوانح فی العشق به کوشش مهدی بیانی، تهران، ۱۳۲۲خ.
- ۱۲۸ - غنی، دکتر قاسم بحثی در تصوف ج ۲، تهران، ۱۳۴۰خ.
- ۱۲۹ - غنی، دکتر قاسم تاریخ تصوف در اسلام ج ۲، ج ۳، تهران، ۱۳۴۰خ.
- ۱۳۰ - فخر الزمانی، ملا عبد النبی میخانه از احمد گلچین معانی، تهران، ۱۳۴۰خ.
- ۱۳۱ - فرخ آبادی، عبد الغنی خان تذکره الشعراء به اهتمام محمد مقتداخان شروانی، علیگره، ۱۹۱۶م.
- ۱۳۲ - فرصت شیرازی آثار عجم به اهتمام عبد الله تهرانی، بمبئی، ۱۳۵۴ق.
- ۱۳۳ - فرمنش، دکتر رحیم احوال و آثار عین القضاة تهران، ۱۳۳۸خ.
- ۱۳۴ - فروغی، محمد علی سیر حکمت در اروپا ج ۱ و ۳، ج ۳، تهران، ۱۳۲۰خ.
- ۱۳۵ - فصیحی خوافی مجمل التواریخ به تصحیح محمود فرخ، بخش ۲، مشهد، ۱۳۴۰خ.
- ۱۳۶ - قاضی، پرفسور ن. ب. گ. (مترجم) لعل شهباز قلندر تهران، ۱۳۵۲خ.
- ۱۳۷ - کازرونی، شیخ ابوالقاسم انصاری مرقوم پنجم کتاب سلم السموات به اهتمام دکتر یحیی قریب، ج ۱، تهران ۱۳۴۰خ.
- ۱۳۸ - گوپاموی، محمد قدرت الله نتایج الافکار بمبئی، ۱۳۳۶خ.
- ۱۳۹ - لاهیجی، شیخ محمد شرح گلشن راز به اهتمام و مقدمه کیوان سمیعی، تهران، ۱۳۳۷خ.
- ۱۴۰ - لودهی، امیر شیر علی خان مرآة الخیال از محمد خان شیرازی، بمبئی، ۱۳۲۴ق.

- ۱۴۱ - لوئی ماسینیون قوس زندگی منصور حلاج ترجمه دکتر عبد الغفور روان فرهادی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۸ خ.
- ۱۴۲ - لین پول ، استانی طبقات سلاطین اسلام ترجمه عباس اقبال ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۲۱ خ.
- ۱۴۳ - مایل هروی شرح حال و آثار امیر حسینی غوری هروی افغانستان ، ۱۳۴۴ خ.
- ۱۴۴ - مجد الف ثانی سرهندی ، احمد مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی مع حواشی از مولانا نور احمد نقشبندی مجددی ، ج ۱ ، لاهور ، ۱۳۸۴ ق.
- ۱۴۵ - محبوب ، دکتر محمد جعفر سبک خراسانی در شعر فارسی تهران ، ۱۳۴۵ خ.
- ۱۴۶ - محدث دهلوی ، شیخ عبد الحق اخبار الاخبار فی اسرار الابرار دهلوی ، ۱۳۰۹ ق.
- ۱۴۷ - محسنی ، منوچهر تحقیق در احوال و آثار شیخ نجم الدین کبری تهران ، ۱۳۴۶ خ.
- ۱۴۸ - محقق مهدی تحلیل اشعار ناصر خسرو ج ۲ ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹ خ.
- ۱۴۹ - محقق مهدی و هرمان لندلت مجموعه سخنرانیها و مقاله ها درباره فلسفه و عرفان اسلامی تهران ، ۱۳۴۹ خ.
- ۱۵۰ - مدرس تبریزی ، محمد علی ریحانة الادب ۸ جلد ، ج ۲ ، تبریز ، ۱۳۴۶ - ۱۳۴۹ خ.
- ۱۵۱ - مرتضوی ، دکتر منوچهر مکتب حافظ تهران ، ۱۳۴۴ خ.
- ۱۵۲ - مشکور ، دکتر محمد جواد اخبار سلاجقه روم ج ۱ ، تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۱۵۳ - مصفا مظاهریاوست حدیث من ج ۱ ، تهران ۱۳۴۷ خ.
- ۱۵۴ - معصوم شیرازی ، نائب الصدر علیشاه نعمت اللهی طرایق الحقایق به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب ، ۳ جلد ، کتابفروشی بارانی ، تهران ۱۳۳۹ .
- ۱۵۵ - معین ، دکتر محمد حافظ شیرین سخن تهران ، ۱۳۱۹ خ.
- ۱۵۶ - معین ، دکتر محمد فرهنگ فارسی ج ۵ ، تهران ، ۱۳۴۵ خ.
- ۱۵۷ - ممتاز بیگم کتابهای تصوف به زبان فارسی در پاکستان و هند (پایان نامه دکتری) ، ش ۱۸۶ ، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۴۷ - ۱۳۴۶ خ.
- ۱۵۸ - مؤتمن ، زین العابدین تحول شعر فارسی تهران ، ۱۳۳۹ خ.
- ۱۵۹ - مؤتمن ، زین العابدین شعر و ادب فارسی تهران ، ۱۳۳۲ خ.
- ۱۶۰ - میل ، طامس ولیم مفتاح التواریخ مصحح فدا علی مولوی ، نولکشور کانپور ، ۱۹۸۴ ق.
- ۱۶۱ - میهنی ، محمد بن منور اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید به اهتمام دکتر ذبیح الله صفا ، انتشارات امیر کبیر ، تهران ، ۱۳۳۲ خ.
- ۱۶۲ - ناگوری ، شیخ ابو الفضل علامی آئین اکبری ج ۳ ، نولکشور ، لکهنو ، ۱۸۹۳ م.
- ۱۶۳ - نصر ، دکتر سید حسین سه حکیم مسلمان ترجمه احمد آرام ، تبریز ، ۱۳۴۵ خ.
- ۱۶۴ - نظنری ، معین الدین منتخب التواریخ معینی ، به تصحیح ژان اوین ، تهران ، ۱۳۳۶ خ.

- ۱۶۵ - نظامی عروضی سمرقندی چهار مقاله به اهتمام دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۴۸ خ.
- ۱۶۶ - نفیسی، سعید احوال و آثار فارسی شیخ بهائی تهران ۱۳۱۶ خ.
- ۱۶۷ - نفیسی، سعید تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ۲ جلد، تهران، ۱۳۴۴ خ.
- ۱۶۸ - نفیسی، سعید رساله فریدون بن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال الدین مولوی تهران، ۱۳۲۵ خ.
- ۱۶۹ - نفیسی، سعید سرچشمه تصوف در ایران تهران، ۱۳۴۳ خ.
- ۱۷۰ - نوائی، عبد الحسین رجال کتاب حبيب السیر تهران ۱۳۲۴ خ.
- ۱۷۱ - نوائی، میر علی شیر مجالس النقایس به سعی علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۲۳ خ.
- ۱۷۲ - نوشاهی، گوهر ایران نامه بزم اقبال لاهور، ۱۹۷۱ م.
- ۱۷۳ - نیکلا دمشق در عصر مماليك ترجمه جلال الدین اعظم، تهران، ۱۳۵۱ خ.
- ۱۷۴ - واعظ کاشفی، علی بن حسین رشحات عین الحیات نولکشور، کانپور، ۱۹۱۱ م.
- ۱۷۵ - وصال، حسین معجزات شعر و سخن فارسی تهران، ۱۳۴۹ خ.
- ۱۷۶ - هجویری، شیخ مخدوم بن عثمان کشف المحجوب به تصحیح ژوکوفسکی، ترجمه. مقدمه مفصل روسی به فارسی از محمد عباسی، مؤسسه امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۶ خ.
- ۱۷۷ - هدایت، رضاقلیخان ریاض العارفین ج ۲، مهدیه، تهران، ۱۳۱۶ ش و به کوشش مهر علی گرگانی، تهران ۱۳۴۴ خ.
- ۱۷۸ - هدایت، رضاقلیخان مجمع الفصحا از دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۴۰ - ۱۳۳۶ خ.
- ۱۷۹ - همام تبریزی دیوان همام تبریزی به تصحیح دکتر رشید عیوضی، تبریز، ۱۳۵۱ خ.
- ۱۸۰ - همائی، جلال الدین تفسیر مثنوی مولوی، داستان قلعه ذات الصور یاد زهوش ربا دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ خ.
- ۱۸۱ - همائی، جلال الدین غزالی نامه تهران، ۱۸ - ۱۳۱۵ خ.
- ۱۸۲ - همایون فرخ، رکن الدین کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران ج ۲، تهران، ۱۳۴۷ خ.
- ۱۸۳ - هندو شاه استرآبادی، ملا محمد قاسم تاریخ فرشته : گلشن ابراهیمی ج ۲، نولکشور، لکهنو، ۱۲۸۱ هـ.
- ۱۸۴ - یار شاطر، احسان شعر فارسی در عهد شاهرخ تهران، ۱۳۳۴ خ.
- ۱۸۵ - یغمائی، حبیب و ایرج افشار نامه مینوی، مجموعه سی و هشت گفتار تهران، ۱۳۵۰ خ.

منابع اردو

- ۱ - اکرام ، دکتر شیخ محمد آب کوثر طبع ہفتم، لاہور، ۱۹۶۸م.
- ۲ - اکرام ،دکتر شیخ محمد رود کوثر ج ۵، لاہور، ۱۹۷۰م.
- ۳ - امام ، ابو یحییٰ نزہۃ الخواطر و بہجۃ السامع والنواظر ترجمۂ اردو، لاہور، ۱۹۶۵م.
- ۴ - برنی ، ضیاء الدین تاریخ فیروز شاہی ترجمۂ اردو دکتر سید معین الحق، ج ۱، لاہور، ۱۹۶۹م.
- ۵ - بشیر احمد دار تاریخ تصوف قبل از اسلام لاہور، ۱۹۶۲م.
- ۶ - جہانگیر، نورالدین محمد توزک جہانگیری ترجمہ و حواشی اعجاز الحق قدوسی، ج ۱، ج ۱، لاہور، ۱۹۶۸م.
- ۷ - صباح الدین عبد الرحمن ، سید بزم صوفیہ اعظم گرہ (ہند)، ۱۹۴۹م.
- ۸ - فریدی، مولانا نور احمد خان تذکرۂ حضرت بہاء الدین زکریا ملتانی ملتان، ۱۹۵۴م.
- ۹ - فریدی، مولانا نور احمد تذکرۂ حضرت صدر الدین عارف ج ۱، ملتان، ۱۹۵۷م.
- ۱۰ - قدوسی، اعجاز الحق شیخ عبد القدوس گنگوہی و تعلیمات وی ج ۱، کراچی، ۱۹۶۱م.
- ۱۱ - ناظم، بشیر حسین اولیای مولتان لاہور، ۱۹۷۱م.
- ۱۲ - اردو دائرۃ المعارف اسلامی ج ۱، ج ۱، دانشگاه پنجاب لاہور، ۱۹۶۴م.

ماخذ عربی

- ۱ - آقا بزرگ الطہرانی الذریعہ الی تصانیف الشیعہ الجزء السادس عشر، تہران، ۱۳۴۶خ.
- ۲ - ابن خلکان وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان ۲ مجلد، مصر، ۱۳۷۵ق.
- ۳ - ابن عربی، شیخ الامام محی الدین الفتوحات المکیہ المجلد الاول، بیروت، تاریخ ندارد.
- ۴ - ابن عربی، شیخ محی الدین اکبر فصوص الحکم بیروت، ۱۳۶۵ق.
- ۵ - بغدادی، اسماعیل پاشا ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون استانبول، ۱۳۶۴ق.
- ۶ - بغدادی، اسماعیل پاشا ہدیۃ العارفين اسماء المؤمنین و آثار المصنفین المجلد الاول، استانبول، ۱۹۵۱م.
- ۷ - حاجی خلیفہ کشف الظنون عن اسمی الکتب والفنون مجلد الثانی، استانبول، ۱۳۶۲ - ۱۹۴۳م.
- ۸ - حسین بن محمد بن بی بی الاوامر العلائیہ فی الامور العلائیہ انکارا، ۱۹۵۶م.
- ۹ - حنبلی، عبد الحی بن العماد شذرات الذهب فی اخبار من ذهب الجزء الخامس، مصر، ۱۳۵۱ق.
- ۱۰ - سمعانی، امام ابی سعید عبد الکریم الانساب طبعہ بالافست، بغداد، ۱۹۷۰م.

- ١١ - سهروردى ، شهاب الدين ، شيخ عمر عوارف المعارف بيروت ، ١٩٦٩م.
- ١٢ - صفدى ، صلاح الدين الوافى بالوفيات الجزء الثانى ، استانبول ، ١٩٤٩م.
- ١٣ - علامه عبد الحى الحسن نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر السادس مجلد ، حيدرآباد ، دكن ، ١٣٦٦ق.
- ١٤ - محمد بن محمد ابن صصرى الدرة المضيئه فى الدولة الظاهرية بركللى ، ١٩٦٣م.
- ١٥ - نيكلسون ، آرنولد الصوفية فى الاسلام ترجمه نور الدين شرييه ، مصر ، ١٣٧١ق.
- ١٦ - ياقوت الحموى معجم البلدان عشره مجلدات ، مصر ، ١٣٢٤ق.

فهارس کتب و کتابخانه ها

- ۱ - اشرفی ، غلام حسین فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ج ۴ ، مشهد، ۱۳۲۵ خ.
- ۲ - افشار ، ایرج فهرست مقالات فارسی ۲ جلد ، تهران ، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۸ خ.
- ۳ - اکیموشکن ، دکتر اولک فهرست نسخه های خطی فارسی و تاجیکی کتابخانه لینن گراد (به زبان روسی) ، ۲ جلد ، ماسکو ، ۱۹۶۴ م.
- ۴ - دانش پزوه ، محمد تقی فهرست کتابخانه اهدائی سید محمد مشکوه به کتابخانه دانشگاه تهران ج ۳ ، بخش یکم ، تهران ، ۱۳۳۲ خ.
- ۵ - دانش پزوه ، محمد تقی فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰ خ.
- ۶ - دانش پزوه ، محمد تقی فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ۱۳۴۸ خ.
- ۷ - دانش پزوه ، محمد تقی فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ، ۱۳۳۹ خ.
- ۸ - دانش پزوه و افشار ، ایرج نسخه های خطی دفتر چهارم ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴ خ.
- ۹ - دیباجی ، سید ابراهیم فهرست نسخه های خطی کتابخانه نور بخش ج ۲ ، خانقاه نعمت اللهی ، تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۱۰ - شیرازی ، ابن یوسف و حائری ، عبد الحسین فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی تهران ، ۱۳۵۰ خ.
- ۱۱ - شیرانی ، دکتر محمد بشیر حسین فهرست مخطوطات شیرانی ۲ جلد ، لاهور ، ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ م.
- ۱۲ - مبشر الطرازی ، نصر الله فهرس المخطوطات الفارسیه دار الکتب والوثائق القومیه ، القسم الاول والثانی ، قاهره ، ۱۹۶۶ م.
- ۱۳ - مشار ، خانبابا فهرست کتابهای چاپی فارسی ۲ جلد ، تهران ، ۱۳۳۷ و ۱۳۴۲ خ.
- ۱۴ - مشار ، خانبابا مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ج ۱ ، تهران ۱۳۴۰ خ.
- ۱۵ - منزوی ، احمد: فهرست نسخه های خطی فارسی ۵ جلد ، تهران ، ۱۳۴۸ - ۱۳۵۲ خ.

فهرست مجلات

- ۱ - آریانا، کابل، سال ۲۳ شماره سوم و چهارم، و شماره پنجم و ششم ۱۳۴۴ ش.
- ۲ - ارمغان، تهران، سال ۱۷، شماره یکم، فروردین ماه ۱۳۱۵ ش.
- ۳ - پیام نوین، تهران، سال اول، شماره هفتم، فروردین ۱۳۳۸ ش.
- ۴ - روزگارانو، لندن، جلد یک، شماره ۳، زمستان ۱۹۴۱ م.
- ۵ - سخن، تهران، دوره پانزدهم، شماره ۴، اسفند ۱۳۴۳ و فروردین ۱۳۴۴ ش.
- ۶ - گوهر، تهران، سال دوم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۵۳ ش.
- ۷ - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران تیر ماه ۱۳۴۰ ش.
- ۸ - مجله علوم اسلامی، علی گره جلد ۳، شماره ۲، دسامبر ۱۹۶۲ م.
- ۹ - وحید، تهران، آبانماه ۱۳۵۰، آذر ماه ۱۳۵۱، آذر ماه ۱۳۵۲ ش.
- ۱۰ - هلال، کراچی، آبانماه ۱۳۳۲، تیر ماه ۱۳۴۷، اسفند ماه ۱۳۵۰ ش.
- ۱۱ - یادگار، تهران، سال چهارم، شماره ششم اسفند ۱۳۲۶، شماره هفتم فروردین ۱۳۲۷ ش.

- 16 - Sprenger, A: A Catalogue of the Arabic, Persian and Hindustani manuscripts of the libraries of the king of Oudh, Volume, Calcutta, 1854.
- 17 - Storey, C.A: Persian Literature . A Bio Bibliographical Survey, London, 1927-1953!
- 18 - The Encyclopaedia of Islam, New Edition, Vol.III, London, 1971.
- 19 - Indo - Iranica, Iran Society, Calcutta, Vol.12, No.3, 1959; Vol 16, No. 4, 1963; Vol 17, No.3, 1964; Vol. 23, No.4 1970.

منابع انگلیسی

- 1 - Abdullah, S.M. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts In the Punjab University Library , Vol I, Lahore, 1948.
- 2 - Abdul Muqtadir,Maulavi: Cataglogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore, Vol XVI , Patna, 1929.
- 3 - Abdul Wahid : Thoughts and Reflections of Iqbal, Lahore ,1964.
- 4 - Arnold, T. W.and Reynold ,A Nickolson : A Volume of Oriental Studies, Cambridge, 1922.
- 5 -Browne, Edward : A Literary History of Persia,Cambridge,1964
- 6 - Ethe , Hermann: Catalogue of Persian manuscripts in the library of the India Office, Two Volume , Oxford,1903,1937.
- 7 - Ethe,Hermann: Catalogue of the Persian, Turkish,Hindustani and Pushto Manuscripts in the Bodleian Library, Three parts , Oxford,1889 - 1954.
- 8 - Fazlur Rahman: Islamic Methoology in History , Karachi, 1965.
- 9 - Iqbal, Mohammad: The Reconstruction of Religious Thought in Islam, Lahore, 1958.
- 10 - Iraqi: The Songs of lovers (Ushshaq Nama),Edited and Translated into English verse by Arthur j. Arberry, with a Hither to Unpublished Biography of the poet, Bombay, 1939.
- 11 - Muhammad Ibn Muhammad Ibn Sasra: A Chronicle of Damascus, Translated and Edited by William M.Brinner, vol.I (English Translations),Vol II (The Arabic Text) Berkeley and LosAngles, 1963.
- 12 - Nicholson Reynold A. The Mystices of Islam, London, 1966.
- 13 - Pearson,J.D: Index Islamicus,Cambridge , England, 1958 - 1967.
- 14 - Rieu, Charles: Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum Library , 4 Volume, London, 1881 - 1883.
- 15 - Sharif, M.M: A History of Muslim Philosophy, Vol II, Germany, 1966.

فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

- | | | |
|---|------------|---|
| مؤلف ، مصحح ، مترجم | شماره ردیف | نام کتاب |
| محمد حسین تسبیحی | ۱- | فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱) |
| دکتر شمیم محمود زیدی | ۲- | احوال و آثار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و خلاصه العارفين |
| محمد حسین تسبیحی | ۳- | فهرست نسخه های خطی خواجه سناء الله خراباتی |
| دکتر علی اکبر جعفری | ۴- | چهار تقویم از دو سال و در يك شهر |
| جمالی دهلوی پیر حسام الدین راشدی | ۵- | مثنوی مهر و ماه |
| رؤف نراین ، دکتر علی اکبر جعفری | ۶- | شش جهت |
| سراج الدین علی آرزو ، دکتر اکرم شاه | ۷- | داد سخن |
| دکتر سید سبط حسن رضوی | ۸- | فارسی گویان پاکستان (از گرمی تا عرفانی) (ج ۱) |
| دکتر علی اکبر جعفری | ۹- | تحقیقات فارسی در پاکستان |
| حکیم نیر واسطی | ۱۰- | تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان |
| محمد حسین تسبیحی | ۱۱- | فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲) |
| دکتر انعام الحق کوثر | ۱۲- | شعر فارسی در بلوچستان |
| دکتر صابر آفاقی | ۱۳- | راج ترنگینی (= تاریخ کشمیر) |
| خواجه محمد پارسا بخاری ، ملک محمد اقبال | ۱۴- | رساله قدسیه |
| دکتر غلام سرور | ۱۵- | جواهر الاولیاء (مقدمه) |
| باقر بن عثمان بخاری ، دکتر غلام سرور | ۱۶- | جواهر الاولیاء (متن) |
| بشیر احمد دار | ۱۷- | پیوندهای فرهنگی (مجموعه ۲۶ مقاله) |
| آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی | ۱۸- | تذکره ریاض العارفين (جلد اول) |
| دکتر عبدالشکور احسن | ۱۹- | گرایش های تازه در زبان فارسی |
| دکتر محمد حسین تسبیحی | ۲۰- | فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳) |
| امیر خسرو دهلوی ، دکتر احمد حسن دانی | ۲۱- | قران السعدین (چاپ عکسی) |
| دکتر محمد ریاض خان | ۲۲- | کلیات فارسی شبلی نعمانی |
| دکتر محمد حسین تسبیحی | ۲۳- | کتابخانه های پاکستان (جلد اول) |
| محمد علی فرجاد | ۲۴- | احوال و آثار میرزا اسدالله خان غالب |
| دکتر محمد ریاض خان | ۲۵- | اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی |
| منیر لاهوری - آرزو ، دکتر اکرم شاه | ۲۶- | کارنامه و سراج منیر |
| دکتر محمد ریاض خان | ۲۷- | کشف الابیات اقبال |

شماره ردیف	نام کتاب	مؤلف ، مصحح ، مترجم
۲۸-	گلدسته قلات دیوان شعر	میر محمد حسن خان بنگلزئی
۲۹-	کشف المحجوب (چاپ عکسی)	علی هجویری جلائی ، علی قویم
۳۰-	الاوراد (عربی و فارسی)	بهاء الدین زکریا ملتانی
۳۱-	کلیات میرزا عبدالقادر بیدل (چاپ عکسی)	میرزا عبدالقادر بیدل ، دکتر غروی
۳۲-	سیر الاولیاء (احوال و ملفوظات چشتیه)	محمد بن مبارک علی کرمانی
۳۳-	گلشن راز (مثنوی عرفانی) (انگلیسی و فارسی)	شیخ محمود شبستری ، وینفلد
۳۴-	رسالة ابدالیه	يعقوب بن عثمان چرخي ، محمد نذیر رانجها
۳۵-	مثنوی مولوی (دفتر اول) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی ، سجاد حسین
۳۶-	مثنوی معنوی (دفتر دوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی ، سجاد حسین
۳۷-	مثنوی مولوی (دفتر سوم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی ، سجاد حسین
۳۸-	مثنوی مولوی (دفتر چهارم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی ، سجاد حسین
۳۹-	مثنوی مولوی (دفتر پنجم) (فارسی و اردو)	مولوی جلال الدین بلخی ، سجاد حسین
۴۰-	مثنوی خموش خاتون (داستان منظوم)	رعدی ، دکتر سیّد مهدی غروی (مصحح)
۴۱-	تذکره ریاض العارفین (ج ۲)	آفتاب رای لکهنوی ، پیر حسام الدین راشدی
۴۲-	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۱)	احمد منزوی
۴۳-	اسلامی جمهوری ایران کا آئین	محسن علی نجفی
۴۴-	بسبب صدی کی اسلامی تحریکیں	مرتضی مطهری (شہید) ، دکتر ناصر حسین نقوی
۴۵-	نخستین کارنامه	دکتر مهدی غروی
۴۶-	لوايح جامی (عرفان و تصوف)	نور الدین عبدالرحمن جامی
۴۷-	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۲)	احمد منزوی
۴۸-	فهرست نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش (ج ۳)	احمد منزوی

- ۴۹- علامہ اقبال (احوال و آثار)
 ۵۰- علامہ اقبال، اسلامی فکر کے عظیم معمار (اردو)
 ۵۱- میاسہ و مقداد (فارسی ، داستان)
 ۵۲- دیوان حافظ شیرازی (فارسی و اردو)
 ۵۳- انقلاب ایران
 ۵۴- زندگی میر سید علی ہمدانی
 ۵۵-
 ۵۶-
 ۵۷- مثنوی مولوی (دفتر ششم)
 (اردو و فارسی)
 ۵۸-
 ۵۹-
 ۶۰-
 ۶۱- ایران و مصر میں کتب سوزی (مسلمانوں پر الزام)
 ۶۲- فہرست نسخہ های کتابخانہ گنج بخش (ج ۴)
 ۶۳- دوائر درعلوم قرآنی (المستخلص)
 ۶۴- کلمات الصادقین (تذکرہ صوفیان دہلی)
 ۶۵- اخلاق عالم آرا (= اخلاق محسنی)
 ۶۶- جامی (احوال و آثار جامی) (اردو)
 ۶۷- نسایم گلشن
 ۶۸- فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان (ج ۱)
 ۶۹- رسالہ انسیہ (فارسی و اردو)
 ۷۰- بررسی لغات اروپایی
 ۷۱- فہرست نسخہ های خطی فارسی موزہ ملی پاکستان
 ۷۲- بہ یاد شرافت نوشاہی
 ۷۳- فہرست نسخہ های خطی فارسی انجمن ترقی اردو (کراچی)
- سید مرتضی موسوی، احمد ندیم قاسمی
 دکتر علی شریعتی ، دکتر محمد ریاض خان
 معز الدین محمد حسین ، بہاء الدین وکیلی
 حافظ شیرازی ، عباد اللہ اختر
 محمد عثمان دیپلائی
 دکتر آغا حسین ہمدانی

 مولوی جلال الدین محمد بلخی ، سجاد حسین

 مطہری مرتضی (شہید) ، عارف نوشاہی
 (مترجم)
 احمد منزوی
 حافظ الدین محمد بخاری
 محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی ،
 دکتر سلیم اختر
 محسن فانی کشمیری ، خ . جاویدی
 حکمت ، علی اصغر ، عارف نوشاہی
 داعی شیرازی - محمد نذیر رانجہا
 احمد منزوی
 یعقوب بن عثمان چرخ شیرازی ، رانجہا
 دکتر مہر نور محمد خان
 سید عارف نوشاہی
 سید عارف نوشاہی
 سید عارف نوشاہی

- ۷۴- تذکره علمای امامیه پاکستان
 ۷۵- سه رساله شیخ اشراق
 ۷۶- گلستان سعدی
 ۷۷- خزائن الاسرار به ضمیمه چهار بهار
 ۷۸- دیوان حافظ شیرازی (چاپ عکسی)
 ۷۹- صیدیه و بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه
 ۸۰- جهاد نامه (مؤلف ناشناخته) ظلم نامه
 ۸۱- منشور فریدون بیگ گرجی
 ۸۲- لمحات من نفحات القدس
 ۸۳- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج ۲)
 ۸۴- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی (ج ۳)
 ۸۵- فهرست چاپهای آثار سعدی در شبه قاره و
 ۸۶- شرح مثنوی (جلد اول)
 ۸۷- شرح مثنوی (جلد دوم)
 ۸۸- تکملة الاصناف (فرهنگ عربی به فارسی ، افست)
 ۸۹- سعدی بر مبنای نسخه های خطی
 ۹۰- رساله نوریه سلطانیه
 ۹۱- خلاصة جواهر القرآن فی بیان معانی لغات القرآن
 ۹۲- تاریخ عباسی (اردو) (نصف آخر)
 ۹۳- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۴)
 ۹۴- گلستان سعدی ، کریم ، کریم (ضمیمه گلستان سعدی)
 ۹۵- شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی
 ۹۶- تاریخ پیشرفت اسلام
 ۹۷- گلستان سعدی
 ۹۸- از گلستان عجم (ترجمه با کاروان حله)
- سید حسین عارف نقوی
 شهاب الدین یحیی سهروردی
 میجر آرپی آندرسون (مترجم)
 محمد هاشم تهرپالوی ، شرافت نوشاهی
 حافظ شیرازی ، سجاد حسین (قاضی)
 سعد الدین هروی ، محقق حلّی
 مصحح دکتر سرفراز ظفر
 غزالی (امام محمد) ، نوشاهی
 دکتر سید مهدی غروی
 محمد عالم صدیقی ، محمد نذیر رانجها
 احمد منزوی
 احمد منزوی
 سید عارف نوشاهی
 شاه داعی شیرازی ، محمد نذیر رانجها
 شاه داعی شیرازی ، محمد نذیر رانجها
 علی بن محمد الادیب الکریمینی
 احمد منزوی
 محدث دهلوی ، دکتر سلیم اختر
 ابوبکر اسحاق ملتانی ، دکتر ظهور الدین احمد
 شریف احمد شرافت نوشاهی (سید)
 احمد منزوی
 سید غلام مصطفی نوشاهی ، سرفراز ظفر
 دکتر محمد ریاض خان
 دکتر شهین دخت کامران مقدم صفیاری
 سعدی شیرازی ، آندرسون
 زرین کوب ، دکتر کلثوم سید ، دکتر مهر نور محمد

- شماره ردیف نام کتاب
- ۹۹- کتاب شناسی اقبال
- ۱۰۰- اقبال لاهوری و دیگر شعرای فارسی گوی (چاپ دوم)
- ۱۰۱- جهانگشای خاقان
- ۱۰۲- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۵)
- ۱۰۳- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (۷)
- ۱۰۴- ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستان
- ۱۰۵- فهرست نسخه های خطی فارسی بمبئی کتابخانه کاما ، گنجینه مانکجی
- ۱۰۶- فهرست نسخه های خطی گنجینه آذر
- ۱۰۷- مجموعه قانون جزایی اسلامی ایران
- ۱۰۸- فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۱)
- ۱۰۹- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۶)
- ۱۱۰- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۸)
- ۱۱۱- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۹)
- ۱۱۲- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۰)
- ۱۱۳- یادداشتهای پراکنده علامه اقبال
- ۱۱۴- فهرست نسخه های خطی کتابخانه همدرد ، کراچی
- ۱۱۵- مثنوی شمس و قمر
- ۱۱۶- فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان (ج ۱۱)
- ۱۱۷- ثلاثه غساله (کتاب شناسی)
- ۱۱۸- فهرست کتاب های فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش (ج ۲)
- مؤلف ، مصحح ، مترجم
- دکتر محمد ریاض خان
- دکتر محمد ریاض خان
- دکتر الله دتا مضطر
- احمد منزوی
- احمد منزوی
- اختر راهی
- دکتر سید مهدی غروی
- سید خضر عباسی نوشاهی
- دکتر سید علی رضا نقوی (مترجم)
- سید عارف نوشاهی
- احمد منزوی
- احمد منزوی
- احمد منزوی
- احمد منزوی
- علامه اقبال ، دکتر محمد ریاض
- سید خضر عباسی نوشاهی
- خواجه مسعود قمی ، آل داود
- احمد منزوی
- حبیب الرحمن ، عارف نوشاهی
- سید عارف نوشاهی

- ۱۱۹- فهرست مشترك نسخه های خطی
فارسی پاکستان (ج ۱۲)
احمد منزوی
- ۱۲۰- فهرست آثار چاپی شیعه در شبه قاره
(بخش اول)
سید حسین عارف نقوی
- ۱۲۱- شرح احوال و آثار میر سید علی
همدانی (چاپ دوم)
دکتر محمد ریاض خان
- ۱۲۲- فهرست انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
ایران و پاکستان
دکتر محمد حسین تسبیحی
- ۱۲۳- فرهنگ فارسی به اردو
۱۲۴- مونس العشاق (منظومه)
عربشاه یزدی ، دکتر محمود هاشمی
- ۱۲۵- تسهیل پیام مشرق
به کوشش احمد جاوید
- ۱۲۶- فهرست مشترك نسخه های خطی
فارسی پاکستان (جلد سیزدهم)
احمد منزوی
- ۱۲۷- خلاصه الالفاظ جامع العلوم
به کوشش دکتر غلام سرور
- ۱۲۸- شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان
دکتر جعفر حلیم
- ۱۲۹- تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو
دکتر محمد صدیق خان شبلی
- ۱۳۰- مخزن الفرائب (جلد سوم)
به اهتمام دکتر محمد باقر
- ۱۳۱- مقدمه خلاصه الالفاظ جامع العلوم
دکتر غلام سرور
- ۱۳۲- فلسفه اخلاقی ناصر خسرو و ریشه های
آن
دکتر شیر زمان فیروز
- ۱۳۳- مخزن الفرائب (جلد چهارم)
دکتر محمد باقر
- ۱۳۴- مخزن الفرائب (جلد پنجم)
دکتر محمد باقر
- ۱۳۵- فرهنگ اردو - فارسی (چاپ دوم)
دکتر با حیدر شهریار نقوی
- ۱۳۶- اسئله و اجوبه رشیدی (ج اول)
رشید الدین فضل الله همدانی
- ۱۳۷- اسئله و اجوبه رشیدی (ج دوم)
به کوشش دکتر رضا شعبانی
- ۱۳۸- فهرست نسخه های خطی قرآن مجید
کتابخانه گنج بخش
محمد نذیر رانجها
- ۱۳۹- دستور نویسی فارسی در شبه قاره
دکتر سید حسن صدر الدین حاج سید جوادی
- ۱۴۰- شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منبری
دکتر سید مطیع الامام
- ۱۴۱- مقام شیخ فخر الدین ابراهیم عراقی
در تصوف اسلامی
محمد اختر چیمه

مؤلف ، مصحح ، مترجم

به کوشش دکتر رضا شعبانی

به کوشش دکتر رضا شعبانی

دکتر ساجد الله تفهیمی

شماره ردیف نام کتاب

۱۴۲- مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار

پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره

(جلد اول)

۱۴۳- مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار

پیوستگیهای فرهنگی ایران و شبه قاره

(جلد دوم)

۱۴۴- شعرای اصفهانی در شبه قاره

(زیر چاپ)

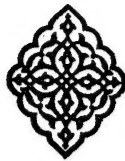
MAQAM-E SHEIKH FAKHR AL-DIN

IRAQI

DAR TASAWOF-E ISLAMI

BY

DR.M. AKHTAR CHIMA



IRAN - PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

ISLAMABAD - PAKISTAN

1994 A-D